

بسم الله الرحمن الرحيم



تربیت و تعالیٰ

دینی و انقلابی ۳

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)



تربیت و تعالی دینی و انقلابی ۳

تهیه کننده: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)

تهیه و تنظیم:	حسن حاجی شاه‌ولدی، سید محمد بلاغی و احمد شفيعی
ناظر علمی:	محمد شبیدینی پاشاکی
ناظر نهایی:	حمید نگارش
ناظر سازمانی:	علی حمیدی
سرویراستار:	حسین قاسم حمزه
ویراستار:	حمزه زاهدی
ویرایش نهایی:	عبدالرحمن حیاتی اصل

ناشر:	زمزم هدایت
صفحه آرا:	روح‌الله جلالی
ناظر چاپ:	ابراهیم اسماعیل زاده

چاپ:	مرکز چاپ سپاه
قطع:	وزیری
نوبت:	اول / ۱۴۰۰
طبقه‌بندی:	؟؟؟
شمارگان:	۳۰۰۰
قیمت:	۵۰۰۰۰ تومان

آدرس: قم، خیابان شهیدان فاطمی، نبش کوچه ۳، پلاک ۸۱
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۷۳۵ / همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۳ ۲۸ ۸۷

حقوق چاپ و نشر برای انتشارت زمزم هدایت محفوظ است.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۷
مقدمه.....	۲۱

فصل اول:

منظومه فکری امام خامنه‌ای علیه السلام

درس اول: اهمیت و ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای <small>علیه السلام</small>	۲۵
۱-۱. مقدمه.....	۲۶
۱-۲. ضرورت نگرش منظومه‌ای از دیدگاه امام خامنه‌ای <small>علیه السلام</small>	۲۷
۱-۳. ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای <small>علیه السلام</small>	۲۹
۱-۳-۱. ایفای نقش ولایت محوری.....	۲۹
۱-۳-۲. مواجهه صحیح با حوادث.....	۳۰
۱-۳-۳. همگرایی و همراهی با ولی خدا.....	۳۰
۱-۴. اهمیت آگاهی به منظومه فکری امام خامنه‌ای <small>علیه السلام</small>	۳۱
۱-۴-۱. زمینه‌سازی برای حرکت تکاملی.....	۳۲
۱-۴-۲. تقرب به منظومه هدایتگرانه معصومان <small>علیهم السلام</small>	۳۲
۱-۴-۳. پاسداری از انقلاب اسلامی.....	۳۳
۱-۵. ویژگی‌های منظومه فکری امام خامنه‌ای <small>علیه السلام</small>	۳۳

فصل دوم:

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

درس دوم: ایمان راستین.....	۳۷
۱-۲. لوازم ایمان.....	۳۸
۲-۲. شاخص شناخت ایمان.....	۳۸
۳-۲. صفات مؤمنان راستین.....	۳۹
۲-۳-۱. بیم به هنگام یاد خدا.....	۳۹

۴۰	۲-۳-۲. فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن
۴۰	۳-۳-۲. توکل بر خداوند
۴۱	۴-۳-۲. اقامه نماز
۴۲	۵-۳-۲. انفاق
۴۴	درس سوم: ایمان از روی آگاهی
۴۵	۱-۳. ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی
۴۶	۲-۳. انواع ایمان
۴۶	۱-۲-۳. ایمان ناآگاهانه
۴۷	۲-۲-۳. ایمان آگاهانه
۴۹	۳-۳. تخطئه ایمان ناآگاهانه
۵۰	درس چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدهای عملی
۵۱	۱-۴. ایمان و تعهدهای عملی
۵۴	۲-۴. مؤلفه‌های ایمان متعهدانه
۵۴	۱-۲-۴. بندگی خدا
۵۴	۲-۲-۴. جهاد
۵۴	۳-۲-۴. زمامداری بشر
۵۵	۴-۲-۴. اقامه نماز، پرداخت زکات، اعتصام به خدا
۵۶	۵-۲-۴. هجرت
۵۸	درس پنجم: ایمان و پابندی به تعهدها
۵۹	۱-۵. پایداری در تعهدهای ایمانی
۶۲	۲-۵. جلوئ عملی ایمان غیرمتعهدانه
۶۳	۳-۵. موانع پایداری در ایمان
۶۳	۴-۵. جلوئ عملی ایمان راستین
۶۴	۵-۵. وعده‌های خداوند به مؤمنان متعهد
۶۶	درس ششم: توحید در جهان بینی اسلام
۶۷	۱-۶. بررسی توحید از دو دیدگاه
۶۷	۲-۶. تعریف جهان‌بینی
۶۷	۳-۶. چیستی توحید در جهان‌بینی اسلام
۶۸	۴-۶. تبیین قرآنی توحید در جهان‌بینی اسلام
۶۸	۱-۴-۶. الوهیت تنها شایسته «الله»
۶۹	۲-۴-۶. خصوصیات «الله»
۷۱	۳-۴-۶. عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا

۷۴	درس هفتم: توحید در ایدئولوژی اسلام
۷۵	۱-۷. چرایی گرایش به مکاتب مادی
۷۷	۲-۷. چیستی توحید در ایدئولوژی اسلام
۸۰	۳-۷. تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا
۸۳	درس هشتم: توحید متعهدانه و آثار روانی آن
۸۴	۱-۸. توحید، متعهدانه‌ترین ایمان
۸۴	۲-۸. تأثیرهای روانی توحید
۸۵	۱-۲-۸. وسیع شدن افق دید
۸۶	۲-۲-۸. زائل شدن ترس
۸۷	۳-۸. آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن
۹۰	درس نهم: جایگاه و فلسفه نبوت
۹۱	۱-۹. جایگاه نبوت
۹۱	۲-۹. فلسفه نبوت
۹۱	۳-۹. کفایت نداشتن حواس و غرایز برای هدایت
۹۲	۴-۹. عدم کفایت عقل برای هدایت
۹۲	۵-۹. رابطه دین و عقل
۹۳	۶-۹. تبیین قرآنی فلسفه نبوت
۹۶	درس دهم: بعثت در نبوت
۹۷	۱-۱۰. معنای بعثت
۹۷	۲-۱۰. حقیقت نبوت (تحول درونی و تحول اجتماعی)
۹۸	۳-۱۰. خصوصیات نبی پیش از نبوت
۹۸	۱-۳-۱۰. برخورداری از درونمایه‌های قوی
۹۸	۲-۳-۱۰. سیر در مسیر زندگی معمول جامعه
۱۰۰	۴-۱۰. رستاخیز درونی نبی در قرآن کریم
۱۰۵	درس یازدهم: اهداف نبوت
۱۰۶	۱-۱۱. هدف‌های انبیا
۱۰۶	۱-۱-۱۱. هدف عالی (تزکیه و تکامل انسان)
۱۰۸	۲-۱-۱۱. هدف میانی (تشکیل جامعه توحیدی)
۱۱۰	۲-۱۱. تبیین قرآنی اهداف انبیا
۱۱۰	۱-۲-۱۱. تشکیل جامعه توحیدی
۱۱۱	۲-۲-۱۱. تزکیه و تکامل انسان

۱۱۳	درس دوازدهم: نتیجه و فرجام نبوت
۱۱۴	۱-۱۲. مقدمه
۱۱۵	۲-۱۲. فرجام سلسله انبیا
۱۱۶	۳-۱۲. فرجام انبیا
۱۲۲	۴-۱۲. تبیین قرآنی فرجام نبوت
۱۲۷	درس سیزدهم: تعهد ایمان به نبوت
۱۲۸	۱-۱۳. تعهدآور بودن ایمان به نبوت
۱۲۸	۲-۱۳. مسئولیت و تعهد نبوت
۱۳۳	۳-۱۳. تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت
۱۳۶	درس چهاردهم: ولایت و ابعاد آن (۱)
۱۳۷	۱-۱۴. مقدمه
۱۳۸	۲-۱۴. ولایت، دنباله نبوت
۱۳۹	۳-۱۴. معنا و ابعاد ولایت
۱۳۹	۱-۳-۱۴. بُعد اول ولایت: پیوستگی داخلی
۱۴۱	۲-۳-۱۴. تبیین قرآنی بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی)
۱۴۵	درس پانزدهم: ولایت و ابعاد آن (۲)
۱۴۶	۱-۱۵. بُعد دوم ولایت (عدم پیوستگی خارجی)
۱۴۷	۲-۱۵. بُعد سوم ولایت (پیوستگی با امام)
۱۴۸	۳-۱۵. تبیین قرآنی ابعاد سه گانه ولایت
۱۴۸	۱-۳-۱۵. عدم پیوستگی خارجی
۱۴۹	۲-۳-۱۵. پیوستگی داخلی
۱۵۰	۳-۳-۱۵. پیوستگی با امام
۱۵۲	درس شانزدهم: بهشت ولایت
۱۵۳	۱-۱۶. ویژگی های انسان ولایتمدار
۱۵۴	۲-۱۶. ویژگی های جامعه ولایتمدار
۱۵۴	۳-۱۶. وظیفه انسان ولایتمدار
۱۵۵	۴-۱۶. ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار

فصل سوم:

ولایت فقیه در اندیشه امام خامنه ای (مدظله)

۱۵۹	درس هفدهم: ولایت و حاکمیت از نگاه اسلام
-----	---

۱۶۰	۱-۱۷. معنای ولایت.....
۱۶۰	۲-۱۷. ولایت و حاکمیت، فقط حق خدا.....
۱۶۰	۳-۱۷. ولایت در نظام سیاسی اسلام.....
۱۶۲	۴-۱۷. حکومت اسلامی، ادامه حاکمیت خدا.....
۱۶۳	۵-۱۷. حکومت؛ مسئولیتی سخت و پر محرومیت.....
۱۶۳	۶-۱۷. فلسفه حکومت در اسلام.....
۱۶۴	۷-۱۷. پیشینه تاریخی حکومت ولایت فقیه.....
۱۶۵	۸-۱۷. اعتقاد مشترک مسلمانان به حاکمیت فقیه.....
۱۶۷	درس هجدهم: چگونگی تعیین حاکم در جامعه اسلامی
۱۶۸	۱-۱۸. راه‌های تعیین حاکم.....
۱۶۸	۲-۱۸. حجیت انتخاب حاکم از نگاه اسلام.....
۱۷۰	۳-۱۸. دو رکن مشروعیت حاکم اسلامی.....
۱۷۰	۴-۱۸. معیارهای انتخاب حاکم.....
۱۷۲	۵-۱۸. نقش خبرگان در انتخاب حاکم.....
۱۷۳	۶-۱۸. وظایف حاکم اسلامی.....
۱۷۳	۷-۱۸. حق مردم بر حاکم و حق حاکم بر مردم.....
۱۷۵	درس نوزدهم: ولایت فقیه یا حکومت اسلام‌شناسان
۱۷۶	۱-۱۹. چرایی حکومت ولی فقیه بر مردم.....
۱۷۷	۲-۱۹. نظریه مرقی حکومت ولایت فقیه.....
۱۷۷	۳-۱۹. ولایت فقیه، از واضحات اسلام.....
۱۷۸	۴-۱۹. ولایت فقیه، حکومت اسلام‌شناسان.....
۱۷۸	۵-۱۹. مفهوم اعتقاد به ولایت فقیه.....
۱۷۹	۶-۱۹. حدود ولایت و حاکمیت فقیه.....
۱۷۹	۷-۱۹. واجب‌الاطاعه بودن دستور ولی فقیه.....
۱۸۰	۸-۱۹. مشروعیت بخشی ولی فقیه به قوانین.....
۱۸۱	۹-۱۹. مقررات و قوانین در حکومت اسلامی.....
۱۸۲	درس بیستم: چهره حاکمان الهی و طاغوتی
۱۸۳	۱-۲۰. چهره حاکمان الهی.....
۱۸۳	۱-۱-۲۰. حاکم اسلامی، تجسم مکتب اسلام.....
۱۸۳	۲-۱-۲۰. پیامبران، حاکمان جامعه.....
۱۸۴	۳-۱-۲۰. صفات حاکمان شایسته الهی.....

- ۲۰-۲. چهره حاکمان طاغوت ۱۸۵
- ۲۰-۱. معایب حاکمان طاغوت ۱۸۵
- ۲۰-۳. شاخص‌های شناخت حکومت طاغوت ۱۸۷
- ۲۰-۴. چرایی زندگی نکردن در حکومت طاغوت ۱۸۸

فصل چهارم:

معیشت پرهیزکارانه تقوا در کلام امام خامنه‌ای دامنه

- درس بیستم و یکم: مفهوم‌شناسی تقوا ۱۹۳
- ۲۱-۱. چیستی تقوا ۱۹۳
- ۲۱-۱-۱. مراقبت شدید در اعمال شخصی ۱۹۳
- ۲۱-۱-۲. مراقبت دائمی در همه امور زندگی ۱۹۴
- ۲۱-۱-۳. دوری از خطا و گناه ۱۹۴
- ۲۱-۱-۴. پرهیز در حال حرکت ۱۹۴
- ۲۱-۱-۵. قدم برداشتن با دقت ۱۹۴
- ۲۱-۱-۶. حرکت با چشم باز ۱۹۵
- ۲۱-۱-۷. انجام تکالیف دینی و دل‌ندادن به شهوات ۱۹۵
- ۲۱-۱-۸. مینا و ملاک کار ۱۹۵
- ۲۱-۲. چرایی تقوا ۱۹۵
- ۲۱-۱-۲. نیاز به تقوا در میدان‌های مختلف ۱۹۵
- ۲۱-۲-۲. دستیابی به آزادی ۱۹۶
- ۲۱-۲-۳. نلغزیدن و صدمه نخوردن ۱۹۶
- ۲۱-۲-۴. جلب کمک و دست‌گیری الهی ۱۹۷
- ۲۱-۳. ویژگی‌های متقین ۱۹۷
- ۲۱-۳-۱. ایمان به غیب ۱۹۷
- ۲۱-۳-۲. به‌پاداشتن نماز ۱۹۷
- ۲۱-۳-۳. یقین به آخرت ۱۹۸
- ۲۱-۴. نقاط مقابل تقوا ۱۹۸
- ۲۱-۴-۱. غفلت ۱۹۸
- ۲۱-۴-۲. ول‌انگاری فکری و عملی ۱۹۸
- ۲۱-۴-۳. حرکت بدون بصیرت ۱۹۹
- ۲۱-۴-۴. دنیاطلبی ۱۹۹
- درس بیست و دوم: تقوا در حوزه فردی ۲۰۱

۲۰۲	۱-۲۲. اهمیت تقوا در حوزه فردی
۲۰۲	۱-۱-۲۲. بهترین سرمایه
۲۰۲	۲-۱-۲۲. تنها توشه آخرت
۲۰۳	۳-۱-۲۲. شرط قبولی اعمال نیک
۲۰۳	۴-۱-۲۲. احتیاج همه انسان‌ها
۲۰۳	۵-۱-۲۲. تقوا؛ اکسیژن دین
۲۰۴	۲-۲۲. ضرورت تقوا در حوزه فردی
۲۰۴	۱-۲-۲۲. استحکام پایه‌های تقوا در خود
۲۰۴	۲-۲-۲۲. به‌کارگیری روحیه تقوا در دوره جوانی
۲۰۵	۳-۲-۲۲. ضروری‌تر از کسب علم
۲۰۶	۴-۲-۲۲. تقوamداری؛ راز موفقیت امام <small>علیه السلام</small>
۲۰۶	۳-۲۲. جایگاه ارزشی تقوا در حوزه فردی
۲۰۶	۱-۳-۲۲. عظمت‌بخشی تقوا به انسان‌ها در بینش الهی
۲۰۶	۲-۳-۲۲. لازمه نظم فردی و اجتماعی
۲۰۷	۳-۳-۲۲. شاخص‌گزینی اشخاص کارآمد
۲۰۷	۴-۳-۲۲. تقوamداری در انجام وظایف
۲۰۹	درس بیست و سوم: تقوا در حوزه اجتماعی
۲۱۰	۱-۲۳. اهمیت و ضرورت تقوا در حوزه اجتماع
۲۱۰	۱-۱-۲۳. چرایی اهتمام دین به تقوا
۲۱۰	۲-۱-۲۳. جامعه متقی و مبارزه با نفس
۲۱۱	۳-۱-۲۳. نقش تقوا در اصلاح جامعه
۲۱۱	۴-۱-۲۳. نقش تقوا در اسلامی‌شدن جامعه
۲۱۲	۵-۱-۲۳. نقش تقوا در هدایت جامعه انسانی
۲۱۲	۶-۱-۲۳. نقش تقوا در مقاومت و پیشروی جبهه حق
۲۱۳	۲-۲۳. جایگاه تقوا در حوزه اجتماع
۲۱۳	۱-۲-۲۳. جایگاه تقوا در ترسیم نظام اسلامی
۲۱۳	۲-۲-۲۳. اصلی‌ترین پایه حکومت اسلامی
۲۱۴	۳-۲-۲۳. مشکل جوامع؛ نداشتن مدیران و زمامداران پرهیزکار
۲۱۴	۴-۲-۲۳. هدف اجتماعی تقوا؛ ایجاد حیات طيبة اسلامی
۲۱۶	درس بیست و چهارم: خواص تقوamداری و زیان‌های بی‌تقوایی
۲۱۷	۱-۲۴. فرق انسان بانقوا و بی‌نقوا
۲۱۷	۲-۲۴. خواص تقوamداری

- ۲۱۷..... ۱-۲-۲۴. علاج دنیا طلبی
- ۲۱۸..... ۲-۲-۲۴. سدی مقابل گناه و فساد
- ۲۱۸..... ۳-۲-۲۴. مانع نفوذ شیطان
- ۲۱۹..... ۴-۲-۲۴. سبب آسیب ناپذیری
- ۲۱۹..... ۵-۲-۲۴. مانع نفوذ توطئه های دشمن
- ۲۲۰..... ۶-۲-۲۴. مانع نفوذ عرفان های کاذب
- ۲۲۰..... ۷-۲-۲۴. بازدارنده از خسارت و ویرانی
- ۲۲۰..... ۳-۲۴. زبان های بی تقوایی
- ۲۲۰..... ۱-۳-۲۴. انحراف و فساد جامعه
- ۲۲۱..... ۲-۳-۲۴. خطری برای بشریت
- ۲۲۱..... ۳-۳-۲۴. عقب ماندگی
- ۲۲۲..... ۴-۳-۲۴. به زانو درآمدن و سقوط ملت ها
- ۲۲۳..... درس بیستم و پنجم: آثار و فواید اخروی تقوا**
- ۲۲۴..... ۱-۲۵. ایجاد ایمان مستقر
- ۲۲۵..... ۲-۲۵. برخورداری از هدایت الهی
- ۲۲۵..... ۱-۲-۲۵. هدایت روزافزون الهی
- ۲۲۶..... ۲-۲-۲۵. نوری برای پیمودن زندگی
- ۲۲۶..... ۳-۲-۲۵. هدایت قرآن مختص متقین
- ۲۲۷..... ۳-۲۵. پیروزی در امتحانات الهی
- ۲۲۷..... ۴-۲۵. نجات و رستگاری
- ۲۲۷..... ۱-۴-۲۵. تقوا؛ جاده نجات انسان ها
- ۲۲۸..... ۲-۴-۲۵. رسیدن به فلاح و رستگاری
- ۲۲۹..... درس بیست و ششم: آثار و فواید دنیوی تقوا**
- ۲۳۰..... ۱-۲۶. خوشبختی و تأمین زندگی
- ۲۳۰..... ۱-۱-۲۶. کلید خوشبختی در دنیا و آخرت
- ۲۳۰..... ۲-۱-۲۶. عمل صالح توأم با تقوا؛ تأمین کننده دنیا و آخرت
- ۲۳۱..... ۳-۱-۲۶. بهبود زندگی
- ۲۳۱..... ۲-۲۶. درک حقایق و ایستادگی در میدان ها
- ۲۳۱..... ۱-۲-۲۶. تشخیص حق و باطل
- ۲۳۲..... ۲-۲-۲۶. ایجاد روح مبارزه و مقاومت در برابر دشمن
- ۲۳۲..... ۳-۲۶. پیروزی و موفقیت
- ۲۳۲..... ۱-۳-۲۶. موفقیت حتمی

۲۳۳ پیروزی و پیشرفت. ۲-۳-۲۶
۲۳۳ پیروزی در میدان‌های دشوار. ۳-۳-۲۶
۲۳۳ برطرف‌شدن مشکلات، بن‌بست‌ها و شداید. ۴-۲۶
۲۳۳ برطرف‌شدن مشکلات طبیعی و جهانی. ۱-۴-۲۶
۲۳۴ سبب نجات از بن‌بست‌ها. ۲-۴-۲۶
۲۳۴ دورشدن شداید زندگی. ۳-۴-۲۶
۲۳۶	درس بیست و هفتم: اقسام تقوا
۲۳۷ اقسام تقوا و عرصه‌های رعایت آن. ۱-۲۷
۲۳۷ تقوای فردی و اجتماعی. ۱-۱-۲۷
۲۳۹ تقوای سیاسی. ۲-۱-۲۷
۲۴۰ تقوای اقتصادی. ۳-۱-۲۷
۲۴۱ مصادیقی از تقوا. ۲-۲۷
۲۴۱ ایستادگی و مقاومت. ۱-۲-۲۷
۲۴۱ دشمن‌شناسی. ۲-۲-۲۷
۲۴۲ عدالت‌ورزی حتی با مخالفان. ۳-۲-۲۷
۲۴۳	درس بیست و هشتم: اهمیت تقوای خواص
۲۴۴ روحانیون. ۱-۲۸
۲۴۴ رعایت تقوا از وظایف اصلی روحانیت. ۱-۱-۲۸
۲۴۴ دعوت به تقوا از وظایف روحانیان. ۲-۱-۲۸
۲۴۴ دلایل احتیاج مضاعف روحانیت به تقوا. ۳-۱-۲۸
۲۴۵ مسئولان. ۲-۲۸
۲۴۵ تقوا؛ مبنا و روش سیاست‌ورزی امام علی <small>علیه السلام</small> . ۱-۲-۲۸
۲۴۶ تقوای مسئولان؛ خواسته مردم. ۲-۲-۲۸
۲۴۶ رعایت تقوا، لازمه مسئولیت. ۳-۲-۲۸
۲۴۶ چرایی نیاز مضاعف مسئولان به تقوا. ۴-۲-۲۸
۲۴۷ ابعاد تقوای مسئولان و کارگزاران. ۵-۲-۲۸
۲۴۸ تقوا، ملاک ترجیح سازمان‌ها. ۶-۲-۲۸
۲۴۹ ضرورت حاکم‌شدن روح تقوا در همه دستگاه‌های نظام. ۷-۲-۲۸

فصل پنجم:

درس‌های عاشورا

۲۵۳ درس بیست و نهم: تجلی معنویت و اخلاق
-----	--

- ۲۹-۱. جلوه‌های معنویت و اخلاق در حادثه عاشورا ۲۵۴
- ۲۹-۱-۱. اخلاص و وارستگی از غیر خدا ۲۵۴
- ۲۹-۱-۲. اتکا به خدا ۲۵۵
- ۲۹-۱-۳. دعا و توسل ۲۵۵
- ۲۹-۱-۴. ایمان ۲۵۶
- ۲۹-۱-۵. امید ۲۵۷
- ۲۹-۱-۶. ارزش‌گرایی ۲۵۷
- ۲۹-۱-۷. عاطفه و احساس ۲۵۸
- ۲۹-۱-۸. عزت‌طلبی ۲۵۸
- ۲۹-۱-۹. وفاداری ۲۵۹
- ۲۹-۱-۱۰. پرهیز از دنیاگرایی ۲۶۰
- ۲۹-۱-۱۱. پرهیز از قدرت‌طلبی ۲۶۱
- درس سی‌ام: تنوع و جاودانگی قیام عاشورا ۲۶۲**
- ۳۰-۱. ابعاد تنوع و جاودانگی قیام عاشورا ۲۶۳
- ۳۰-۱-۱. فراگیری ۲۶۳
- ۳۰-۱-۲. الگودهی ۲۶۳
- ۳۰-۱-۳. جهان‌شمولی ۲۶۴
- ۳۰-۱-۴. اصلاح‌گری ۲۶۴
- ۳۰-۱-۵. عبرت‌دهی ۲۶۴
- درس سی و یکم: تجدید بنای نظام اسلام ۲۶۸**
- ۳۱-۱. اقدامات امام حسین (ع) در راستای تجدید بنای نظام اسلامی ۲۶۹
- ۳۱-۱-۱. بیان تکلیف اهم ۲۶۹
- ۳۱-۱-۲. مبارزه با فساد ۲۶۹
- ۳۱-۱-۳. مقابله با حاکمیت جور ۲۷۰
- ۳۱-۱-۴. بیدارسازی و بینش‌دهی ۲۷۱
- ۳۱-۱-۵. اقامه حق و عدل ۲۷۳
- ۳۱-۱-۶. مبارزه با سلطنت‌طلبی ۲۷۳
- درس سی و دوم: قیام برای اصلاح جامعه اسلامی و حفظ آن ۲۷۵**
- ۳۲-۱. درس قیام برای اصلاح جامعه در حادثه عاشورا ۲۷۶
- ۳۲-۱-۱. مفهوم‌شناسی اصلاح ۲۷۶
- ۳۲-۱-۲. امکان اصلاح در جامعه اسلامی ۲۷۶
- ۳۲-۱-۳. احیای سنت پیامبر (ص) و نظام اسلامی ۲۷۷
- ۳۲-۱-۴. وجوب قیام در صورت بروز فساد بنیادین ۲۷۷

۲۷۷	۱-۳۲. ۵. اقدام به موقع
۲۷۸	۱-۳۲. ۶. نترسیدن از خطرات
۲۷۹	۱-۳۲. ۷. نتیجه بخشی قیام اصلاحی
۲۸۰	درس سی و سوم: اهمیت و الزامات امر به معروف و نهی از منکر
۲۸۰	۱-۳۳. ۱. اهمیت و الزامات امر به معروف و نهی از منکر
۲۸۰	۱-۳۳. ۱. امر به معروف و نهی از منکر، روح قیام عاشورا
۲۸۱	۱-۳۳. ۲. تلاش مستمر در تهذیب و سیاست
۲۸۳	۱-۳۳. ۳. پیروزی حقیقی و ماندگار در سایه عوامل معنوی قدرت
۲۸۷	درس سی و چهارم: شناخت تکلیف و اقدام به موقع آن
۲۸۷	۱-۳۴. ۱. مؤلفه های شناخت تکلیف برای اقدام به موقع
۲۸۷	۱-۳۴. ۱. پرهیز از توهم و اشتباه
۲۸۸	۱-۳۴. ۲. هوشیاری در درک موقعیت
۲۹۰	۱-۳۴. ۳. جلوگیری از اضمحلال درونی
۲۹۰	۱-۳۴. ۴. پرهیز از تنبلی و سستی
۲۹۱	۱-۳۴. ۵. ایجاد حس مسئولیت پذیری
۲۹۱	۱-۳۴. ۶. پاسداری از اسلام در دو جبهه متفاوت
۲۹۲	۱-۳۴. ۷. نجات جامعه از جهالت و سرگردانی
۲۹۴	درس سی و پنجم: استقامت و پایداری، انواع و آثار آن
۲۹۵	۱-۳۵. ۱. مؤلفه های استقامت و پایداری
۲۹۵	۱-۳۵. ۱. صبر و شکر
۲۹۶	۱-۳۵. ۲. زیبا دیدن نامالایمات جسمی و روحی
۲۹۷	۱-۳۵. ۳. تحمل غربت
۲۹۷	۱-۳۵. ۴. تحمل اسارت
۲۹۸	۱-۳۵. ۵. انواع استقامت و ورزی
۲۹۹	۱-۳۵. ۶. آثار پایداری در مقابل مستکبران
۳۰۱	درس سی و ششم: بصیرت و دشمن شناسی
۳۰۱	۱-۳۶. ۱. بصیرت و دشمن شناسی در حادثه عاشورا
۳۰۱	۱-۳۶. ۱. اهمیت و ضرورت بصیرت
۳۰۳	۱-۳۶. ۲. فرصت سازی دشمن از بی بصیرتی مردم
۳۰۴	۱-۳۶. ۳. معرفت، لازمه دفاع از دین
۳۰۴	۱-۳۶. ۴. بصیرت، مایه عظمت و شجاعت
۳۰۶	۱-۳۶. ۵. هدایت و روشننگری در زمان لازم

درس سی و هفتم: ایثار و فداکاری در عاشورا.....	۳۰۸
۱-۳۷. ایثار و فداکاری در حادثه عاشور.....	۳۰۸
۱-۳۷. ضرورت ایثار و فداکاری.....	۳۰۸
۲-۳۷. بایستگی فداکاری برای حفظ دین.....	۳۰۹
۳-۳۷. مباحله عملی امام حسین (ع) در کربلا.....	۳۱۱
۴-۳۷. فداکاری ویژه.....	۳۱۱
۵-۳۷. اهمیت انتخاب زمان فداکاری.....	۳۱۲
۶-۳۷. بهای حفظ اسلام.....	۳۱۳
درس سی و هشتم: شهید و شهادت طلبی.....	۳۱۵
۱-۳۸. شهید و شهادت طلبی در حادثه عاشورا.....	۳۱۵
۱-۳۸. حقیقت شهید و شهادت.....	۳۱۵
۲-۳۸. زنده نگه داشتن خون شهید.....	۳۱۷
۳-۳۸. پیام شهیدان.....	۳۱۸
۴-۳۸. آثار فرهنگ شهادت طلبی.....	۳۱۹
۵-۳۸. حکومت یا شهادت.....	۳۲۱
کتابنامه.....	۳۲۳

پیشگفتار

رشد معرفت دینی و انقلابی و تقویت و ارتقای مبانی فکری و اعتقادی کارکنان سپاه به منظور حفاظت و نگهداری صحیح از دستاوردهای انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران، رسالتی است بس بزرگ که برعهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی سپاه نهاده شده است.

معرفت و بینش دینی، یکی از پایه‌های اصلی و مؤثر در پیشبرد نقش و رسالت خطیر سپاه است و از بدو تشکیل تاکنون توانسته است پاسداران را به‌عنوان یک عنصر عقیدتی در برابر ناملاایمات و سختی‌ها در صحنه‌های پیچیده انقلاب اسلامی محکم و استوار حفظ کند و به حرکت‌ها جهت دهد.

قرآن کریم برای قدرت ایمان آگاهانه رزمندگان اسلام، اهمیت فراوانی قائل شده و آن را عامل پیروزی و ناآگاهی را سبب شکست می‌داند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (انفال: ۶۵).

ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن از کافران و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از آنان پیروز خواهند شد. این، به‌خاطر است که کفار بینش صحیحی ندارند.

تحقق این مأموریت خطیر در پرتوی نظام تربیت و آموزش کارآمد و بالنده امکان‌پذیر است تا زمینه ارتقای شاخص‌های پاسداری را فراهم آورد و در عرصه‌های انقلاب به‌درستی وارد میدان عمل شود، چنان‌که امام خامنه‌ای دامنه‌الرحمة فرموده است:

مسئله آموزش در همه‌جا مهم است؛ ولی در سپاه از اهمیت مضاعفی برخوردار است. اگر در سپاه پاسداران، آموزش‌های قوی در مسائل عقیدتی - سیاسی وجود نداشته باشد، دیگر سپاه را به‌عنوان بازوی توانای انقلاب اسلامی نمی‌توان

مطرح ساخت. حرکت سپاه، حرکتی مستمر است و اگر قرار باشد این حرکت باقی بماند، افراد سپاه باید آموزش دیده باشند و کسانی که این مهم را برعهده دارند، شما هستید.^۱

یکی از برنامه‌های مهم آموزشی و تربیتی سپاه، دوره‌های تربیت و تعالی دینی و انقلابی است که همه‌ساله برای تمامی پاسداران به‌صورت متمرکز و غیرمتمرکز در مشهد مقدس، قم و سایر مراکز تداوم در رده‌ها برگزار می‌شود که به معرفت‌افزایی می‌پردازد.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه در راستای تحقق منویات فرماندهی معظم کل قوا (علیه‌السلام)، اجرای تدابیر نماینده محترم ولی فقیه در سپاه به‌منظور افزایش اثربخشی برنامه‌های عقیدتی - سیاسی در سپاه و با توجه به اسناد بالادستی با هدف تحقق اندیشه‌های ولایی در سپاه و اهتمام هرچه بیشتر پاسداران در بهره‌گیری از منظومه فکری آن، در جهت‌گیری‌ها و اقدام و عمل، محتوای برنامه تربیت و تعالی پاسداران را به شناخت منظومه اعتقادی و رفتاری حضرت امام خامنه‌ای (علیه‌السلام) - که برگرفته از جهان‌بینی توحیدی و نظام ولایی مکتب اسلام است - در سپاه اختصاص داده است تا با تقویت بینش و آگاهی، نقش خود را در پیش‌روندگی و پیش‌برندگی انقلاب اسلامی و عمق‌بخشی آن با حداکثر توان در سطح منطقه و ملل ستمدیده جهان دنبال نمایند.

این پایه‌های فکری در هرجایی نفوذ کرده است، انقلاب و جنبشی وسیع به وجود آورده است. همچنین حضرت امام خامنه‌ای (علیه‌السلام) می‌فرماید:

انقلاب اسلامی یک منظومه فکری دارد. اهمیت این انقلاب و علت اینکه این انقلاب، زلزله در دنیا ایجاد کرد، این نبود که یک حکومتی را سرنگون کرد. نه، علت این بود که یک منظومه فکری نو را به دنیا عرضه کرد و امروز هم همچنان در اکناف عالم، این منظومه فکری در حال پیشرفت است.^۲

امید است استادان و مربیان گرامی با مطالعه دقیق متون اصلی و تسلط بر روش تدریس آن، که اصلی‌ترین کارهای هوشمندانه و هنرمندانه یک مربی است و با مددگیری از خداوند

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۳/۵.

۲. بیانات امام خامنه‌ای (علیه‌السلام) در دیدار با رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۴/۶/۱۲، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30653>

متعال، برای تأثیرگذاری در تلاش‌های خود، در تقویت مبانی فکری پاسداران توفیق داشته باشند.

براین اساس، محتوای دوره تربیت و تعالی دینی و انقلابی که در سال ۱۴۰۰ برای تمامی پایوران گرامی در حوزه مبانی اعتقادی، اخلاقی، رفتاری و روحیه جهادی ارائه خواهد شد که شامل منظومه فکری امام خامنه‌ای (مدظله العالی) «تلخیص طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ولایت فقیه، معیشت پرهیزکارانه و درس‌های عاشورا» است.

محتوای موجود، علاوه بر تقویت دانش فردی و بینش اجتماعی که برگرفته از تعالیم قرآن کریم و سیره و روش اهل بیت (علیهم السلام) است، کوشیده تا مباحث مرتبط با نیازهای ضروری و دغدغه‌های جامعه کنونی را با رویکرد دانشی - بینشی انتخاب کند.

در پایان، پیشنهادها و تجربه‌های مربیان ارجمند و متریان گرامی، راهگشا و مشوق ما در رفع کاستی‌های متون آموزشی خواهد بود و از همه خوانندگان ارجمند انتظار می‌رود نظرات ارزشمند خود را درباره این کتاب، به آدرس ایمیل (سراج اندیشه) ارسال کنند تا در چاپ‌های بعدی از آن‌ها استفاده کنیم.

در پایان برخورد لازم می‌دانیم از همکاری مسئولان و پژوهشگران پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (علیه السلام)، حجج اسلام حمید نگارش، محمد شبدینی، حسن حاجی شاه‌ولدی، جناب آقای سید محمد بلاغی، دکتر احمد شفیعی و سایر دست‌اندرکاران که در تهیه و تنظیم این اثر ارزشمند نقش داشته‌اند، صمیمانه تشکر کرده و توفیقات روزافزون آنان را از خداوند متعال خواهانیم.

اداره برنامه‌ریزی، ارزشیابی و تهیه متون آموزشی

مقدمه

یکایک برادران سپاه باید تدین و تقوا - یعنی همان طهارت و عمل به موازین دینی - را دارا باشند. این، همان مسئولیت اصلی - یعنی علم، عمل، معرفت و آگاهی دینی - است، البته معرفت و آگاهی دینی، شامل مسائل سیاسی هم می‌شود و منظور، فقط نماز و روزه و امثال این‌ها نیست. دشمن‌شناسی، دوست‌شناسی، جریان‌شناسی و قدرت تحلیل مسائل سیاسی، جزء همان بخش معرفت دینی و عمل است. این، وظیفه اصلی نمایندگی است و از بالا تا پایین سپاه باید در این جریان حضور داشته باشند.^۱

یکی از راه‌های تحقق این رهنمود امام خامنه‌ای دام‌عزله استفاده از منظومه فکری معظم‌له است؛ براین اساس و بنابر سفارش معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، کتابی تحت عنوان «تربیت و تعالی دینی و انقلابی^۳»؛ کتاب‌های اندیشه اسلامی، ولایت فقیه، معیشت پرهیزکارانه، درس‌های عاشورا از فرمایشات معظم‌له^۲ که انتخاب و ابلاغ معاونت محترم بوده است، تلخیص و بدون افزایش مطلبی در قالب متن درسی تنظیم و تدوین شد. در ضمن بنابر اهمیت و ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای دام‌عزله به ذکر آن در مقدمه بسنده نکرده و در قالب یک درس، در اول کتاب آورده شده است.

ضمن تقدیر و تشکر از تمامی عزیزانی که در تدوین مجموعه حاضر، حقیر را یاری

۱. بیانات امام خامنه‌ای دام‌عزله در دیدار با مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

۱۳۶۸/۱۱/۷، دسترسی در: <https://farsi.khamenei/speech-content?id=2258>.

۲. کتاب‌های «اندیشه اسلامی»، خلاصه کتاب طرح کلی اندیشه‌های اسلامی در قرآن است که توسط پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام به چاپ رسیده است؛ «ولایت فقیه» در اندیشه رهبر توسط اسماعیل فخریان تهیه و تنظیم شده است و «معیت پرهیزکارانه» و «درس‌های عاشورا» توسط انتشارات انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است.

نمودند، امیدوارم این کتاب آموزشی، رضایت حضرت حق و معرفت افزایی مخاطبان عزیز را در پی داشته باشد.

یادآور می شود اگر مطلبی بنا به ضرورت بحث خارج از منابع آورده شده است آدرس آن در پاورقی آمده است.

حسن حاجی شاه ولدی

اسفند ۱۳۹۹

فصل اول:

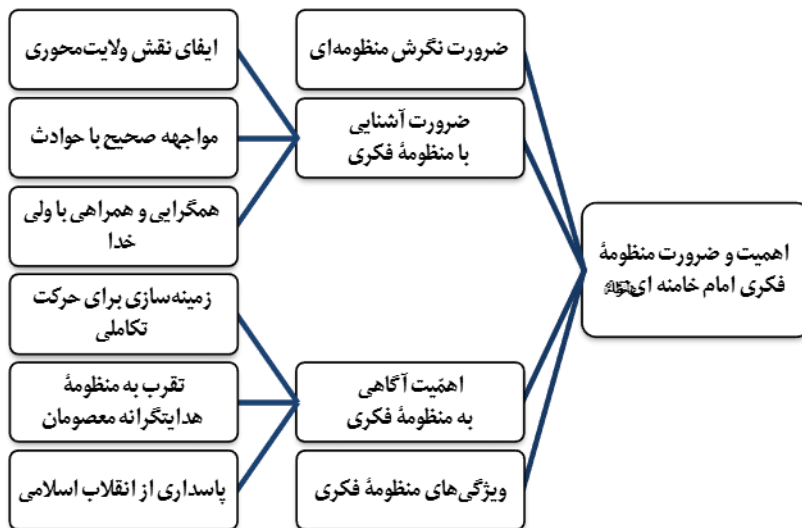
منظومه فکری امام خامنه‌ای دامپله

احمد شفیعی

درس اول

اهمیت و ضرورت آشنایی

با منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد



اهداف

امید است فراگیر پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد را بشناسد و به ضرورت نگرش منظومه‌ای معظم‌له

آگاهی پیدا کند؛

۲. ضرورت و اهمیت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد را اثبات نماید؛

۳. ویژگی‌های منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد را تبیین نماید.

۱-۱. مقدمه

برای مطالعه هر پدیده اجتماعی یا شخصیت علمی، دو روی آورد کلان کلّ نگر و جزء نگر مطرح است. در روی آورد جزء نگرانه نسبت به شخصیت علمی و فکری، هر یک از گزاره‌های معرفتی او به صورت مستقل و جدای از ارتباط با سایر گزاره‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد در حالی که در روی آورد کلّ نگرانه، همه گزاره‌های علمی و فکری او در ارتباط با یکدیگر، به صورت یک مجموعه در هم تنیده، هماهنگ دارای هدف مشخص و با روش معین مطالعه می‌شوند.

روی آورد کل نگرانه مبتنی بر آن است که «کلّ بیش از اجزای آن است» و به سبب روابط و پیوند اجزانش با یکدیگر و نیز روابط بین کلّ و محیطش، دارای پیچیدگی خاصی بوده و از آثار و کارکردهای مشخص و متفاوتی نسبت به حالت اجزای بدون پیوند، برخوردار است. اینچنین روی آورد به «نگرش منظومه‌ای» موسوم است. چنانچه یک شخصیت برجسته علمی، فکری و مدیریتی با این روی آورد، مورد مطالعه قرار گیرد، دستاورد و حاصل آن را «منظومه فکری» می‌گویند. بنابراین منظومه فکری، یک مجموعه یا واحد دارای ابعاد، نظام، زیر نظام، اجزاء، روابط، اهداف و کارویژه است که دارای درهم تنیدگی با همدیگر بوده و به همه سؤالات ریز و درشت درباره یک موضوع مشخص پاسخ می‌دهد.

برخورداری از نگرش منظومه‌ای به اسلام، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و اندیشه‌های ولایت برای کسانی که داعیه دار فرایند «فرد سازی، جامعه‌پردازی و تمدن سازی» در دنیای معاصر هستند، ضرورتی انکارناپذیر است و جزء لوازم ضروری فعالیت‌ها و اقدامات اجتماعی و سازمانی آنهاست. امروزه خلأ چنین نگرشی در بین جامعه انقلابی ایران به ویژه مسئولین و مدیران، مشهود بوده و هزینه‌های گزافی را به ملت تحمیل می‌نماید.^۱

۱. ر.ک. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳،

دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21471>

۲-۱. ضرورت نگرش منظومه‌ای از دیدگاه امام خامنه‌ای (عجله)

چنانچه در هر جامعه‌ای نگرش منظومه‌ای به مکتب فکری شکل بگیرد، توفیق آن جامعه در رشد و تعالی فردی و اجتماعی و نیز ساخت تمدن سرآمد، دوچندان خواهد بود. امام خامنه‌ای (عجله) درباره منظومه بودن مکتب اسلام، بر این باورند که باید «مسائل فکری اسلام به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه دین و عنصری از این مرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم آهنگ و مرتبط است و نه جدا و بی ارتباط با دیگر اجزا، بررسی شود. مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه جانبه‌ای از دین به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بُعدی انسان استنتاج شود.^۱

ایشان برخی از اجزای اصلی منظومه فکری اسلام را این‌گونه معرفی می‌فرماید: یکی از اجزای مهم این منظومه فکری که خیلی هم جاذبه دارد، عبارت است از نفی ظلم، نفی استکبار، نفی استبداد... عزت ملت‌ها، عزت ملی و در کشورهای اسلامی عزت اسلامی؛ استغناء ملت‌ها از تکیه کردن به دیگران و آویزان قدرت‌ها بودن؛ این‌ها جزو مجموعه فکری اسلام است. استقلال همه جانبه، استقلال فکری، استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی، که از همه مهم‌تر هم استقلال فکری است که می‌تواند بقیه این استقلال‌ها را به دنبال خودش بیاورد؛ این‌ها جزو چیزهایی است که در نظام فکری اسلامی و آن منظومه فکری اسلامی وجود دارد و همین‌ها است که جاذبه می‌دهد؛ و این‌ها طراوت دارد، این‌ها کهنه شدنی نیست، این‌ها تمام شدنی نیست.^۲

امام خامنه‌ای (عجله) انقلاب اسلامی را دارای منظومه فکری دانسته و چنین می‌فرماید: انقلاب اسلامی یک منظومه فکری دارد. اهمیت این انقلاب و علت اینکه انقلاب زلزله در دنیا ایجاد کرد، این نبود که یک حکومتی را سرنگون کرد؛ نه، علت این

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱.

۲. بیانات امام خامنه‌ای (عجله) در دیدار با رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۴/۶/۱۲، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30653>

بود که یک منظومه فکری نو را به دنیا عرضه کرد و امروز هم همچنان در اکناف عالم، این منظومه فکری در حال پیشرفت است. با وجود سعی ای که در اخفاء آن و کتمان آن می کنند، این منظومه فکری دست به دست می گردد و بسیاری از دل ها در دنیا -چه در دنیای اسلام، چه در حد کمتری در خارج از دنیای اسلام- [به آن] جذب می شوند؛ دل ها هنوز متوجه این منظومه است و این منظومه فکری همچنان طراوت و تازگی خودش را حفظ کرده.^۱

رهبر معظم انقلاب اسلامی علیه السلام به «نظام جمهوری اسلامی» نیز نگاه منظومه ای داشته و آن را یک منظومه می داند:

«جمهوری اسلامی» یک منظومه است، یک مجموعه است، یا بگوییم واحد دارای ابعادی است که این ابعاد باید با همدیگر مورد ملاحظه قرار بگیرد و با هم باشد؛ این در هم تنیدگی باید حفظ بشود. هرکدام از این جهات تضعیف بشود، کل و مجموعه تضعیف شده است.^۲

به دیدگاه ایشان نه تنها نظام جمهوری اسلامی یک منظومه است، بلکه آرمان های آن نیز منظومه اند:

آرمان های نظام اسلامی - که در حقیقت آرمان های اسلامی است - یک منظومه ای است، یک مجموعه ای است، مراتب مختلفی هم دارد؛ بعضی از این ها اهداف غایی تر و نهایی ترند، بعضی ها اهداف کوتاه مدتند، اما جزو آرمان هاینده؛ همه این ها را باید دنبال کرد. مثلاً فرض بفرمایید جامعه عادلانه و عادل و پیشرفته و معنوی - با این خصوصیات - خب، یک آرمان است؛ جزو آرمان های درجه یک و جزء برترین آرمان ها است...^۳

امام خامنه ای علیه السلام به عنوان خلف صالح امام خمینی علیه السلام برخوردار از منظومه فکری هستند چنان که کتاب های «طرح کلی اندیشه اسلامی» و «انسان ۲۵۰ ساله» گویای این

۱. همان.

۲. بیانات امام خامنه ای علیه السلام در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۸/۷/۲، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8094>

۳. بیانات امام خامنه ای علیه السلام در دیدار با دانشجویان، ۱۳۹۲/۵/۶، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=23346>

مطلبند. ایشان در فرایند مدیریت کلان انقلاب و نظام اسلامی تلاش نموده‌اند این منظومه را پیاده نمایند. به عنوان نمونه در مورد تعیین شعارهای سال نسبت به بُعد اقتصادی فرمودند:

این شعارهای سال حلقه‌هایی بود برای ایجاد یک منظومه کامل در زمینه مسائل اقتصاد؛ یعنی اصلاح الگوی مصرف، مسئله جلوگیری از اسراف، مسئله همت مضاعف و کار مضاعف، مسئله جهاد اقتصادی و امسال تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی. ما این‌ها را به عنوان شعارهای زودگذر مطرح نکردیم؛ این‌ها چیزهایی است که می‌تواند حرکت عمومی کشور را در زمینه‌های اقتصاد ساماندهی کند؛ می‌تواند ما را پیش ببرد. اما باید دنبال این راه باشیم.^۱

۳-۱. ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد

در فرایند تبیین ضرورت هر پدیده یا موضوعی کافی است، ذهن جستجوگر را در برابر این سؤال قرار دهیم که اگر رفتار ارتباطی مناسبی با آن نداشته باشیم، چه پیامدهایی برایمان به دنبال خواهد داشت؟ آنگاه پاسخ معقول و مقبول به آن را پی جویی نماییم. در چنین حالتی، هر یک از پاسخ‌ها به منزله یکی از وجوه ضرورت آن موضوع به شمار می‌رود. با این روی‌آورد به بعضی از وجوه ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای داماد به عنوان ولی خدا در عصر حاضر می‌پردازیم.

۱-۳-۱. ایفای نقش ولایت محوری

انسان و جامعه ولایت محور برای ایفای نقش صحیح ولایت محوری خود در تنظیم رفتار ارتباطی با ولی خدا در زمانشان، هفت وظیفه؛ معرفت، بیعت، محبت، اطاعت، نصرت، نصیحت و دفاع را به عهده دارند.^۲ این وظایف ضمن آنکه هر یک دارای درجات متعدد هستند، به نوعی از رابطه طولی با هم نیز برخوردارند. بنابراین تا معرفت به ولی خدا حاصل نگردد، امکان انجام وظایف ششگانه دیگر میسر نخواهد شد.

۱. بیانات امام خامنه‌ای داماد در دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۹۱/۵/۳، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=20534>

۲. احمد شفیعی، تربیت تعالی دینی ۲، قم، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۹، ص ۱۲۴، پاورقی.

در وظیفه معرفت، بعد از شناخت مصداق واقعی و حقیقی ولی خدا، گونه‌های چهارگانه معرفت یعنی؛ شناخت شناسنامه‌ای، شناخت نظام فکری و اعتقادی، شناخت نظام اخلاقی و تربیتی و در نهایت شناخت نظام رفتاری و مدیریتی که به عنوان منظومه فکری معرفی می‌شوند، ضرورت خواهند داشت. زیرا مراتب دیگر به ویژه اطاعت، نصرت و دفاع متوقف بر این معرفت‌ها خواهند بود. نتیجه آنکه اطاعت‌پذیری و یاری کامل رهبران الهی بدون درک صحیح و نظام مند از اندیشه‌های آنان امکان‌پذیر نیست و اگر اطاعتی هم باشد اغلب مبتنی بر برداشت شخصی و سلیقه‌ای خواهد بود. بنابراین چنانچه معرفت صحیح به منظومه فکری ولی خدا حاصل نشود، زمینه ایفای نقش بهینه ولایت محوری در وظایف دیگر فراهم نمی‌گردد.

۱-۳-۲. مواجهه صحیح با حوادث

زندگی سیاسی و اجتماعی انسان‌ها، عرصه ظهور و بروز حوادث و تحولات است و آنان ناچارند رفتارهای ارتباطی خود نظیر شناخت، تبیین، تحلیل و موضع‌گیری در برابر آن‌ها را به‌گونه‌ای تنظیم نمایند که ضمن بر حذر ماندن از تهدیدها و چالش‌های حوادث و تحولات، بیشترین بهره‌مندی از فرصت‌های برآمده از آن‌ها را نصیب خود سازند و حتی بالاتر آنکه بتوانند تهدیدها را نیز به فرصت تبدیل نمایند.

مسئولیت و تعهد انقلابیون و ولایتمداران اقتضا می‌کند با بهره‌گیری از منظومه فکری و منطق مدیریتی امام خود که پیشاپیش با آن آشنا شده‌اند و به صورت نسبی احاطه معرفتی پیدا نموده‌اند، شیوه مواجهه با هر پدیده را استنباط نموده و برابر آن اقدام نمایند. در غیر این صورت یا باید موضع توقف و بی عملی را اتخاذ نموده و خود را به حادثه بسپارند و یا با مواجهه ناصحیح، منتظر عواقب آن باشند که نتیجه هر دو وضعیت، پذیرش سختی‌ها و ناگواری‌های بسیار و تحمل هزینه‌های فراوان برای خود و جامعه خواهد بود و این هرگز معقول و خوشایند نیست.

۱-۳-۳. همگرایی و همراهی با ولی خدا

مهندسی انقلاب اسلامی بر اساس تنظیم رابطه نهادینه بین دو رکن بنیادین امام و امت،

ضرورتی انکارناپذیر است که ایجاد و تقویت ارتباط‌های بینشی، منشی و کنشی هوشمندانه و نظام وار از سوی آحاد افراد امت با امام در جهت نهادینه‌سازی، پیشرفت و تعالی بخشی حرکت جبهه‌ای و جریانی انقلاب اسلامی جزو الزامات آن به شمار می‌رود.

میزان همگرایی یا واگرایی امت با امام به سطح و میزان شناخت یا جهل آنان به منظومه فکری ایشان وابسته است. به شهادت تاریخ، کج فهمی‌ها، بهانه جویی‌ها، اشکال تراشی‌ها، اعتراضات، ناهمراهی‌ها، طعنه زدن‌ها و حتی مقابله گری‌های بسیاری از یاران و نزدیکان رهبران معصوم (ع) و نائبان‌شان در جهل یا نبود تفطن آنان نسبت به مبانی، اصول، ارزش‌ها و قواعد زیرساختی منظومه فکری آن اولیای الهی و رهبران عظیم الشان ریشه دارد و همه این‌ها نتیجه و پیامد گریزناپذیر گسست معرفتی و نداشتن درک صحیح از سلوک مدیریتی و حاکمیتی امام و رهبرشان می‌باشد.

اقتضای همگرایی و همراهی با ولی خدا آن است که هر یک از آحاد امت به قدر توان خویش منظومه فکری امام خود و منطق حاکم بر اندیشه، منش و رفتار او را بشناسد تا بتواند توصیفات (هستی‌ها و چیستی‌ها)، تعلیل‌ها (چرایی‌ها) و تجویز‌های (چگونگی‌ها) او را به صورت دقیق و صحیح دریافت و تحلیل نموده و ضمن افزایش همگرایی و همراهی با او، از گرفتار شدن در دام واگرایی در امان باشد.

۱-۴. اهمیت آگاهی به منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام)

اهمیت هر موضوعی، بیانگر ارزشمندی آن است. در مقام تبیین رفتار ارتباطی انسان با هر پدیده‌ای، ضمن قرار دادن خود در برابر این پرسش که؛ فایده و دستاورد مواجهه مناسب با این پدیده چیست؟ در حقیقت به دنبال جستجوی ارزشمندی آن برای زندگی انسان بوده‌ایم. بنابراین اگر ذهن کاوشگر خود را معطوف به این پرسش نماییم که؛ شناخت منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام) برای ما چه فایده و دستاوردی دارد؟ حاصل این کنجکاوی پاسخ‌هایی است که هر یک بیانگر وجهی از وجوه اهمیت و ارزشمندی شناخت این منظومه است.

اینک برخی از این وجوه را بر می‌شماریم:

۱-۴-۱. زمینه‌سازی برای حرکت تکاملی

هدف اساسی ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی از سوی خداوند، تعلیم و تزکیه انسان‌ها و فراهم آوردن زمینه حرکت تکاملی آنان در مسیر بندگی خداوند و نیل به مقام قرب الهی است. بی تردید آموزه‌های شریعت مقدس اسلام یک مجموعه نظام‌مند و منظومه‌ای هستند که متفکک چنین رسالتی خواهند بود.

امام خمینی علیه السلام و امام خامنه‌ای علیه السلام به عنوان رهبران الهی در عصر حاضر که مسئولیت هدایت امت به سوی خدا را عهده دار شدند، با بهره‌گیری از آموزه‌های نظام‌مند اسلام، دیدگاه‌های خود را به صورت منظومه‌ای ناظر به نیازهای ثابت و متغیر انسان معاصر عرضه نمودند تا فرایند تکاملی آن‌ها را عینیت بخشند. بنابراین آگاهی، باور و التزام به منظومه فکری (بیش، منش و کنش) امام خامنه‌ای علیه السلام زمینه را برای تحقق این حرکت تکاملی مهیا می‌سازد. بدیهی است چنین دستاوردی که تضمین کننده هدایت خواهد بود، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین هدیه‌ای است که می‌توان به بشریت عرضه نمود.

۱-۴-۲. تقرب به منظومه هدایت‌گرانه معصومان علیهم السلام

بر اساس اندیشه نظام ولایی الهی، تکلیف هدایت امت مسلمان در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام به عهده فقهای جامع شرایط به نیابت از اوست. منظومه فکری فقیه حاکم به جهت مشروط بودن به شرایط سه‌گانه اجتهاد و فقاها، تقوا و عدالت، تدبیر و کفایت، نزدیکترین منظومه به منظومه هدایت‌گرانه حضرات معصوم علیهم السلام و به مثابه آن خواهد بود که قابل اعتمادترین منظومه فکری است.

نظر به اینکه حضرت امام خامنه‌ای علیه السلام در عصر حاضر به نیابت عام از حضرت ولیعصر علیه السلام، هدایت و مدیریت امت اسلام را به عهده دارد، منظومه فکری ایشان به معرفت یقینی نزدیک‌تر بوده و قابل اعتمادترین منطق مدیریتی است. بنابراین آگاهی به منظومه فکری او و برداشت مبنامند، ضابطه‌پذیر، هدفدار و روشمند در چهارچوب مبانی، اصول، قواعد و ارزش‌های اسلام و نیز باور و التزام به این منظومه فکری بیش از هر نمونه دیگری ما را به منظومه هدایت‌گرانه امامان معصوم علیهم السلام نزدیک نموده و از پاداش الهی برخوردار می‌سازد.

۱-۴-۳. پاسداری از انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران نمونه و مصداق اتم و اکمل جبهه و جریان حق در دنیای معاصر بوده و پاسداری از آن، رسالت همه انقلابیون است. بهترین الگوی پاسداری از این انقلاب آن است که برآمده از منظومه فکری رهبرانش باشد. بنابراین یکی از الزامات ایفای نقش بهینه پاسداران انقلاب اسلامی در تحقق رسالت پاسداری، شناخت منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام) می‌باشد.

بدیهی است به هر میزان که اقدام یاران مؤمن و همراهان انقلابی به ویژه پاسداران عزیز بر اساس آگاهی و شناخت نسبت به منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام) باشد، علاوه بر آنکه نصاب پیش روندگی و پیش برندگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را ارتقا می‌بخشد، زمینه موضع‌گیری آشکار و تصمیم‌گیری حداکثری رهبر معظم انقلاب اسلامی (علیه السلام) را در فرایند حرکت انقلاب به سوی اهداف، فراهم نموده و این نیز باعث می‌شود تا اقدامات یاران و همراهان انقلابی‌اش ضریب خورده و تأثیراتش مضاعف و بلکه اصعاف بشود و نهایت اینکه نورانیت جبهه حق را فراگیرتر سازد.

۱-۵. ویژگی‌های منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام)

منظومه فکری امام خامنه‌ای (علیه السلام)، مجموعه‌ای نظام مند و متشکل از اجزا و عناصر مرتبط و هدفمند در عرصه نظام‌های بینشی، ارزشی و کنشی است که آثار و کارکرد ارزشمندی را به دنبال خواهد داشت. نظر به اینکه این منظومه مبتنی بر آموزه‌های اسلام ناب و برآمده از آن است، ویژگی‌های فراوانی همسان با آن دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

الف) توحیدی بودن: هسته مرکزی در این منظومه، باور به وجود خداوند یکتا در هستی است که برخوردار از همه صفات کمالی بوده و آغاز و پایان همه موجودات می‌باشد.

ب) جامعیت: آموزه‌های این منظومه پاسخ‌گوی همه نیازهای بشر در مسیر تقرب به خدا بوده و تمامی ابعاد وجودی انسان را در بر می‌گیرد. این منظومه جامع بین کل‌نگری و جزء نگری از یک سو و آرمان‌گرایی و واقع‌بینی از سوی دیگر است.

پ) اتقان: اجزای موجود در منظومه بایکدیگر چنان پیوند وثیق و عمیق دارند که یک مجموعه منسجم، هماهنگ، هم افزا و پایدار را در برابر دیدگان همه به نمایش می‌گذارد.

ت) **اجتهادی:** روی آورد این منظومه به مسائل نوپدید و معاصر، روی آورد اجتهادی و نظام ساز است و با جریان سنتی بی توجه به دغدغه‌های انسان معاصر و جریان تساهل و تسامح‌گرای روشنفکری غرب یا شرق زده و جریان روشنفکری التقاطی دینی و جریان سنت‌گرای تجدد ستیز و نیز جریان اخباری‌گرای نوین و ضد عقلانی، کاملاً متمایز است.

ث) **کارآمد:** این منظومه خود را در متن فرایند فردسازی، جامعه‌پردازی و در نهایت تمدن‌سازی قرار می‌دهد و کارآمدی خود را در عرصه‌هایی که به آن توجه شده و در متن واقع عینیت یافته، به اثبات رسانده است.

پرسش‌ها

۱. منظومه فکری را تعریف کنید.
۲. ضرورت نگرش منظومه‌ای از دیدگاه امام خامنه‌ای دامنه‌ای را تبیین نمایید.
۳. ضرورت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای دامنه‌ای را اثبات نمایید.
۴. اهمیت آشنایی با منظومه فکری امام خامنه‌ای دامنه‌ای را توضیح دهید.
۵. ویژگی‌های منظومه فکری امام خامنه‌ای دامنه‌ای را تبیین نمایید.

فصل دوم

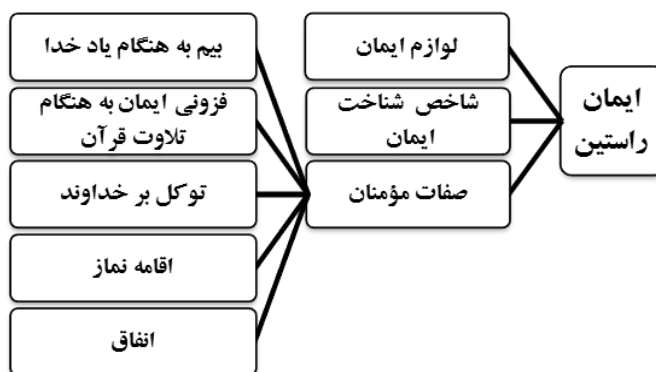
طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

تلخیص و تنظیم: سید محمد بلاغی



درس دوم

ایمان راستین



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با لوازم ایمان، شاخص شناخت ایمان راستین و صفات مؤمنان آشنا می‌شود؛
۲. به این باور می‌رسد که هنگامی که ایمان با عمل توأم شود، فزونی می‌یابد و سبب ترس از خدا و ضامن اجرای فرمان‌های الهی می‌شود؛
۳. می‌کوشد تا با عمل براساس ایمان و احیای خصلت‌ها و صفات مؤمنان در خود، به درجه ایمان واقعی برسد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۱-۴).

انفال^۱ یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. اگر پیامبر در قید حیات باشد، مدیریت این ثروت‌های عمومی بر عهده اوست و اگر نباشد، بر عهده امام معصوم است و اگر امام معصوم نیز در قید حیات نباشد، بر عهده امام عادل الهی است؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد. البته ما در این قسمت نمی‌خواهیم درباره «انفال» بحث کنیم.

۲-۱. لوازم ایمان

خداوند بعد از آنکه مصرف انفال را معین کرد، می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» اگر مؤمن هستید، باید سه کار را انجام بدهید. تقوای خدا را پیشه کنید، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا بدارید. «وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» روابط خود را اصلاح کنید، اختلافات را از میان بردارید و جانب حق را بگیرید. کسی که حقیقت را نمی‌گویند، از سخن خود دست بکشد. توصیه سوم، همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای بد را شامل می‌شود «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید.

۲-۲. شاخص شناخت ایمان

مسئله ایمان، این گرایش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، شخص، قطب و یک مرکز که ایمان نام دارد، تنها به همین خلاصه نمی‌شود که انسان در قلبش این گرایش و میل باطنی را داشته باشد.

ایمان راستین وقتی پدید می‌آید که شخص طبق آن ایمان، عمل کند. وقتی فرد می‌تواند ادعا کند مؤمن واقعی است که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد. آیه قرآن به‌صراحت می‌فرماید: اگر ایمان دارید، باید کارهایی انجام بدهید که یکی از این کارها «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَ» اطاعت از فرمان خدا و رسول است.

۱. بحث انفال را می‌توان به‌عنوان مصداقی که در آن اطاعت از خدا و رسول واجب است، تلقی کرد.

فرمان خدا چیست؟ هرچه هست، بدیهی است که خدا درباره مال آدمی و جان آدمی [و مواردی از این دست]، وظیفه‌هایی معین کرده است. در این هم اگر خدا را اطاعت کردید، می‌توانید بگویید ما مؤمن هستیم. این، منطق قرآن است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ» از خدا بترسید، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» روابط خود را اصلاح کنید، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَ» از خدا و رسولش اطاعت کنید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید.

۳-۲. صفات مؤمنان راستین

آیه بعد ادامه صفات مؤمنان و شرایط ایمان را می‌گوید. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» مؤمن راستین کسی است که این پنج ویژگی را داشته باشد.

۳-۱. بیم به هنگام یاد خدا

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» فقط مؤمنان «الَّذِينَ» کسانی هستند که «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ» وقتی خدا یاد می‌شود، «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» دل‌هایشان می‌ترسد. ممکن است کسی بگوید من گناهی نکرده‌ام، از خدا هم نمی‌ترسم. منظور آیه مبارکه، ترسی مانند ترسیدن گنهکار از مجازات قاضی و دادستان نیست. آن ترس با نداشتن گناه، منتفی است. تا چه کسی باشد که مطمئن باشد گناهی ندارد!

ترس دیگری نیز وجود دارد که ناشی از معرفت است. انسان در مقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت‌های باشکوه و... قهراً احساس دهشت و حیرت می‌کند.

این حالت دهشت، به‌خاطر این نیست که از او می‌ترسد، بلکه به این معناست که تعرضی بکند. اینجا ترس ناشی از گناه نیست، بلکه این دهشت و بیم، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویش در مقابل اوست. این ترس، بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش انسان مسلمان و جامعه اسلامی است.

اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نیمه‌های شب ماه مبارک رمضان به خود می‌پیچید و اشک می‌ریخت؛ اگر امام سجاده (علیه السلام) گاهی صیحه می‌زد؛ اگر رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) با همه جلالت و

عظمتش، در دهه سوم ماه رمضان می‌گفت رختخوابش را جمع کنند و بستری برای خود نمی‌گسترده؛ یعنی شب‌ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت و تضرع و خضوع درمقابل پروردگار است.

گمان نکنید این‌ها، کارهای تصنعی بودند. چقدر ناقص و ناآگاه است کسی که فکر کند امام در دعای ابوحمزه می‌خواست به مردم چیزی یاد بدهد و خودش را نمی‌گفت! چقدر از روح دعا و کیفیت مناجات بندگان صالح با خدا بی‌اطلاع است!

وقتی خداوند یاد شود، آن حالت هیبت و خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت ربی که ناشی از احساس حقارت خود درمقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن سایه می‌افکند «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ». در این صورت، ذکر خدا برای انسان از حالت بازیچه و اعتیادگونه خارج می‌شود.

۲-۳-۲. فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن

«وَ إِذَا تُلِیْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا». نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا برای آنان خوانده می‌شود، ایمانشان بیشتر می‌شود «زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا».

از این آیه می‌فهمیم که باید با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن زیاد شود. برخی ادعا می‌کنند نباید قرآن را ترجمه، معنا و تفسیر کرد؛ چراکه عقل بشر معارف آن را درک نمی‌کند. با استناد به این آیه می‌توانیم بگوییم اگر بشر قرآن را نمی‌فهمید، چگونه ایمانش با خواندن قرآن زیاد می‌شد؟ پس پیدا است که قرآن، کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن و فهمید به قصد فزونی و نیرومندتر شدن ایمان.

۲-۳-۳. توکل بر خداوند

ادامه آیه «وَ عَلٰی رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ»، نشانه دیگر مؤمنان این است که بر پروردگار خود توکل و اتکا می‌کنند. توکل به چه معناست؟ باید مشت محکمی بر دهان بنی‌اسرائیل زد که به موسی گفتند: «فَاَذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُوْنَ (مائده: ۲۴)؛ تو و پروردگارت بروید با دشمن بجنگید که ما در همین جا نشسته‌ایم.» قرآن این را نفی می‌کند. توکل به این معنا نیست.

پس توکل یعنی اینکه در همه حال، به خدا امید و اتکا داشته باشیم. با این تعبیر، توکل از حالت مخدر بیرون می آید و به صورت یک عامل محرک جلوه گری می کند.

[انسان های معمولی] در دشواری های زندگی، بحران ها، جایی که دستشان از همه وسایل ظاهری کوتاه است و... یا تسلیم دشمن می شوند، یا به زندگی خودشان خاتمه می دهند و... ولی برای انسان با ایمان، در انتهای بن بست، دری باز می شود که با باز شدن آن، درهای شرافت گش به روی او بسته می شوند. آن، چه دری است؟ در توکل به خدا.

بن بست از جنگ احد بالاتر؟ راه های نجات به کلی بسته، اسلحه ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر... آنچه اینجا به داد انسان می رسد، آن گشایش دریچه ای است که تنها مختص خداپرستان است؛ اتکا به خدا.

به همین دلیل، کسی که توکل را دست روی دست گذاشتن، به امید آینده مجهول بی تلاش نشستن، ایمان را از نیروی خود سلب کردن و... معنا می کند، توکل را نمی فهمد. در ادامه سه ویژگی مؤمنان را بررسی می کنیم.

۲-۳-۴. اقامه نماز

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» آن ها که نماز را به پا می دارند. آقایان توجه کنید! تعبیر «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» و «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» با هم فرق دارند. چند احتمال وجود دارد و ممکن است همه این احتمالات هم درست باشد.

احتمال اول این است که بگوییم اقامه و به پاداشتن نماز، یعنی نماز را به صورت کامل و همه جانبه ادا کردن «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». اقامه در زبان و اصطلاح عربی به همین معناست؛ یعنی کار را به صورت کامل انجام دادن «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا (روم: ۳۰)؛ همه صورت و وجود را به سوی دین برگردان، به صورت کامل.»

واقعش هم همین است که اگر کسی اقامه نماز را به این معنا بداند، یعنی به صورت کامل، با ارکان صحیح و با توجه به آموزش ها و الهام های آن، نماز بخواند، فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که خوب نماز می خواند، مشکلات برایش آسان می شوند. رسول خدا ﷺ در

بحران‌ها و سختی‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: «ارحنا یا بلال!» بلال! ما را آسوده کن، برو اذان بگو. «آبرد، آبرد یا بلال!» خنک‌کن دل ما را ای بلال! یعنی اذان بگو.

احتمال دیگر این است که «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نماز را به‌پا می‌دارند، یعنی در جامعه به‌پا می‌دارند و جامعه را جامعه نمازخوان می‌کنند. نشانه ایمان، اقامه صلاة، نماز را در جامعه به‌پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن است. جامعه نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست.

جامعه‌ای که می‌گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» جز خدا کسی را نمی‌پرستد و جز خدا به هیچ‌کس دیگر اتکا نمی‌کند و از کسی یاری نمی‌جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هرروز از سردمداران فساد «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و دنباله‌روان فساد «ضَالِّينَ» تبری می‌جوید. نماز، مجموع این‌هاست.

احتمال دوم این است و شاید مراد از آیه، یعنی اینکه کسی بکوشد انسان‌های دیگر را به این معنا نمازخوان کند. این در حقیقت، تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، ریشه‌کن کردن فساد، از بین بردن من و ما و ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد امت مسلمان و بشریت است و اقامه صلاة یعنی این؛ یعنی شخص کاری کند که همه مردم، هرروز پنج نوبت و هرنوبت، چندبار بگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه: ۵).

۲-۳-۵. انفاق

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» نشانه دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند؛ یعنی مؤمنان کسانی هستند که از آنچه ما به آن‌ها روزی داده‌ایم، پول، عمر، فرزند، آبرو، توان جسمی، زبان، فکر و مغز و همه امکاناتی که به آن‌ها داده‌ایم، انفاق می‌کنند. آیه کریمه می‌فرماید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» از هرچه ما به آن‌ها روزی داده‌ایم، «يُنْفِقُونَ» انفاق می‌کنند [به همان معنایی که پیش از این توضیح داده شد].

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» این‌ها مؤمنان راستین هستند، «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» درجات و رتبه‌هایی نزد پروردگارشان دارند «وَمَغْفِرَةٌ» و از آمرزش و غفران خداوند برخوردارند «وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» و روزی شرافتمندانه و کریمانه بدون ذلت، عسرت و سرافکندگی می‌گیرند.

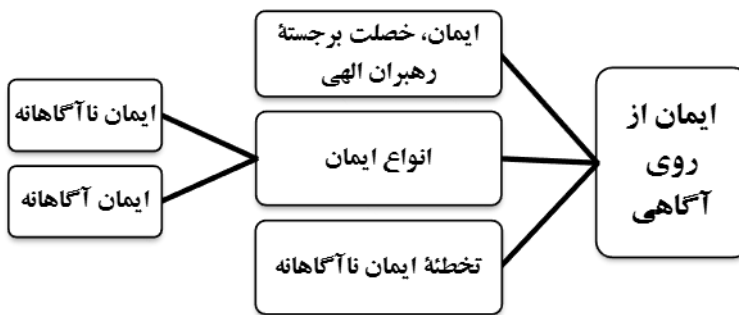
روزی و لقمه یک جامعه وقتی پاکیزه، توأم با سربلندی و کرامت، عزت و شرافتمندی می شود که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر این طور باشد، همه شعارهایی که امروز احزاب سیاسی در گوشه و کنار دنیا پشت بلندگوها، به راست یا دروغ، مطرح می کنند، در جامعه ایمانی محقق خواهد شد.

پرسش ها

۱. لوازم ایمان را بیان کنید.
۲. شاخص شناخت ایمان راستین چیست؟
۳. صفات مؤمنان راستین را برشمارید.
۴. بیم و ترس معصومان علیهم السلام در دعاها ناشی از چیست و چگونه تفسیر و تحلیل می شود؟
۵. صفات و شاخص های مؤمن چیست؟

درس سوم

ایمان از روی آگاهی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با گونه‌های ایمان و مفهوم ژرف ایمان، از آن‌رو که خصلت برجسته انبیای الهی است، آشنا می‌شود؛
۲. یقین می‌کند که گرایش آگاهانه و بابصیرت به دین، ایمان واقعی را شکل می‌دهد؛
۳. در پی این می‌گردد که در جرگه خردمندان جای گیرد، کسانی که در همه حال به یاد خدا هستند و آگاهانه به ایمان خود پایبندند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱).

۳-۱. ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی

ایمان از جمله خصوصیات پیامبران خداست. ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود؛ باور به آنچه می‌گوید. نشانه باورداشتن، این است که خود، پیشاپیش دیگران در راهی که می‌گوید، گام بردارد و حرکت کند؛ به همین دلیل، آیه قرآن به ما این‌طور می‌آموزد: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ (بقره: ۲۸۵)؛ پیامبر به آنچه پروردگارش نازل کرده، ایمان آورده است.» «وَالْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان و گرایندگان به او، افراد برجسته‌ای که دور او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند، «كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ» همگی یا هرکس که به خدا ایمان آورد و خدا را قبول کرد، «وَمَلَائِكَتِهِ» و فرشتگان خدا «وَكُتُبِهِ» و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام یک‌سره، «وَرُسُلِهِ» و همه پیامبران او نیز چنین‌اند.

ایمان پیامبر و یارانش از یک جنس است؛ چون راه، یکی است.

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

ساربان و قافله‌سالار یک قافله یا رهبران و مردم هر مملکتی، همه همراه هستند و به‌سوی یک مقصد پیش می‌روند.

«لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» این از زبان مؤمنان است. ما میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم. برای ما عیسی محترم است، هم‌چنان که موسی، ابراهیم، ادريس، یعقوب، جرجیس، نوح و تمام پیامبران از آغاز تا انجام محترم هستند. همه مأموران خداوند، یک هدف و مبشران یک سعادت و یک بهشت بودند و همه بر روی یک خط ایستاده بودند. «لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».

«وَقَالُوا» دقت کنید به این دو، سه جمله که برای مطلبی که بعداً می‌گوییم، گواه است. پس همه پیامبران و پیامبر ما ایمان داشتند، مؤمنان آن‌ها هم ایمان داشتند و دارند «وَقَالُوا» و گویند «سَمِعْنَا وَاطَّعْنَا» شنیدیم، فهمیدیم، نیوشیدیم. «سَمِعْنَا» نه اینکه به گوشمان خورد، حالت شنوایی غیر از گوش است.

گوش به معنای عضو جارحه خاص، با لفظ اُذُن در عربی تعبیر می‌شود. سمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می‌بینید، به فلانی می‌گویند حرف‌گوش‌کن، فلانی حرف را می‌شنود. به مخاطبان می‌گویید: «شنیدی چه گفتم یا نه؟» خب، معلوم است که شنیده.

بین شما نیم متر بیشتر فاصله نیست، درحالی که صدا تا ده متر هم می‌رود. شما با این عبارت می‌خواهید بگویید: «فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرورفت؟ به خورد ذهنت رفت یا نرفت؟» این‌ها می‌گویند: «سَمِعْنَا»، ما با تمام وجود، آنچه که خداوند برای ما معین کرده و فرستاده بود را فهمیدیم.

«وَ أَطَعْنَا» اطاعت یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی آگاهی و روشنی و سمع بود. «عُفِّرَانِكَ رَبَّنَا» ای پروردگار! آمرزش و مغفرت، پاداشی است که از تو می‌خواهیم «وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» و بازگشت ما به سوی توست.

۳-۲. انواع ایمان

۳-۲-۱. ایمان ناآگاهانه

ایمان دو نوع است. یکی، ایمان مقلدانه و متعصبانه است که از پدران به ارث رسیده. این ایمان موروثی دو نوع است. یا از روی تقلید است، یعنی شخص گمان کرده که [به عنوان مثال] پیامبر برحق است؛ اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده، [یا] از روی تعصب است، یعنی جانبداری بدون دلیل و احساسی، نه از روی منطق. ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ [زیرا] ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب باشد، به همان آسانی که به دست آمده، از دست می‌رود. اگر کودک، بدون هیچ زحمت و تلاشی از پدر و مادر یا اولیای مدرسه اش ایمان مفت بگیرد، به همان صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مفت می‌گیرند.

در مقابل شعله مادیات، ایمان مانند برف در چله تابستان آب می‌شود و از بین می‌رود. چه کسی را می‌گوییم؟ کسی که از آگاهی‌ها و روشن بینی‌های خاص نسل جوان امروز مسلمان محروم مانده و به ایمان عمیق راسخی که از آسیب‌های دو نسل قبل مصون مانده هم دست نیافته. نه درک و شعور و آگاهی دارد تا بتواند در سایه آن، ایمان را در وجود خود مستقر کند و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قوی مستحکمی دارد تا مثل دو قرن‌های گذشته، ایمانش را اقلأ در صندوقخانه دل حفظ کند، هرچند همان ایمان مقلدانه را.

۳-۲-۲. ایمان آگاهانه

این یک حقیقت و یک نکته مسلم در اسلام است. برادران! ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت، با چشم باز و بدون ترس از اشکال به وجود آمده باشد «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶). قرآن کریم درباره عمار یاسر می‌فرماید: «اگر زیر شکنجه، برای آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفتی، بگو ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل شود.» به گردن خَبَّاب بن اَرْت آهن داغ و گداخته چسباندند. شوخی نیست! آهن گداخته را به بدنش نزدیک کردند و به پوست بدنش چسباندند؛ ولی خباب تحمل کرد، به‌خاطر ایمان آگاهانه عمیقش. ایمان این است.

ایمان وقتی از روی روشنی، درک، فکر و با محاسبه‌های صحیح انجام گرفت، دیگر لازم نیست که ما این ایمان را در پارچه و کهنه بپیچیم و در صندوقچه و صندوق خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گردوخاک و غبار به آن آسیب برساند. آسیبی به آن نمی‌رسد. این آیاتی که در آخر سوره آل عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین «وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ» و آمدوشد شب و روز، «لآيَاتٍ» نشانه‌هایی وجود دارد، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداً «لِأُولَى الْأَلْبَابِ» برای خردمندان. «اولی الألباب» یعنی آن‌ها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌اندازند تا خردمند باشند.

«اولی الألباب» چه کسانی هستند؟ مردم معمولی می‌گویند خردمند آن کسی است که در همه امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کاری سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، پلتیک‌ها، سیاست‌بازی‌ها، معارضه‌ها و مقابله با حریف، همه‌جا دست او روی دست حریف‌هاست.

قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد و ارزش واقعی انسان را اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را به این صورت معرفی می‌کند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» کسانی خردمند هستند که خدا را یاد می‌کنند، «قیاماً» در حال ایستاده، «وَقُعُوداً» در حال نشسته «وَعَلَى جُنُوبِهِمْ» و درحالی‌که به پهلو خوابیده‌اند. در همه‌حال به یاد خدا هستند؛ ولی این

یاد خدا به معنای خلسه و حالت عرفانی و درویش مآبانه نیست، یاد خدا باید عملی و فعال باشد. چطور؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و] بعد که تفکر کردند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: «رَبَّنَا» پروردگار ما! «مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» این را به بیهوده نیافریده‌ای. تو از اینکه این را بیهوده بیافرینی، پاک و منزّه هستی. این گفتار یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.

نقطه اساسی هر ایدئولوژی زندگی‌سازی این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال، اینجا کاری دارم. ببینید! اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش زندگی فردی و اجتماعی است، همین است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا.» «سُبْحَانَكَ» تو از اینکه کار بیهوده‌ای انجام بدهی، منزّه و پیراسته هستی.

«فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت با وجود اینکه واقعیت دارد، سمبل آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست. باید دقت کنید! همه این‌ها مقدمه است برای اینکه ایمان آگاهانه را از خلال این آیات، درست لمس کنیم. «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ (آل عمران: ۱۹۲)؛ پروردگار ما! کسی که تو وارد آتش کنی، رسوا و خوار و زبون می‌شود» «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» و ستمگرانی که تو به آتش بیفکنی، هیچ یاور و پشتیبانی ندارند، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به هیچ صورت. کسانی که در راه ظلم، ستم، کفر، نفاق و باطل حرکت کنند، محکوم به زوال و نیستی هستند و هیچ چیز در این عالم از آن‌ها حمایت نمی‌کند.

خب، «رَبَّنَا» این خردمندان باهوش، این «اولی‌الالباب»، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند بیهوده به این جهان نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده، می‌گویند: «رَبَّنَا» ای پروردگار ما! «إِنَّا سَمِعْنَا» (آل عمران: ۱۹۳) ما با گوش تن و دل شنیدیم و فهمیدیم «مُتَّادِيًا» یک منادی «يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» ندا می‌دهد و به ایمان فرامی‌خواند «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ» که به پروردگارتان ایمان بیاورید، «فَأَمَّا» پس ما ایمان آوردیم.

چه ایمانی؟ صرف اینکه یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آورده‌اند؟ نه. این‌ها همان

اولی الألباب هستند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیامبری باشد؛ ولی در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آنها را به سوی ایمان به خدا فرامی خواند و دعوت می کند، پس منادی به آنها گفته ایمان بیاورید. آنها از روی بینش، درک، شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. چنین ایمانی در اسلام، مطلوب است، ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

۳-۳. تَخَطُّهُ إِيْمَانُ نَا آگاهانه

مطلب سوم این است که چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است؛ به همین دلیل، قرآن در جاهای مختلف، ایمانهای کورکورانه، مقلدانه و متعصبانه را به شدت توبیخ می کند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ» (مانده: ۱۰۴). اینجا صحبت از کافران و مرتجعان است؛ چون به آنان گفته شود که به سوی پیامبر و آنچه خدا فرستاده، بیایید. نزدیک تا بفهمید. آنها به جای اینکه نزدیک شوند، فکر کنند و بکوشند تا بفهمند و راهشان را انتخاب نکنند، «قَالُوا» گفتند «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» راه و رسمی که پدرانمان برای من گذاشته اند، برای ما کافی است. ما دنبال این حرفهای تازه نمی رویم.

پیامبر، روشنفکر زمان است و حرف نو دارد؛ اما کافران و مخالفان، متعصب، مقلد، و متحجر و مرتجع هستند و راه نو و جدید او را نمی پسندند. حرفشان هم این است که «ره چنان رو که رهروان رفتند.» آن وقت قرآن در جواب چه می گوید؟ «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» اگر پدراhitان هیچ چیز نمی فهمیدند، هیچ راهی نمی یافتند و نمی توانستند خیر و شر را تشخیص بدهند، باز هم شما از آنها تقلید می کردید؟ ببینید چطور تقلید را ملامت و شماتت می کند!

پرسشها

۱. دیدگاه خود درباره تفاوت رهبران الهی و غیرالهی را بنویسید.
۲. ایمان آگاهانه چه ویژگی هایی دارد و چگونه حاصل می شود؟
۳. ایمان ناآگاهانه، چه ایمانی است؟
۴. برخورد قرآن کریم با ایمان ناآگاهانه را بیان کنید.

درس چهارم

ایمان زاینده و همراه با تعهدهای عملی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. مفهوم ایمان را از این زاویه که تعهدآور است، باز می‌شناسد و با مؤلفه‌های آن آشنا می‌شود؛
۲. به این باور می‌رسد که فتح و برتری، از آن جامعه‌ای است که در راه رسیدن به ایمان همراه با تعهد، لحظه‌ای درنگ نکند؛
۳. بکوشد تا مؤلفه‌های ایمان متعهدانه را در خود زنده و تقویت کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *

جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ
الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (حج: ۷۷-۷۸).

۴-۱. ایمان و تعهدهای عملی

ایمان، طبق فرهنگ قطعی قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور
و باور مربوط است به دل؛ ولی قرآن هر باور، ایمان، قبول و پذیرشی را به رسمیت
نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که شعاعش در جوارح و
اعضای مؤمن مشهود نیست، از نظر اسلام ارزشی ندارد.

اولین مؤمن به خدا، شیطان بود. ابلیس سالیان طولانی خدای متعال را عبادت کرد و
دلش کانون معرفت خدا بود؛ ولی درست سر بزنگاه، جایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار
می‌آیند؛ یعنی هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد؛ این ایمان در همان دل
ماند. ایمانی که در دل بماند و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح و زندگی
و نیروها و انرژی‌های ما نرسد، از نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ها را در قرآن [بشمارید]... اگر تعهدی احساس
نکردید، در ایمان خود شک کنید. جامعه‌ای که به تعهدهای ایمانی عمل نکند، نام خود را
جامعه مؤمن نمی‌گذارد. کسانی که از قرآن شنیده‌اند: «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۱۳۹)؛ سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید [ایمان
همراه با تعهد و عمل] از همه بهتر هستید.»

اگر فقط تصدیق و پذیرش برای صدق کلمه ایمان کافی بود، من می‌گویم اولین مؤمن به
پیامبر، ابولهب یا ولید بن مغیره مخزومی بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند
که رسول خدا ﷺ دروغ نمی‌گوید. خوب می‌فهمیدند که راست می‌گوید. دلیل می‌خواهید؟
دلیلش اینکه می‌نشستند با هم پیاله‌هایشان تصمیم می‌گرفتند پیامبر ﷺ را رسوا کنند.
می‌گفتند برویم، بشنویم و ببینیم چه می‌گوید تا عیب‌هایش را برشماریم. بعد که می‌رفتند و

می شنیدند، شب دیگری می آمدند و می گفتند نه! این کلام بشر نیست؛ این سخن خدای بشر است. پس، قبول و تصدیق می کردند که او از سوی خدا سخن می گوید؛ ولی جناب عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، آن ها را مؤمن نمی دانید.

[اگر] فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمرو بن عاص باید اولین شیعه عالم می شد. عمرو بن عاص که ماجرای غدیر خم را یا به چشم دیده بود، یا از کسانی که به چشم دیده بودند، شنیده بود و در واپسین دم احتضار، در آن حساس ترین ساعت ها و لحظه های حیاتش، اظهار ندامت و پشیمانی کرد و گفت دینش را به دنیای معاویه فروخت و با علی که می دانست برحق است، جنگید؛ بنابراین، عمرو بن عاص به نظرم عمیق تر و علمی تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام پی برده و تصدیق کرده بود؛ اما آیا شیعه است؟

شما می گوید نه. چرا شیعه نیست؟ به خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تعهدهایی می آورد. اولین تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابوسفیان است. عمرو بن عاصی که با معاویه همدست شد و با علی علیه السلام جنگید؛ یعنی به تعهدها، مسئولیت ها و تکلیف های تشیع پشت پا زد و به آن ها پایبند نماند، پس شیعه نیست.

آیا من و شما می توانیم معتقد و مطمئن باشیم که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن عمل می کنیم؟ مگر ما پایبندیم؟ قرآن در این باره روشن و بی تردید و بی ابهام سخن می گوید و ایمان را از کسانی که به طور مطلق پایبند به تعهدهای ایمانی خود نیستند، به صراحت نفی می کند؛ بنابراین، ایمانی در اسلام معتبر است که زاینده و تعهدآفرین باشد. نباید منتظر نصرت، امنیت و نتیجه ایمانی باشیم که با تعهدهای عملی همراه نیست «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲).

«الَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که ایمان آوردند «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» و ایمان خود را با ستمگری نیامیختند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» امنیت دارند. ایمانی که با ستمگری همراه باشد، امنیت نمی آفریند. ایمانی که با تعهد همراه نباشد، مؤمن را یاری نمی کند، پیروزی او را تضمین نمی کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی دهد. انسان همیشه دنبال

کارهای راحت می‌رود. امام معصوم^{علیه السلام} در حدیثی به این مضمون [اشاره می‌کند]: «شفاعت ما نمی‌رسد یا به شفاعت ما نمی‌رسد، مگر به وسیله کوشش و جد و جهد.»

امام سجاد^{علیه السلام} نیمه شب در مسجد مشغول عبادت و گریه و خضوع بود. مردی که مطابق برداشت صحیح از زندگی اش، پیوسته در راه به حکومت رساندن حق و حقیقت می‌کوشید، نیمه شب هم پیوسته در راه عبودیت و خضوع در مقابل خدا می‌کوشید؛ اشک می‌ریخت، گریه می‌کرد و مناجات می‌کرد. بعد آن مرد خوش‌باور ساده‌دل می‌گوید: «ای فرزند پیامبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد که همه بندگان برگزیده خدایند! گریه را برای ما بگذار.» آن وقت امام سجاد^{علیه السلام} ضمن آنکه از این نظریه دفاع می‌کند؛ نظریه خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار برای جلادادن به روح، هرچه بیشتر مصمم شدن، هرچه بیشتر به خدا متکی شدن و نه برای تخدیر؛ ضمن اینکه این نظریه را تقویت می‌کند، این اشتباه را هم از ذهن شیعه عامی بیرون می‌آورد. می‌گوید تو چه می‌گویی؟ «دع عنی حدیث ابی و امی و جدی» ببندهای دور صحبت پدر و مادر و جد را؛ «الْجَنَّةُ لِلْمُطِيعِينَ» چرا که بهشت از آن فرمانبران است.

[در پی ترویج فرهنگ ایمان بدون عمل است که] معاویه به نزدیکانش وصیت می‌کند: «وقتی من مُردم، این بسته‌های کوچک را در کفن من بگذارید.» پرسیدند: «این بسته‌ها چه هستند؟» گفت: «یک دانه اش قسمتی از لباس پیامبر است. یک روز هم پیامبر خدا سر و صورتش را اصلاح می‌کرد یا ناخن می‌گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخن دورافتاده پیامبر را جمع کردم. این‌ها را در کفن من بگذارید تا خدا مرا ببخشد.»

خب دست‌میزاد! تا آنجا که آسان است، تا آنجا که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد و احترام می‌گذارد؛ ولی تا آنجا که برای خودش نفعی داشته باشد. چندین سال روی مغزها کار کردند تا اسلام منه‌ای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر را در زندگی مسلمانان نهادینه کنند، سال‌هاست می‌خواهند این را به ما بگویند؛ ولی ندای قرآن هم چنان بلند و زنده و شاداب است و می‌فرماید: «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» کسانی که این کارها را انجام نمی‌دهند، مؤمن نیستند، ایمان ندارند. این منطق قرآن است.

۲-۴. مؤلفه‌های ایمان متعهدانه

۱-۲-۴. بندگی خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید! «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» رکوع و سجود کنید و درمقابل خدا خاضع باشید «وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ» پروردگارتان را بپرستید «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» و نیکی به‌جا آورید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» به امید اینکه موفق و رستگار شوید. اگر این کارها را بکنید، به فلاح، رستگاری، موفقیت و نجات دست می‌یابید؛ ولی اگر مخاطب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشید؛ «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» ولی این کارها را انجام ندهید، به فلاح و رستگاری می‌رسید؟

۲-۲-۴. جهاد

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» در راه خدا جهاد کنید «حَقَّ جِهَادِهِ» آن چنان که شایسته مجاهدت است. حجم، کیفیت، عمق، نستوهی و پایداری تلاش در راه خدا باید به نسبت بزرگی و عظمت خود خدا، از همه تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدarter، نسته‌تر و خستگی‌ناپذیرتر باشد.

۳-۲-۴. زمامداری بشر

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او، شما را برگزیده. ای ملت اسلام! برگزیدن یعنی چه؟ یعنی شما را به‌صورت دردانه‌های نازپرورده‌ای کنار گذاشته و گفته این‌ها تافته جدا بافته هستند، حتی اگر گناه کردند، اشتباه کردند، خلاف فرمان ما عمل کردند، باز هم بهشت به نام این‌هاست؟ [اگر چنین باشد،] این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره خودشان می‌گویند. [قرآن] با لحن بسیار ملامت‌آمیز و زنده‌ای اعلام می‌کند که این‌ها همه در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید.

ما شما را برگزیدیم، درست! بنی اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. هر دو انتخاب از یک جنس است؛ به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد برای بزرگ‌ترین کار است. گزینش امت اسلام، مانند گزینش امت بنی اسرائیل، از این قبیل است. اگر [باری که برای برداشتن برگزیده شدند را] برنداشتند، همان وضعی را دارند که یهود به آن دچار شد و بر اثر

حمل نکردن بار امانت «وَصُرِبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» (بقره: ۶۱) در دنیا چنین اند «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» و در آخرت هم چنان جایگاهی دارند.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او، شما را برای برداشتن این بار برگزیده و انتخاب کرده است. «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» برای شما سختی و فشار در دین قرار نداده. اجباری نیست. این بار، این قدر هم سنگین نیست و برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، تحمل کردنی است.

در دین برای شما حرج، سختی و فشاری قرار نداده. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» این، همان آیین پدرتان ابراهیم است. «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا» او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است. «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» (بقره: ۱۲۸)، این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که در سوره بقره به آن اشاره شده.

این بار را بر دوش شما نهادیم و شما را برگزیدیم، برای چه؟ تا چه شود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» تا پیامبر مسئول مستقیم شما باشد و شما مسئول همه بشریت، تا پیامبر بر شما گواه باشد و مراقب و دیدبان شما و شما بر بشریت گواه باشید و مراقب و دیدبان آن‌ها. شما زمامداران بشر هستید. شما اداره‌کنندگان بشریت هستید. شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران! در خواب نمانید. «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً» تا پیامبر بر شما گواه باشد و مراقب و دیدبان شما «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و شما مراقب و نگهبان مردم، بشریت، خلق و توده‌ها باشید.

۴-۲-۴. اقامه نماز، پرداخت زکات، اعتصام به خدا

حال که شما از طرف پروردگار به مأموریت دشواری اعزام می‌شوید، «فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ» پس نماز را به‌پا دارید. باز هم تکلیف، باز هم تعهد! «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» و زکات بپردازید «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» به خدا و آیین الهی توسل کنید، به او پناه ببرید، به او متکی باشید و از هیچ‌کس و هیچ قدرت دیگری نهراسید. وقتی همه راه‌ها به روی شما بسته شد، از لطف و مدد و یآوری خدا مأیوس نشوید؛ «هُوَ مَوْلَاكُمْ» چراکه خدا سرپرست و نگهبان و هم‌جبهه شماست.

۴-۲-۵. هجرت

تعهدهای ایمانی از نوع زکات، نماز و اعتصام به خدا بیان شد و حالا نوع دیگری از تعهدها در این آیات مطرح می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که ایمان آوردند «و هَاجَرُوا» و هجرت کردند. هجرت یعنی چه؟ یعنی از شهری به شهر دیگر مهاجرت کردند و بس؟ نه! هجرت به معنای یک‌باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی و به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی است. هنگامی که مسلمانان از مکه بیرون رفتند، مغازه پرمتاع و پرکالای آن‌ها دیگر متعلق به آن‌ها نبود. به سود چپاول‌گران خون‌خوار و متجاوز مکه توقیف شد و اموالشان به تاراج رفت.

اگر از مکه تنها آمده بود و همسرش مسلمان نشده بود، باید همه خاطرات زناشویی گذشته را بر باد حساب می‌کرد. تمام شد. باید دل می‌کند. کسانی که هجرت کردند، همه این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان پذیرفتند.

از سوی دیگر، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام‌فهم، محب و معتقد به این راه با دلی سرشار از ایمان احتیاج داشت. کسی که از مکه هجرت می‌کرد، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می‌گذشت و می‌رفت به مدینه. یک مهاجر در حقیقت، به سهم و قدر خودش گام بزرگی در راه بنای چنان جامعه‌ای برداشته بود؛ به همین دلیل، قیمت داشت و تعیین‌کننده بود.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» (انفال: ۷۲) همانا کسانی که ایمان آوردند «و هَاجَرُوا» و هجرت کردند «و جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و با جان و مالشان در راه خدا جهاد کردند «و الَّذِينَ آوُوا» و کسانی که به این در ماندگان بی‌وطن و آواره پناه دادند «و نَصَرُوا» و آن‌ها را یاری کردند، «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این‌ها به هم پیوستگان و هم‌جبهه یکدیگر هستند، این‌ها همه یک عنصر هستند، این‌ها خشت و آجر یک دیوار و یک سقف هستند «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا.» این آجرها را دیده‌اید که چطور به هم چسبیده‌اند؟ این ضربی‌های سقف؟ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجر است. در هم فرو رفته‌اند و هر کدام ده‌ها آجر

دیگر را نگه داشته‌اند. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی به‌هم پیوستگان بعض دیگراند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که ایمان آوردند و باور قلبی هم داشتند؛ «وَلَمْ يَهَاجِرُوا» ولی از خانه ملکی مشجر و راحت، دل نبریدند و هجرت نکردند. ایمان آوردند؛ ولی به این تعهد ایمانی عمل نکردند. این‌ها چطور هستند؟ این‌ها را می‌فرماید که «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا» این‌ها به شما پیوسته نیستند، جزء شما نیستند، میان شما و آن‌ها، ولایت و به‌هم پیوستگی نیست. تا کی؟ «حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا» تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌گذارد برادر! در جامعه اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد. در آخرت که جای خود دارد «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا». چند آیه بعد می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا» (انفال: ۷۴)، «وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند «وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» مؤمن راستین این‌ها هستند. بقیه چه؟ مؤمن دروغین!

پرسش‌ها

۱. قرآن، چه ایمانی را ایمان واقعی می‌داند؟
۲. به نظر شما تعهدهای ایمانی یک مسلمان چیست؟
۳. زمامداری بشر برای مسلمانان، تعهد است یا امتیاز؟ توضیح دهید.
۴. تحلیل خود از ارتباط جهاد با ایمان را شرح دهید.

درس پنجم

ایمان و پایبندی به تعهدها



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. پایداری در تعهدهای ایمانی و موانع آن را باز می شناسد و از وعده های خداوند به مؤمنان متعهد آگاه می شود؛
۲. یقین می آورد که تنها ایمانی اعتبار دارد که درمقابل همه احکام الهی، در همه زمان ها و مکان ها تعهدآور باشد؛
۳. به اطاعت از حکم خدا و رسولش در همه دستورها و زمان ها و مکان ها همت می گمارد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: ۴۶-۵۵).

۵-۱. پایداری در تعهدهای ایمانی

تعهدهای یک فرد مؤمن، گاه‌گاه و دل‌بخواهی نیست. این‌طور نیست کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد کند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاد کرد، مؤمن باشد؛ ولی در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نکرد، از نام اسلام و ایمان و عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد. منفعت‌طلبان متجاوز این‌طور هستند.

از نظر اسلام، این افراد مؤمن نیستند. آیه قرآن به‌صراحت اعلام می‌کند که این‌ها ایمان ندارند. ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام‌دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌شود.

علاوه‌براین، این حقیقت را هم باید در نظر گرفت که تعهد، همیشگی و همگانی است. مؤمن اگر می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات ایمان بهره‌برد، باید درمقابل همه احکام خدا احساس تعهد کند. همه‌جا باید احساس تعهد کند. ایمان به پیامبر و شهادت به رسالت او، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت کنم. اگر من به این معنا اقرار و اعتراف

کنم و این تعهد را قبول کنم، دیگر معنا ندارد وقتی با یک پدیده کوچک که برخلاف مشی و راه پیامبر است، مواجه شدم، رگ گردنم از عصبانیت برآمده شود و مشتتم را گره کنم؛ [ولی] وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر و پر دردسرت‌تر که باز برخلاف مسیر و جهت نبوت و رسالت است، روبه‌رو شدم، مسئولیت‌م را فراموش کنم.

قرآن کریم از یهود یاد می‌کند، کسانی که یک‌جا می‌گفتند باید برادران ما - یهودی‌ها - همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ ولی آنجا که پای منافع شخصی‌شان به میان آمد، همین برادران را در جنگ‌ها کشتند و اسیر گرفتند و فروختند و پولش را خوردند. قرآن در مقام توییح بنی اسرائیل می‌فرماید: «أَتُؤْمِنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضٍ» (بقره: ۸۵)؛ به بعضی از دین ایمان دارید. به جاهای بی‌دردسر و راحتش مؤمن و متعهدید و به بعضی دیگر، بی‌ایمان؟ مگر می‌توان میان دو فرمان که هردو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته‌اند، تفکیک قائل شد؟

امام باقر(ع) در آن حدیث معروف به همین مردم اشاره می‌کند: «این‌ها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی‌دردسر و کم‌مایه است، رو می‌آورند؛ ولی به امر به معروف و نهی از منکر که پردردسر و به‌ظاهر پرضرر است، اقبال ندارند و اعتنایی نمی‌کنند.» اینجا امام(ع) نمی‌گوید این‌ها مؤمن هستند یا نه، نمی‌گوید فاسق هستند یا منافق؛ اما آیه قرآن صریح می‌گوید کسانی که وقتی پای منافعشان در میان است، دین را نمی‌خواهند، مؤمن نیستند.

معاویه بن ابوسفیان آنجا که لازم می‌شود، حتی قرآن را به‌صورت ورق‌ریزی روی نیزه‌ها می‌زند - که همه شنیدید و داستانش را می‌دانید - آنجا که صرفه ایجاب می‌کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می‌زند، آنجا که باید دل دوستدار علی(ع) را به‌سوی خود جلب کند، دم از فضائل امیرالمؤمنین(ع) هم می‌زند، وقتی که از فضائل علی(ع) می‌گویند، اشک تماش هم می‌ریزد. چقدر شنیده‌اید که معاویه نشسته بود، عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند. بعد گفت که مثل فلان بن فلان از فضیلت علی(ع) چه بلدی؟ گفت: در امانم؟ گفت: بله، در امانی. بعد بنا کرد به گفتن. او هم بنا کرده به های‌های گریه کردن. آنجا که لازم است، دم از محبت علی(ع) هم می‌زند، آنجا که لازم است، خود را بنده خاص خدا هم معرفی می‌کند، آنجا که مجبور است به‌خاطر حکومت بر مشی مسلمان، عواطف آن‌ها

را حفظ کند، احساسات آن‌ها را جریحه‌دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام می‌زند؛ [ولی] آنجا که حساب عدل به میان می‌آید، سخن از مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابری نزدیکان و دیگران و... می‌شود، معاویه از دین اطلاعی ندارد و درمقابل دین، تعهدی احساس نمی‌کند.

اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدار دیگرش را نپذیریم و خودمان را مؤمن بدانیم، بگذارید اولین مؤمن را معاویه به حساب آوریم؛ زیرا معاویه همین‌طور بود. به بخشی از دین به‌شدت پایبند بود. نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد.

دینی که پیامبر به آن مبعوث شد، برای تعلیم و تربیت مردم بود «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴). خدا، پیامبر را برای بشریت فرستاد تا به آن‌ها بیاموزد و بشریت را رشد بدهد، تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هرچیزی که با عقل مردم مبارزه کند، دین با او مبارزه می‌کند.

... امیرالمؤمنین علیه السلام، رهبر بزرگ اسلامی ما می‌گوید: پیامبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در مردم و انسان‌ها برانگیزند: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛^۱ پس، هرچیزی که این دفینه‌ها را دفن‌تر کند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک، عصبیت، پندار باطل، اختناق، خفقان یا هرچیز دیگری مخفی و پنهان کند، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست. فرقی نمی‌کند، هرچه می‌خواهد، باشد و در هر زمانی که می‌خواهد، باشد.

معاویه این‌طور بود. به ابن عباس گفت: «ابن عباس! قرآن نخوان.» گفت: «چطور قرآن نخوانم؟» گفت: «خب بخوان، تفسیر نکن.» گفت: «چطور می‌شود قرآن بخوانم و تفسیر نکنم؟ معاویه! این حرف‌ها چیست که می‌گویی؟» دید مثل اینکه حرف بدی زده - آن روزها در نظر مردم زشت بود که قرآن بخوانند و تفسیر نکنند - گفت: «خیلی خوب! تفسیر کن؛

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغة، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۳.

ولی تفسیری که از خانواده‌ات به تو رسیده، نه تفسیری که از امیرالمؤمنین (ع) رسیده است. آن تفسیر را به مردم نگو.»

بعضی از جنایات معاویه را جز افراد بابصیرت متوجه نمی‌شوند و تنها چشم‌های دقیق، آن جنایات را می‌بینند. یکی از آن جنایات، این است که معاویه باید جامعه اسلامی را بیست سال پیش می‌برد و جلو می‌راند؛ ولی او بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود، نگه نداشت، حتی دویست سال هم عقب برد. از لحاظ فکر، بینش و اخلاق، مردم را عقب برد. وضع را طوری درست کرد که جز فساد نمی‌روید و جز فساد پذیرفته نمی‌شد. مردم نادان، بی‌هوش و بدون تأمل و دقت در مسائل، گوش‌هایشان را تیز کرده بودند تا بشنوند بلندگوهای معاویه چه می‌گویند، همان را باور کنند.

پس ایمان این آدم‌ها که نظیرشان در روزگار ما الی ماشاءالله زیاد است، در اسلام و فرهنگ اسلامی معتبر نیست، بلکه ایمان استوار آن مردانی اعتبار دارد که همه‌جا، با همه‌کس، در همه زمان و به هر صورت با تعهد و عمل آن‌ها محفوظ است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

وعده‌هایی که برای ایمان به مؤمنین داده شده، آن ایمان را شامل می‌شود، نه این ایمان بی‌مایه و پوشالی. اگر گفتند مؤمنان پیروزند، آن مؤمنان را گفته‌اند و قطعاً آن‌ها پیروزند! «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ» همانا آیه‌های روشن‌گر را فرو فرستادیم. این آیه‌های قرآن روشن‌گر هستند. کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشن‌گری محرومند «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خدا، هرکه را بخواهد، به‌سوی راه راست راهنمایی می‌کند. هرکه را خدا بخواهد!

۵-۲. جلوه عملی ایمان غیرمتعهدانه

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر «وَأَطَعْنَا» و فرمان برده‌ایم. چنین ادعایی آسان است؛ «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» ولی پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گرداند «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» این‌ها مؤمن نیستند. «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» هنگامی که به‌سوی خدا و رسولش فراخوانده

شوند تا پیامبر میان آن‌ها قضاوت کند و حکم صادر کند، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» ناگهان گروهی از آنان رو می‌گردانند و حاضر نیستند حکم پیامبر را بشنوند. معرض هستند.

«وإن يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» اگر حق با آن‌ها باشد، به اطاعت از پیامبر اذعان می‌کنند و به‌سوی او می‌آیند. آنجا که بناست حکم به‌نفع آن‌ها باشد، درمقابل دین تسلیم‌اند؛ ولی آنجا که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست، دین را قبول نمی‌کنند. قرآن در حقیقت، چنین اشخاصی را استیضاح می‌کند.

۵-۳. موانع پایداری در ایمان

چرا جایی که به سودتان نیست، دین را قبول نمی‌کنید؟ عامل آن، یکی از این سه چیز است: «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آیا در دل آنان بیماری هست، بیماری نفاق، هوا و هوس، جهل یا غرور؟ یا بالاتر از این است؟ «أَمْ أَرْثَاؤُا» یا اصلاً در دین شک کرده‌اند؟ اگر شک در دین نداری، مردد نیستی، نسبت به دین در ریب نیستی، چرا آنجا که به سودت نیست و برایت زحمت دارد، حاضر می‌شوی اصل دین را انکار کنی، یعنی آن حکم را انکار کنی؟

یا از این هم بالاتر است؟ «أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِم وَرَسُولَهُ» شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند. این از آن شک نیز بالاتر است. این عین کفر است. کسی که از ظلم کردن خدا و پیامبر بترسد، پیداست که خدا و پیامبر را اصلاً نمی‌شناسد و قبول ندارد؛ «بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» بنابراین، خودش ظالم است. خدا به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که به خودشان و حقیقت ستم می‌کنند. اگر مقام بالاتری دارند، به خود و حقیقت و مردم ستم می‌کنند. اگر رتبه‌شان بالاتر است، به بشریت به‌طور مطلق، ظلم می‌کنند.

۵-۴. جلوه عملی ایمان راستین

صفات مؤمنان چیست؟ مؤمنان این‌طور نیستند. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» همانا بود سخن مؤمنان، «إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» هنگامی که به‌سوی خدا و پیامبرش دعوت شدند «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت کنند، «أَن يَقُولُوا» گفتند «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم و فرمان بردیم. شنیدیم یعنی فهمیدیم، یعنی آگاهانه مؤمن شدیم.

«سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» پس از آنکه آگاهانه ایمان آوردیم، اطاعت کردیم. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این‌ها به مطلوب دست یافته‌اند. فلاح یعنی موفقیت، پیروزی و به هدف و مقصود دست یافتن، البته در بعضی از فرهنگ لغات، به معنای رستگاری یعنی رستن هم آمده؛ ولی غالباً فلاح که برای مؤمنان به کار می‌رود، با همین معنایی که ما عرض کردیم، متناسب‌تر است.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آنان کسانی هستند که به هدف و مقصود دست یافتند. «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند «وَيَخْشِ اللَّهَ» و از خدا بترسد «وَيَتَّقِهِ» و از او پروا داشته باشد، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» به منظور و مقصود دست یافته است. «فوز» هم به همین معناست.

۵-۵. وعده‌های خداوند به مؤمنان متعهد

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» ما به مؤمنان وعده دادیم که حکومت زمین برای شماست. ایده، آیین، فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد. ترس و بیمناکی شما به امن و امان تبدیل خواهد شد. اگر در طول تاریخ زجر کشیدید و ستم دیدید، بعد از آن به راحتی بی‌دغدغه و بی‌تשוیش خواهید رسید. خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین برخواهید انداخت. این وعده خدا است در این آیه. اگر خداوند چنین وعده‌ای به مسلمانان داده، این وعده مربوط به مؤمنان متعهد است.

بعضی می‌گویند [این وعده] مخصوص زمان ولی عصر علیه السلام است. ما شکی نداریم که زمان ظهور امام زمان علیه السلام مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ ولی کجای آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود می‌کنید؟ خدا به مؤمنان صدر اسلام نیز این وعده را داد. بلال‌هایی که از ترس کفار قریش جرئت نمی‌کردند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به زبان بیاورند، بر روی مأذنه‌ها با صدای بلند، تکبیر گفتند و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سرودند. آن‌هایی که مجبور بودند در مقابل سیصد بت غیرانسانی و چندین بت انسانی، بتی از نفس و شهوت‌ها و تمایلات نفسانی خود، هرروز و هرشب سجده کنند و این همه شریک برای خدا قرار داده بودند، هجرت کردند و در سرزمین امن و امان جامعه برین اسلامی مشغول زندگی

شدند، بدون اینکه کم‌ترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرار ندادند، از کوچک و بزرگ، از بی‌جان و باجان، از خود و از دیگران.

این وعده یک‌بار آنجا عملی شد. هزاربار دیگر هم ممکن است عملی شود؛ شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق شود: «وَعَدَ اللَّهُ» وعده داده است خدا. به چه کسانی؟ «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به کسانی که شماها که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح انجام بدهند؛ یعنی طبق تعهدهای این ایمان، عمل کنند. به این‌ها وعده داده: «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که آنان را در زمین جانشین قرار دهد «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» همان‌طور که مؤمنان پیشین را جانشین ساخت.

به‌هرصورت، زمین از آن شماست و حکومت آن در دست شما، همان‌طور که در دست پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوره‌های قبل. «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ» خداوند، دین و مرام و مسلک شما را در آن مستقر خواهد ساخت، «الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» آن دینی که برای آنان پسندیده و شایسته است؛ یعنی اسلام که دنیا و آخرت را شامل می‌شود و حال و آینده و جسم و روح را دربرمی‌گیرد و خلاصه همه‌جانبه است و برای همه نیازها کافی است.

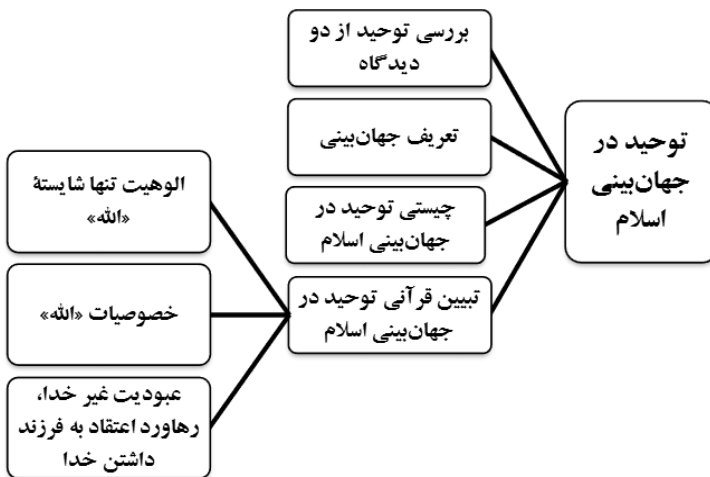
«وَلَيَبْذِلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» خوف و ترس و بیم آنان را به امنیت و امان تبدیل خواهیم کرد تا بتوانند در سایه آن، یک گام و ده گام به سرمنزل نهایی انسان، تکامل نزدیک شوند. بتوانند بنده خدا باشند و به بندگی بندگان تن ندهند. مطیع خدا و خاضع باشند و از این راه بتوانند متعالی و کامل شوند. «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» مرا پرستند و به من شرک نورزند.

پرسش‌ها

۱. پایداری در تعهدهای ایمانی چگونه باید باشد تا بتوان افراد متعهد به آن را مؤمن واقعی به حساب آورد؟
۲. جلوه‌های عملی ایمان غیرمتعهدانه و ایمان راستین را با یکدیگر مقایسه کنید.
۳. موانع پایداری در ایمان چیست؟
۴. وعده‌های خداوند به مؤمنان متعهد چیست و با چه شرطی محقق می‌شود؟

درس ششم

توحید در جهان بینی اسلام



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با مفاهیم جهان بینی و توحید در جهان بینی اسلام آشنا می شود؛
۲. به این باور می رسد که الوهیت تنها شایسته الله است؛
۳. می کوشد تا معنای توحید را در زندگی، باورها و افکارش منعکس کند و از اطاعت غیر خدا سر باز زند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ

بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره: ۲۵۵).

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا *
إِنْ كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم: ۸۸-۹۳).

۱-۶. بررسی توحید از دو دیدگاه

با این مقدمه [یعنی آنچه در گفتارهای قبل آمد]، وارد بحث توحید می‌شویم. قهراً این بحث
برای ما یک بحث تعهدآور است و ما توحید را چنان بررسی می‌کنیم که اولاً، آگاهانه به
توحید برسیم، ثانیاً، ببینیم تعهدهایی که توحید بر دوش ما می‌گذارد، چه چیزهایی هستند.

ما توحید را از دو دیدگاه بررسی می‌کنیم؛ بحث اول درباره چستی توحید در جهان‌بینی
اسلام است. توحید به چه معناست؟ آیه قرآن و زبان رسا و گویای قرآن، توحیدی که در
جهان‌بینی اسلام مطرح است را چگونه تشریح می‌کند؟ بحث دوم توحید درباره ایدئولوژی
اسلام است.

علاوه بر این‌ها، توحید در هریک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می‌نماید و نشان
می‌دهد. توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. حتی یک حکم در اسلام
پیدا نمی‌شود که رنگ و نشانی از توحید در آن نباشد.

۲-۶. تعریف جهان‌بینی

جهان‌بینی یعنی برداشت یک انسان از جهان. شما می‌توانید به جای یک انسان، بگذارید
یک مکتب، مسلک، آیین، رویه اجتماعی. برداشتی که از جهان دارند، جهان‌بینی نام دارد.

۳-۶. چستی توحید در جهان‌بینی اسلام

اسلام یک جهان‌بینی دارد، اسلام یک برداشتی از جهان دارد. اسلام معتقد است که همه
این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر تا
موجودات بزرگ و چشم‌گیر؛ از پست‌ترین جاندار یا بی‌جان، تا شریف‌ترین و قدرتمندترین
موجودات جاندار و دارای خرد؛ یعنی انسان، همه و همه، در همه‌جای این عالم، بنده، برده،

آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است. ماورای همه پدیده‌های محسوس و ملموس، حقیقتی وجود دارد که از همه حقیقت‌ها برتر، والاتر، شریف‌تر و عزیزتر است و همه این پدیده‌های عالم، ساخته و پرداخته و درست‌شده دست قدرت اوست.

این دست قدرتمند - که نامش الله است - به تمام صفات نیک و نیکی‌آفرین، به‌طور اصیل، به‌طور ذاتی، متصف است؛ یعنی دارای دانش، قدرت، حیات، اراده، تصمیم و هر چیزی است که از این صفات سرچشمه و مایه می‌گیرد. زندگی او از کسی گرفته نشده است، دانش او از جایی کسب نشده و از این قبیل. او صاحب اختیار عالم است.

عالمیان هر لحظه برای ماندن و بودن، محتاج قدرت او و اراده او هستند و همه، بندگان اویند. همه موجودات، بنده، برده و مصنوع و مخلوق او هستند. در همه می‌تواند تصرف کند، همه را با نظم خاصی آفریده. توحید یعنی جهان، پدیدآورنده‌ای دارد و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند.

وقتی یک مسلمان، از دیدگاه اسلام، به این عالم نگاه می‌کند، این عالم را موجود مستقلی نمی‌بیند، بلکه موجودی می‌بیند وابسته به یک قدرت بالاتر.

۶-۴. تبیین قرآنی توحید در جهان‌بینی اسلام

وقتی به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم پروردگار عالم عیناً همین مطلب را در آیات قرآنی ذکر کرده [است]. از دو جای قرآن آیاتی را ما در نظر گرفتیم.

۶-۴-۱. الوهیت تنها شایسته «الله»

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله، این نامی که معادلی به صورت تبیین و تشریح برایش نمی‌شود پیدا کرد، چیست؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی هر آن موجودی که انسان درمقابل او به‌صورت تقدیس، تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد، سر رشته زندگی‌اش را به او می‌سپرد، او را دست باز و مطلق‌العنان در زندگی خود قرار می‌دهد. در اصطلاح قرآنی به این موجود می‌گویند اله.

کسانی که سر رشته امور زندگی خود را به نفسشان می سپارند، الهشان، هوای نفسشان است. کسانی که دست انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود باز می گذارند، الهشان همان شیطان است. کسانی که تسلیم بی قید و شرط سنت ها و عقیده های پوچ می شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. دست هر چیزی که بی قید و شرط در وجود انسان و در زندگی انسان باز باشد و حکومت و تحکم کند، همان اله است.

اینجا می گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ اله و معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟ یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هر کس دیگر را غیر از «الله» به الوهیت - به آن معنایی که گفتیم - به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید و عملی برخلاف حق انجام دادید؛ چون جز «الله» هیچ کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست.

۶-۴-۲. خصوصیات «الله»

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ویژگی این اله یکتا و یگانه چیست؟ ویژگی هایش را تا حدودی می توان شمرد:

«الْحَيُّ» زنده است. همه مرده اند. بی جان ها که پیداست، جاندارها هم مرده اند. جاندارى که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود، جاندارى که جانش دائماً در تهدید است، موجود زنده ای که زندگی اش با حرکت یک مو، با جنبش یک مغز گاهی به فنا و نابودی تهدید می شود، این چه زنده بودنی است؟ زنده جاودان، اصیل و حقیقی کسی است که حیات برای اوست و هدیه و عطیه و موهبت او به همه جانداران است. او، خداست. «الْقَيُّومُ» آن پایدار و پاینده، آن کسی که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که زندگان به زندگی او زنده اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوه زندگی در جهان باقی نخواهد بود.

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» چرت و خواب او را نمی رباید، حتی خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین؛ یعنی لحظه ای غفلت و بی توجهی در وجود و حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خدایان دروغین، غافل می شوند از خودشان، مردم تحت اختیارشان و جهانی که در قبضه آنها هست، سراپا غافل اند. دائماً در غفلت به سر می برند. آنجا که ادعای آگاهی و

اطلاع می‌کند، آگاهی و اطلاعتشان دروغین است. آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت است و نادانی.

آن که او را غفلت نمی‌گیرد، حاکم واقعی این جهان است؛ یعنی «الله». «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». سِنَّةٌ یعنی چرت و خواب سبک. نَوْمٌ یعنی خواب معمولی یا سنگین. هر اشاره و نکته‌ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هر چه درباره خدا اثبات می‌شود، آن چیزهایی است که درباره مدعیان الوهیت نفی می‌شود.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از آن اوست هر چه در آسمان‌ها و زمین است، ملک و بنده اوست. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که در مقابل او شفاعت و وساطت کند، جز به اذن او؟ هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم که حتی به اندازه قدرت یک شفیع، بتواند در مقابل خدا عرض اندام کند. اگر کسی شفاعت می‌کند، باز به اذن خداست. پیامبران که شفاعت می‌کنند، اولیا، ائمه، صالحان، مؤمنان و شهدا که شفاعت می‌کنند، این کار را جز به اذن خدا نمی‌کنند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» هر چه پیش رو و هر چه پشت سر آن‌ها هست را می‌داند؛ یعنی به تمام زندگی انسان‌ها و موجودات احاطه دارد. «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» دانش آن‌ها به پروردگار احاطه ندارند و گسترده نیست، مگر آنچه خود او بخواهد.

[قرآن] تمام عالم را به دو صف تقسیم می‌کند. یکی صف خدا و دیگری صف موجودات دیگر. در صف موجودات دیگر، همه ذرات عالم، بندگان خدا هستند در حد واحد. همه یکسانند؛ برای اینکه تحت قدرت و در قبضه خدا هستند؛ همه، حتی بزرگ‌ترین موجود عالم، عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ از لحاظ بنده و در اختیار خدا بودن؛ یعنی وجود مقدس نبی اکرم ﷺ. در تشهد نماز می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» تخت قدرت او در آسمان‌ها و زمین گسترده است. «وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا» نگهداری آسمان‌ها و زمین بر او گران و دشوار نیست. «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» اوست برتر، بلندتر، بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر است.

[پس] بینش اسلام درباره خدا این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خدا

وجود دارد، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. در طرف مقابل، تمام پدیده‌ها رو به آن قدرت عظیم و جلیل [دارند]، با حال مسکنت، عبودیت و بندگی. همه این‌طور هستند و در این عبودیت، پدیده‌های عالم، هیچ تفاوتی ندارند.

اگر این جهان‌بینی، بینش و برداشت از جهان نباشد، امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشراف عظیمی در طول تاریخ هزاران و میلیون‌ها بنده و برده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند، می‌توانستند ادعا کنند که تافته جدابافته هستند. می‌توانستند بگویند من غیر از آن هستم. آن‌ها باید بیفتند روی پای من. من باید پایم را بگذارم روی سر آن‌ها. من برای فرمان‌دادن آفریده شده‌ام و او برای فرمان‌بردن. من برای سروری آفریده شده‌ام و او برای بدبختی ساخته شده... .

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» چه کسی به او نزدیک‌تر است؟ چه کسی در مقابل او قدرت دارد؟ چه کسی می‌تواند در مقابل من او، منیت داشته باشد؟ «إِلَّا بِإِذْنِهِ» بله، کسانی می‌توانند شفاعت کنند؛ ولی با اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی‌دهد، به امامان اذن شفاعت می‌دهد.

علت اینکه آن‌ها می‌توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر خدا را بندگی کرده‌اند؛ چون بیشتر خودشان را تحت قدرت خدا قرار داده‌اند. از وضع کلی این آیه [آیه الكرسی] این معنا برمی‌آید که تمام موجودات، تکوینات و همه عالم، در برابر او عبد، مطیع، دست‌بسته و تسلیم [هستند]. هرکه می‌خواهد به او نزدیک‌تر شود، باید بیشتر بندگی کند.

۶-۴-۳. عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا

آیه بعدی، آیه ۸۸ سوره مریم است. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی گزیده است. کفار به صورت‌های گوناگون این حرف را زدند. بعضی می‌گفتند خدا دختر دارد، بعضی می‌گفتند پسر دارد، بعضی می‌گفتند دختر و پسر دارد، بعضی می‌گفتند یکی دارد، بعضی می‌گفتند بی‌نهایت دارد، عائله‌مند است! به هر صورت، گفتند: «اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» خدا فرزند دارد.

فرزند داشتن را از چه باب می‌گفتند؟ به این نکته دقت کنید که فرزند داشتن خدا، که

ادعای عده‌ای از مشرکان، مسیحیان یا یهودیان بود، به این معناست که در میان مخلوقات عالم و موجودات، کسی هست که با خدا نسبت بندگی ندارد، - دقت کنید - نسبت پدر و فرزندی دارد. آقازاده است، نه غلام، اگرچه آقا نیست.

یهودی‌ها می‌گفتند عَزِيز بن اللّٰه؛ یعنی عزیر پیامبر، فرزند خداست. می‌خواستند بگویند که اگر همه موجودات عالم، بنده و برده خداست، عزیر از این مقوله خارج است. او دیگر بنده خدا نیست. او آقازاده خداست، نورچشمی خداست. مسیحی‌ها هم که درباره مسیح این حرف را می‌زدند. کفار هم درباره لات و منات و عزری می‌گفتند این‌ها دختران خدا هستند. نظر همه مشرکان یونان و روم که برای خدا، خدازاده و آقازاده‌های فراوانی قائل بودند هم این بود.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده. «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» هر آینه سخن سهمگین و سنگینی آورده‌اید. ببینید تعبیر خدا چیست! حرف گران و سهمگین و عقیده بسیار خطرناکی ارائه کرده‌اید. «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» حقا که سخن گران و سهمگینی ارائه کرده‌اید. «تَكَاذُ السَّمَاوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» کم مانده بود که آسمان‌ها از یکدیگر بپاشند، بشکافند و زمین از هم ب‌درد و کوه‌ها در هم فروریزد «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا» که به خدای رحمان، فرزندی نسبت دادید.

پیدا است مسئله خیلی مهم است. خدا آن‌طور نیست که یک فحش یا حرف بد به او بر بخورد. احساساتی نیست. آنچه که به‌عنوان عقیده به مردم می‌دهد، آن چیزی است که در تأمین هدف‌های الهی دخالت دارد. آنچه که به‌عنوان عقیده فاسد نفی می‌کند، آن چیزی است که اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد در جامعه بشری است. اعتقاد به فرزند داشتن خدا، خدازاده، آقازاده خدا، حد واسط بین خدا و بشر، مفاسدی در جامعه دارد.

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» برای خدای رحمان شایسته نیست که فرزندی بگیرد، «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانِ عَبْدًا» همه آنچه که در آسمان و زمین است، نیست، مگر فراهم آمده در مقابل خدا به‌عنوان عبودیت و بندگی. همه، عبد خدا هستند، همه بندگان خدا هستند. «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» (مریم: ۹۴) آن‌ها را احصا

کرده، قبضه کرده و شمرده است.

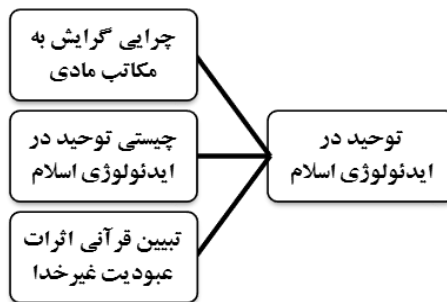
به طور خلاصه، بحثی که داشتیم، بررسی توحید به عنوان یکی از مواد اصول جهان بینی بود. [بعد از آن] إن شاء الله به بررسی توحید، به عنوان یکی از مواد اصول ایدئولوژی اسلام می‌رسیم. بینش اسلامی این است، دنیا، جهان و عالم وجود را این طور می‌بیند. خوب، حالا این بینش، چه الهام می‌دهد به ما؟ چه خط سیری، چه طرحی، چه نقشه‌ای برای زندگی ارائه می‌کند؟ آن چیست؟ توحید آنجا چه کاره است؟ توحید در ایدئولوژی اسلامی.

پرسش‌ها

۱. نگاه انسان موحد به جهان، انسان و دیگر موجودات و نیز آفریننده آن‌ها چگونه باید باشد؟
۲. در بینش توحیدی، قلدری و برتری جویی برخی افراد، گروه‌ها و کشورهای مستکبر نسبت به دیگران چگونه تجزیه و تحلیل می‌شود؟
۳. خصوصیات «الله» براساس آیه‌الکرسی را بیان کنید.
۴. ارتباط اعتقاد به فرزند داشتن خداوند با عبودیت غیر خدا را توضیح دهید.

درس هفتم

توحید در ایدئولوژی اسلام



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. علت و چرایی گرایش برخی انسان‌ها به مکاتب مادی و غیرالهی را می‌فهمد و با مفهوم توحید در ایدئولوژی و مکتب اسلام آشنا می‌شود؛
۲. یقین می‌کند که ایدئولوژی توحیدی مکتب اسلام با نفی عبودیت غیر خدا و قراردادن همه انسان‌ها در یک تراز، قادر به اداره صحیح جامعه، قطع دست طاغوت و ازبین‌بردن اختلافات طبقاتی است؛
۳. با دریافتن لب مطلب و اصل توحید، در تربیت توحیدی خویش، خاندان و دوستان خود می‌کوشد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ *

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (بقره: ۱۶۵-۱۶۷).

۷-۱. چرایی گرایش به مکاتب مادی

عقیده الهی می‌گوید ماورای آنچه ما می‌بینیم، حقیقتی است برتر. [عقیده] مادی می‌گوید نه، ما غیر از آنچه که می‌بینیم، به چیزی معتقد و پایبند نمی‌شویم.

عقیده ما این است که اگر مادیون روزگار ما می‌گویند خدا نیست، اگر معتقدند که ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد، در حقیقت، چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و روحی دارند، این حرف را می‌زنند. آن‌ها چون معتقد هستند که بنای امروزی جهان، اداره انسان‌ها، استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایه یک طرز فکر مادی و ماتریالیستی امکان ندارد، به همین دلیل، از مکتب الهی رو می‌گردانند.

اگر به وضع فکری کسانی که به بعضی از ایسم‌های زمان ما، از پنجاه، شصت سال پیش به این طرف گرویده‌اند، درست دقت کنیم، می‌یابیم که مطلب همین است که ما عرض کردیم. نه به‌خاطر اینکه با خدا سر لج دارند یا چون استدلال قانع‌کننده فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد می‌کنند یا قبول نمی‌کنند. غالباً استدلال فکری برای آن طرف قضیه هم نیست. برای نفی خدا اصلاً استدلالی وجود ندارد، نه حالا و نه در گذشته.

یک نفر را شما پیدا نمی‌کنید که بگوید من می‌گویم خدا نیست، به این دلیل. حتی یک نفر! در میان تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم خدا نیست، به این دلیل. کسی که در این زمینه سخنی دارد، می‌گوید من برایم ثابت نشده که هست، استدلال وجودش را نفهمیدم و قبول نکردم. قرآن هم به همین حقیقت اشاره می‌کند: «إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره: ۷۸) این‌ها فقط دنبال پندار و گمانند، وگرنه نمی‌توانند خدا را با دلیل نفی کنند.

علت گرایش به چیزی که به آن، مکتب مادی می‌گویند، این است که خیال می‌کنند امروز این مکتب مادی، نیاز دنیا را بهتر می‌تواند اداره کند و دین، این کارها را نمی‌تواند

بکند. به خاطر اینکه از دین و مفهوم شایع و رایج آن چیزی نمی‌دانند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده‌اند. خلاصه از دین خبر و اطلاعی ندارند. اگر از آن‌ها پرسند دین چیست؟ از سلسله مظاهری نام می‌برد و می‌گوید این‌ها دین است. چون این‌ها مخدر هستند، چون این‌ها برادر و برابر با ظلم و ظالم هستند، چون این‌ها نمی‌توانند گره‌ای از کار فرو بسته مردم بگشاید، پس رهایشان کنید.

پیدا است که وقتی انسان با چنین منطقی روبه‌رو می‌شود، بهترین پاسخ و درست‌ترین پاسخ این است که بگوید بله، اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره از کار فرو بسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم ذره مثقالی سود نداشت، تو از طرف ما هم وکیل هستی تا ردش کنی. یک لحظه هم این دین را نپذیر. به خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این طور نیست. دینی که خدا می‌فرستد، نشانه، ویژگی و مهر استاندارد دارد. اگر این مهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، آن را ما قبول می‌کنیم، اگر مطابق نبود، قبول نمی‌کنیم.

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید: ۲۵) پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، «وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» و با آن‌ها مجموعه فکری و وسایل عملی، وسایلی که بتواند میان مردم در اختلاف‌هایشان حکم و قضاوت کند، به طرف مردم فرستادیم. «رُسُلَنَا» نه فقط یک پیامبر، نه فقط موسی، نه فقط پیامبر خاتم، نه فقط عیسی، «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا» همه پیامبرها با این منظور، ایده و هدف فرستاده شدند. آن هدف چیست؟ «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها براساس قسط و عدل و داد زندگی کنند. دین این است.

اگر دینی دیدید که عکس فلسفه ادیان حرکت می‌کند، بدانید که یا الهی نیست، یا خرابش کرده‌اند. اگر دیدید برخلاف فلسفه و خط‌مشی پیامبران و رسولان الهی حرکت می‌کند، بدانید که مسلماً زائیده وحی پروردگار بر پیامبران نیست. این خیلی روشن است.

ای مادی! ای کسی که می‌گویی من دین را دیدم که از اداره اجتماعات بشری ناتوان است! کدام دین را دیدی؟ دین اسلامی که تبعیض را رد می‌کند؟ اختلاف طبقاتی را در بحبوحه اختلاف طبقاتی جهان نفی می‌کند؟ ثروت‌های تقسیم‌شده به ناحق را روی هم می‌ریزد و برای تقسیم اموال، سرانه تعیین می‌کند؟ فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر

می‌دهد؟ حکومت را از دست طاغوت بشری می‌گیرد و به دست قانون عادلانه خدا می‌سپارد؟ انسان پست و توسری‌خور را، انسان برده‌گیر و برده‌شور را، انسانی که به خاطر یک کلمه حرف، به خاطر یک آفرین، به خاطر یک فلز پول، دست به پست‌ترین جنایت‌ها می‌زند را تکریم می‌کند، بالا می‌آورد و عزیز می‌کند، او را با فضائل اخلاقی و انسانی می‌آراید و این همه را در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند؟ پس اگر می‌گویید دین اسلامی - که دین واقعی اسلام است و این ویژگی‌ها را دارد - با ترقی انسان، عدالت، استقرار امنیت و تأمین نیازهای بشری هم‌تراز نیست، خیلی بی‌انصاف هستی!

۷-۲. چیستی توحید در ایدئولوژی اسلام

این نکته بسیار مهم است که توحید را به صورت یک پاسخ خشک و ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید، بلکه به صورت مسئله‌ای که دانستن و ندانستنش حیاتی و تعیین‌کننده است، مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

گاهی شما در مسیری حرکت می‌کنید و با هم‌سفرتان به اختلاف می‌خورید. شما معتقدید زمین‌های دو طرف جاده، شوره‌زار است و محصولی از آن به دست نمی‌آید؛ ولی طرف مقابل شما می‌گوید اتفاقاً زمین‌های اطراف، آمادگی کامل برای کشت دارند. این بحث چقدر اهمیت دارد؟ شما غالب شوید و حرفتان را ثابت کنید یا او غالب شود، در حرکت شما، سفرتان، آینده‌تان و رفاقت و هیچ چیز دیگر تأثیری ندارد.

گاهی شما در مسیری پیش می‌روید و با هم‌سفرتان به اختلاف می‌خورید. این بار اختلاف شما در درستی راه است. شما می‌گویید این جاده به شمال می‌رسد و او می‌گوید به جنوب. اولین ثمره این دودلی و دوزبانی این است که راننده پایش را می‌گذارد روی ترمز و می‌ایستد. پاسخ این بحث در آینده و تصمیم شما اثرگذار است. بحث توحید نیز چنین است.

تعریف مردم عادی و معمولی، بیکاران اجتماعی و افراد غیرمسئول و غیرمتعهد با تعریف انسان مسئول و متعهد فرق می‌کند. خداشناسی و خداپرستی‌ای که قبول کردن یک طرف در او، در سرنوشت کارتل‌ها، تراست‌ها، سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها تفاوت و اثری

نگذارد، مثل اعتقاد به حاصلخیزی زمینی است که در سفر از کنارش می‌گذریم. برای ما فایده و ثمری ندارد.

ما گمان می‌کنیم توحید امری ذهنی است و باید در مغز مان روشن شود. این توحید در زندگی هیچ تأثیری ندارد، اگر هم داشته باشد، در سطح زندگی شخصی است و به سطح زندگی اجتماعی نمی‌رسد. حتی اگر بنده موحد هم باشیم، همان سرمایه، اتومبیل، شرکت، کارخانه، رابطه با کارگر و همان رابطه با زمین را خواهیم داشت که اگر موحد نبودیم، داشتیم.

در کشورهای سرمایه‌داری دو سرمایه‌دار را در نظر بگیرید که یکی معتقد به خداست و دیگری مادی. رفتار این‌ها چه تفاوتی دارد؟ اگر سرمایه‌دار معتقد روز یکشنبه به کلیسا برود و پولی هم به راهب نگون‌بخت کلیسا بدهد تا بخشی از گناهانش را ببخشد و جاده بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، در زندگی او، کارخانه، روابط او با کارگران، روابط او با مردم، کیفیت ثروت‌اندوزی، خرج ثروت و جمع ثروت چه تأثیری می‌گذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، فراتر از یک پاسخ به سؤال و استفهام است. آن چیست؟ توحید اسلامی، الهامی است در زمینه حکومت، روابط اجتماعی، سیر جامعه، هدف‌های جامعه، تکالیف مردم و مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، یکدیگر، جامعه و پدیده‌های دیگر عالم دارند. معنای توحید اسلامی این است که در تمام منطقه وجود شخص و جامعه، کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست؛ یعنی تمام ثروتی که در اختیار دارید، از آن خداست. شما ودیعه‌دارانی بیش نیستید. اگر دوستان پولی را به امانت به شما بسپارد، چه می‌کنید؟ آیا خودتان را مالک آن می‌دانید؟ «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ، جَعَلَهُ وَدَائِعَ عِنْدَ النَّاسِ»^۱ خداوند ثروت را به ودیعه و امانت به دست انسان‌ها سپرد. این لازمه توحید است.

اگر قائل به توحید باشید، اختلاف طبقاتی و تبعیض در جامعه معنایی نخواهد داشت.

۱. حسن بن محمد دیلمی، غرر الأخبار، تصحیح اسماعیل ضیغم، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ ق، ص ۳۷۶.

جامعه‌ای که سر و ته دارد، بالا و پایین دارد، جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید: «كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ»؛ همه، فرزندان آدم هستند و آدم از خاک است. شما تنها با تقوا به برتری می‌رسید و بس. هرکس بیشتر به فرمان خدا عمل کند، بالاتر است.

در جامعه توحیدی همه بندگان هم‌تراز هستند. یعنی چه؟ یعنی همه بنده خدا می‌شوند. معنی ندارد در حوزه عبودیت، بعضی، یک عده دیگر را بنده خود بدانند. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست.

وقتی فرستاده سپاهیان اسلام با آن لباس‌های کهنه و پوسیده وارد کاخ باعظمت ساسانی شد، چه شد؟ فکر می‌کنید ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید به مجادله فکر کرد؟ ابداً.

آدم ناچیز در مقابل انسان قدرتمند عظیم‌الشان می‌کوشد با چرب‌زبانی، تملق، اظهار ترس، عبودیت و بندگی خودش را به او نزدیک کند. فکر می‌کنید این‌طور شد؟ هرگز! جلو رفت و پا روی تخت یزدگرد گذاشت؛ زیرا یزدگرد از جایش بلند نمی‌شد تا نامه را بگیرد و فرستاده هم نامه را به کس دیگری نمی‌داد؛ بنابراین، خودش جلورفت و مقابل تخت او ایستاد. وقتی یزدگرد دلیل سفرش را پرسید، تنها در سه جمله پاسخش را داد که باید این جملات با خطوط درخشنده در لوحی نوشته شوند و بر سر در کاخ عظیم انسانیت کوبیده شوند تا همه بدانند شعار و ایده اسلام چیست.

«لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»؛ ما آمدیم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال دعوت کنیم؛ یعنی مردم را از عبادت تو آزاد کنیم، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استاندارها، دهبان‌ها و سردارهایت در گوشه و کنار این سرزمین پنهانور خلاص کنیم «مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ».

به کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند، چطور باشند؟ بی‌بندوبار باشند؟ نه! بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن. آزادی به معنای مطلق‌العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی که در آن، روح انسان، زیر بار هیچ‌کس و هیچ حرف زوری نرود، حتی حاکم. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی است و حرفش قبول می‌شود. اگر به الهام الهی سخن نگفت، حرف او هم مردود است.

در جمله دوم گفت: «وَمِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» آمدم تا مردم و بندگان خدا را از حصار محدود و تنگ دنیا آزاد کنیم و به دنیای فراخ آخرت دعوت کنیم! در جامعه‌ای که مردم آن بینش صحیحی از زندگی ندارند، جز دنیا و آرزوهای دنیایی به چیز دیگری نمی‌اندیشند. هرچه نگاه می‌کنند، تلاش‌های کوچک و ناچیز حیوانی خودشان را می‌بینند و منافع کوچک، پست، حقیر، دفعی و آنی خودشان به چشمشان می‌آید. در مقابل، همه‌چیز برای انسان مسلمان، مقدمه و وسیله است تا بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول، آسایش و محبت‌های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد «فی سبیل الله».

در تفکر اسلامی دنیا و آخرت به هم متصل هستند. از نظر یک مسلمان، دنیا فانی است. در نظر او، دنیا برای کسی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص باشد، محدود است؛ ولی برای مسلمان، دنیا وسیع است. مرگ، دریچه‌ای است که اگر از آن نگاه کنید، باغ، بوستان، دنیا، گیتی و جهان را می‌بینید. وقتی دیدگاه شخص به مسئله مرگ چنین باشد، مرگ دیگر برایش سختی ندارد. مانند عبور از آن دریچه است. این‌ها جلوه‌ها و گوشه‌هایی از توحید هستند.

۷-۳. تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا

آیاتی که در نظر گرفتیم، شرح منظره‌ای در قیامت هستند که البته با توحید ارتباط کاملی دارند که ضمن تلاوت آیه، کاملاً روشن می‌شوند (بقره: ۱۶۵-۱۶۶).

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا» کسانی هستند که هم‌اورد و رقیبانی برای خدا انتخاب می‌کنند؛ یعنی برای خدا شرکایی از جنس بشر یا غیر بشر انتخاب می‌کنند. «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» آن‌ها را مانند خدا دوست دارند.

در آیه، یک جمله معترضه وجود دارد. آیه شریفه درباره محبت صحبت نمی‌کند؛ ولی چون صحبت از محبت آن‌ها نسبت به خدا به میان آمد، گویی پرانتزی باز می‌کند و در یک جمله معترضه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» کسانی که ایمان آوردند، مؤمنان راستین و واقعی، مهر و محبتشان به خدا از همه این جلوه‌های ظاهری، قطب‌هایی که دل

انسان را مثل کهر با به سوی خود جذب می‌کند، خدایان دروغین، خدای نفس و شهوت و... بیشتر است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»، ناگهان بیان را به صحنه‌ای از قیامت منتقل می‌کند. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلائق در قیامت محسور شده‌اند، کفار، بدکاران، بندگان غیر خدا، بندگان خدا و همه پدیده‌های موجود، آنچه که برای ما بیان شده یا بیان نشده، همه جمع می‌شوند. وسایل عذاب خدا و وسایل رحمت و لطف خدا هم آماده است. بندگان خوب و بد خدا هستند. بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت در قیامت از آن خداست. خیلی چیز عجیبی است.

ببینید! در این دنیا هرکس قدرتی دارد، هرکس کاری می‌کند. بالانشین‌ها قدرتش بیشتر است؛ ولی پایین‌نشین‌ها هم بالاخره قدرتی دارند. هرکس به قدرت خودش می‌نازد. هرکس اندازه و مایه‌ای از توان و نیرو دارد و کاری از او برمی‌آید. ستمگران ظالم که کارشان بالاتر است، قدرتش هم بیشتر است. آن ظالمی هم که عبادت ظالم را کرد - که این هم ظالم و ستمگر است - این هم از یک قدرتی به خیال خود بهره‌مند است؛ چون با یک قدرت بالاتر ارتباط پیدا کرده، مثل روباهی که دم خودش را به دم شتر بسته. در دنیا این طور است؛ ولی در قیامت وقتی جمع می‌شوند و به اعمال خودشان می‌اندیشند، متوجه می‌شوند هیچ قدرت، توان و عرضه‌ای ندارند و همه قدرت در دست خداست «لَيْسَ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر: ۱۶).

منظره عجیبی است. این دو گروه را در نظر بگیرید. یک گروه عبادت‌کنندگان هستند که بی قید و شرط اطاعت می‌کنند. این دو گروه در روز قیامت روبه‌روی هم قرار می‌گیرند و با هم به جنگ و منازعه و مخاصمه برمی‌خیزند. «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ» اگر آنان می‌دیدند که ستم کرده‌اند، اگر می‌دیدند که با سرسپردگی به غیر خدا ستم کرده‌اند، آن‌گاه که عذاب را مشاهده کنند، چه می‌دیدند؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» اینکه نیرو و قدرت یکسره از آن خداست. «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» و اینکه عقاب خدا سخت و سهمگین است. اگر می‌دیدند، چه می‌شد؟ بی‌گمان از رفتار خود پشیمان می‌شدند. پشیمان می‌شدند که در دنیا بنده و برده ستمگرانی می‌شدند که این قدر در قیامت بی‌عرضه‌اند و کاری از دستشان

بر نمی آید. اگر با چشم عبرت می نگرستند، می دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی عرضه اند.

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» زمانی که پیشوایان و سران از پیروان و تابعان بیزاری جویند، «وَرَأَوْا الْعَذَابَ» و به عذاب خدا بنگرند، آن وقت مثلاً یزدگرد می گوید: «بارالها! پرودگارا! من از کسانی که من را می پرستیدند، بیزارم. من به آنها که من را شریک تو قرار می دادند، علاقه ای ندارم.» حالا ببینید رعیت یزدگرد چه حالی پیدا می کنند که دنیا و آخرت خود را به او فروختند و حالا در قیامت او از آنها بیزاری می جوید.

آیه قرآن چه می گوید؟ «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آنگاه که پیشوایان و سران از پیروان و تابعان خود بیزاری جویند و عذاب خدا را بنگرند، «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» و رابطه ها و پیوندها میان آنان قطع شود، «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» تابعان و دنباله روان گویند: «لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا» ای کاش به دنیا باز می گشتیم تا از آنان بیزاری بجویم، همان طور که آنان از ما بیزاری می جویند. «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» این گونه خداوند کارهای آنان را به صورت مایه حسرتی به آنان می نمایاند «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» و آنان هرگز از آتش خلاص نمی شوند.

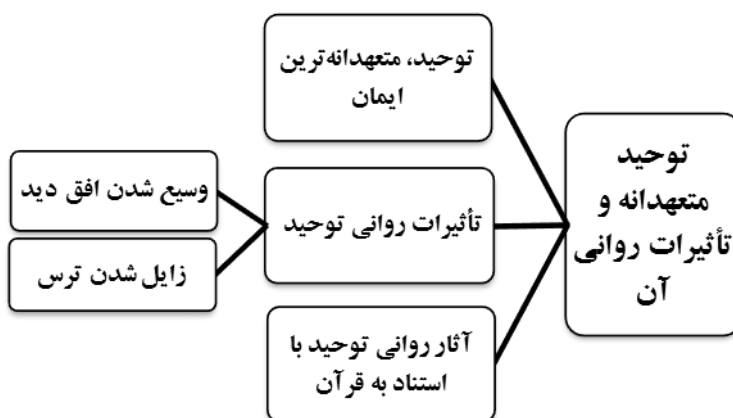
آیه شریفه مجازات بندگان غیر خدا را تبیین می کند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید. تعبیر قرآن «اتَّبَعُوا» به معنای دنباله روان و پیروان است.

پرسش ها

۱. چگونه می توان دین راستین را از ادیان ساختگی و تحریف شده باز شناخت؟
۲. آیا نحوه عملکرد ما در انجام تکالیف اسلامی در گرایش یا عدم گرایش دیگران به مکاتب مادی اثری دارد؟ دیدگاه خود را بیان کنید.
۳. در چه صورت موحذبودن یک فرد یا جامعه، مفید و مؤثر خواهد بود؟
۴. آثار بندگی غیر خدا از نگاه قرآن را بیان کنید.

درس هشتم

توحید متعهدانه و آثار روانی آن



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. توحید متعهدانه را می‌شناسد و با آثار روانی توحید آشنا می‌شود؛
۲. به این باور می‌رسد که موحد واقعی با تکیه بر اصل خداباوری در حمایت از دین خدا گامی به عقب برنمی‌دارد؛
۳. می‌کوشد تا با اعتقاد راسخ به اصل توحید، به آثار روانی آن دست یابد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ
* الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ
نِعْمُ الْوَكِيلُ * فَاتَّقَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو

فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *
وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا
فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۲-۱۷۶).

۸-۱. توحید، متعهدانه‌ترین ایمان

ایمان یعنی همان حالت باور عمل‌زا و تعهدآور که باید از روی آگاهی باشد، کورکورانه، مجرد، لخت و دور از عمل صالح نباشد. عقیده به توحید، یک ایمان است. ایمان آگاهانه‌ای است برای یک موحد آگاه، عمل‌زا و تعهدآفرین. تعهد توحید از طرف یک موحد، در حقیقت و تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی خلاصه می‌شود. تعهد توحید از نظر موحد و برای موحد، عبارت است از تعهد زدودن تمام آثار شرک. این‌ها تعهدهای توحید هستند.

توحید یعنی یکی کردن، واحد کردن، واحد ساختن. یعنی چه؟ یعنی خدایان متعدد را به‌صورت خدای واحد درآوردن، جامعه غیر توحیدی را توحیدی کردن، مغز مشرک و دل مشرک را مغز موحد و دل موحد قرار دادن. توحید و یکی کردن، تعهد است. درباره توحید [باید] روشن‌بینی مخصوصی در انسان به وجود بیاید.

مثلاً برداشتن فقر از جامعه، تعدیل ثروت و دوری از جنگ تعهدهایی هستند که ممکن است یک مکتب به این‌ها متعهد باشد و مردم با گرایش به این مکتب، به این امور متعهد باشند. این‌ها درست! ولی توحید به معنای صحیح و اسلامی‌اش و نه به معنای خرافاتی و تنبل‌مآبانه، مشتمل بر تمام تعهدهایی است که من ذکر کردم. ممکن است فلان مکتب و فلان مکتب داشته باشند و علاوه بر آن‌ها، به تعهدهای دیگری نیز پایبند باشند. تعهد به توحید خیلی سنگین است.

۸-۲. تأثیرهای روانی توحید

اگر ایمان توحیدی به این معناست و یک ایمان صحیح واقعی است، جا دارد ما تأثیر ایمان و عقیده عمل‌زا را در روان معتقد بررسی کنیم و از کیفیت آن آگاه شویم. این یک مسئله مستقلاً است. ببینیم توحید در روح یک انسان موحد چه تأثیری می‌گذارد. فایده این بحث دو چیز است؛ یکی اینکه ما با توحید بیشتر آشنا می‌شویم و می‌فهمیم

توحید در پی کدام آموزش روحی و روانی است. اگر کسی از توحید نتیجه سست و بی‌مایه‌ای گرفت، متوجه اشتباهش می‌شویم و توحید را می‌شناسیم.

فایده دوم این است که خودمان را می‌شناسیم که موحد هستیم یا نه. محکی است برای شناختن مایه توحید در دل خویشتن. وقتی تأثیر روانی توحید را دانستیم و فهمیدیم این دارو چه تأثیرهای قطعی بر وجود انسان می‌گذارد، متوجه می‌شویم که دارو را درست مصرف کردیم یا اشتباهی.

۸-۲-۱. وسیع شدن افق دید

ازجمله تأثیراتی که روح انسان از توحید می‌گیرد، وسعت افق دید است. موحد از تنگ‌نظری‌ها، کوتاه‌بینی‌ها، نزدیک‌بینی‌ها و... آسوده و راحت است. انسان موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم یا جبهه ما در این زمینه عقب‌نشینی کرد و کار به زیان ما تمام شد. او این قدر نزدیک‌بین نیست.

افق دید انسان موحد در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود. انسان موحد درمقابل در کنار نیازهای مادی خود، ده‌ها و صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان‌های دیگر را نیز می‌بیند. تمام ذهن و فکر و حواسش در نیازهای پست و حقیر و کوچک متوقف و منحصر نیست، آن‌گونه که انسان‌های در باطن مادی، خودشان را در آن محبوس و زندانی کرده‌اند.

انسان موحد، آینده را درمقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند. آخر دنیا را به آخرت متصل می‌بیند. مرگ را دیوار زندگی و پایان راه فرض نمی‌کند، بلکه دریچه و معبری به سوی دنیای وسیع‌تر می‌داند. این‌ها خواص توحید است. انسان غیرموحد هرچقدر فداکار یا مجذوب ایده‌های شریف و انسانی باشد، هنگام مرگ همه‌چیز برایش پایان می‌یابد، درحالی‌که مرگ برای انسان موحد، آغاز زندگی وسیع‌تر، محیط جالب‌تر و دلپذیرتر است.

اگر یک مادی‌گرا خیلی فداکار باشد، حاضر است خودش را به منطقه نیستی و عدم بیندازد؛ ولی اگر انسان موحد فداکار باشد، مانند پروانه و شمعی می‌سوزد و به مصالح شخصی خود توجهی نمی‌کند.

۸-۲-۲. زائل شدن ترس

از جمله تأثیرهای توحید در روان انسان موحد این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند. این مسئله بسیار مهم است. چند جا در قرآن به مؤمنان خطاب می‌شود «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا» ریشه ترس از دیگران را در دل خود بخشکانید و تنها از من بترسید. کسی که از خدا بترسد، از هیچ کس دیگر نمی‌ترسد. کسی که موحد و معتقد به قدرت پروردگار باشد، ترس در او از بین می‌رود.

ترس از فقر سبب می‌شود انسان انفاق نکند. ترس از ابتلا به ناراحتی‌ها باعث می‌شود انسان تن به جنایت‌ها، فاجعه‌ها، ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد. ترس از مرگ موجب می‌شود که انسان به زندگی‌ها خاتمه بدهد، زندگی اجتماعی را تلخ کند یا از بین ببرد. طمع به ترس برمی‌گردد و ترس ریشه بدبختی‌ها در زندگی انسان است.

ببینید چه چیزهایی در طول تاریخ سبب شد که طرفداران حق در اقلیت باشند؟ چه چیزهایی موجب شد که مردم حق‌شناس دنبال حق نروند؟ چه چیزهایی موجب شد مردم دست به جنایات بزرگی بزنند؟ اگر پیگیری و تحقیق و مطالعه کنیم، می‌بینیم که منشأ همه این‌ها ترس است.

چه چیزی موجب شد مسلمان‌ها نتوانند به اسلام واقعی، سوغات و ارمغانی که خدا رایگان به آن‌ها داده بود - نسل دوم رایگان گرفته بودند و فداکاری‌ها برای نسل اول بود - دست یابند، جز ترس؟ از کسانی که اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و از تعلیمات، آموزش‌ها و سخنان آن بزرگوار بهره می‌بردند، چه کسی معاویه را نمی‌شناخت؟ چه کسی در حجاز دودمان بنی‌امیه را نمی‌شناخت و آن‌ها را نیازموده بود؟ سخن قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و واقعیت تاریخی محکوم‌کننده نسبت به آن‌ها را نفهمیده و لمس نکرده بود؟ همه می‌دانستند.

دلیل اینکه تسلیم می‌شدند و مزدوری و خودشیرینی می‌کردند، چیزی نبود جز ترس. این ترس از طبقات پایین مردم تا طبقات عالی و چهره‌های معروف و کسانی که مردم به آن‌ها امیدها داشتند، همه را فرا گرفته بود؛ به همین دلیل، مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان، این است که در راه خدا، تکلیف و آن هدف که خود تشخیص می‌دهد، از دشمنان نه‌راسد. نمی‌گوییم ضعف اعصاب ندارد، گاهی دلش هم آشوب می‌شود؛ ولی

ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا باز دارد، در وجود او نیست. این ترس و بیم و هراس‌هایی که از فضیلت‌ها جلوگیری می‌کند، زمینه‌ساز رشد نامردمی‌ها، جنایت‌ها و فاجعه‌هاست.

۸-۳. آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ.»
مقدمه آیه طولانی است و برای اینکه به مطلب اشراف داشته باشید، چند آیه قبل را می‌خوانیم. «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» کسانی که به خدا و پیامبر پاسخ دادند. یعنی چه؟ یعنی دعوت پیامبر ﷺ و دعوت الهی را پذیرفتند و دنبال پیامبر ﷺ راه افتادند. چه زمانی؟ در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت‌ها، «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» پس از آنکه در میدان جنگ، زخمی و مجروح شده بودند. «الَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» نیکوکاران باتقوا از گروه پاسخ‌گویان به دعوت خدا بودند و اجر بزرگ و پاداش عظیمی در انتظار آنان است.

این آیه مربوط به جنگ احد است. در جنگ احد عده‌ای گریختند. پیامبر ﷺ صدایشان می‌زد؛ ولی عده‌ای می‌ترسیدند و جلو نمی‌رفتند. عده‌ای نیز با اینکه زخمی بودند، جلو رفتند. این آیه، پاداش و مزد گروهی که نگریختند و دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کردند، بیان می‌کند.

آنچه برای ما اهمیت دارد، ایده آیه است. آیه چه می‌خواهد بگوید؟ «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ «بِرْخُورِدَارٍ مِنْ جَمْعِهِمْ»» مردم! «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» مردم علیه شما جمع شده و همدست شده‌اند تا شما را از میان بردارند. از آن‌ها بترسید. این سخن را خیرخواهان و مصلحت‌اندیش‌ها به مؤمنان گفتند، مؤمنانی که پاداش و مزد آن‌ها در آیه بیان شد. واکنش مؤمنان چه بود؟ «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» اولاً، ایمانشان زیاد شد. ایمان مؤمن با دیدن توطئه دشمن زیاد می‌شود! «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» سپس گفتند: خدا برای ما کافی است و وکیل خوبی است.

کافی بودن خدا چند معنا دارد که همه درست هستند. اول اینکه خدا برای ما کافی است و به ما کمک می‌کند. خدا برای ما کافی است و نیروهای طبیعت را در راستای حرکت و

مسیر ما که مسیر حق است، قرار می دهد. خدا برای ما کافی است؛ یعنی هرچند دنیا به کام ما نباشد، رضایت خدا برای ما کافی است. همه این معانی و معانی دیگر صحیح است. وقتی به آن ها گفته شد «فَاخْشَوْهُمْ» از دشمنان بترسید، «فَرَادَهُمْ إِيمَانًا» ایمانشان زیاد شد «وَقَالُوا» و گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» خدا برای ما کافی است و او نیکوترین وکیل و تکیه گاه است.

«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ» پس با نعمتی از طرف خدا و فضل و افزونی بازگشتند، «لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ» بدی به آنان نرسید، «وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» خشنودی خدا را خواستند «وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» و خداوند بسیار بخشنده است. اولاً، جایگاه آن ها نعمت خدا شد، بدی و ناراحتی و گزند به آن ها نرسید و خوشحال و مسرور شدند. چه خوشحالی و مسروری؟ هرچه باشد، شهادت در میدان جنگ یا بازگشت به خانه، در هر صورت، غمی به آن ها نرسید؛ چون زخم میدان جنگ در محیط گرم خانواده و با خشنودی از ظفر و پیروزی، زود خوب می شود، «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» و اگر به شهادت رسیده باشند، «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» به طرف نعمت پایان ناپذیر و فضل بی پایان خدا که هیچ گونه بدی، ناراحتی و گزند در آن نیست، بازگشتند. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ» هیچ بدی به آن ها نرسید.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» این آیه را به یاد بسپارید، زیاد بخوانید و یاد بگیرید. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» قطعاً این گویندگان این جملات، شیطان هستند. شیطان دوستان خود را از توطئه و دسیسه و جنگ احتمالی می ترساند.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ» همانا این شیطان است «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» که دوستانش را می ترساند، «فَلَا تَخَافُوهُمْ» پس از آنان نترسید «وَخَافُونَ» و از من بترسید، فرمان مرا مراعات کنید، از عذاب و نعمت من بترسید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر مؤمن هستید.

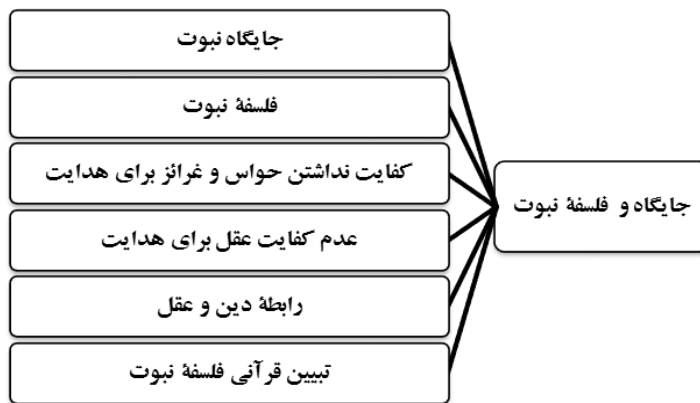
«وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا» ای پیامبر! کسانی که در وادی کفر سرعت می گیرند و پیش می روند، تو را غمگین نکنند. «إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا» آن ها به خدا زبانی نمی رسانند. «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» عذاب بزرگی در انتظار آنان است و خدا می خواهد آن ها در قیامت حظ و بهره ای نداشته باشند.

پرسش‌ها

۱. آیا می‌توان گفت تعهدهای توحید نسبت به دیگر مبانی اعتقادی سنگین‌تر و جامع‌تر هستند؟ چرا؟
۲. وسعت دید و زائل شدن ترس به‌عنوان اثرهای توحید در زندگی انسان موحد را تجزیه و تحلیل کنید.
۳. چگونه می‌توان ترس از دشمنان راه حق را از خود دور کرد؟
۴. آثار روانی توحید را با استناد به آیات قرآن بیان کنید.

درس نهم

جایگاه و فلسفه نبوت



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. جایگاه و فلسفه نبوت را می‌داند و از تبیین قرآنی فلسفه نبوت آگاه می‌شود؛
۲. به این باور می‌رسد که هدایت و سعادت انسان در گرو اتصال به منبعی فراتر و عمیق‌تر از خرد انسانی است؛
۳. می‌کوشد تا رابطه دین و عقل را به‌درستی دریابد و در تبیین آن برای دیگران تلاش کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَأْذِنُهُ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره: ۲۱۳).

۹-۱. جایگاه نبوت

نبوت یکی از اصول همه ادیان است. اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی برنامه، مسلک، مکتب و آیینی که پیام‌آوری از طرف خدای متعال آورده [است]، البته نبوت سلسله بحث‌هایی دارد که این‌ها رایج و متداول هستند. ما فقط یکی از این سلسله مباحث را درباره نبوت مطرح کردیم و آن، همین بحثی است که در ادامه ذکر می‌شود.

۹-۲. فلسفه نبوت

چرا باید پیامبری باشد؟ چرا باید کسی از سوی پروردگار کمر به هدایت انسان ببندد؟ مگر خود انسان نمی‌تواند؟ مگر دانش بشری و اندیشه انسانی کافی نیست؟ چرا پیامبر و چرا پیام‌آوری میان غیب و شهود؟ فلسفه نبوت در یک کلمه این است که حواس، غرایز و خرد انسان برای رهبری و هدایت انسان کافی نیستند.

۹-۳. کفایت نداشتن حواس و غرایز برای هدایت

ممکن است موجودات با حواسشان اداره بشوند. بعضی از حیوانات فقط از غرایز و حواس ظاهری خود مایه می‌گیرند و هدایت می‌شوند، مثلاً غریزه زنبور عسل، او را هدایت می‌کند تا برود، روی گل خوشبو بنشیند و از عطر و جوهر آن بمکد یا خانه و کندویش را به صورت شش‌گوشه و مسدس بسازد.

انسان نیز از غریزه بهره می‌گیرد؛ ولی کم. وقتی انسان به دنیا می‌آید، مانند حیوان است و با غریزه و کشش فطرت و طبیعت می‌تواند مخزن غذای خود را در سینه مادر پیدا کند و وقتی آن را در دهانش گذاشتند، بمکد. کسی به او این کار را یاد نداده. هرچه بزرگ‌تر می‌شود، ابزار، عینک و سلاح غریزه ضعیف، بی‌اثر و کم‌فایده می‌شود و به جای آن، عقل و خرد، مؤثرتر، قوی‌تر و نیرومندتر می‌شود.

۹-۴. عدم کفایت عقل برای هدایت

اما آیا خرد و اندیشهٔ انسانی برای هدایت کافی است؟ خود خرد اگر باز باشد، فکر کند، تعصب نورزد و بی غرض قضاوت کند، خواهد گفت نه. یک دلیل آن است که عقل بشر محدود است و بی نهایت نیست، درحالی که نیازهای انسان بی نهایت است. دلیل دیگر، واقعیت‌های تاریخی و علمی هستند. آیا خردها و عقل‌هایی مثل عقل ارسطو و افلاطون و سقراط، توانستند بشر را اداره کنند؟ به مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون و ترتیب دنیای زمان نگاه کنید، به نظرتان مسخره و عجیب نیست؟ انسانیت تا به مبدأ و نقطه‌ای فراتر از خرد انسان متصل نباشد، نمی‌تواند به هدایت و سعادت برسد.

۹-۵. رابطهٔ دین و عقل

معنای نبوت این است که انسان به نیرویی بالاتر و هدایتی قوی‌تر و عمیق‌تر از هدایت حسی، غریزی و عقلانی نیاز دارد. نبی می‌آید تا عقل را راهنمایی کند، عقل را پرورش دهد و تا عقل مدفون را از زیر خروارها خاک بیرون بکشد. امیرالمؤمنین (ع)، آن معلم بشریت می‌فرماید که خداوند پیامبران را فرستاد تا انسان را به میثاق و پیمان فطرت خود پایبند کنند و نعمت‌های فراموش‌شده را به یادش بیاورند. «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ خرد، عقل، درک و شعور جامعهٔ بشری که فرعون‌ها، نمرودها، و قدرتمندها دفنش کرده بودند را بیرون بیاورند. فرعون دوست نداشت مردم عاقل باشند و بفهمند؛ چون اگر می‌فهمیدند، وجود او باطل و افسانه می‌شد. دین هیچ منافاتی با دانش و عقل بشر ندارد. آنچه که دین می‌گوید را عقل‌های صحیح می‌فهمند و می‌پسندند.

وقتی عقل، تجربه و دانش بشر، الكل را شناخت، مضرات آن را دانست، ضربه و لطمهٔ آن را بر روی جسم، اعصاب، روحیه و وضع عمومی اجتماع فهمید، چرا ما نتوانیم یا جرئت نکنیم آیهٔ قرآن را با قدرت بخوانیم؟ «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» (مائده: ۹۰).

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، ص ۴۳.

منظور امام سجاد^(ع) از عبارت «دین الله لا یصاب بالعقول»^۱ این نیست که ما احکام و معارف دین را با بینش عقلانی و عینک عقل و خرد انسانی نمی‌توانیم ببینیم؛ بنابراین، دین برای کوبیدن، نسخ و بیرون‌راندن عقل از زندگی نمی‌آید. دین برای چه می‌آید؟ برای هدایت و دستگیری از عقل. عقل در کنار هوس درست قضاوت نمی‌کند.

[دین] عقل سالم و کامل را تقویت و تأیید می‌کند تا خوب بفهمد. وقتی شما به اسلام مراجعه می‌کنید، می‌بینید اسلام پر از جلوه‌های عقلانی است. چندبار در قرآن عبارات «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» تکرار شده؟ چقدر روایات از این دست آمده؟ «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»؛ خداوند دو حجت بر مردم دارد؛ یکی پیامبر و یکی عقل. باز هم عقل!

خلاصه انسان بدون هدایت وحی نمی‌تواند به سرمنزل سعادت برسد. [وحی] حواس ظاهری، غرایز انسانی و نیروی خرد و اندیشه آدمی را تقویت، تهذیب و تزکیه می‌کند و به او می‌آموزد. این وظیفه وحی و فلسفه نبوت است.

۹-۶. تبیین قرآنی فلسفه نبوت

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» همه مردم یک امت و یک گروه بودند؛ یعنی همه نیازها و مایه‌های انسان برابر و همسان هستند. همه انسان‌ها عقل، فکر، هوش، حس ششم و حواس ظاهری و باطنی دارند. همه انسان‌ها گرسنگی، تشنگی، هوس جنسی و... دارند. نیازها برابر هستند. پس انسان‌ها، به‌طور طبیعی و معمولی، امت واحده با نیازهای همسان هستند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» خدای متعال از میان این انسان‌های برابر و هم‌سطح، پیامبران که بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پرشورتر و پرمایه‌تر بودند را برانگیخت. برای چه؟

«مُبَشِّرِينَ» تا مژده «و مُنْذِرِينَ» و بیم دهند. چه مژده‌ای؟ مژده بهشت، سعادت دنیا، مدینه فاضله، استقرار امنیت و صلح و رفاه، از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت، تشکیل حکومت فاضله و مدینه صالح و رفتن به بهشت و اتصال به رضوان

۱. «دین خدا را با عقل نمی‌توان به دست آورد» (محمد بن یعقوب کلینی، أصول الکافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم، اسوه، ۱۳۷۵، ص ۵۰۰).

پروردگار. از چه بیم می دهند؟ از آتش جهنم، باریکی پل صراط، بدبختی دنیا، تسلط عفریت جهل و فقر، سقوط در دره و سراشی بی فساد، نابودی مایه های انسانی و... .
 «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» آنچه با فطرت، سرشت و روند طبیعی عالم مطابق و همراه است، حق است. کتاب پیامبران نیز حق است و انسان را در راه طبیعی، فطری و روند تکاملی اش پیش می راند، جلو می برد و کمک می کند.
 «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» تا آن کتاب درباره اختلاف های مردم با یکدیگر حکم کند. از این آیه می فهمیم حکومتی که انبیا به وجود می آورند، شخصی و استبدادی نیست، بلکه حکومت قانونی است و قانون بر جامعه الهی حکومت می کند.

«لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» درباره این کتاب اختلافی به وجود نیامد، «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» مگر کسانی که کتاب به آن ها داده شده بود. کسانی که کتاب آسمانی داشتند، درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند. این آیه نشانگر چیست؟ وجود تحریف را در ادیان آسمانی و گفته های پیامبران.

وقتی پیامبران کتاب، قانون و مکتب آوردند، همان کسانی که این کتاب و قانون و مکتب به آن ها داده شده بود، درباره اش اختلاف پیدا کردند. اختلاف یعنی چه؟ یعنی گروهی راست گفتند و گروهی دروغ؛ بنابراین، گاهی پیروان یک دین دروغ می گویند و این آیه به وجود نسخ و تحریف در ادیان اشاره می کند.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» از روی دشمنی با یکدیگر اختلاف کردند «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» و خداوند با اذن و اجازه خود، مؤمنان را به پاسخ آنچه که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

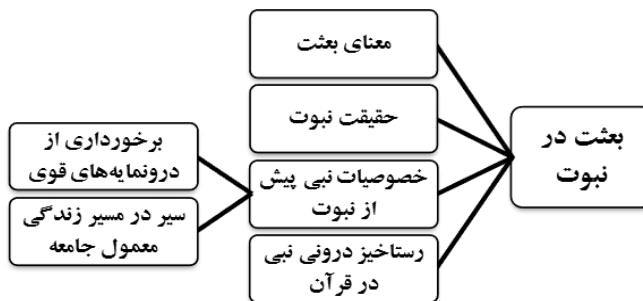
ما تاکنون فلسفه نبوت را فهمیدیم و دانستیم نبوت اصل اساسی در همه ادیان است و اگر این نباشد، دین معنی و مفهوم درستی نخواهد داشت؛ زیرا دین چیزی است که از طرف پروردگار و به وسیله پیام آوری می آید.

پرسش‌ها

۱. فلسفه نبوت را از نگاه قرآن توضیح دهید.
۲. آیا می‌توان محدودیت و بی‌کفایتی عقل را اثبات کرد؟ چگونه؟
۳. به نظر شما اگر عقل آدمی محدود است، پس کشورهای لائیک و سکولار چگونه به پیشرفت و توسعه دست یافته‌اند؟
۴. آیا عقل و دین در تضاد با یکدیگر هستند؟ اگر این‌گونه نیست، چرا در حدیثی می‌فرمایند: «دین خدا با عقل، درک نمی‌شود»؟

درس دهم

بعثت در نبوت



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با مفهوم بعثت، تحولات ناشی از آن و خصوصیات پیش از نبوت پیامبران آشنا می شود؛
۲. یقین می آورد که نبی پیش از روی آوردن به جامعه و تلاش در تحول آن، انقلاب درونی را تجربه کرده است؛
۳. با پیروی از سبک زندگی انبیای الهی (عبادت و تفکر) زمینه ساز تحول درونی خویش و سپس دگرگونی معنوی جامعه می شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * (ضحی: ۱-۷).

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق: ۱-۸).

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتَثْمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ» (نجم: ۱-۱۲).

بیشتر اوقات وقتی در قرآن از آمدن پیامبری سخن به میان می‌آید، صحبت از بعثت اوست «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا». بعثت مربوط به کیست و چیست؟

۱-۱۰. معنای بعثت

بعثت به معنای برانگیختن است. برانگیختن یعنی چه؟ یعنی تحرک، حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود. مرده‌ای که سالیانی در گورستان خوابیده و اجزای بدن او خاک شده، وقتی در قیامت با قدرت پروردگار برمی‌خیزد، می‌گویند برانگیخته شد. «هَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» روز برانگیختگی است. به بیدار شدن از خواب، برانگیختگی می‌گویند، زمانی که از سستی، تنبلی، بی‌حالی و رخوت خارج می‌شوید و مشغول حرکت می‌شوید.

۲-۱۰. حقیقت نبوت (تحول درونی و تحول اجتماعی)

بعضی گمان می‌کنند نبوت یعنی مثلاً یک نفر واعظ شهری می‌شود تا برای مردم آن شهر، مطالبی از دین یا غیردین بیان کند یا برای مردم مسئله بگوید. به انسان‌های قدردان می‌گویند مؤمن و به انسان‌های قدرشناس و ناسپاس می‌گویند کافر و مشرک.

پیامبر دو تحول را تجربه می‌کند. یکی در وجود خودش؛ یعنی این بعثت، رستاخیز، انقلاب و تحول ابتدا در درون و ذات خود او به وجود می‌آید. وقتی خود او تحت تأثیر تحول وحی الهی قرار گرفت، این تحول از چشمه جوشان روح نبی و باطن او به اجتماع و متن جامعه بشری منتقل می‌شود. بعد از آنکه در دل او انقلاب به وجود آمد، به دست او جامعه نیز منقلب می‌شود و بعثت به معنای واقعی تحقق می‌یابد. هرچه در نبوت هست، شور، تحول، دگرگونی و بعث و انبعاث است.

۱۰-۳. خصوصیات نبی پیش از نبوت

وضع پیامبر پیش از نبوت چگونه است؟ در زندگی هر نبی دو نکته متضاد وجود دارد؛ یعنی ممکن است به نظر متضاد بیاید.

۱۰-۳-۱. برخورداری از درونمایه‌های قوی

اگرچه نبی هنوز مبعوث نشده؛ ولی از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی، بیش از بقیه مردم برخوردار است. استعداد فهمیدن، حرکت، انفجار، بندگی، آمادگی برای بنده خدا بودن و همه مایه‌هایی که یک انسان را از حسیض خاک بودن خارج می‌کند و به اوج «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) یعنی بنده واقعی خدا و تخلّق به اخلاق خدا می‌رساند، در او بیش از دیگران است.

چرا بیش از دیگران است؟ آیا خدا مرتکب ظلم و تبعیضی شده؟ برای تحمل بار مسئولیت نبوت، استخوانی سنگین‌تر، درشت‌تر و مایه‌ای نیرومندتر لازم است. بار نبوت و پیام خدا را به مردم رساندن و جامعه جاهلی را به جامعه توحیدی تبدیل کردن، بسیار با عظمت و سنگین است. [پس، خدا] به نبی فیض می‌دهد و لطف می‌کند تا با وسایل پرورشی که در اختیار دارد، خود را تقویت کند و بتواند سنگینی این بار را روی دوشش تحمل کند. برداشتن آن، کار من و شما نبود، کار گاندی، لومومبا، سقراط، افلاطون، ارسطو و... نیز نبود.

۱۰-۳-۲. سیر در مسیر زندگی معمول جامعه

نکته دوم این است که نبی، قبل از بعثت و پیامبری در جریان معمولی زندگی با مردم رفیق و شریک است و همه در یک جریان حرکت می‌کنند. از ابتدا در فکر انقلاب جامعه نیست، البته از اختلاف طبقاتی و جاهلیت زمان خود ناراضی است؛ ولی نه در حد ایجاد تحول، انقلاب و راهی ضد راه معمولی اجتماعی.

موسی بن عمران در خانه فرعون زندگی می‌کرد، آقایی می‌کرد، در بازار به‌خاطر اسرائیلی بودن و حمایت از طرفدارانش یک نفر را هم کشت؛ اما بعدها، حین برگشتن از نزد شعیب و مدین، مبعوث شد. خود ایشان درباره آدم‌کشی می‌گوید: «وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» (شعراء: ۲۰)

من گمراه بودم. گمراهی یعنی چه؟ یعنی راهی که خلاف راه معمولی جامعه فرعونى بود را نیافته بودم.

کشتن یکی از طرفداران فرعون که گناه نبود، حضرت می خواست بگوید زمانی که آن اتفاق افتاد، من ایده مشخص و جهت گیری صحیح انقلابی نداشتم. در کنار حرکت های دیگر، حرکت می کردم. امروز راه من عوض شده و من آن حرکت عمومی و سیر جمعی را تخطئه می کنم. امروز کسی شدم که در جامعه رستاخیز برپا می کند. چه زمانی؟ بعد از بعثت!

پیامبر اکرم ﷺ در آیه «وَ الضُّحَى» مطلب را به خوبی روشن می کند. «وَ الضُّحَى» سوگند به روشنایی چاشت. ضُحی یعنی پیش از ظهر. خود این قسم معنی دارد. ضحی به آن نوری اشاره می کند که بر اثر بعثت پیامبر و نبوت اسلام، همه آفاق عالم را فرا گرفت.

«وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى» و قسم به شب، آن گاه که تاریکی اش همه آفاق را بپوشاند! «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.» گویا بعد از آنکه وحی آغاز شد و برانگیختگی، شور و هیجان در او پدید آمده، با پیام آور وحی خدا، جبرائیل، انس گرفت. وقتی ناگهان وحی قطع شد، به شدت غمگین بود. دوران فترت چقدر طول کشید؟ به چهل روز، دو یا سه سالی که وحی بر پیامبر نازل نشد، دوران فترت گویند.

سوره ضحی اولین سوره بشارت آمیزی بود که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى» پروردگارت تو را رها نکرد، طرد نکرد و بر تو خشم نگرفت. «وَ مَا قَلَى» یعنی بر تو خشم نگرفت. «وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» آخرت و آینده برای تو بهتر از آغاز و گذشته است. فرجام کار تو بهتر از آغاز کار توست.

«وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و پروردگارت به تو چیزی خواهد داد که خشنود شوی. در روایت آمده چیزی که وعده اش در آیه بیان شده، شفاعت است؛ ولی در همین دنیا هم به پیامبر اسلام ﷺ چیزی داده شد تا خشنود شود و آن، هدایت انسان ها، تشکیل مدینه فاضله، قهر و غلبه بر دشمن های خونین و سرسخت، فتح بلاد و روی روال افتادن سیر تکاملی جامعه اسلامی بود.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» آیا تو یتیمی نبودى که خدا پناهت داد و در آغوش مهر و محبت

خود نگاه داشت؟ این آیه امیدوار می‌کند و می‌خواهد بگوید خدا همیشه پشت و پناه توست. مبدا پنداری که خدا تو را رها کرده است!

«وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» تو را گمگشته یافت و هدایت کرد. مراد، گمگشتگی فکری و روحی است. ظاهر آیه گمراهی پیامبر را بیان می‌کند. گمراهی یعنی چه؟ یعنی پیامبر، بت پرست بود؟ منحرف بود؟ گنهکار بود؟ هرگز! پس چه؟ یعنی صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به او ارائه شد، در اختیارش نبود. مگر معارف، قوانین، افکار و ایده‌هایی که با آمدن وحی برای پیامبر روشن و آشکار شد، قبل از نبوت و بعثت هم آشکار بود؟ مسلماً نه! منظور از طرح این آیه و سوره چه بود؟ این بود که پیامبر اکرم ﷺ، همان‌طور که از ظاهر آیه پیداست، گمراه بود و در میان مردم معمولی حرکت می‌کرد. اگرچه از وضع موجود، ناراحت بود، از تصرف آفازاده‌های قریش بر کنیز فلان آدم تهیدست رنج می‌برد، حلف الفضول درست می‌کرد، به خدا شرک نمی‌ورزید و در مقابل بت‌ها تعظیم و تواضع نمی‌کرد، با قدرتمندان نمی‌ساخت و جوانمردانه زندگی کرد؛ ولی باز هم در مسیر معمولی جامعه زندگی می‌کرد.

۱۰-۴. رستاخیز درونی نبی در قرآن کریم

پیامبر ﷺ در مسیر معمولی جریان زندگی جمعی آن جامعه زندگی می‌کرد که ناگهان وحی الهی رسید و تحول عمیقی در وجود و باطن او پدید آورد. این تحول به قدری عجیب و شدید بود که حتی بر جسم و اعصاب پیامبر ﷺ هم اثر گذاشت. وقتی در کوه نور، اولین شعله وحی به جان مبارک پیامبر اکرم ﷺ خورد، آتش گرفت. پیام‌آور خدا می‌گفت: «إِقْرَأْ» بخوان! پیامبر که چیزی نمی‌خواند! «وَمَا أَقْرَأُ» چه بخوانم؟ نمی‌خوانم یا نمی‌توانم بخوانم - یعنی ما، مای نافیه باشد یا مای استفهامیه «وَمَا أَقْرَأُ» چه بخوانم؟ -

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آتش به جان پیامبر زد و تحولی در او به وجود آورد. ناگهان این انسان متفکر، درست‌برو و آماده انقلاب و رستاخیزی به وجود آورد. او آدم قبلی نبود. اول، انقلاب و در باطن او به وجود آمد و بعد دنیایی را متحول کرد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان به نام پروردگاری که همه چیز را آفرید. این بحث، سلسله منظمی دارد. اولین چیزی که توجه یک انسان خداپرست را به خدا جلب می کند، موضوع آفرینش است. تمام مظاهر عظیم خلقت از آن اوست. وقتی این مطلب در ذهن جا می گیرد، یک پله بالاتر می رود و چیزی فراتر از آفرینش را ثابت می کند «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» انسان را از علق آفرید.

انسان و موجودات دیگر چه تفاوتی دارند؟ نیروی فکر، اختیار، اراده و ابتکار انسان، چیزهایی هستند که انسان را از بقیه موجودات ممتاز کرده است. تمام امتیازاتی که انسان دارد، به خاطر تجلی روح خدا در اوست «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹).

سپس پیامبر ﷺ را متوجه چیز مهم تری از آفرینش خشک و خالی؛ یعنی آفرینش انسان، عقل، فهم و درک می کند. آن هم از چه؟ «مِنْ عَلَقٍ» از خون بسته و منعقد. از کجا تا به کجاست؟ «مَا لِلْأَرْثِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ.» چگونه می شود یک چیزی که جان، نیروی حرکت و فهم ندارد، به انیشتین، سقراط، متفکر یا انسان بزرگ تبدیل شود؟ چیزی جز آفرینش پروردگار عالم است؟ «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.» در آغاز وحی، پیامبر ﷺ را به این نکته بسیار مهم آگاه کردند.

باید تحولی در او به وجود بیاید و کفشی آهنی به پای کند تا دیگر خستگی برای او مفهومی نداشته باشد. از اول با این کلمات، شخصیت او را می سازند «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» انسان را از علق؛ یعنی خون بسته منعقد آفرید.

«اقْرَأْ» بخوان! خدا از این هم بالاتر است. بخوان که پروردگار تو بزرگوارترین است. «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» آن که با قلم آموخت. اگر قلم و نوشتن نبود، بشر پیشرفت نمی کرد. آنچه که پیشرفت یک نسل را برای نسل بعد به ارث می گذارد، چیزی نیست، جز قلم.

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» به آدم چیزی آموخت که نمی دانست. این ها نعمت های خدا هستند؛ بنابراین، انسان باید شکرگزار باشد. وقتی خدا به انسان آموخت، راه را به او نشان داد، قلم را به او داد، او را خردمند کرد و آموزش داد، پس انسان باید به اوج برسد و حتی یک لحظه انحطاط نداشته باشد. انسان نباید برگشت و بدبختی داشته باشد. آیه بعدی جواب می دهد، گویا در مقابل چنین توهمی قرار می گیرد.

«کَلَّا» نه، چنین نیست که تو می‌پنداری. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا، سرکشی و گردن‌کشی انسان عاجز و طاغوت درمقابل رحمان و صف‌آرایی کردنشان، بشریت را بدبخت کرد. این طغیان‌ها نگذاشتند همان‌طور که خدا می‌خواست، بشر تربیت شود. هنوز شخصیت پیامبر ﷺ دارد ساخته می‌شود و باید به لطف، بزرگواری، آموختن، آفریدگاری، آموزگاری و اکرام خدا، غایت انسانیت، اینکه به مفهوم «کَلَّا» نرسیده و اینکه تقصیر طغیان‌گران است، توجه کند.

طغیان به خاطر احساس بی‌نیازی بروز می‌کند. استغنا، غنا، جمع ثروت و انباشتن گنج‌ها و ثروت‌ها، گردن‌ها را برمی‌افرازد و وقتی گردن‌ها برافراشته شد و قدرت‌های غیر خدایی به وجود آمد، بشریت دیگر به سرمنزل مقصود نمی‌رسد. این‌ها الهام‌های خدا در آغاز بعثت هستند. این‌ها همان شعله‌هایی هستند که پیامبر ﷺ را به آتش کشیدند و مشتعل کردند.

«کَلَّا» چنان نیست که تصور می‌کنید و انتظار دارید که بشریت به سامان رسیده باشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا، گردن‌کشی می‌کند «أَنْ رَأَى اسْتِغْنَى» که خود را بی‌نیاز ببیند. «إِنَّ إِلَهِي رَبِّي الرَّحْمَنُ» پایان کار به سود خدا و جبهه خدایی است، همان راهی که پروردگار عالم معین کرده. بالأخره بشریت در همان راه به سرمنزل مقصود خواهد رسید و تردیدی در آن نیست.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» سوگند به زمانی که اختر فرود آید! «مَّا صَلَ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ» دوست و رفیق‌تان گمراه نشده و به باطل نگرویده است. آیه مربوط به مسئله معراج است، همان‌طور که در بسیاری از تفاسیر آمده. اگرچه به تحول درونی پیامبر ﷺ اشاره می‌کند؛ ولی مناسبت سورة نجم این است که آن‌ها به ماجرای سفر شبانه معراج پیامبر ﷺ گوش نمی‌کردند. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» از روی هوس سخن نمی‌گوید، «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سخنانی که می‌گوید، جز وحی از سوی پروردگار نیست.

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» به او نیرو و قدرت زیادی داده است. «شَدِيدُ الْقُوَىٰ» یعنی بسیار نیرومند و «ذُو مِرَّةٍ» یعنی فرزانه خردمند. «مِرَّةٌ» به معنای فرزاندگی، خردمندی و حکمت است که مفسران به جبرئیل تعبیر کرده‌اند؛ یعنی آنچه او نقل می‌کند، از قول جبرئیل است و

خدا به وسیله جبرئیل، به او این چیزها را آموخته است. «فَاسْتَوَى» وحی الهی به قلب او نازل شده و او روی پای خود راست ایستاده است.

«وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» و او در افق برتر و بالاتر است. «أَعْلَى» یعنی برترین؛ افق هم که معلوم است. پیامبر ﷺ در افق برتری قرار دارد. شاید بشود این طور معنا کرد که چون در سطح بالاتری قرار داشت، توانست پیامبر شود. عرض کردیم که پیامبر پیش از نبوت با مایه های سرشارتری از معمول، در میان مردم معمولی زندگی می کرد، «ثُمَّ دَنَا» نزدیک شد، «فَتَدَلَّى» پس نزدیک تر شد. اگر منظور پیامبر باشد؛ یعنی روح پیامبر به خاطر عبادت، ریاضت، تفکر، تدبیر و لطف های خداوند، به خدا نزدیک و نزدیک تر شد و آماده گرفتن وحی شد. بعضی گفته اند منظور از «دَنَا» جبرئیل است که به پیامبر نزدیک شد «تَدَلَّى» و بر او آویخت؛ یعنی خودش را به پیامبر نزدیک کرد تا وحی را به او برساند. به هر حال، فرقی نمی کند؛ ولی به نظر ما معنای اول نزدیک تر و ظاهرتر است.

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» پیامبر به خدا نزدیک شد تا فاصله آن ها به فاصله دو کمان یا کمتر رسید. این ها تعبیرهای کنایی یا استعاری هستند. به او از لحاظ مکان نزدیک شد. دو کمان یعنی خیلی نزدیک شد. روح مقدس پیامبر ﷺ به اندازه ای به خدا نزدیک شد که نزدیک تر از آن برای هیچ انسان دیگری متصور نیست، نزدیک نزدیک!

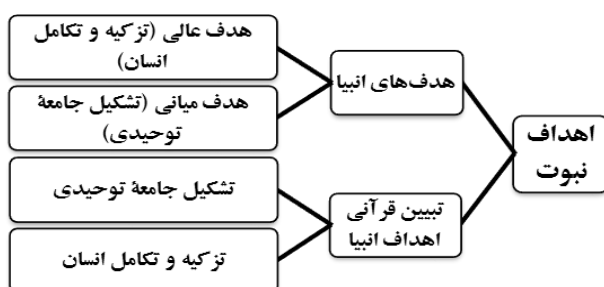
«فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» پس خدا بر بنده اش وحی کرد. «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» دل درباره آنچه که دیده، دروغ نگفته است. مشاهدات دل پیامبر دروغ و اشتباهی نبود. «أَفْتَمَارُوهَ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ» آیا با او درباره آنچه که دیده، جدل می کنید؟

پس از آن انگیزش درونی و باطنی بود که راه نبی عوض شد و تلاشش رنگ دیگری گرفت و با جدّ و جهادی مداوم، کوشید تا در جامعه و در متن زندگی انسان ها رستاخیز و تحولی پدید آورد. بعد که در خودش تحولی به وجود آمد، سعی می کرد جامعه را متحول کند و این، همان مسئولیت رسالت و پیامبری است.

پرسش‌ها

۱. چرا قرآن کریم از نبوت به بعثت تعبیر می‌کند؟ تحلیل خود را بیان کنید.
۲. مهم‌ترین تمایز پیامبران با عامه مردم و علت انتخاب شدن ایشان به پیامبری چیست؟
۳. پیامبران پیش از نبوت چه وضعی داشتند؟ آیا به دنبال نهضت و قیام بودند؟
۴. آیا پیامبر اسلام، پیش از نبوت گمراه بود؟ چرا در آیه شریفه «فَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» خداوند ایشان را گمراه معرفی می‌کند؟

درس یازدهم اهداف نبوت



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با اهداف نبوت و بعثت انبیا آشنا می شود؛
۲. باور می یابد که نبی و پیروانش باید در رأس حکومت جامعه قرار گیرند تا زنجیر جهالت و پلیدی از دوش بشر برداشته شده و عدالت و برابری جاری شود؛
۳. برای اجرای اهداف انبیا در خود، جامعه و دفاع از نظام الهی آماده تلاش و مجاهدت می شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید: ۲۵).

«وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا إِلَيْكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّزُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف: ۱۵۶-۱۵۷).

وقتی نبی وارد اجتماع می شود، مانند باطن خود، رستاخیزی در اجتماع به وجود می آورد و در متن جامعه هم تغییر و تحولی ایجاد می کند. ما می خواهیم این مطلب را امروز بفهمیم که مقصود و منظور از این ایجاد تحول و به طور کلی، از همه فعالیت های پیامبران الهی چیست؟

۱-۱۱. هدف های انبیا

۱-۱-۱۱. هدف عالی (تزکیه و تکامل انسان)

هدف اصلی پیامبران الهی این است که انسان را به سر منزل تعالی و تکامل مقدر برسانند. انسان به عنوان موجودی که دارای استعداد، قوه و انرژی های فراوان است، می تواند چیزی بالاتر، برتر، عزیزتر و شریف تر از آنچه که هست، بشود.

اساساً انسان از اول ولادت و آغاز تکوین دنیایی خود، دائماً در حال تکامل است. ابتدا دارای عقل نبود، بعد دارای عقل شد. تجربه نداشت و بعداً به دست آورد و... .

دنیایی از استعدادهای معنوی، روحی و فضایل انسانی در انسان نهفته است. انسان را می شود به یک معدن بسیار قوی، عمیق و سرشار تشبیه کرد که اگر آن را استخراج کنید، در آن چیزهای بسیاری می یابید. تا زمانی که استخراج نکرده اید، مانند زمینی خشک، بی حاصل و بدون هیچ جلوه و زیبایی است.

انسان یک معدن غنی و سرشار است. در او مایه هایی از لطف و جلوه هایی از زیبایی هست و این ها، استعدادهای انسان است، همانی که به زبان شاعرانه قدیمی گفته اند:

طیران مرغ دیدی، توز پایند شهوت به درای تا ببینی طیران آدمیت

جلوه‌های انسانی، انسان را از فرشته و ملک بالاتر می‌برد و انسان را سرچشمه فیاضی از خوبی‌ها، زیبایی‌ها، استعدادهای به ظهور رسیده و نیروهای جالب و جاذب می‌کند؛ یعنی انسان را کامل، درستکار، تکامل یافته و متعالی می‌کند. [در قرآن] با نام ترکیه و تعلیم از آن یاد شده که انسان را از صفات بد پاک می‌کند، از هوسرانی‌ها دور می‌کند و از نمودارهای زندگی ددمنشانه حیوانی نجات می‌دهد.

انبیا آمدند تا انسان‌ها را پاک کنند. ابوذر که بود؟ مگر ابوذر جز یک مرد خشن بیابانگرد بی‌اعتنا و بی‌خبر از انسانیت، چیز دیگری بود؟ پیامبر همین موجود، سنگ سیاه و صخره تراشیده و نخراشیده که اسمش ابوذر بود را با وحی صیقل زد و از او یک انسان ساخت که همه فضایل انسانی در وجود او جمع بودند و این، معجزه بزرگ پیامبر بود.

درست است که تشکیل یک نظام مرفه، آزاد و آباد، بسیار جالب است؛ ولی آیا با تشکیل یک نظام آباد، آزاد و مرفه همراه با برابری و عدالت اجتماعی، انسان‌ها مشغول زندگی می‌شوند؟ که چه؟ هدف انسانیت چیست؟

هدف عالی مکاتب الهی، پیراسته شدن انسان است. هدف عالی، انسانیت بنی آدم است. بنی آدم با انسان متفاوت است. بنی آدم همین موجودی که روی دو پا راه می‌رود؛ ولی انسانیت یعنی همه این فضایل و سرچشمه‌های استعداد در وجود او به جریان یفتند.

بعدش چه؟ بعد ندارد. انسان به اندازه قدرت خدا نامحدود است و بعد ندارد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». وقتی انسان در روند تکامل افتاد، دیگر آخر ندارد. ایده خداپرستان و فکر موحدان عالم این است.

انبیا می‌آیند تا انسان را از بدی، پستی، جهالت، رذیلت‌های اخلاقی و پوشیده ماندن استعدادهای درونی نجات دهند و آن‌ها را کامل و متعالی کنند. این، هدف اولیه انبیاست.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۶۴) خدا بر مؤمنان منت نهاد «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» که از میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ» تا آیات خدا را برای آنان بخواند و آنان را تزکیه و پاک کند «وَيُعَلِّمُهُمُ» و به آنان بیاموزد. هدف انبیا پیراستن انسان از رذیلت‌ها و آراستن او با فضیلت‌هاست؛ بنابراین، پیامبر ما می‌فرماید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ

مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ»؛^۱ مبعوث شدم تا مکارم اخلاق زیبا و خوب را تمام کنم. این حرف اول.

۱۱-۲. هدف میانی (تشکیل جامعه توحیدی)

بحث دوم، مهم تر است. حرف اول زیاد تکرار می شود. بعضی ها هم خیلی دوست دارند این حرف تکرار شود؛ به خاطر اینکه اگر مسئله، مسئله پیراستن بود، فقط تهذیب و تزکیه بود. بعضی ها هم مدعی می شوند که راهش را پیدا کرده اند و می دانند کجا باید بروند. می گویند غوغای اجتماع را بگذار به کنار و جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بده. می رویم گوشه صومعه، مشغول رهبانیت، تهذیب و تزکیه نفس می شویم و خودمان، خودمان را نجات می دهیم. اگر کسی توانست و قابلیت داشت، در گوش او هم سخنی می گوییم و از خود بیخودش می کنیم و به اصطلاح، آدمش می کنیم.

به این ترتیب، تهذیب مردم کار بی دردسر و بی اشکال است. کاری است که به گاو و گوسفند انسان لطمه و صدمه ای نمی زند. عده ای را جمع می کند، در گوششان زمزمه عاشقانه می نوازد و این ها را از خود بیخود می کند، تهذیب و تزکیه می کند.

از اینجا به بعد گفته نمی شود که انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند؟ آیا گوش تک تک افراد را گرفتند و در خلوت خانه و صندوق خانه و مدرسه و مکتب، تعلیم و تربیت کردند؟ آیا انبیا مانند زاهدان و عارفان عالم در خانقاه نشستند تا مردم حال معنوی آن ها را ببینند و با آن ها هم عقیده و همراه و همگام شوند؟

آیا انبیا مانند فلاسفه عالم، مدرسه تأسیس کردند، تابلو زدند و دعوت کردند که هرکس می خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا؟ این طور بودند؟ نه! انبیا معتقد به تربیت فردی و دانه دانه انسان سازی نبودند. اگر کسی خیال کند امام صادق (ع) روی منبر می نشست و چهار هزار شاگرد پای منبرش می نشستند، همان طور که بعضی از افراد بی توجه، چنین تعبیر کرده اند، به خطا رفته است.

نه امام جعفر صادق (ع)، نه جدش پیامبر اسلام (ص) و نه هیچ یک از انبیای عالم، چنین روشی نداشتند. مدرسه و موعظه و تربیت فردی، کار انبیا نبود.

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ترجمه محمدباقر کمره ای، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷،

انبیا تنها یک پاسخ برای پرسش «چگونه می‌توان طبق الگوهای صحیح الهی، انسان ساخت؟» دارند. انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب و سالم، محیطی که بتواند او را در خود بپروراند، ایجاد کرد و بس.

انبیا می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت. باید کارخانه درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم یکی‌یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد. جامعه و نظامی لازم است. انسان باید در منگنه یک نظام، به شکل دلخواه ساخته شود و بس.

عقلانه نیست که انسان به جای کاشتن دانه‌دانه درخت خرما در محیط نامناسب، در محیط مناسب باغی پرورش دهد؟ اگر توانست، محیطی درست کند که خود خرما بدون مراقبت خاصی پرورش یابد؟

چیزی که ما از قرآن می‌فهمیم، این است که انبیا تنها یک پاسخ برای پرسش «چگونه می‌شود انسان ساخت؟» دارند و آن، این است که باید جامعه الهی، توحیدی و محیط متناسب ایجاد کرد تا انسان در این محیط متناسب، نه یکی و ده‌تا و هزارتا، بلکه گروه‌گروه، به خودی خود و با حرارت طبیعی نور نیر معارف اسلامی ساخته شوند.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۱-۲). پیامبر در محیط جاهلی مکه مجبور بود یکی‌یکی آدم پرورش دهد، به‌خاطر اینکه برای ایجاد چنان نظامی، به خواص نیاز داشت که سنگ زاویه و زیربنای جامعه اسلامی باشند. آن‌ها قبلاً دانه‌دانه تربیت شدند. این تربیت فردی منافاتی با نقشه کلی انبیا ندارد.

پیامبر برای اینکه سنگ‌های زاویه جامعه مدنی را درست کند و بتراشد، مجبور بود در مکه به تربیت فردی بپردازد. ابوذر، عبدالله بن مسعود و... نهایتاً صد یا دویست نفر آدم تربیت کرد تا زیربنای جامعه مدنی آینده شوند؛ یعنی جامعه توحیدی و اسلامی.

پیامبر آنجا دانه‌دانه آدم تربیت می‌کرد، با چه زحمت، رنج و خون‌دلی؛ ولی وقتی نوبت به مدینه رسید و جامعه الهی و اسلامی در مدینه تشکیل شد، پیامبر در رأس آن جامعه قرار گرفت و با احکام و فرمان‌های خدا حکم راند. آن وقت آنجا خدای متعال این‌طور حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» هنگامی که با یاری خدا، پیروزی فرارسد «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» مردم را می‌بینی که فوج‌فوج به دین خدا داخل می‌شوند. این حاصل مطلب در زمینه هدف‌های انبیاست.

خلاصه مطلب چنین است: انبیا دو هدف مهم دارند؛ یکی هدف اساسی که ساختن و پیراستن انسان از بدی‌ها و آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌هاست [و دیگری] تشکیل جامعه توحیدی، نظام الهی، حکومت خدایی و تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره شوند.

۱۱-۲. تبیین قرآنی اهداف انبیا

۱۱-۲-۱. تشکیل جامعه توحیدی

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا» به یقین پیامبران خود را فرستادیم «بِالْبَيِّنَاتِ» همراه با دلایل روشن و روشنگر. همه حرف انبیا را می‌فهمند. «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و با انبیا، کتاب را فرو فرستادیم. کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصل دین از آن‌ها تشکیل می‌شود؛ یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی اثر محسوس و سازنده می‌گذارند. «وَ الْمِيزَانَ» با آن‌ها میزان نیز فرستادیم. میزان یعنی دستگاه ایجاد تعادل و توازن اجتماعی. اگر قرار بود پیامبر در رأس یک جامعه قرار نگیرد و جامعه‌ای تشکیل ندهد، میزان می‌خواست چه کار؟ وسیله‌ای با پیامبر فرستادند می‌تواند با آن تعادل و توازن اجتماعی ایجاد کند. آن وسیله چیست؟ دستگاه‌های قضایی الهی، مقررات قضایی، اجراکننده قانون و ضامن اجرا، همانی که امروزه در عرف کشورهای دموکراسی به قوه مجریه معروف است. [در حدیث است] «المیزانُ الإمام»؛ میزان، امام است. امام کسی است که باید در جامعه حق را از باطل جدا کند. اوست که باید صف‌ها را مشخص کند و تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند؛ چون حاکم جامعه است.

«لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» انسان‌ها زندگی عادلانه بر پا کنند یا براساس قسط و برابری قیام کنند و زندگی خود را بسازند. [پس، پیامبر] آمده تا دنیا، جامعه و نظام عادلانه به وجود بیاورد. پیامبر آمده تا در نظام عادلانه، انسان‌ها فرصت پیدا کنند به تکامل و تعالی برسند. بعد دنبالش می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آهن را فرستادیم. بله! آهن هم آوردیم. به فرض نظام عادلانه درست شد. مگر شیطان‌ها و گرگ‌ها و دزدها و درنده‌ها می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ بنابراین، آهن را هم فرستادیم تا از ارزش‌های اصیل خود با آهن دفاع کنید.

امام علیه السلام درباره «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» می فرماید: «السَّلاح»؛ شمشیر، نیزه و اسلحه‌ای که از آهن است. خدای متعال در کنار دعوت نبوت، از سلاح نیز یاد می کند. در کنار موعظه و ایده تشکیل نظام توحیدی و الهی، از اسلحه و قوه فهریه نیز یاد می کند. «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» و آهن را فرستادیم یا به قول امام علیه السلام، اسلحه و سلاح را فرستادیم.

«فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» آن، آسیب و صلابت سختی دارد «وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» و برای مردم سود و فایده دارد. «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» تا معلوم شود و خدا بداند. تعبیر «خدا بداند» - که می داند - به معنای این است که مشخص و معلوم شود، در خارج معین شود. «مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» کسانی که خدا و پیامبرش را با ایمان داشتن به غیب یاری می کنند، «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» همانا خدا، نیرومند و شکست ناپذیر است.

ادامه آیات خیلی معنی دار است. «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ» خیال نکنید که پیامبرها آمدند و نمی توانند جامعه‌ای که ترسیم کردیم را ایجاد کنند و با عدل بر مردم حکومت کنند. نه! خداوندی که فرستنده آن هاست، قوی است. از پیکار و جنگ آنان با پیامبران خدا نترسید؛ «عَزِيزٌ» چرا که خداوند، شکست ناپذیر است. «الْغَالِبُ الَّذِي لَا يُغْلَبُ» است.

۱۱-۲-۲. تزکیه و تکامل انسان

سوره اعراف درباره مؤمن یا مؤمنانی است که با خدا حرف می زنند. «وَاكْتُبْ لَنَا» پروردگارا! برای ما بنویس «فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ» در این دنیا و در آن جهان نیکی را «إِنَّا هَذَا إِلَيْكَ» ما به سوی تو راه یافتیم. «قَالَ» خدا در پاسخشان فرمود: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» عذابم را به هرکس که بخواهم و اراده کنم، می رسانم. اراده پروردگار نیز تابع معیارها و ملاک‌هایی است که خودش معین فرموده و ضابطه مند است. خداوند متعال، آدم بد و بدکاره را عذاب می کند.

«أُصِيبُ» یعنی می رسانم. معادل فارسی آن، کلمه آسیب است. با عذابم به هرکس که اراده کنم، آسیب می رسانم. «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من همه چیز را فراگرفته و بر همه چیز گسترده است. «فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» رحمتم را برای کسانی که تقوا پیشه کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» زکات بدهند «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» و به آیه‌های ما ایمان بیاورند، می نویسم.

چه کسانی؟ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» کسانی که از پیامبر باخبر امی پیروی کنند. «الْأُمِّيَّ» آن پیامبر امی «الَّذِي يَجِدُونَهُ» که او را می‌یابند «مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ» در نزد خود نوشته شده «فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» در کتاب تورات و انجیل که بشارت آمدن پیامبر را دادند. ویژگی این پیامبر چیست؟ «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» آنان را به نیکی‌ها و فضیلت‌های شناخته شده عقلی و فطری انسان دعوت می‌کند «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» و آن‌ها را از منکرات و چیزهای ناشناخته عقلی و فطری انسان باز می‌دارد.

«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» برای آنان طیبات و چیزهای خوب را حلال، روا و ممکن می‌کند «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌کند؛ یعنی آن‌ها را محروم می‌کند و دستشان را از چیزهای بد کوتاه می‌کند. یا در دسترسشان نیست، یا به صورت قانون‌های الزامی از دسترسشان خارج شده. جامعه اسلامی چنین است.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» از دوش آنان بار گران را برمی‌دارد؛ بار گران جهالت، سنت‌های غلط، نظام‌های پلید غیر انسانی، دیکتاتوری و استبداد و... «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» غل و زنجیرهایی که به پایشان بسته شده را باز می‌کند؛ غل و زنجیرهای اسارت، زورشنوی، سنت و مقررات و تحکیمات بشری و... و این‌ها میسر نمی‌شود جز با تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی.

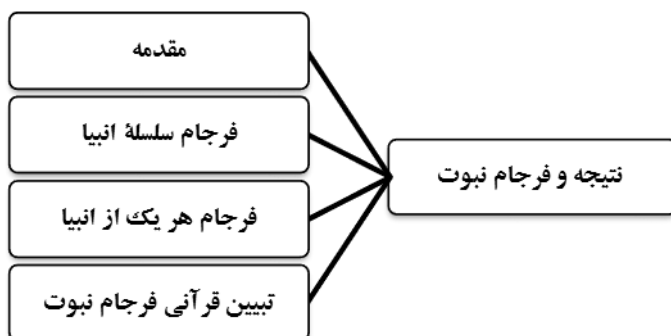
«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» پس کسانی که ایمان آورند و به پیامبر ببینند، «وَعَزَّزُوا» او را بزرگ و ارجمند بدارند، «وَنَصَّرُوا» او را یاری کنند «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ» و از نور و فروغ روشنگری که با او نازل شده، یعنی از قرآن پیروی کنند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» پیروز و رستگار می‌شوند و به فلاح و هدف و مقصد می‌رسند.

پرسش‌ها

۱. اهداف نبوت و بعثت انبیا چیست؟
۲. کدام یک از اهداف بعثت انبیا مهم‌تر است؟ تجزیه و تحلیل خود را شرح دهید.
۳. مهم‌ترین ابزاری که انبیا برای تحقق اهداف خود از آن بهره می‌گیرند، چیست؟
۴. بهترین و مؤثرترین روشی که انبیا برای پیراستن و ساختن انسان‌ها در پیش گرفتند، چه بود؟

درس دوازدهم

نتیجه و فرجام نبوت



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. فرجام سلسله انبیا را می‌داند و می‌تواند آن را توصیف کند؛
۲. به این باور می‌رسد که دو شرط پیروزی پیروان انبیا، ایمان و اعتقاد آگاهانه و صبر و مقاومت مردانه در رهانکردن میدان‌هاست؛
۳. با یقین به برتری و پیروزی مؤمنان، قاطع‌تر و امیدوارانه‌تر از پیش در دفاع از آرمان‌های نبوی و نظام ولایی گام برمی‌دارد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ

هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ
الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ * لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ
الْمِهَادُ» (رعد: ۱۶-۱۸).

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ» (صافات: ۱۷۱-۱۷۳).

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ
الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ * وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا
بَنِي إِسْرَآئِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَ ذِكْرًى لِأُولَى الْأَلْبَابِ * فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ
اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشَىٰ وَ الْبُكَارِ» (غافر: ۵۱-۵۵).

۱-۱۲. مقدمه

پیامبران با آن هدف بسیار عالی و مترقی؛ یعنی هدف همسان و برابر کردن انسان‌ها و
برافکندن جهل، فقر، ظلم، استثمار و اختلاف طبقاتی مبعوث شدند و در جامعه قدم
نهادند.

فعالیت، تلاش و جهاد، حاصل زندگی پیامبران خداست. از ابتدای بعثت دیگر خواب
راحت، آسودگی، خوشی و آسایش را ندیدند و یکسره جهاد کردند. این خلاصه سرگذشت
پیامبران الهی است.

در آخر زندگی هم آن‌طور که از آثار مذهبی دانسته‌ایم، در مقابل جباران و طاغوت زمان،
سر بعضی از پیکر جدا شد، پیکر بعضی در لای درخت اره و به دونیم تقسیم شد، بعضی در
غربت و در ناراحتی از دنیا رفتند و هیچ‌کدام ثروتی هرچند اندک نیندوختند و مانند رهبران
دنیا، کاخ و تشکیلات و ثروت‌های انبوه از خود به جا نگذاشتند. این، خلاصه زندگی
پیامبران، سفیران، مأموران و رسولان الهی است.

آیا پیامبران در تاریخ شکست خورده‌اند؟ ما معتقدیم که این‌طور نیست. این مأموران

عزیز الهی و زبدگان آفرینش که سلسله‌شان از آدم و نوح و ابراهیم آغاز می‌شود، یکی پس از دیگری آمدند و نه تنها شکست نخوردند، بلکه در همه بشریت و در میان همه کسانی که به دنبال هدف و مقصودی دویند و کوشیدند، هیچ‌کس شانس موفقیتی که انبیا داشتند را نداشت. این، عقیده ماست.

ما معتقدیم که فرجام نبوت و پایان کار پیامبران همیشه مطلوب بوده و در آینده هم همچنین خواهد بود و این را ثابت می‌کنیم.

پاسخ به دو پرسش ضروری است. یکی اینکه سلسله نبوت و رسالت، از آدم تا خاتم، چه کار کردند؟ مجموعه‌شان چه عملی انجام دادند؟ پیش بردند یا ورشکست شدند؟ و دیگر اینکه هرکدام از انبیای عظام در زمان خود موفق شدند یا شکست خوردند؟

۱۲-۲. فرجام سلسله انبیا

مسئله اول این است که سلسله انبیا، از اول تا آخر، چه گلی به سر بشریت زدند؟ هدف انبیا هدایت موجودی بود که حتی به اندازه یک حیوان هم قدرت تشخیص نداشت و نمی‌توانست راه را از چاه بشناسد. موجودی غریزه توانا و راهگشایی نیز نداشت. انبیا، این موجود را تا جایی پرورش دادند که برتر از فرشتگان و معلم آنان شد. بشر را از حضیض توحش و نادانی به اوج انسانیت رساندند که اگر بخواهد طبق تعلیمات آنان عمل کند، عالی‌ترین، زیباترین و شیواترین جلوه‌های خلقت در زندگی او بروز خواهد کرد.

کار انبیا در طول تاریخ این بود که بشر را بالا بیاورند، به او دانش و معرفت بیاموزند، او را آماده سامان زندگی آخرت کنند، به او مایه‌های لازم را بدهند و این کار انجام گرفت.

امروزه دنیا بیش از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن حق اسلام است. روزی که امام زمان ما از نظرها غایب شد و بساط امامت را پهن نکرد، بشر آماده پذیرش امام مصلح انقلابی و شمشیر به دست نبود. اگر آن بزرگوار می‌خواست قیام و انقلاب کند و جامعه را به هم بریزد، مسلماً نمی‌توانست با آن شرایط نامساعد، جامعه مطلوبش را بسازد؛ بنابراین، از نظرها مخفی شد.

روزی که امام ظهور کند، بشر به آمادگی رسیده و پذیرای سخن حق اسلام است. آماده

است تا جامعه مرتفع و رفیع اسلامی را بر روی دوش های خود حمل کند. آماده اجرا شدن قرآن است. در زمان غیبت مردم آمادگی نداشتند. این کار را چه کسی کرد؟ تعلیمات انبیا و انمه که پیروان انبیا هستند.

بنابراین، انبیا در تاریخ شکست نخوردند و ما می بینیم امروزه بشر با پیشرفت همه جانبه، یک قدم به اوج ترقی و تکامل و تعالی نزدیک تر شده. غیر از این، چه می خواهیم؟ انبیا چه می خواهند؟ پروردگار عالم می خواهد این مایه نپخته و خام را با حرکتی طبیعی، به سرمنزل طبیعی و فطری اش؛ یعنی تکامل و تعالی برساند. این را پروردگار عالم اراده کرده و مسلماً بشر به آن نقطه کمال نهایی خواهد رسید و این، جبر تاریخ است.

مسیر بشر به سوی تعالی، تکامل و بهشت موعود این جهانی است. زمانی که همه لوازم تکامل مهیا باشد، بشر وارد بستر ترقی و تکامل و تعالی می شود و با سرعت به سوی الله، کمال مطلق، حرکت می کند.

این یکی از اصول و مسلمات جهان بینی اسلامی است که بشر، عاقبت به خبر شود. چرا؟ چون خدای متعال، زمین و آسمان را برحق و انسان را با فطرت حق جوئی آفریده. انسان چون دارای اراده است، باید مطابق فطرتش حرکت کند تا به سرمنزل مقصود برسد. چه کسی می تواند این راه را به او ارائه کند و بگوید چه کاری مطابق فطرت است؟ انبیا! انبیا برای انجام این کار می آیند.

در مسئله اول چنین نتیجه می گیریم که اگرچه انبیای بزرگ الهی با محرومیت ها و ناکامی ها مواجه بودند؛ ولی توانستند بشر را به سوی ترقی و تعالی، راهنمایی کنند، به سوی سرمنزل مقصود حرکت دهند و در پیمودن این مسیر، همراهی کنند.

۱۲-۳. فرجام انبیا

پرسش دوم این است که آیا می توان گفت وقتی پیامبری انقلاب می کند و رستاخیزی برپا می کند، عاقبت خوبی خواهد داشت یا نه؟ می توان به پایان نیک آن امیدوار بود؟ قاعده کلی چیست؟

به عقیده برخی، هر جا سخن حقی بر زبان جاری شده یا نغمه حقیقت از سویی به گوش

رسیده، به نتیجه و ثمر نرسیده و خفه شده. آن‌ها می‌گویند تجربه تاریخ به ما نشان داده که انبیا ناکام ماندند. هرچند به‌طور کلی، شما ادعا می‌کنید کامیاب شدند؛ ولی نتوانستند انقلابشان را به ثمر برسانند، حق را حاکم و باطل را نابود کنند.

چاره چیست؟ ما هم بعد از این دستی بلند نکنیم و راه انبیا را دنبال نکنیم؟ منتظر دست قدرتمندی بمانیم که از آستین بیرون بیاید و کاری بکند؟ این همان منطقی است که زورگوه‌های روزگار همیشه دوست داشتند مردم به آن معتقد باشند.

بلوف‌های سیاسی سران دولت‌های دنیا برای دستیابی به همین اعتقاد است. جباران می‌خواهند مردم تصور کنند که هیچ نغمه حق پرستانه‌ای در مقابل طبیعت این عالم، به نتیجه مساعدی نخواهد رسید. آن‌ها می‌خواهند مردم مأیوس باشند؛ ولی آیا واقعاً همین‌طور است؟ ما باید سخن قرآن که در تضاد با این منطق است را رها کنیم و سخن باطل آن‌ها را بشنویم؟

در همین آیاتی که تلاوت کردم، بیان شده که در دنیا حق و باطل وجود دارد. حق می‌ماند و باطل نابود می‌شود. وقتی آب جریان پیدا می‌کند، کف بر روی آن ظاهر می‌شود. کف‌ها می‌میرند؛ ولی آب می‌ماند.

چنان‌که قرآن به ما می‌آموزد و واقعیت تاریخی هم آن را تأیید می‌کند، هریک از انبیا که مبعوث شده‌اند، از اول تا آخر، علاوه بر اینکه در سلسله نبوت‌های تاریخ، کاری انجام داده‌اند، بشر را یک گام پیش برده‌اند. انبیا همه‌جا امکان موفقیت داشته‌اند؛ ولی با دو شرط. اگر این دو شرط وجود داشته باشند، اسلام، قرآن، دین و افکار قرآنی، امکان اصلی موفقیت را خواهند داشت. آن دو شرط چه هستند؟

یکی ایمان، اعتقادی از روی آگاهی، باور همراه با تعهدپذیری و پذیرش همراه با تلاش و حرکت است و دیگری، صبر است. صبر یعنی چه؟ یعنی مقاومت، از میدان در نرفتن، کار را در لحظه حساس و خطرناک رها نکردن.

اگر در طول تاریخ، پیامبری از طاغوت شکست خورده، به‌خاطر این بوده که پیروان و اطرافیانش، ایمان یا صبر کافی نداشتند. هربار پیامبری پیروز شده، به‌خاطر این بوده که پیروانش ایمان سرشار و صبر لازم را داشتند.

قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹). این، آیه قرآن است و روایت نیست تا کسی خدشه وارد کند که سندش ضعیف است. آیه متشابه هم نیست تا کسانی خدشه وارد کنند که معنایش را نمی‌فهمیم. نه! واضح و روشن است. «لَا تَهِنُوا» یعنی ای مسلمانان! سست نشوید «وَلَا تَحْزَنُوا» و اندوهگین نشوید، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما برتر هستید و پیروزمند خواهید شد. شما بر دشمن غلبه خواهید کرد. شرط پیروزی چیست؟ «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر مؤمن باشید و ایمان داشته باشید. اگر ایمان باشد، پیروزی نیز هست.

شاید کسی بگوید امام صادق علیه السلام با آنکه با طاغوت مبارزه کرد، نتوانست حکومت را در دست بگیرد. بله؛ ولی به‌خاطر اینکه اطرافیانش که مدعی تشیع بودند، بی‌صبر و کم‌ایمان بودند. شما می‌خواستید امام صادق علیه السلام برخلاف سنت پروردگار، به حکومت برسد؟ مسلمانان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان قطعی و تردیدناپذیر داشتند و صبر فرشتگان درمقابل صبر آنان کوچک بود. صبر آنان باعث شد در گرمای حجاز و در ماه رمضان، با دهان روزه با دشمن بجنگند و خندق حفر کنند. صبر مسلمان چنین بود.

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره: ۴۵) با حربۀ صبر، بر دشمنان پیروز شوید. با صبر، هدف‌های خود را پیش ببرید. این، معجزۀ صبر است. آن دستی که باید از آستین بیرون بیاید و کاری بکند، دست صبر انسانی است.

ما صبر را هم بد معنا می‌کنیم. ما خیال کردیم صبر یعنی بنشینیم و ببینیم چگونه خواهد شد؟ نتیجه روشن است. اگر بدون فعالیت، تلاش و حرکت بنشینیم، عاقبتمان بدبختی، ذلت، خواری، بی‌دینی و بی‌دنیایی است «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (حج: ۱۱)؛ ولی اگر با صبر پیش برویم، عاقبت، هم دین داریم و هم دنیا.

ماجرای فرعون و موسی در سورة اعراف مطرح می‌شود. موسی به دین الهی دعوت می‌کند؛ ولی فرعون نمی‌پذیرد و نه‌تنها قبول نمی‌کند، بلکه موسی را تهدید نیز می‌کند. وقتی سحر ساحران فرعون درمقابل معجزۀ موسایی کاری از پیش نمی‌برد و خود آن‌ها ایمان می‌آورند، فرعون آن‌ها را نیز تهدید به مجازات و مرگ می‌کند.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ» (اعراف: ۱۲۷) ملأ، سران و سرداران و بزرگان قوم فرعون

می گویند: «أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» آیا تو اجازه می دهی که موسی و پیروانش در زمین فساد و اخلال گری کنند «وَيَذَرَكْ آلِهَتَكَ» و تو و خدایانت را کنار بگذارند؟

«قَالَ» فرعون درمقابل این سخن و تشکیک گفت که موسی را از بین خواهد برد. حمله سختی برای موسی تدارک دید و طرح تازه ای برای کوبیدن حزب موسی در مصر درانداخت. آن چه بود؟ فرعون گفت: «قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» من به موسی اجازه نمی دهم آنچه که می خواهد را انجام دهد، بلکه جوانانشان را خواهم کشت و زنانشان را زنده نگاه خواهم داشت. این، نقشه جدیدی است.

فرعون که از همه حربه ها علیه موسی بهره گرفت و فکر می کرد که موسی از بین خواهد رفت، حالا به این نتیجه رسیده بود که پیروز نخواهد شد. حتی ساحران و جادوگرانش هم به او ایمان آورده بودند و سحرشان به پای معجزه او نمی رسید؛ بنابراین، به دنبال راه چاره گشت. کار سخت شد. اینجا بود که استخوان پیلان لرزید و دل های قرص و محکم، متزلزل شد. کشتن جوان های یک قوم، شوخی نبود! «سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ»؛ جوان هایشان را خواهم کشت. اینجا باید ایمان پیروان موسی تقویت می شد تا احساس خطر و شکست نکنند. یکی از بزرگان زمان مشروطه به دوستانش می گفت: «بجنگید و مبارزه کنید. وقتی می بینید کار سخت است، باز هم مبارزه کنید تا زمانی که بدانید شکست خواهید خورد. وقتی یقین پیدا کردید که حتماً شکست می خورید، باز هم مبارزه کنید. آن وقت پیروز خواهید شد.» نکته بسیار سنجیده ای است.

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا» (یوسف: ۱۱۰). گاهی فشارها به حدی می رسد که خود پیامبران نیز مأیوس و متزلزل می شدند. ایمان و اعتقادشان به خدا را از دست نمی دادند؛ ولی چون معتقد بودند که پیروز خواهند شد، ایمان و یقینشان به پیروزی رو به زوال می رفت و خیال می کردند که اشتباه فهمیده اند «وَقَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرًا» زمانی که گمان می کردند دارند نابود می شوند و همه درها بسته شده و با وجود این، باز هم مقاومت می کردند، یاری خدا فرامی رسید. حضرت موسی علیه السلام برای بسیج بنی اسرائیل از همین راهبرد استفاده کرد.

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» (اعراف: ۱۲۸) موسی متقابلاً درمقابل تهدید فرعون به قومش گفت: «إِسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا» از خدا یاری بخواهید و صبر کنید. ادامه بدهید، مقاومت کنید، تلاشتان را نیمه رها نکنید - به آن‌ها امید داد - چرا؟ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» زمین از آن خداست. «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» آن را به هرکدام از بندگان که بخواهد، می‌دهد. موسی به بنی اسرائیل گفت: «شما بنده خدا هستید. کار بندگان فرعون به نتیجه نخواهد رسید. زمین از آن بندگان خداست.» «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» نتیجه به نفع مردم با تقواست. قرآن چنین می‌گوید و واقعیت تاریخی هم همین را نشان می‌دهد. همان ابراهیمی را که روزی در آتش می‌اندازند، در مکه و خانه خدا، جامعه توحیدی تشکیل می‌دهد و تا قرن‌ها بعد از او، آن جامعه می‌ماند.

به موسی که روزی این‌طور با فرعون درگیر می‌شود و بنی اسرائیل در تنگنا قرار می‌گیرند، دستور دخول در ارض مقدسه داده می‌شود: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» (مائده: ۲۱)؛ بروید و در آنجا جامعه الهی و توحیدی تشکیل دهید.

تلاش عیسی بن مریم در مدت اقامت کوتاهش بر روی زمین، به ثمر ظاهری نرسید؛ ولی یکی، دو قرن بعد از آنکه عروج کرد و از میان مردم رفت، بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان؛ یعنی امپراتوری روم، در اختیار فکر او قرار گرفتند و شخص امپراتور، مسیحی شد.

پیامبر ما که در مکه تحت فشار بود و سیزده سال شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل کرد، در مدینه حکومت تشکیل داد و جامعه به وجود آورد. در سایه چه؟ در سایه ایمان و صبر. هر جا ایمان باشد، صبر هم هست «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا» (آل عمران: ۱۲۵) اگر تقوا و ایمان همراه با عمل و صبر داشته باشید، پیروز می‌شوید و این یکی از سنت‌های عالم است.

امروزه نیز کسانی که خواهان حکومت الهی در دنیا هستند، ایمان و صبر خود را تقویت می‌کنند. اگر ایمان و صبر ما نیرومند شود، پیروز می‌شویم «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف: ۱۲۸)؛ ولی بدون ایمان و صبر، نه!

اقتضای دعوت انبیا، فتح و پیشرفت است؛ چون انبیا طبق حق سخن می‌گویند و حرکت می‌کنند و حق، پیروز است. اگر پیامبری در تاریخ شکست خورد، دلیل نمی‌شود که حق باید شکست بخورد. حق باید پیروز شود و نظام حق باید غالب باشد. دست حق باید بر سر

باطل بگوید و آن را متلاشی کند. چرا گاهی پیامبر شکست می خورد؟ به خاطر اینکه پیروان پیامبر، ایمان و صبر کافی نداشتند.

اگر زید بن علی با ناکامی شهید شد، دلیل نمی شود که حق، محکوم به زوال و شکست است. دلیل بر این می شود که حق برای پیروزی به کار و تلاش و کوشش نیاز دارد. مسلماً زید بن علی برحق بود. امام صادق (ع) مبارزه او با دستگاه هشام بن عبدالملک را تأیید کرده بود و به آن مبارزه عجیب، اجازه فعالیت داده بود. کارها روبه راه بودند؛ ولی عده ای بهانه جوی نادان و ناآگاه یا مغرض، تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمن قرار گرفتند، او را مخذول کردند و تنها گذاشتند.

امیرمؤمنان (ع) در زمان پیامبر (ص) شرح ماجرای پیشرفت های سپاهیان اسلام را می دهد و می فرماید: «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقُتِلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا»؛^۱ ما در کنار پیامبر و در رکاب پیامبر (ص) این طور عمل کردیم. در میدان جنگ، پدر، فرزندان، برادران و عموهای خودمان که در جبهه کفر و شرک بودند را کشتیم. «مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا»؛^۲ این مجاهدت بر ایمان و تسلیم ما افزود. «وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ اللَّيْمِ»؛^۳ این مجاهدت باعث شد که ما در کارهای دشوار، قاطع تر عمل کنیم و بر دردها و سوزش های مجاهدت، بیشتر صبر کنیم.

سپس میدان جنگ را به طور خلاصه شرح می دهد: «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكِبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ»؛^۴ این قدر مجاهدت کردیم تا خدا دید که ما راست می گوئیم و مسلمانیم. ایمان خود را با عمل نشان دادیم. وقتی این کار را کردیم، نصرت یاری خدا فرارسید و ما پیروز شدیم.

سپس در زمان خلافتش که با مشتی آدم بی مسئولیت، تنبل و عافیت طلب که برای نبرد با معاویه یا طلحه و زبیر بهانه می تراشیدند، مواجه بود، فرمود: «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا آتَيْتُمْ مَا

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عَوْدٌ»؛^۱ به جان خودم قسم! «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ» اگر ما آن روز با پیامبر ﷺ همان کاری را می کردیم که شما امروز دارید می کنید، «مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عَوْدٌ» یک پایه از پایه های دین برپا نمی ایستاد و یک شاخه از شاخه های ایمان سرسبز نمی شد.

شما از این خطبه چه می فهمید؟ سخن امیرمؤمنان ﷺ که چیزی جز سخن پیامبر ﷺ نیست! چرا پیامبر خدا ﷺ پیشرفت کرد، امیرمؤمنان ﷺ نه؟ چون در زمان پیامبر ﷺ مسلمانان در میدان های جنگ، صبر و مقاومت کردند و حاضر شدند از رختخواب دل بکنند؛ ولی در زمان امیرمؤمنان ﷺ نه.

۱۲-۴. تبیین قرآنی فرجام نبوت

آیات مربوط به این بحث، دوتا است؛ یکی در سوره رعد و دیگری در سوره صافات.

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو خدا آفریننده همه چیز است. چون بعد می خواهد درباره عاقبت حق و باطل حرف بزند، قبلاً می گوید ما این جهان را آفریدیم و ما سنت ها و قانون های تاریخ را می دانیم. از ما بشنوید. «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو الله آفریننده همه چیز است. «وَهُوَ الْوَاحِدُ» او یکتا و یگانه «الْقَهَّارُ» و قدرتمند و نیرومند است.

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً.» در اینجا آیه مثالی می آورد که در آخر متوجه منظور آن می شوید.

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آب و بارانی فرو فرستاد «فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» رود و جویبارهای کوچک و بزرگ جاری شدند. «فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» سیلی که جریان یافته، بر دوش خود کفی را حمل می کند. شما وقتی کنار رودخانه ای می ایستید که آب سیل را حمل می کند، آنچه که می بینید، آب نیست، کف است. آب زیر کف قرار دارد.

مثال دیگر این است: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» مواد سوختنی مانند مواد معدنی و آهن که در آتش می گذازند «ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ» تا آرایشی درست کنند - با طلا، زیورآلات درست کنند، با آهن، سلاح درست کنند و... - «زَبَدٌ مِثْلُهُ» مانند کف روی آب هستند. وقتی که آهن یا طلا را ذوب کنند، کفی روی آن ایجاد می شود.

۱. همان.

اصل سیل چه بود؟ ماده حیات بخش چه بود؟ آب یا کف؟ آب! ولی ما در ظاهر کدام را می بینیم؟ چه چیز جلوه گری می کند؟ کف!

حال وسیله مطلوب، آهن و طلا هستند یا کف آن ها؟ واضح است که طلا و آهن. کف که کاربردی ندارد. یک چیز طفیلی و زیادی است؛ ولی کدام بیشتر به چشم می آید؟ کف و نه طلا و آهن!

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» حق و باطل نیز چنین هستند. «فَأَمَّا الزَّبَدُ» چیزی که شما آشکارا می بینید، همان کف و باطل است. چیزی که در زیر کف پنهان است، آب یا همان حق است.

«فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» آن کف های بیهوده، تلف خواهند شد. کف روی رودخانه همیشگی نیست، یک لحظه هست و لحظه دیگر نیست. «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» آن کف نابود می شود؛ «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» ولی چیزی که برای مردم سودمند است، یعنی آب یا آهن و طلا نابود نمی شوند «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» خدا این طور مثال می زند.

منظور آیه این است که دعوت و نهضت انبیا حق است و می ماند. باطل هایی که در مقابل انبیا سینه سپر می کنند، خودی نشان می دهند و سرکشی می کنند، مانند کف و حباب روی آب هستند که روزی نابود می شوند.

ادامه آیه همین مثال را درباره مبارزات اجتماعی پیاده می کند و می فرماید: «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى» کسانی که پروردگارشان را اجابت کنند، نیکوترین عاقبت ها و پاداش ها در انتظارشان است؛ «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» ولی کسانی که اجابت نکنند و در راه باطل قدم بگذارند، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر همه زمین مال آنان باشد «وَمِثْلَهُ مَعَهُ» و به همان اندازه اضافه هم داشته باشند، «لَا فِتْنَةٌ بِهِ» حاضرند آن را فدیة بدهند تا خودشان را از مخمصه برهانند.

شما این موارد را در تاریخ ندیده اید؟ ندیده اید در درگیری های حق و باطل، چطور طومار رهبران و سران باطل پیچیده شد؟ آن وقت اگر می توانستند، حاضر بودند همه دنیا را بدهند و خودشان، جانشان و مقامشان را نگه دارند. «أَوَلَيْكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» آنان بدترین

حساب‌ها را دارند «وَمَا أُولَٰئِكَ بِجَاهِلٍ بِحَسَابِهَا» و جایگاهشان دوزخ است «وَيُؤَسِّسُ الْمِهَادُ» و چه جایگاه بدی است!

آیات سوره صفات هم همین‌ها را می‌گوید: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ» ما فرمان خود را به بندگان مرسلان؛ یعنی پیامبران داده‌ایم و تمام شده. قبلاً تصمیم مقتضی و لازم را درباره آن‌ها گرفته‌ایم. آن تصمیم چیست؟

«إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» آن‌ها یاری شده‌اند. آن‌ها فقط از طرف ما یاری می‌شوند. «وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» تنها سپاهیان ما پیروز می‌شوند. البته همان‌طور که گفته شد، شرط پیروزی، ایمان و صبر است. صبر در مبارزه یعنی چه؟ یعنی از مبارزه سست‌نشدن، تلاش را تمام نکردن و نصفه نگذاشتن.

مسلمان‌ها گمان نکنند که دشمنان ضد دین و اسلام، باید بر دوش مسلمانان سوار شوند، به آن‌ها زور بگویند و از آن‌ها کار بکشند. نه، هرگز چنین نیست! اگر امت عظیم اسلامی ایمان داشته باشد و صبر کنند، بر همه جهان پیروز خواهد شد. این توصیه قرآن به همه مسلمانان و در همه زمان‌هاست.

آیات نویدبخش قرآن خیلی بیش از این‌هاست. در آیه ۵۱ سوره مؤمن آمده: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا». لام در «لَنَنْصُرُ» و «إِنَّا» به معنای حتمیت، تحقیق و تأکید هستند؛ یعنی ما حتماً و بی تردید یاری می‌کنیم «رُسُلَنَا» پیامبران خودمان را. آیا فقط پیامبران را یاری می‌کنند؟ نه! «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» مؤمنانی که از پیامبر پیروی کنند را نیز یاری می‌کنیم. کجا؟ «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هم در زندگی دنیا «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» و هم در روزی که گواهان برپا می‌ایستند.

در بعضی تفاسیر آمده مراد از روزی که گواهان برپا می‌ایستند، روز قیامت است. ممکن است مراد از «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» رجعت باشد و نه قیامت. در قیامت که یاری کردن معنایی ندارد! در روزگار رجعت، خدای متعال پیامبران را یاری می‌کند، البته احتمال می‌دهم چنین باشد.

به هر حال، خود کلمه «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در ظاهر و به قرینه آیات بعدی، نشان می‌دهد که خدای متعال به پیامبران و مؤمنان به صراحت وعده می‌دهد که در دنیا یاری‌شان کند.

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ»، «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» گواهان چه زمانی برمی خیزند؟ وقتی که معذرت خواهی ستمگران، سودی برایشان نداشته باشد. در آیه دیگر قرآن آمده: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» (انعام: ۱۵۸). ممکن است مراد از این آیه هم روزگار ظهور ولی عصر علیه السلام باشد. «وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ» لعنت بر ستمگران! «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» منزل آن‌ها بسیار شوم و بد خواهد بود.

بعد قرآن شاهی برای ادعای خود می آورد و ماجرای موسی را مثال می زند؛ چون قبل از این آیه و از اوایل سوره مؤمن، بیشتر درباره حضرت موسی و مبارزاتش با فرعون صحبت کرده است. قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى» ما موسی را هدایت کردیم «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» و کتاب را برای بنی اسرائیل به میراث نهادیم. بنی اسرائیل صاحب کتاب و مجموعه معارف و مقررات الهی شدند. این آیه نشان می دهد که یاران حضرت موسی علیه السلام موفق شدند. اگر کفار و طاغوت زمان بر بنی اسرائیل پیروز می شدند، اجازه نمی دادند که آن‌ها طبق کتاب آسمانی خود عمل کنند و کتاب را نابود می کردند. «هُدًى وَ ذِكْرًى لِأُولَى الْأَلْبَابِ» این کتاب هدایت، راهیابی و آگاهی برای صاحبان عقل و خرد است.

بعد از اتمام مطلب، خطاب به پیامبر خاتم می فرماید: «فَاصْبِرْ» پس تو هم صبر و استقامت کن. در برابر انگیزه های انحطاط آفرین مقاومت کن. «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» بی شک، وعده خدا حق است. این وعده و وعده سوره صافات «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» و همچنین وعده های دیگری که در قرآن بیان شده، حق و درست هستند. ای پیامبر! مسلماً تو طبق وعده ما پیروز خواهی شد؛ ولی اگر صبر کنی.

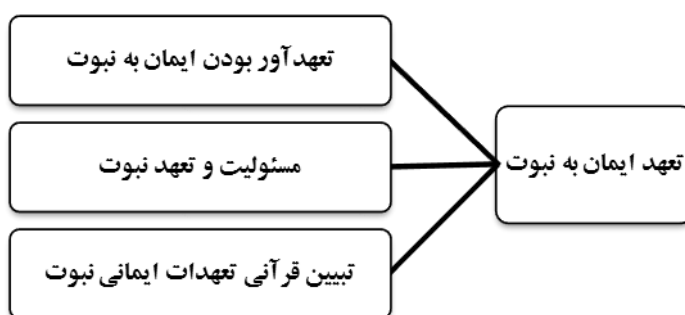
«وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» از گناهانت استغفار کن. مسلماً پیامبر معصوم است؛ ولی مراد آیه از ذنب، خطاهای انسانی هستند. خطاهایی هستند که اگر من و شما مرتکب شویم، اشکالی ندارد؛ ولی برای آن‌ها خطا و گناه است «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» صبح و شب برای پروردگارت تسبیح بگو و او را ستایش کن. این آیه به روشنی به ما می آموزد که فرجام کار پیامبران، یاری خداست.

پرسش‌ها

۱. حرکت سلسله انبیا در طول تاریخ و موفقیت و شکست آنان را تبیین و تحلیل کنید.
۲. دو شرط اصلی موفقیت پیروان پیامبران را بیان کنید.
۳. صبر در مجاهدت در راه خدا به چه معناست؟
۴. خداوند در قرآن کریم، حق و باطل را به چه چیزهایی تشبیه کرده؟ توضیح دهید.

درس سیزدهم

تعهد ایمان به نبوت



اهداف

- با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:
۱. می تواند ایمان متعهدانه به نبوت نبی را توصیف کند؛
 ۲. یقین می آورد که ایمان صحیح در گرو انجام تعهدات آن به نبوت است؛
 ۳. می کوشد با قبول مسئولیت رساندن بار پیامبر به مقصد، ایمان متعهدانه به نبوت را در خود تقویت کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ
نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ حَتَّى يَهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ
بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعَهْدِهِمْ أُولَئِكَ بَعْضٌ إِلَّا تَفْعَلُوهُ
تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ

الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۷۲-۷۴).

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ تَتَّبِعُوهُ قَالَ أَ أَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ بِإِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران: ۸۱).

۱۳-۱. تعهدآور بودن ایمان به نبوت

آیا ما با گفتن تشهد در نماز «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و شهادت و ایمان به نبوت، در برابر جامعه نیز متعهد می شویم؟

۱۳-۲. مسئولیت و تعهد نبوت

تعهد و مسئولیتی که انسان معتقد به نبوت بر دوش می گیرد، عبارت است از پیروی از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی.

عده ای خیال می کنند با صرف اقرار و قبول زبانی پیامبری یک پیامبر، کار تمام می شود. بعضی گمان می کنند که انسان ها داشتند در آتش قهر و غضب خدا می سوختند و بعد از نبوت خاتم الانبیاء، کسانی که در منطقه عذاب و غضب خدا بودند، با گفتن «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، از منطقه عذاب خدا بیرون آمدند و وارد منطقه رحمت خدا شدند. حال اگر در منطقه رحمت، نماز خواندند یا روزه گرفتند، به سرچشمه رحمت نزدیک تر می شوند و اگر این کارها را انجام ندادند، باز هم در منطقه رحمت هستند.

ما این حرف را قبول نداریم. ایمان به پیامبر لازم است؛ ولی این ایمان، تعهدآور است. اگر مؤمن به تعهداتش پایبند بود، ایمانش صحیح است و به خدا نزدیک می شود. هرچند شخص با همان اقرار زبانی هم در خیل مسلمانان به شمار می رود؛ ولی بحث بر سر ایمان است تا مشخص شود که او مؤمن هست یا نه؟

ما با معیارهای قرآنی که در ادامه آیاتش را معنا می کنم، می گوئیم کسی که به تعهدات ایمان پایبند نباشد، مؤمن نیست. کسی مؤمن است که به تعهدات و مسئولیت هایی که ایمان به نبوت بر دوشش می گذارد، پایبند باشد.

تعهد یعنی اینکه شخص باید ببیند پیامبر می‌خواست در دنیا چه کار کند، چه بار سنگینی را می‌خواست بردارد، کدام بنیان بزرگ را می‌خواست بنا کند؟ او هم در زمان خودش نگاه کند و ببیند آیا آن بار برداشته شده؟ آن بنیان بزرگ بنا شده؟ اگر جواب منفی بود، بکوشد تا آن کار را انجام بدهد. زور بزند و چند نفر دیگر هم پیدا کند تا این بار را با هم بردارند. اگر نتوانست عمارت را تمام کند، ده تا آجرش را که می‌تواند روی هم بچیند؟! مقدمات کار را که می‌تواند فراهم کند! اگر بگویند که نمی‌تواند، دروغ گفته است.

کسی که به پیامبری رسول خدا ﷺ شهادت دهد، باید به این تعهد پایبند باشد و اگر پایبند نباشد، دروغگو است. این، یک شهادت سطحی است. شاید این تعبیر بهتر باشد.

شهادت می‌دهم که او پیامبر است؛ ولی نمی‌توانم شهادت بدهم که من به پیامبری او معتقد هستم، درست مانند منافقان. «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون: ۱). عده‌ای می‌گفتند یا رسول‌الله! ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. خداوند می‌فرماید هر چند آن‌ها به پیامبری تو شهادت دادند و اقرار کردند؛ ولی ما شهادت می‌دهیم که آن‌ها در این شهادتشان دروغگو بودند. این مطلب را در دل قبول نداشتند و تنها به زبان جاری کردند.

تعهد رسالت، ساختن دنیای مطلوب اسلام است. اگر شما در زمان خودتان می‌بینید که بشریت همان‌طور که خدا فرموده، زندگی نمی‌کند، از داشتن جامعه الهی محروم است، مکتب‌های گوناگون، بشریت را به این سو و آن سو می‌کشند و اسلام تنها در گوشه مغز و دل انسان‌ها جای گرفته، وظیفه و تعهد شما براساس شهادتی که به رسالت پیامبر می‌دهید، این است که بکوشید تا دنیا را همان‌طور که اسلام فرموده، بسازید. این، مسئولیت و تعهد نبوت است.

پیامبر ﷺ راه بعضی از انسان‌های جامعه جاهلی را عوض کرد و از غیایت، گمراهی و سرگشتگی نجات داد؛ یعنی پیامبرها عامل اختلاف‌اند. گویی همه واگن‌های یک قطار در حال خروج از ریل بودند که پیامبر آن واگن‌ها را نگه داشت. بعضی از واگن‌ها خودشان را از پیامبر جدا کردند و از ریل خارج شدند، عده‌ای هم از تلاش پیامبر استقبال کردند و به این ترتیب، بین واگن‌ها اختلاف افتاد.

هدف پیامبرها ایجاد اختلاف و دوگانگی میان اجتماعات است؛ ولی اجتماعی که همه اعضای آن گمراه هستند. پیامبر می‌خواهد مردم را به سوی خدا برگرداند؛ به همین دلیل، بین آن جامعه یکپارچه اختلاف می‌افتد. بعضی برمی‌گردند و بعضی برنمی‌گردند.

پس با آمدن پیامبر، یک جبهه، صف‌بندی و موضع‌گیری متقابل جدیدی در جامعه به وجود می‌آید. پیامبر در یک سمت و دشمنان و معارضان هم سمت دیگر می‌ایستند. پیامبر در ابتدا تک‌وتنها بود و همه آن صف مقابل بودند. پیامبر کوشید و توانست یکی یکی یارانش را افزایش دهد و صفی در مقابل صف ضلالت به وجود بیاورد.

پیامبر می‌خواست چه کار کند؟ می‌خواست مردم را به بهشت ببرد؛ بهشت این جهان و بهشت پس از مرگ. چون می‌خواست مردم را به بهشت ببرد، مردم باید با او همراه می‌شدند. اگر با او نشوند، به بهشت نمی‌رسند.

گاه شخصی میان این دو صف در دوراهی گیر می‌کند. از طرفی می‌داند حرف پیامبر حق است و از طرفی نمی‌تواند از دوستانش دل ببرد، آن‌ها را رها کند و به صف پر ددرس نبوت بپیوندد؛ بنابراین، از هر دو صف خارج می‌شود و جایی آن وسط برای خود انتخاب می‌کند تا خیمه بزند. حال شما بگویید شخصی که در میانه راحت و آسوده نشسته، به بهشت می‌رسد یا نه؟ واضح است که نمی‌رسد. هرکس با نبی نباشد، بر نبی است. هرکس با علی نباشد، بر علی است. هرکس با حق نباشد، بر حق است.

این، سخن قرآن است؛ ولی زبان گویای امام علیه السلام خیلی نزدیک‌تر است به فهم ما: «السَّاکِتُ الْخَوَّ الرَّاضِیُّ وَ مَنْ لَمْ یَكُنْ مَعَنَا کَانَ عَلَیْنَا»؛^۱ کسی که در برابر باطل ساکت باشد، برادر کسی است که به آن وضع راضی است. حدیث شریف نمی‌گویند کسی که راضی است، چه کاره است؟ معلوم است. «مَنْ رَضِیَ یَعْمَلُ قَوْمٌ فَهَؤُلَاءِ مِنْهُمْ»؛ هرکس که به کار جمعی راضی باشد، از خود آن‌هاست. در ادامه می‌گوید: «وَمَنْ لَمْ یَكُنْ مَعَنَا کَانَ عَلَیْنَا» هرکه با ما نیست، بر ماست. اسلام بین این دو صف، جایی را فرض نکرده.

کسانی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ربیع بن خثیم که با بهانه جلوگیری از

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۴، ص ۴۲۱.

خوریزی حاضر به یاری امام علی علیه السلام در جنگ جمل نشدند و عافیت طلبانه از او تقاضا کردند که آن‌ها را به مرز بفرستد تا مرزداری کنند، کور خوانده بودند و نمی‌دانستند که در جنگ بین حق و باطل، اگر با حق نباشند، با باطل خواهند بود. همراهی با باطل به معنای جنگ با حق نیست. آن‌ها را این‌ها نفهمیدند.

کسی که حسین بن علی علیه السلام در بین راه از او طلب یاری می‌کند و او اسب و شمشیرش را تقدیم می‌کند و خودش را نه، روشن است که با حسین نیست. او بر حسین است، نه با حسین. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲-۳)؛ چرا به چیزی که بر زبان جاری می‌کنی، عمل نمی‌کنی؟ گناه بزرگی است که انسان چیزی را به زبان بگوید و عقیده‌ای را اظهار کند؛ ولی به آن عمل نکند.

فرق علی و معاویه چه بود؟ شما را به خدا قسم! علی و معاویه را امروز در اجتماع خودتان ترسیم کنید. یک نفر را در نظر بگیرید که هرچه می‌گوید، ضد راحتی و تنعم و رفاه شخصی است. هرچه می‌گوید، بار مسئولیت بر دوش می‌گذارد. هرچه می‌خواهد، تلاش و کوشش است. از دروغ بدش می‌آید. از رشوه و هدیه‌ای که بوی رشوه بدهد، ناراحت می‌شود. در راه خدا و حکم خدا به هیچ‌کس رحم نمی‌کند. حتی وقتی برادرش از او پول بیت‌المال را می‌خواهد، آهن گداخته به طرفش می‌گیرد.

یک نفر را هم تصور کنید که درست در نقطه مقابل اوست. اهل عیش و نوش است. زندگی را سخت نمی‌گیرد. همه‌چیز به شما می‌دهد و هرکاری برایتان انجام می‌دهد، تنها به این شرط که به علی کمک نکنید، به او کمک کنید و گاهی از او تعریف کنید. همین و بس. شما را به خدا سوگند! شما سراغ کدام‌یک از این دو می‌روید؟

اگر دلتان به سوی راحتی، تنعم، عیش، پول، مقام، آبرومندی، ناز و فخرفروشی پرواز کرد، هرچند در خلاف راه خدا، بدانید در آن موقعیت، اگر خیلی اهل ملاحظه بودید، شبانه و یواشکی، با همسایه‌ها خداحافظی نکرده، اسب خود را سوار می‌شدید، به زن و بچه‌تان هم می‌گفتید من در شام منتظر شما هستم و یا علی مدد! به طرف شام می‌رفتید و علی را تنها می‌گذاشتید، همان‌طور که خیلی از چهره‌های موجه آن زمان، این کار را کردند.

عبدالله بن عباس، پسرعموی امیرمؤمنان علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله، راوی این همه حدیث، مفسر

قرآن و چهره موجه میان شیعه و سنی نیز همین کار را با علی کرد. امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه دو نامه و دو خطاب به عبدالله بن عباس دارد.

مگر عبدالله بن عباس چه کسی بود؟ او چند حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد و شیعه و سنی هم قبولش کردند؛ یعنی همه قبولش کردند. هر چند صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ ولی همه قبولش دارند.

اگر صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شیعه و سنی قبولش داشتند، مثل سلمان، ابوذر و عمار که همه قبولشان دارند، مهم نبود؛ ولی او از تابعان است. زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درست درک نکرده بود. بچه که بود، پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. با اندکی مطالعه در تاریخ می بینیم که جناب عبدالله بن عباس جزء همراهان و اطرافیان خلیفه دوم بود و خیلی به او علاقه داشت.

آدم از تابعان باشد و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده باشد و درعین حال، هم شیعه و هم سنی او را قبول داشته باشد، یَاللَّعَجَب! باید آدم عجیبی باشد. اسم اینکه دو گروه متخاصم، یک نفر را قبول داشته باشند، در عرف اسلامی چیست؟ این آدم درحالی که حاکم و استاندار بصره بود، پول‌های بیت‌المال را برداشت و کجا رفت؟ مکه، حرم امن و امان پروردگار! لابد پول‌ها را برد و به فقرا صدقه داد! بله، به فقرای کنیزفروش داد و چند کنیز زیبا خرید تا با آن‌ها مشغول خوش‌گذرانی شود.

حال اگر عبدالله بن عباس امروزه بود، به نظر شما درباره امیر مؤمنان علیه السلام چه می‌گفت؟ تمام احادیث دست اول در فضیلت علی علیه السلام را نقل می‌کرد، به یاد علی اشک می‌ریخت، از اینکه با علی بود، خاطره‌ها نقل می‌کرد؛ ولی آیا من و شمای زیرک و باهوش، قبول می‌کردیم او شیعه است؟ می‌گفتیم: «برو این دام بر مرغ دگر نه!» او اگر شیعه بود، وقت امتحان باید خودش را نشان می‌داد. «عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانِ»،^۱ «فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عُلِمَ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ».^۲

۱. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، تصحیح حسین حسینی بیرجندی، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۶، ص ۳۳۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۸، ص ۲۳.

او اگر شیعه علی بود، آن قدر خون به دل او نمی کرد و ناله اش را در نمی آورد. فرار نمی کرد و باعث نمی شد حضرت بگوید: «تواز همه خویشاوندانم به من نزدیک تر بودی. من امید به تو داشتم. من متکی به تو بودم. پسرعمویت را در این شرایط تنها گذاشتی و رفتی؟!»^۱

امام علی علیه السلام نامه ای خطاب به عبدالله بن عباس دارد که شاید مرحوم رضی به خاطر اینکه در زمان بنی عباس زندگی می کرد، یا ترسیده یا خجالت کشیده در نهج البلاغه بنویسد که خطاب به اوست. «مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ» را نوشته «مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ»^۱ و اسم نبرده که نام آن کارگزار چه بود. وقتی این نامه را می خوانید، هویت ابن عباس معلوم می شود. علاوه بر نهج البلاغه در جاهای دیگر نیز نقل کرده اند آن نامه مربوط به عبدالله بن عباس است که پسرعمویش را تنها گذاشت.

۱۳-۳. تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت

تعهد، قبول و پذیرش نبوت، این است: دنبال نبی راه رفتن، تکلیف او را پذیرفتن و مطابق میل او عمل کردن.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که باور کردند و گرویدند، «وَهَاجَرُوا» به مدینه هجرت کردند «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» و با مال و جانشان در راه خدا مجاهدت کردند و در مقابل، «وَالَّذِينَ آوَوْا» کسانی که این ها را که بی سرپرست و بی خانمان بودند، در مدینه پناه دادند «وَنَصَرُوا» و یاری شان کردند، «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی از این ها پیوستگان و هم جبهگان بعض دیگر هستند. این ها همان مؤمنانی هستند که مثل آجر در هم فرورفته اند. همه به هم پیوسته و جوشیده و گره خورده اند. ولایت یعنی پیوستگی کامل، الصاق و التصاق کامل.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» و کسانی که ایمان آوردند و در دلشان باور کردند که تو پیامبری؛ «وَلَمْ يَهَاجَرُوا» ولی هجرت نکردند و تعهد ایمان را بر دوش نگرفتند، «مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ» شما با آن ها هیچ پیوستگی و ارتباطی ندارید، تا وقتی که هجرت کنند. تا زمانی که هجرت نکرده اند و آنجا هستند، با شما بیگانه هستند و هیچ رابطه و پیوند اسلامی و برادری میان شما نیست.

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، نامه ۴۱.

البته آن‌ها با دیگران تفاوت‌هایی نیز دارند. اگر آن‌ها با کسانی جنگیدند و از شما کمک خواستند، شما باید یاری‌شان کنید؛ چون با شما هم‌فکر در حال جنگ هستند. اگر مسلمان با کافران بجنگند، بر مسلمانان واجب است از هم‌مسلمک‌های خود حمایت کنند، هرچند آن مسلمان در یک وطن نباشند یا هجرت نکرده باشند، مگر زمانی که شما با جبهه مقابل، پیمان صلح بسته باشید.

کمک به مسلمان، در هر نقطه‌ای از جهان که باشند، واجب است، هرچند هجرت نکرده باشند. از طرفی آیه می‌گوید مسلمانی که به جامعه اسلامی هجرت نکرده - که البته امروز در دنیا، جامعه اسلامی به این معنا نداریم - و در دیار کفر مانده، اگر با کافری درگیر شد و اتفاقاً شما نیز با آن کافر پیمان صلح داشتید، حق ندارید به کمک برادر مسلمانان بروید. چرا؟ چون هجرت نکرده و برادر شما نیست.

«وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ» مگر بر قومی، بر زیان مردمی که «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ» که میان شما و آن‌ها تعهد و پیمانی است. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی از کافران، هم‌جبهه و پیوستگان بعض دیگر هستند. هرچند میان خودشان اتحاد ندارند؛ ولی در دشمنی با شما، هم‌اردو و هم‌جبهه‌اند. «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» اگر این کار را انجام ندهید، فتنه و فساد بزرگی زمین را فرا خواهد گرفت.

شاید مراد این باشد که اگر این جبهه‌بندی و این صف‌بندی را مراعات نکنید، اگر ندانید و ندانسته باشید که صف شما در مقابل صف دشمنان خدا، یک صف مشخص است و اگر ندانید که هرکس بین دو صف باشد، از صف دشمنان و معارضان است، در زمین فتنه و فساد برپا خواهد شد. «وَالَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که ایمان آوردند، «وَهُاجِرُوا» هجرت کردند «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و در راه خدا مجاهدت کردند «وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» مؤمنان راستین هستند. کسانی که ایمان آوردند؛ ولی مهاجرت و مجاهدت نکردند و پناه ندادند و یاری نکردند چه؟ «هُمُ الْمُؤْمِنُونَ غَيْرَ حَقٍّ»؛ آن‌ها مؤمنان دروغین هستند.

[نکته‌ای از سورة آل عمران] «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»؛ ما حتی از پیامبران گذشته نیز تعهد گرفتیم تا اگر پیامبری بعد از او آمد و گفته‌های او را تأیید کرد، به او ایمان بیاورد و او را یاری کند «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» باید یاری اش کند.

یاری پیامبر چگونه است؟ این است که مثلاً موسی به امت، دوستان و یارانش سفارش کند که مبادا با پیامبری که با این نشانه‌ها می‌آید، مخالفت کنید!

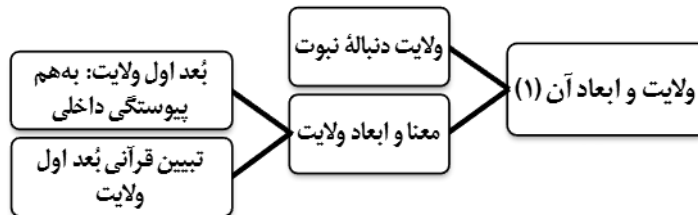
«قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ» خدا به این پیامبرها گفت آیا اقرار کردید و این تعهد را قبول کردید؟ «أَفَرَأَيْتُمْ وَآخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» عیناً همین پیمان را از امتتان تا روز قیامت هم گرفتید؟ یعنی موسی بن عمران - خود حضرت موسی به پیامبر خاتم ایمان دارد - یهودی‌ها را به‌خاطر این میثاق، مؤاخذه می‌کند.

پرسش‌ها

۱. معنای تعهدآور بودن ایمان به نبوت را شرح دهید.
۲. براساس معیارهای قرآنی، دیدگاه خود را درباره کسی که به تعهدات ایمان به نبوت پایبند نیست، توضیح دهید.
۳. عبارت «پیامبران عامل اختلاف‌اند» یعنی چه؟
۴. آیا همراهی نکردن با باطل، لزوماً به معنی همراهی با حق است؟
۵. ما نسبت به کسی که دوست و دشمن متخاصم، او را قبول دارند، باید چه موضعی داشته باشیم؟

درس چهاردهم

ولایت و ابعاد آن (۱)



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. می‌داند که ولایت، دنباله نبوت است و با اولین بُعد آن (پیوستگی داخلی) آشنا می‌شود؛

۲. یقین می‌یابد که برای برخورداری از ولایت ولی خدا باید به اولین بُعد ولایت ملتزم باشد؛

۳. در مواجهه با جبهه باطل (دشمنان خارجی و جریان فتنه داخلی) باصراحت، پیوند خویش را با جبهه حق اعلان می‌کند و ولی خدا را تنها نمی‌گذارد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَ

مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَّقُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا تُشْغِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * ... لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (ممتحنه: ۱-۴ و ۶).

۱۴-۱. مقدمه

گوش شیعه با اسم و کلمه ولایت آشناست. دعاها، خواسته‌ها، روایات و افکار رایج و عمومی ما با قداست و احترام تمام، با مسئله و آرزوی تأمین چیزی به نام ولایت توأم است. ما همیشه به عنوان شیعه خود را دارای ولایت می‌دانیم.

با کمک آیات کریمه قرآن، ولایت را معنا می‌کنیم و می‌بینید که چه اصل مدرن مرقی و جالبی است. اگر یک ملت، جمعیت و پیروان یک فکر و یک عقیده، دارای ولایت نباشند، بیهوده زندگی می‌کنند و شما این را در خلال بحث، درک خواهید کرد.

در سایه این بحث، به‌خوبی می‌شود فهمید که چرا کسی که ولایت ندارد، نماز، روزه و عباداتش قبول نیست. خلاصه در سایه این بحث، معنای احادیث ولایت را می‌توان فهمید، ازجمله این حدیث معروف که از چند تن از ائمه علیهم‌السلام نقل شده:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَيَكُونَ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ لَهُ عَلَيْهِ»؛^۱ اگر کسی تمام عمر و نه فقط ماه رمضان را روزه بگیرد، تمام شب‌ها را تا صبح بیدار بماند و تمام اموالش را در راه خدا بدهد؛ ولی ولایت ولی خدا را قبول نداشته باشد، هرچه انجام داده، بیهوده، بی‌ثمر و خنثی است.

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، تصحیح جلال‌الدین محدث، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۸۷.

۱۴-۲. ولایت، دنباله نبوت

مسئله ولایت، ادامه بحث نبوت است. اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می ماند. هدف بعثت پیامبر ﷺ چه بود؟ تکامل و تخلّق انسان به اخلاق الله «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». پیامبر ﷺ برای ساختن و به قوام رساندن این مایه ای که نامش انسان است، آمد. پیامبر ﷺ از چه راه و وسیله ای برای ساختن انسان استفاده می کرد؟ مدرسه دایر می کرد؟ مکتب فلسفی درست می کرد؟ پیامبر ﷺ برای ساختن انسان، کارخانه انسان سازی درست می کرد. پیامبر ﷺ ترجیح می داد ده، بیست سال دیرتر موفق شود؛ ولی آنچه می سازد، یک و دو و بیست انسان نباشد، بلکه کارخانه انسان سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کامل پیامبر پسند تحویل بدهد.

کارخانه انسان سازی، جامعه و نظام اسلامی است. جامعه اسلامی یعنی آن جامعه و تمدنی که در رأس آن جامعه، خدا حکومت می کند و قانونش الهی است. حدود الهی در آن جامعه جاری می شود و خداوند عزل و نصب می کند. در رأس حکومت، خدا قرار دارد و پایین تر از خدا، انسانیت و همه انسان ها. تشکیلات را دین خدا به وجود می آورد. قانون صلح و جنگ، روابط اجتماعی، اقتصاد، حکومت، حقوق، همه و همه و همه را دین خدا تعیین، اجرا و حمایت می کند. این جامعه اسلامی است.

همان طور که پیامبر ﷺ آمد در مدینه جامعه ای تشکیل داد. هرچند مسلمانان در مکه هم بودند و می توانستند در بلاد متفرق شوند و عبادت کنند؛ ولی این کافی نبود؛ بنابراین، حکومتی در مدینه تشکیل دادند تا خداوند در رأس آن حکومت کند.

در جوامع غیراسلامی و غیرالهی، آدم ها می خواهند خوب و متدین باشند؛ ولی نمی توانند. می خواهند ربا ندهند، عفت داشته باشند و... ولی نمی توانند؛ زیرا همه عوامل و انگیزه ها، انسان را از یاد خدا دور می کند. جامعه اسلامی برعکس است. بازار، مسجد، دارالحکومه، رفیق، خویشاوند، پدر خانواده، جوان خانواده و همه چیز حکومت اسلامی، انسان را به یاد خدا می اندازد.

اگر حکومت اسلامی زمان پیامبر ﷺ، پنجاه سال ادامه پیدا می کرد و همان رهبر در رأس کار می ماند و بعد از آن، حکومت علوی ادامه پیدا می کرد، قهراً آن جامعه انسان ساز، همه

آدم‌های غش‌دار را هم بی‌غش می‌کرد. این اتفاق مربوط به جوامع اسلامی است و پیامبران می‌آیند تا چنین کاری کنند.

۱۴-۳. معنا و ابعاد ولایت

۱۴-۳-۱. بُعد اول ولایت: پیوستگی داخلی

هر پیامبری برای اینکه بتواند جامعه مطلوب که همان کارخانه انسان‌سازی است را تشکیل بدهد، به جمع متحد، باایمان، معتقد به این مکتب، ثابت‌قدم، پویا و جویای هدف نیاز دارد.

بنابراین، پیامبر ﷺ ابتدا این جمع را فراهم می‌کند و می‌سازد. «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل: ۱۲۵). در ابتدا با مواعظ حسنه، آیات قرآن و نفوذ کلام، دل مسلمانان را نرم می‌کند و یک جبهه از مسلمانان مؤمن و معتقد در مقابل جبهه کفر ایجاد می‌کند «لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ»؛^۱ ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای آن‌ها را از راه خدا برنمی‌گرداند. این‌ها مسلمان‌های گام اول هستند.

این‌ها در میان چه جامعه‌ای زندگی می‌کنند؟ جامعه جاهلی. این جریان باریک که به نام اسلام و مسلمانان به وجود آمده، اگر بخواهد در میان جامعه جاهلی پرتعارض و پرزحمت باقی بماند، نابود نشود، از بین نرود و هضم نشود، باید این مسلمانان مانند فولاد آب‌دیده در هم بتابند.

ممکن است فکر، عمل، حیثیت و شخصیت جمعیتی که در اقلیت هستند، تحت الشعاع اکثریت قرار گیرد، گم شود، نابود شود، هضم شود و از بین برود. برای اینکه این‌ها هضم نشوند و باقی بمانند تا در آینده، جامعه اسلامی با دست‌های استوار آن‌ها بنا و اداره شود و ادامه پیدا کند، باید هرچه بیشتر به هم متصل باشند، مانند کوهنوردانی که از مسیر صعب‌العبور کوهستانی عبور می‌کنند و باید کمر بندهایشان را به هم ببندند و تک‌تک حرکت نکنند که اگر تنها بمانند، خطر لغزیدن آن‌ها را تهدید می‌کند.

آیا این پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین که به همدیگر جوشیدند، گره خوردند و از هم

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، ص ۳۰۲.

جدا نشدند، به کلی از جبهه‌های دیگر بریدند و با خودشان هرچه بیشتر چنگ درچنگ و دست‌دردست شدند، در قرآن و حدیث نامی دارد؟ بله، ولایت!

ولایت در اصطلاح اولی قرآنی یعنی پیوند و اتصال شدید انسان‌های هم‌فکر و جویای هدف واحد. افراد این جبهه باید هرچه بیشتر به یکدیگر متصل باشند و خودشان را از جبهه‌ها، قطب‌ها و قسمت‌های دیگر جدا و کنار بکشند. چرا؟ به‌خاطر اینکه از بین نروند و هضم نشوند. در قرآن به این، ولایت می‌گویند.

پیامبر ﷺ جمع مسلمان آغاز کار را با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود آورد، به همدیگر متصل کرد، آن‌ها را با هم برادر کرد و به‌صورت یک پیکر واحد درآورد. با آن‌ها امت اسلامی را تشکیل داد و جامعه اسلامی را به وجود آورد. بین آن‌ها و جبهه‌های دیگر جدایی انداخت و آن‌ها را از پیوستن به جبهه یهود، نصارا و مشرکان بازداشت؛ به‌خاطر اینکه اگر آن‌ها در این حالت قرار نمی‌گرفتند، متحد نبودند و ولایت را نمی‌پذیرفتند، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آن‌ها بود، عاجز می‌ماندند.

البته بعد از آنکه جامعه اسلامی به امت عظیم تبدیل شد، باز هم به ولایت، پیوند و اتحاد نیاز دارد. البته در زمان خلافت خلفا هم، ائمه علیهم‌السلام اتحاد عجیبی میان شیعیان ایجاد کرده بودند تا در سایه این ولایت، جریان تشیع محفوظ بماند.

شما رودخانه بزرگی را در نظر بگیرید که از چندین طرف به آن، آب وارد می‌شود. در میان این مسیل عجیبی که جریان‌های تند در حال حرکت هستند، یک جریان آب باریک، تند می‌رود و سالم می‌ماند و عجیب‌تر آنکه هرگز قاطی نمی‌شود، رنگش خراب نمی‌شود، طعم آب‌های شور و تلخ دیگر را نمی‌گیرد و همان طعم شیرین، رنگ شفاف، خلوص و صفا را ادامه می‌دهد، نگه می‌دارد و پیش می‌رود.

شما عالم اسلام در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را به همین رودخانه‌ای که انواع جریان‌های فکری و سیاسی و عملی گوناگون در آن علیه همدیگر در جریان بودند، تشبیه کنید. جریان تشیع از اول تا آخر آن مانند آب باریکی در میان این طوفان عجیب، بسیار ناچیز و خردی به نظر می‌رسد؛ ولی خودش را نگه داشت، هرگز کدر نشد، طعمش خراب نشد و صفای خود را از دست نداد. این یک بُعد و یک جانب از مطلب است. ولایت یعنی به‌هم‌پیوستگی.

قرآن، مؤمنانی که ایمان راستین دارند و متحد هستند را اولیای یکدیگر می‌داند و نامش را شیعه می‌گذارد؛ به هر صورت، این یک بُعد از ابعاد ولایت است. ولایت شیعیان با هم معلوم شد.

عده‌ای خیال می‌کنند معنای ولایت ائمه علیهم‌السلام صرفاً محبت به آن‌هاست. چقدر اشتباه می‌کنند! مگر در عالم اسلام، کسی پیدا می‌شود که ائمه معصوم خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم را دوست نداشته باشد؟ مگر همان کسانی که در صدر اسلام با آن‌ها جنگیدند، همه با آن‌ها دشمن بودند؟ خیلی‌هایشان محب این خاندان بودند و حتی مقام و رتبه آن‌ها را نیز می‌دانستند؛ ولی به خاطر دنیا با آن‌ها جنگیدند.

وقتی خبر رحلت امام صادق علیه‌السلام را به منصور دادند، منصور گریه کرد. تظاهر می‌کرد؟ پیش چه کسی؟ پیش نوکرهای خودش می‌خواست تظاهر کند؟ خودش دستور داد که امام صادق علیه‌السلام را مسموم کنند؛ ولی وقتی خبر رسید که کار از کار گذشته، قلبش تکان خورد. پس منصور هم ولایت را قبول داشت؟ هرگز! ولایت بالاتر از این‌هاست.

ولایت امت مسلمان و جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، به این معناست که میان افراد این جبهه اتصال و پیوستگی هرچه بیشتر به وجود بیاید، دل‌هایشان هرچه بیشتر به هم گره بخورد و نزدیک شود و هرچه بیشتر از قطب‌های مخالف و از کسانی که برخلاف آن‌ها می‌اندیشند و عمل می‌کنند، جدا شود.

۱۴-۳-۲. تبیین قرآنی بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» دشمن من و خودتان را ولی نگیرید.

بعضی‌ها معنا می‌کنند: دشمن من و خودتان را به دوستی نگیرید؛ ولی این معنای کاملی نیست. فقط مسئله دوستی و محبت نیست، بالاتر از این‌هاست. ولی خودتان نگیرید؛ یعنی هم جبهه خودتان ندانید و خودتان را در صف آن‌ها قرار ندهید.

«تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»، هم جبهه و هم صف ندانید تا پیام دوستی برای آن‌ها بفرستید، «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» درحالی که می‌دانید آن‌ها به آنچه که حق و حقیقت، پروردگار

جهانیان برای شما فرو فرستاده است، کافر شده‌اند. «يُخْرِجُونَ الرُّسُولَ وَإِيَّاكُمْ» پیامبر و شما را از شهر و دیارتان بیرون می‌کنند «أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» به خاطر اینکه شما به پروردگارتان ایمان می‌آورید.

با دشمن من و خودتان در یک جبهه نایستید «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي» اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من و برای به‌دست آوردن خشنودی من، خارج شدید و در راه من تلاش و مجاهدت می‌کنید، حق ندارید با دشمن من و خودتان هم جبهه شوید.

«تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» در نهان و خفا، به آن‌ها ابراز محبت و مودت نکنید. «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ» من داناتر به آنچه شما پنهان می‌کنید، پنهان کرده‌اید و آنچه آشکار ساخته‌اید. «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» هرکدام از شما که با دشمنان خدا طرح دوستی و یاری بریزد و خودش را هم جبهه آن‌ها بداند، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» راه میانه را گم کرده است.

بعد به‌خاطر اینکه مسلمان‌ها را قانع کند که چرا باید با کفار قطع رابطه کنند، می‌فرماید کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود. «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ» اگر به شما دست یابند، «يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» دشمن شما خواهند بود.

«وَيَسْطُوعُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَّتَهُم بِالسُّوءِ» دست و زبان خود را به بدی بر روی شما می‌گشایند. دستشان را می‌گشایند تا شما را بیشتر تحت فشار قرار دهند. زبانشان را به بدی به روی شما می‌گشایند تا شما را تحقیر، بی‌حیثیت و بی‌شرافت کنند. شما را به‌عنوان یک انسان شایسته نمی‌شناسند. اگر کمکشان کردید، بدانید که سودی به حال شما نخواهند داشت.

«وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» اگر فردا بر شما مسلط شوند، اجازه نمی‌دهند همین عقیده قلبی را هم نگه دارید. دوست دارند شما نیز کافر باشید. گمان نکنید که اجازه می‌دهند آزاد و راحت مسلمانی کنید و به وظایف اسلامی تان عمل کنید.

شما به‌خاطر فرزندان، قوم و خویش، آقا‌زاده و آسایش نزدیکانتان، حاضرید با دشمن خدا بسازید؟ مگر این ارحام و اولاد، چقدر به درد آدم می‌خورند؟ «لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا

أَوْلَاذُكُم» ارحام و خویشاوندان و فرزندان شما، سودی به شما نمی‌رسانند. «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» در روز قیامت میان شما و آن‌ها جدایی می‌اندازد. این طور نیز می‌شود معنا کرد که در روز قیامت، ارحام و اولاد به شما سودی نمی‌بخشند.

«يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» خداوند، شما را در روز قیامت از هم جدا می‌کند «يَوْمَ يَفْزُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (عبس: ۳۴-۳۶) روزی که انسان از برادر، پدر و مادر، همسر و فرزندان عزیز خود می‌گریزد «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس: ۳۷) هرکس در آن روز کاری و سرگرمی و گرفتاری‌ای دارد که همان گرفتاری برایش کافی است «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و خدا به آنچه می‌کنید، داناست.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ.» این آیات، نقطه اوج آیاتی است که تاکنون خواندیم. به مؤمنان می‌گوید: ای مؤمنان! عمل ابراهیم و پیروانش سرمشق نیکویی برای شماست. ببینید ابراهیم و پیروانش چه کردند، شما هم همان کار را بکنید. آن‌ها چه کردند؟ آن‌ها صاف و صریح به قوم گمراه و طاغوت زمان خودشان گفتند ما از شما و خدایانتان بیزاریم. ما به شما کفر ورزیدیم، از شما روگردانیدیم و میان ما و شما برای همیشه بغض و دشمنی، عداوت و خشم و کینه برقرار خواهد بود. تنها یک راه آشتی وجود دارد «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» مگر آنکه به منطق فکری ما گرایش پیدا کنید.

بی‌شک، ابراهیم و پیروانش سرمشق نیکویی برای شما هستند. «إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ» زمانی که به قوم خودشان گفتند: «إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ» ما از شما بیزار و مبرايم «وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» هر خدایی که می‌پرستید، غیر از الله نیز بیزاريم «كُفْرَتَا بِكُمْ» به شما کفر ورزیدیم «وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا» میان ما و شما، دشمنی و بغض و کینه برای همیشه نمایان و آشکار شد «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» تا وقتی که به خدای یکتا ایمان آورید.

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (ممتحنه: ۶)؛ ابراهیم و یارانش سرمشق نیکویی هستند «لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» هرکس پشت کند، از این دستور روگرداند و اعراض کند، خدای متعال غنی، ستوده و پسندیده است و بر دامن کبریایی‌اش غباری نشیند.

اگر کسی با دشمنانش سازش کند، دامن انسانیت و شرافت خودش لکه دار خواهد شد و خدا زبانی نمی بیند. این جمله را از ابراهیم و یارانش به یاد داشته باشید که به کفار و منحرفان معاصر خودشان گفتند: «اَنَا بُرَأُوْا مِنْكُمْ» ما از شما بیزار هستیم. امام سجاد^{علیه السلام} و یارانش نیز با مردم منحرف زمان خود، همین طور صحبت می کردند. حدیثی در بحارالأنوار می گوید: «یحیی بن ام طویل، حواری امام چهارم^{علیه السلام} به مسجد مدینه رفت، رو به مردم ایستاد و همین سخن قرآنی را تکرار کرد: «يَقُولُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ»؛ ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما خشم و کینه آشکار شد.» همان حرفی که ابراهیم^{علیه السلام} به کفار، مشرکان، منحرفان و گمراهان معاصر خودش گفته بود را تکرار کرد.

اگر شیعه ای از شیعیان امام سجاد^{علیه السلام} در زمان امام سجاد^{علیه السلام}، از روی ترس یا طمع به دنبال جبهه دشمن رفت، از ولایت امام سجاد^{علیه السلام} خارج می شود و دیگر به جبهه امام سجاد^{علیه السلام} متصل نیست؛ به همین دلیل، شاگرد نزدیک امام سجاد^{علیه السلام} به آن ها گفت: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ.»

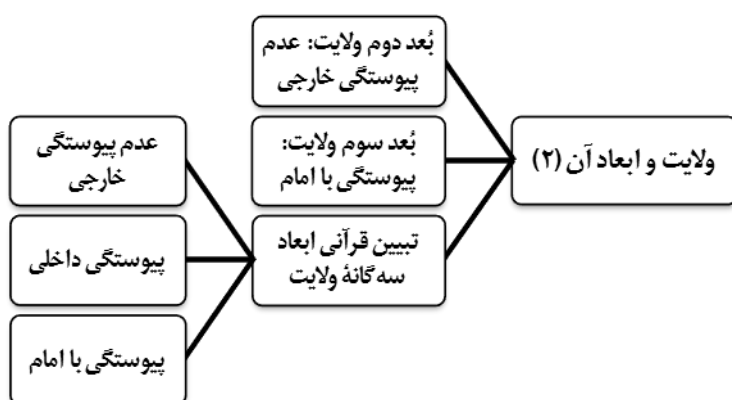
یحیی بن ام طویل از اصحاب خوب و زبده امام سجاد^{علیه السلام} بود. عاقبت کار این مسلمان برجسته این بود که حجاج بن یوسف دست و پای او را برید و به درخت آویخت؛ ولی او همچنان حرف می زد و می خواست با زبانش مردم را از گمراهی نجات دهد که زبانش را هم بریدند و او از دنیا رفت. این در حالی بود که شیعه را سامان داده بود و استوانه های اساسی کاخ تشیع را بعد از امام سجاد^{علیه السلام}، فراهم و استوار ساخته بود.

پرسش ها

۱. چرا اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می ماند؟
۲. ولایت در اصطلاح قرآن را معنا کنید.
۳. تجزیه و تحلیل خود را از بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی) بیان کنید.
۴. با توجه به تبیین قرآنی بُعد اول ولایت، دیدگاه خود را درباره مواجهه با جبهه باطل تبیین کنید.

درس پانزدهم

ولایت و ابعاد آن (۲)



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با دو بُعد دیگر ولایت (عدم پیوستگی خارجی و پیوستگی با امام) آشنا می شود؛
۲. به این باور می رسد که ارتباط و پیروی عمیق فکری و عملی از امام جامعه، سبب رشد و اقتدار جامعه اسلامی خواهد شد؛
۳. می کوشد تا از صفات و شاخص های ایمان متعهدانه به ولایت بهره مند شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

يَسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ

آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مانده: ۵۱-۵۶).

۱۵-۱. بُعد دوم ولایت (عدم پیوستگی خارجی)

امت اسلامی باید بکوشد روابط خارجی خود با مسلمانان و غیر مسلمانان را طوری تنظیم کند که ذره‌ای تحت تأثیر افکار آن‌ها قرار نگیرد. سیاست مستقل آن‌ها، حتی مختصری تحت تأثیر سیاست‌های دیگران قرار نگیرد و از استقلال نیفتد.

بنابراین، در روابط خارجی، ذره‌ای تأثیرپذیری از جناح‌های ضداسلامی یا غیراسلامی، مخصوصاً ضداسلامی، ممنوع است و جامعه اسلامی حق ندارد پیوند خودش را با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت فرادست و بالادست بودن برقرار کند؛ یعنی دولت اسلامی حق ندارد اجازه بدهد دولت‌های غیراسلامی بر آن چیره شوند و آن را مستعمره خودشان کنند، مانند ماجرای تنباکو و کمپانی رژی یا تأسیس کمپانی هند شرقی. حاکمان مغولی هند نباید اجازه این کار را به اغیار می‌دادند؛ زیرا می‌دانستند یا نمی‌دانستند - باید می‌دانستند - وقتی کمپانی هند شرقی وارد منطقه شد، چه بلایی بر سر مردم خواهد آورد و چطور سرطان استعمار را تارگ و پی آن شبه‌قاره عظیم خواهد گسترده!

قطع رابطه با دولت‌های غیرمسلمان، به معنای انزوای سیاسی جامعه اسلامی نیست، بلکه صرفاً روابط معمولی دارد و با آن‌ها ولایت و هم‌بستگی ندارد. پیوند جوهری و ماهوی ندارد. رابطه‌شان طوری نیست که اگر آن‌ها خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار دهند.

پس ولایت قرآنی دورو دارد؛ یکی اینکه باید در داخل جامعه اسلامی، همه عناصر

به سوی یک هدف و یک راه حرکت کنند و هم گام باشند و دیگر اینکه باید پیوند خود را در خارج از جامعه اسلامی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضداسلامی بگسلند.

۱۵-۲. بُعد سوم ولایت (پیوستگی با امام)

اینکه ما ارتباط با امام را این قدر مهم می‌دانیم و فرمانش را در همه شئون زندگی نافذ می‌دانیم، به خاطر این است که اگر جامعه‌ای بخواهد ولایت قرآنی داشته باشد؛ یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش در یک مسیر حرکت کنند و علیه قدرت‌های ضداسلامی در خارج بسیج شوند، به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلام نیاز دارد که همه به او پیوندند، از او الهام بگیرند و حرفش را گوش کنند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بسنجد تا بتواند مثل یک دیدبان تیزبین، هرکس را به کار مخصوص خودش بگمارد.

اگر جامعه‌ای بخواهد همه نیروهایش به کار بیفتند، در یک جهت پیش روند، انرژی هیچ‌یک از نیروها هدر نرود، همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکم، به مصالح جمعی بشریت فکر کنند و جامعه بتواند مانند مشت واحدی در مقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم باشد، به قدرت مرکزی نیاز دارد، البته به شرط اینکه آگاه، تیزبین و خداترس باشد و اگر لازم شد، خودش را نیز فدای هدف کند. اسم این نیروی مرکزی، امام است.

امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار برای جامعه تعیین می‌شود. اینکه می‌گوییم از طرف خدا باشد، یعنی چه؟ گاه خداوند نام و نشان او را معین می‌کند، همان طور که امیرمؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و بقیه ائمه علیهم السلام را معین کرد. خود پیامبر هم یک امام است، مثلاً خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴)؛ من تو را امام مردم قرار دادم.

گاهی امامت با نام و نشان معین نمی‌شود، مانند فرمایش امام صادق علیه السلام: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»؛^۱ آن

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تصحیح محمدباقر خراسان، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۵۸.

فقیهی که جانشین امام منصوب است، خود امامی است که با نام، معین نشده است. هرکس این نشانه را داشته باشد، امام خواهد بود.

امام یعنی پیشوا، حاکم، زمامدار، کسی که هر جا برود، انسان‌ها دنبالش می‌روند. امام باید منصوب از سوی خدا، عادل، منصف، بادین، بااراده و... باشد. پس اصل ولایت قرآنی، وجود امام را ایجاب می‌کند.

اگر پیکر بزرگ امت اسلامی بخواهد زنده بماند، باید با این مرکز و قلب متحرک و پرهیجان، ارتباط مستحکم و نیرومندی داشته باشد.

ولایت یعنی ارتباط فکری و عملی مستحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسلام با قلب امت. ولایت یعنی سرمشق درست گرفتن، در افکار و بینش دنبال او بودن و در افعال و رفتار و فعالیت‌ها و حرکت‌ها از او پیروی کردن.

اینجاست که معنای این حدیث را می‌فهمیم: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي»؛^۱ ولایت علی بن ابیطالب، حصن و حصار من است - از قول خدا - «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ هرکس وارد این حصار شود، از عذاب من در امان خواهد بود. بسیار جالب است!

۱۵-۳. تبیین قرآنی ابعاد سه‌گانه ولایت

در سوره مائده، هم به جنبه مثبت ولایت؛ یعنی پیوند داخلی، هم به جنبه منفی ولایت؛ یعنی قطع پیوندهای خارجی و هم به بعد دیگر ولایت؛ یعنی ارتباط و اتصال با ولی - قطب، قلب، حاکم و امام - اشاره شده است.

۱۵-۳-۱. عدم پیوستگی خارجی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» به یهود و نصارا نیبوندید و در یک جبهه قرار نگیرید.

«بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی از آن‌ها اولیا و هم‌جبهگان و پیوستگان بعض دیگراند. هرچند در ظاهر از یکدیگر جدا هستند؛ ولی در دشمنی با شما هم‌پیمان و متحد هستند.

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا^{علیه السلام}، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۱۳۶.

«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ» هرکس با آنان دوست شود و آن‌ها را بپذیرد - تولى از باب تفعّل به معنای پذیرفتن - ، قدم در وادی ولایت آن‌ها بگذارد، خودش را به آن‌ها پیوند بزند و با آن‌ها رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُمْ مِنْهُمْ» بی شک، از آنان است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» خدا مردم ستمگر را هدایت نخواهد کرد.

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» بیمار دلان را می بینی؟ «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» به سوی جبهه دشمنان دین می شتابند. در رفتن به سوی آن‌ها قناعت نمی کنند، بلکه می شتابند. قناعت نمی کنند به اینکه تا نزدیکی آن‌ها بروند و تا اعماق جبهه شان می روند. اگر از آن‌ها سؤال شود که چرا با دشمن می سازی؟ «يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» پاسخ می دهند که می ترسیم اگر دوستی نکنیم، آسیبی به ما برسد. چقدر این حرف‌ها به گوش آدم آشناست! «نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می ترسیم برایمان دردسری درست شود یا برایمان اسباب زحمت شود.

خدا در جواب آن‌ها می فرماید: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» امید است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمنان کند یا حادثه‌ای از پیش خود به سود آنان پدید آورد «فَيُصِيبُكُمْ عَلَى مَا أَسَرْتُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِيبًا» تا آن بدبخت‌هایی که با دشمنان ساخته بودند، پشیمان و روسپاه شوند و به اشتباه و بی‌آبرویی خود پی ببرند.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا» سپس کسانی که ایمان آورده‌اند، می گویند: «أَهْؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ» آیا این‌ها، همان‌هایی هستند که سوگندهای سخت و غلیظ می خوردند «إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ» که با شما هم عقیده و همفکر هستند؟! «حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ» کارهایشان پوچ و بیهوده و نابود شد «فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ» و زیان کردند.

۱۵-۳-۲. پیوستگی داخلی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید! «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر شما از دین خود بازگردید و بار رسالت و مسئولیتی که با ایمان به خدا پذیرفته بودید را از دوستان روی زمین بگذارید و آن را به سرمنزل نرسانید، خیال نکنید که این بار به سرمنزل نخواهد رسید. این امانت الهی به سرمنزل می رسد؛ ولی سعادتش نصیب کس دیگری می شود.

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» خدا مردمی را - مردم ایده آل اسلامی - خواهد آورد. پیوند و روابط خارجی و داخلی آن جامعه ایده آل اسلامی چنین است: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ» خدا آن ها را دوست دارد «وَيُحِبُّونَهُ» و آن ها هم خدا را دوست دارند. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱)؛ اگر خدا را دوست دارید، از من پیامبر پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد. «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» یعنی آن ها کاملاً در برابر فرمان خدا تسلیم بودند؛ به همین دلیل، خدا دوستشان داشت.

اینکه مهر و محبت آنان، دوطرفه است، «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و مؤمنان فروتن هستند، نشانه کمال رابطه و پیوند صمیمانه است و هیچ گونه نخوت، غرور، توقع زیادی، داعیه پوچ و باطلی در آن ها وجود ندارد و خودشان را از میان مردم بیرون نمی کشند «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» مؤمنان، خود را در مقابل خداوند فروتن و کوچک می کنند؛ «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» ولی کافران، دشمنان و مخالفان قرآن، «أَعِزَّةٌ» تأثیرناپذیر هستند، گویی حصاری دور خود کشیده اند تا هیچ تأثیری از آن ها نپذیرند.

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ویژگی دیگرشان این است که در راه خدا بی امان، بدون قید و شرط و همان طور که در آیه هست، جهاد و تلاش می کنند «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» و از ملامت هیچ ملامت گری هم نمی هراسند و نمی ترسند. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» این فضل و لطف خداست و به هرکس که بخواهد، می دهد. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» خدا گشاده دست و داناست.

۱۵-۳-۳. پیوستگی با امام

روابط خارجی و پیوندهای داخلی بیان شدند، اکنون آیه قلب پیوندهای داخلی، پیشوا، رهبر و امام را بیان می کند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» ولی و قائم امر، کسی که باید تمام نشاطها و فعالیت های جامعه و امت اسلامی به او برگردد و از او الهام بگیرد، خداست.

خداوند که مجسم نمی شود تا مردم را امر و نهی کند، دیگر چه کسی؟ «وَرَسُولُهُ» پیامبر خدا «وَالَّذِينَ آمَنُوا» و مؤمنان. کدام مؤمنان؟ «الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ» نماز را اقامه می کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» زکات می دهند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» درحالی که در رکوع هستند. یعنی چه کسی؟ امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام.

ما در این بحث می‌خواهیم تشیع را اثبات کنیم و قصد نفی بقیه یا ایجاد اختلاف نداریم. وقتی بحث از تشیع می‌شود، شما نگوئید که اسلام را اثبات کنیم و تشیع بماند برای بعد؛ زیرا تشیعی که ما می‌گوییم، چیزی جز اسلام نیست. هرکس اسلام را از دید خودش می‌بیند؛ ولی نگاه و دیدگاه درست، دیدگاه تشیع است.

ولایت، سه بُعد دارد؛ اتحاد داخلی، قطع پیوند خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی؛ یعنی امام و رهبر. حال اگر این سه بُعد را مراعات کنیم، چه می‌شود؟ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» کسی که ولایت خدا، رسول و مؤمنان را بپذیرد و این پیوند را مراعات و حفظ کند، پیروز می‌شود.^۱

پرسش‌ها

۱. آیا اصل «عدم پیوستگی با غیرمسلمانان» منجر به محدودیت روابط و انزوای سیاسی می‌شود؟

۲. نقش و جایگاه ولی و امام در جامعه اسلامی را توضیح دهید.

۳. در چه صورت می‌توان گفت مؤمنان با قلب جامعه اسلامی و امام، اتصال و

پیوستگی دارند؟

۴. چرا برخی از مسلمانان به دنبال سازش با دشمنان هستند؟

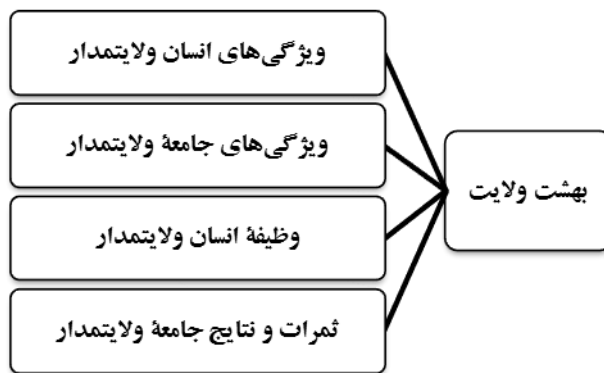
۵. چه کسی و چگونه امام جامعه اسلامی را انتخاب می‌کند؟

۶. صفات و شاخص‌های ایمان متعهدانه به ولایت را بیان کنید.

۱. «وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مانده: ۵۶).

درس شانزدهم

بهشت ولایت



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با معنا و مفهوم ولایتمداری فرد و جامعه، ویژگی ها، وظیفه و نتایج آن آشنا می شود؛
۲. باور می یابد که تنها با اتصال به ولایت و حرکت در راه خداست که استعدادها و ظرفیت های فرد و جامعه به شکوفایی و بالندگی می رسد؛
۳. می کوشد تا ولی خدا را بشناسد، فکر و عمل و راه و روش او را دنبال کند و دنباله رو او شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱).

ذکر این نکته درباره ولایت در ادامه بحث‌های گذشته لازم است که اولاً، معرفی اجمالی جامعه دارای ولایت فردی و جمعی؛ ثانیاً، نقش دورنمایی از جامعه‌ای که در آن، ولایت وجود دارد. مسئله این است که ببینیم اولاً، انسان ولایتمدار چه ویژگی‌هایی دارد؟ ثانیاً، جامعه‌ای که در آن ولایت حاکم است، چه ویژگی‌هایی دارد؟ در چه صورتی یک جامعه، جامعه ولایتمدار است به همان صورتی که اسلام دستور داده؟

مسئله سوم این است که آیا صرف پذیرش قلبی و فردی ولایت، کافی است و انسان ولایتمدار، تکلیفی برای ساختن جامعه ولایی ندارد؟ مسئله چهارم نیز این است که اگر شخص ولایتمداری در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که ولایت در آن حاکم نبود و شخص نیز خود را موظف نمی‌دانست که جامعه ولایی ایجاد کند، آیا این احساس وظیفه نکردن، ولایتمداری او را خدشه‌دار نخواهد کرد؟

۱۶-۱. ویژگی‌های انسان ولایتمدار

عده‌ای خیال می‌کنند که ولایتمداری یک نفر، فقط گریه در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام است. گمان می‌کنند ولایتمداری یعنی هرگاه اسم اهل بیت علیهم‌السلام آمد، حتماً پشت سرش «علیهم‌السلام» بگوید. هرچند محبت و احترام به اهل بیت علیهم‌السلام واجب است؛ ولی این، همه ولایت نیست. ولایت، بالاتر از این‌هاست.

هرچند گریستن بر امام حسین علیه‌السلام گاهی می‌تواند یک ملت را نجات بدهد؛ ولی ولایتی که انسان را به بهشت می‌رساند، این نیست. عده‌ای واقعاً از روی جهالت، ولایت را به محدوده تنگ و کوچکی منحصر می‌کنند که شایسته این اصل مهم اسلامی نیست.

ولایت یعنی وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر و روزافزون با ولی خدا. ابتدا باید ولی خدا را شناخت و سپس از فکر، عمل، روحیات و راه و رسم او پیروی کرد. اگر کسی خودش را به ولی متصل کند و در تلاش و جهاد و دوستی و دشمنی و... دنبال او راه بیفتد، ولایتمدار است.

اگر کسی ولایت را در قلبش منحصر کند یا مهر علی بن ابیطالب علیه‌السلام را تنها در دل داشته باشد؛ ولی عمل او برخلاف عمل، فکر و اندیشه امام علی علیه‌السلام باشد، ولایتمدار نیست. اگر

کسی صرفاً با محبت و بدون پیروی، خودش را شیعه و ولایت‌مدار بداند، در حق اسلام، امام علی (ع) و این اصل بزرگ اسلامی جفا کرده است. امام صادق (ع) ولایت را با عمل می‌داند و می‌فرماید: «انسان عامل ولی ما و انسان غیرعامل، دشمن ماست.» ولایت یک انسان، پیوستگی و وابستگی مطلق او با ولی است.

۱۶-۲. ویژگی‌های جامعه ولایت‌مدار

در جامعه ولایت‌مدار، ولی باید مشخص باشد و بعد از آنکه مشخص شد، باید منشأ الهام و نشاط همه نیروها و فعالیت‌ها باشد، قطبی باشد که همه به او متصل می‌شوند. ولی، راهبر و پیش‌قراول جامعه است.

امیرمؤمنان (ع) بعد از پیامبر، ۲۵ سال از اداره جامعه دور بود و جامعه اسلامی بعد از پیامبر، ۲۵ سال دارای ولایت نبود. در آن جامعه، سلمان، ابوذر، مقداد و... شخصاً ولایت را قبول داشتند؛ ولی جامعه اسلامی چگونه؟ جامعه اسلامی بعد از پیامبر، ۲۵ سال دارای ولایت نبود. بعد از امیرمؤمنان (ع) به حکومت رسید و جامعه، ولایی شد. چقدر؟ همان قدر که علی (ع) در آن منشأ الهام و بستر فرمان‌ها، مقررات، معرفت‌ها و شناخت‌ها بود. وقتی امام، منشأ امر و نهی جامعه باشد، آن جامعه، ولایی است و در غیر این صورت، نه.

۱۶-۳. وظیفه انسان ولایت‌مدار

ائمه (ع) کوشیدند تا ولایت و جامعه اسلامی را زنده کنند و نهال انسانیت را در این مزرع و باغ، با آب گوارای جان‌بخش و حیات‌آفرین ولایت، رشد دهند و سرسبز و بالنده کنند. راه ولایی کردن جامعه این است که بکوشیم ولی خدا به حاکمیت دست یابد.

گاه نام و نشان ولی آشکار است، مانند ائمه اطهار (ع)؛ ولی گاه نام و نشان او آشکارا بیان نمی‌شود و باید او را از روی ویژگی‌هایش بشناسیم، مانند این حدیث: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَاتِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ»؛^۱ هرکس این‌طور باشد، ولی است. ولی، ولی است و از جانب خدا تعیین شده؛ اما یکی با نام و

۱. احمد بن علی طبرسی، همان، ج ۲، ص ۴۵۸.

دیگری با نشان.

اگر بنا باشد انسان، قوانین اسلامی و مقررات الهی را همان طور که اسلام خواسته، در جامعه احیا کند، راهش را نیز پیدا می کند. آن وقت اگر جامعه ای دارای ولایت شد، مانند مرده ای است که زنده شده.

۱۶-۴. ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار

استعدادهای جامعه ای که ولایت ندارد، خنثی می شود، به هدر می رود، نابود می شود، هرز می شود یا حتی به زیان خودش به کار می افتد. مغز دارد؛ ولی به ایجاد فساد، بدبخت کردن دیگران و محکم کردن پایه های استبداد و ظلم و استعمار می اندیشد. شرایط آن جامعه اجازه نمی دهد انسان براساس حق کاری انجام دهد.

همه استعدادهای انسان در جامعه ولایتمدار، رشد می کند و شکوفا می شود. همه چیزهایی که خدا برای کمال و تعالی به انسان داده، بارور می شود. نهال انسان، بالنده می شود. انسان ها به تکامل می رسند. انسانیت تقویت می شود. همه سرشته ها در این جامعه به ولی و حاکم برمی گردد و جامعه پر از یاد خدا می شود. ثروت ها عادلانه تقسیم می شوند. خوبی ها گسترش می یابند و بدی ها از بین می روند. «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حج: ۴۱) کسانی که اگر در زمین ساکنشان کنیم، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» خدا را یاد می کنند (نماز، سبیل ذکر و یاد خدا و جهت گیری خدایی یک جامعه است).

«وَأَتُوا الزَّكَاةَ» زکات می دهند و ثروت را عادلانه تقسیم می کنند. دامنه زکات در قرآن بسیار وسیع است و احتمالاً شامل همه انفاق و صدقه ها می شود. مسلماً به معنای ایجاد تعادل در جامعه است؛ زیرا زکات موجب تعدیل ثروت در جامعه است.

«وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ» گستردن کارهای خوب «وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» و ریشه کن کردن بدی ها. امرکردن و گفتن، یکی از جلوه های امر به معروف و نهی از منکر است. از امیر مؤمنان (ع) پرسیدند که چرا با معاویه می جنگی؟ فرمود: به خاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است. برای چه امام حسین (ع) از مدینه بیرون رفت؟ «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ چون می خواست امر به معروف و نهی از منکر کند. ببینید چقدر دایره و دامنه

امربه معروف وسیع است و به نظر ما کوچک و محدود می آید! به هر حال، وقتی جامعه ای ولایتمدار باشد، این اتفاقات می افتند؛ اقامه نماز، پرداخت زکات، امر به معروف، نهی از منکر و... و پیکر بی جان جامعه، جان و روح و حیات می یابد.

پرسش ها

۱. محبت اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان چه نسبتی با یکدیگر دارند؟
۲. ولایتمداری فرد به چه معناست؟ ویژگی های او را بیان کنید.
۳. مسئولیت مؤمن در قبال ولایتمداری جامعه چیست؟
۴. علامت و نشانه ولایت مداری جامعه چیست؟
۵. ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار را تبیین کنید.

فصل سوم

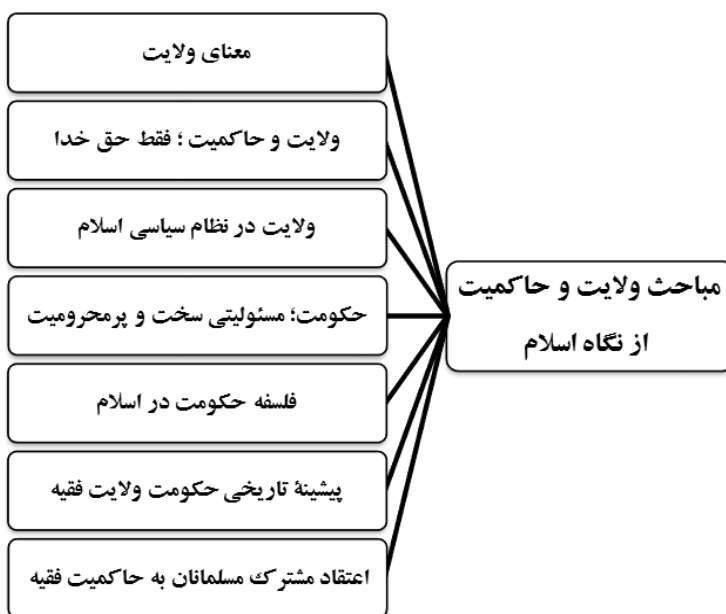
ولایت فقیه در اندیشه امام خامنه‌ای داماد

تدوین و تنظیم: سید محمد بلاغی



درس هفدهم

ولایت و حاکمیت از نگاه اسلام



اهداف

- با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:
۱. با معنا و مفهوم ولایت در نظام سیاسی اسلام و پیشینه حکومت ولایت فقیه در کلام امام خامنه‌ای دامنه‌الله آشنا می‌شود؛
 ۲. به این باور می‌رسد که چون حکومت اسلامی، ادامه حاکمیت خداست، فلسفه حکومت در آن با دیگر حکومت‌ها متفاوت است؛
 ۳. می‌کوشد مفهوم حکومت اسلامی را برای مردم به درستی تبیین کند.

۱۷-۱. معنای ولایت

ولایت که عنوان حکومت در اسلام و ویژگی نظام اجتماعی و سیاسی برای اسلام است، عبارت است از پیوستگی، پیوند، درهم پیچیدن و درهم تنیدگی. این، معنای ولایت است. چیزی که مفهوم وحدت، دست به دست هم دادن، باهم بودن، با هم حرکت کردن، اتحاد در هدف، اتحاد در راه و وحدت در همه شئون سیاسی و اجتماعی را برای انسان تداعی می کند.

گاهی ولایت به معنای محبت و پشتیبانی نیز می آید که در واقع، همه این ها مصادیق به هم پیوستگی، وحدت و اتحاد هستند، وگرنه معنای حقیقی، همان اتحاد، یگانگی، باهم بودن و برای هم بودن است. معنای ولایت، این است.

به این دلیل کلمه ولایت در شکل و مفهوم خاص آن در جامعه و نظام اسلامی به حکومت اطلاق می شود که این رابطه ولی و مردم، رابطه ولایتی است، ارتباط و اتصال جدانشدنی دارد، تمام اجزای این جامعه به یکدیگر متصل هستند و از هم جدا نمی شوند.

۱۷-۲. ولایت و حاکمیت، فقط حق خدا

انسان ها ذاتاً آزاد آفریده شده اند و هیچ کس حق حاکمیت بر انسان های دیگر را ندارد. از نظر اسلام، هرگونه سلطه معنوی و مادی بر انسان ها تا زمانی که به خدا منتهی نشود، ممنوع است. حکومت بر انسان ها حق ذات مقدس پروردگار است و نه هیچ کس دیگر.

در اسلام، هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسان ها پذیرفتنی نیست، مگر اینکه خدای متعال مشخص کرده باشد. ولایت زمانی پذیرفتنی است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد. تنفیذ شارع یعنی باید ولی و حاکم، اهلیت و صلاحیت یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. [پس] ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص و روشن کند، این مجرا، همان مجرای الهی، پذیرفتنی و دنبال کردنی می شود که مطلوب اسلام است.

۱۷-۳. ولایت در نظام سیاسی اسلام

اسلام دارای نظام سیاسی است و در آن، حکومتی بر مبنای مقررات اسلامی پیش بینی شده

است. در اصطلاح و عرف اسلامی، نام حکومت، «ولایت» است. معنای ولایت، حاکمیت و سرپرستی در جامعه اسلامی طبیعتاً با معنای ولایت، سرپرستی و حکومت در جوامع دیگر متفاوت است. سرپرستی جامعه در اسلام متعلق به خدای متعال است.

خدای متعال این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند؛ یعنی وقتی حاکم اسلامی و ولی امر مسلمانان براساس نام شخص - چنان‌که طبق عقیده ما درباره امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه علیهم السلام تحقق یافت - یا معیارها و ضوابط تعیین می‌شود و اختیار اداره امور مردم به او داده می‌شود، باز این ولایت، ولایت خدا است. این حق، حق خدا است. این، قدرت و سلطنت الهی است که بر مردم اعمال می‌شود.

اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی که در رأس حکومت قرار دارد را به‌عنوان والی، ولی، مولا - مشتقات ولایت - معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، کسی که در رأس قدرت قرار می‌گیرد و کسانی که قدرت بر آن‌ها اعمال می‌شود، ارتباط، اتصال و پیوستگی جدایی‌ناپذیری دارند. هر حکومتی که این‌طور نباشد، ولایت ندارد؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش‌بینی کرده، نیست. اگر فرض کنیم کسانی در رأس قدرت باشند که با مردم ارتباطی ندارند، رابطه آن‌ها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف است و با کودتا، وراثت و جانشینی نسبی - منهای فضایل و کیفیات حقیقی که شرط حکومت است - در رأس کار قرار گرفته‌اند، این نوع حکومت، ولایت نیست.

ولایت زمانی صورت می‌گیرد که ارتباط والی یا ولی با مردمی که بر آن‌ها ولایت می‌کند، ارتباط نزدیک، صمیمانه و محبت‌آمیز باشد، همان‌طور که در دوران خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود «بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ» (آل عمران: ۱۶۴) یا «بَعَثَ مِنْهُمْ»؛ از خود آن‌ها کسی را مبعوث کرد تا عهده‌دار مسئله ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام، این است.

معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، یعنی حکومتی که در آن، حاکم اقتدار دارد؛ ولی خودخواهی سلطنتی ندارد، جزم و عزم قاطع دارد «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ ولی مستبد به رأی نیست. حکومتی که در عین اقتدار، عزت، جزم، عزم

و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد، خودخواهی، خودرأیی، زیاده‌طلبی و... ندارد. نشانه اصلی حکومت، این است؛ حکومتی که در آن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبت‌آمیز است، مردم به او متصل، پیوسته و علاقه‌مند هستند، حاکم، خدا را منشأ همه این نظام سیاسی و وظایف می‌داند و خود را عبد و بنده خدا می‌داند. استکبار در این ولایت وجود ندارد.

۱۷-۴. حکومت اسلامی، ادامه حاکمیت خدا

حکومت اسلامی ادامه حاکمیت خداست؛ ادامه ولایت و سلطه تکوینی و ربوبیت پروردگار است. یعنی خدای متعال عالم را آفریده است، انسان‌ها را آفریده است، پیغمبران را مبعوث کرده است، راه هدایت را در مقابل همه موجودات گذاشته، یک حرکت همگانی عظیم ممتد تمام نشدنی در سراسر عالم به اراده و تدبیر پروردگار به سوی کمال و تعالی به وجود آمده.

... خدای متعال این عالم را، این بشریت را، این موجودات را، این نعمت‌ها را با یک قاعده‌ای و قانونی و به جهت و سمت خاصی آفریده و پیغمبران را مأمور کرده که همه چیز دنیا را در جای واقعی و صحیح خود قرار بدهند و به انسان یاد بدهند که چگونه می‌شود از موجودات عالم، از امکانات، از قدرت‌های گوناگونی که در بطن این طبیعت نهفته است استفاده کرد. از قوانین چگونه می‌شود استفاده کرد؛ خود را و همه محیط پیرامون خود را و همه عالم را به کمال رساند.

حاکم اسلامی و حاکم الهی در حقیقت «خلیفه الله» در میان مردم و ادامه دهنده همان راهی است که خدای متعال برای انسان‌ها معین و مقرر فرموده است. یعنی جانشین اراده پروردگار یعنی اداره کننده و هدایت کننده انسان‌ها به سرمنزل کمالی که برای آن‌ها مقدر و مقرر شده.

بنابراین دولت اسلامی، بر طبق اراده خدا عمل می‌کند و با همان هدف‌ها، انسان‌ها را و جامعه را حرکت می‌دهد و در همان سمتی که خدا اراده کرده است، جامعه را می‌برد، لذاست که وظایف او، کوچک شده وظایف خداست، یعنی باید همان برخوردی را که

خدای متعال با موجودات عالم دارد، با انسان‌ها دارد، حکومت اسلامی همان برخورد را داشته باشد. لذا برخورد دولت اسلامی با انسان‌ها باید محبت‌آمیز باشد، پدرانه باشد، اصلاح‌گراانه باشد.

۱۷-۵. حکومت؛ مسئولیتی سخت و پر محرومیت

اساس حکومت در ادیان الهی با آن چیزی که دنیا طلبان و سلطه جویان به نام حکومت می‌شناسند، فرق دارد. دنیا طلبان حکومت را به معنای حاکمیت مطلق بر مردم و تأمین شهوات نفسانی خود می‌دانند. حکومت بر مردم را وسیله‌ای برای راحتی خود، تنعم خود، برای لذت و کیف و عشرت خود قرار می‌دادند. امروز هم در دنیا همین جور است، آن کسی که به حکومت می‌رسد، احساس می‌کند به یک زندگی راحت و متنعم رسیده است. اما در فرهنگ ادیان و در اسلام، حکومت به معنای یک فریضه و یک وظیفه و یک مأموریت سخت و پر خطر و پر محرومیت و به معنای برداشتن سنگین‌ترین بار تکلیف اجتماعی است.

لذاست که آنچه در عرف همه اقتدارهای دنیا، به آن سلطنت و پادشاهی و ملوکیت گفته می‌شود، در اصطلاح اسلامی، اسم آن امامت است، اسم آن خلافت «الله» است، اسم آن ولایت و تصدی امور مردم است....

۱۷-۶. فلسفه حکومت در اسلام

فلسفه حکومت در اسلام و آن پایه و اساسی که حکومت اسلامی بر آن قرار می‌گیرد، عبارت است از وظیفه الهی که وظیفه خدمت به مردم است، حکومت در بینش الهی، یک وسیله‌ای است، یک مسئولیتی است که کسانی آن را قبول می‌کنند تا به مردم خدمت کنند و خدمت به مردم، فقط خدمت به شکم مردم و زندگی حیوانی مردم نیست. این جزئی از خدماتی است که حکومت باید به مردم تحویل بدهد و در اختیار مردم بگذارد. مهم‌تر از مسائل زندگی مادی مردم، معنویات مردم، استعدادهای مردم، رشد فکری مردم و خلاصه انسان ابتدایی را به صورت یک انسان کامل خواستن است.

کسانی که وظیفه زمامداری و اداره امور مردم را به عهده می‌گیرند، در حقیقت یکی از

شئون ربوبیت الهی را بر عهده دارند. نتیجه می‌گیریم که حکومت، اصلاً فلسفه‌ای جز خدمت به مردم به صورت همه جانبه ندارد.

۱۷-۷. پیشینه تاریخی حکومت ولایت فقیه

مسئله تشکیل حکومت در زمان غیبت، از نظر علمای شیعه واجب بوده است، نه فقط جایز. یعنی علمای شیعه، در شمار چیزهایی که همواره به آن‌ها اعتقاد داشتند در طول زمان، لزوم بازگرداندن حاکمیت جامعه، به محور الهی آن بود، که از نظر آنان این محور الهی، فقیه بوده، و این حقیقت، ادامه مبارزه سیاسی ائمه ما بود.

... این حقیقتی است که عنصر مبارزه در زندگی ائمه وجود داشته است، به ویژه مبارزه سیاسی، و هدفش هم عبارت بود از یک حرکت سیاسی. حرکت سیاسی علیه دستگاه حاکم [و] ایجاد دگرگونی در ساخت سیاسی جامعه. مبارزه کننده هدفش این است که ساخت موجود سیاسی را به هم بریزد و ساخت مورد نظر خود را حاکم کند و آن ساخت، همان امامت است. پس امامت به معنای سیاسی، از زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام وجود داشته و به اعتقاد ما، از زمان اولین امام معصوم علیه‌السلام وجود داشته و در طول زندگی ۲۵۰ ساله ائمه ادامه داشته است. در زمان غیبت، علما همین روش و رشته را ادامه دادند. ...

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که ایجاد حکومت اسلامی از نظر علما نه فقط جایز، بلکه واجب است؛ ولی با گذشت قرون متمادی و در طول زمان، به دلیل تحقق نیافتن این آرزو، مثل همه آرزوهای طولانی، این ایده نیز رنگ کهنگی گرفته و شکل افسانه یا آرزوی خیالی پیدا کرده است.

همه علما و فقهای بزرگ گذشته، چیزی به نام ولایت فقیه یا حاکمیت شرع را می‌شناختند و بر آن اتفاق نظر داشتند؛ ولی برخی دایره آن را محدود و برخی وسیع می‌دانستند، پس تشکیل حکومت اسلامی، یکی از اصول اسلامی است و حکومت، همان‌طور که امام خمینی رحمه‌الله در بحث‌های خود در نجف عنوان کردند، جزء اصول دین است، نه فروع آن. اگر حکومت نباشد، اسلام نیز باقی نخواهد ماند، مگر شکل، نام، ذهنیت یا عمل محدودی از آن.

[پس] مسئله ولایت فقیه به شیوه‌ای که اکنون مطرح می‌شود، چیز جدیدی نیست؛ چون همین مسئله در کتاب‌های فقهی قدیم ما هم مطرح شده است. گاه فکر تشکیل حکومت در طول تاریخ شیعه، شکل مبارزه سیاسی به خود گرفته است. خود طرح مسئله حکومت، نوعی مبارزه سیاسی است. این بحث، بحث سیاسی است. مبارزه سیاسی که فقط مبارزه مسلحانه نیست! مبارزات رایج در زمان ما، در گذشته مرسوم نبود. هرچند قبل از انقلاب، کسانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی دست به قیام‌هایی زدند؛ ولی این نوع حرکت‌ها بعد از آن دهه‌ها رایج شد.

۱۷-۸. اعتقاد مشترک مسلمانان به حاکمیت فقیه

بیشتر اعتقادات ما مسلمانان با هم مشترک هستند و شایستگی الگوبرداری دارند، مثلاً فرض کنید که اصل حاکمیت خدایی، به معنای ملاک بودن ارزش‌های خدایی است. یکی دیگر از اصول مشترک، اعتقاد به حاکمیت فرد عادل و صالح است؛ یعنی کسی که به ارزش‌های الهی نزدیک‌تر باشد و به آن ارزش‌ها آگاه‌تر و واقف‌تر باشد. ما اصطلاحاً با او «فقیه» می‌گوییم.

پس حکومت فقیه و ولایت فقیه، پدیده‌ای است که بین همه فرقه‌های اسلام مشترک است، هرچند با این نام و خصوصیات در فقه‌های دیگر مطرح نشده باشند؛ بنابراین، متفکران اسلامی در صد سال اخیر درباره نهضت اسلامی حرف می‌زنند. آن‌ها، همه الگوهای حکومت امروز را رد می‌کنند و معتقدند که باید بنده صالح خدا در رأس حکومت قرار گیرد. بنده صالح خدا کیست؟ کسی که بیش از همه، معارف اسلامی را بداند و به آن‌ها بیشتر از دیگران عمل کند.

به اعتقاد بنده، شیعه و سنی در معنای ولایت فقیه اختلافی ندارند؛ یعنی نباید هیچ‌کدام از فقها که با اسلام آشنایی دارند، درباره معنای ولایت فقیه اختلاف کنند، حال ممکن است ما اسمش را ولایت فقیه بگذاریم و فقه و مذهب دیگر، اسم دیگری برایش انتخاب کنند. بحث سر اسم نیست.

ولایت فقیه یعنی حاکمیت کسی که دین را می‌شناسد و می‌تواند احکام الهی را از کتاب

و سنت درک کند. به اعتقاد ما باید چنین شخصی حاکم باشد و افراد فاسق، فاجر و جاهل در دین، نمی‌توانند حاکم باشند. این، معنا و ایده ولایت فقیه است که فقهای شیعه آن را پذیرفته‌اند و بنای نظام جمهوری اسلامی هم بر همین است.

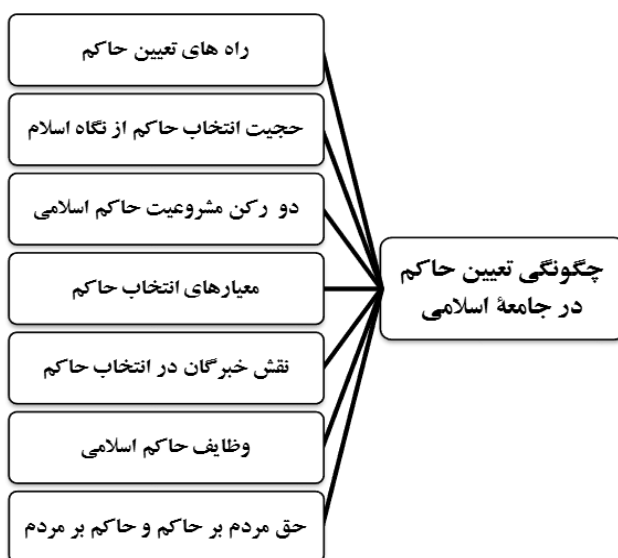
پس، ببینید همه اصلی را پذیرفته‌ایم که مصداق توحید الهی است؛ یعنی اگر ما بخواهیم موحد باشیم، باید در جامعه‌ای زندگی کنیم که احکام خدا در آن اجرا می‌شود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه، دین‌شناس، عادل، عامل، زکی، عارف و... حکومت می‌کند.

پرسش‌ها

۱. ولایت را معنا کرده و نظر اسلام را درباره حق حاکمیت بر انسان‌ها تبیین کنید.
۲. ولایت در نظام سیاسی اسلام را شرح دهید.
۳. چرا فلسفه حکومت در اسلام، خدمت به مردم است؟
۴. پیشینه تاریخی تشکیل حکومت ولایت فقیه را بیان کنید.
۵. آیا همه فرقه‌های اسلامی به حاکمیت ولی فقیه اعتقاد دارند؟ توضیح دهید.

درس هجدهم

چگونگی تعیین حاکم در جامعه اسلامی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با راه‌های تعیین حاکم، حجیت انتخاب، معیارهای آن، وظایف و حقوق حاکم اسلامی در کلام امام خامنه‌ای داماد آشنا می‌شود؛
۲. باور می‌یابد که در نظام سیاسی اسلام، مردم یکی از ارکان مشروعیت هستند و بدون خواست و اراده آن‌ها، هیچ حاکمی مشروعیت ندارد؛
۳. می‌کوشد با تبیین صحیح نقش مردم و خبرگان در انتخاب امام جامعه اسلامی برای مردم، شبهه‌اندازن و طرفداران دموکراسی غربی را در رسیدن به اهداف خود ناکام کند.

۱۸-۱. راه‌های تعیین حاکم

راه تعیین حاکم و ولی امر در اسلام، فقط انتخاب نیست، بلکه نصب الهی یا انتخاب از روی ویژگی‌های کلی نیز نافذ است. نصب در اسلام و تشیع، نصب اشخاص نیست؛ یعنی هیچ حاکمی، حتی حاکمی که از سوی خدا منصوب شده نیز نمی‌تواند کس دیگری را نصب کند. نصب پیامبر ﷺ یا امام ﷺ، چون از جانب خداست، معتبر است. به عقیده ما پیامبر اکرم ﷺ، امیر مؤمنان ﷺ و دوازده امام شیعه را معرفی کرد؛ ولی ولی امر را خدا تعیین کرد.

یک راه دیگر، راه انتخاب است. انتخاب در کجا جایز است؟ جایی که نصب وجود نداشته باشد، مثل دوران غیبت. در دوران غیبت، کسی از جانب خدا منصوب نشده، بلکه ولی براساس معیارهایی معین می‌شود. نصب فقها به معنای تعیین معیاری است که ائمه ﷺ در متون روایت و احکام، بیان کرده‌اند. هرکس در چهارچوب این ملاک‌ها و معیارها قرار گیرد، می‌تواند امامت بر مردم را برعهده بگیرد.

مورد دیگر هم در جایی است که امام با نصب تعیین شده؛ ولی به حکومت نرسیده است، مثل دوران خلافت امیر مؤمنان ﷺ. ایشان هرچند از جانب خدا و با معرفی پیامبر ﷺ منصوب شده بود؛ ولی در واقعیت تاریخی، مردم این نصب را نپذیرفتند و کار به جایی رسید که مردم در برهه‌ای از زمان به امیر مؤمنان ﷺ مراجعه کردند و با اصرار از آن حضرت تقاضا کردند تا خلافت را بپذیرد و به اجماع امت، تقریباً امیر مؤمنان ﷺ به خلافت و ولایت امر انتخاب شد. این هم یکی از جاهایی است که انتخاب مردم نافذ است.

۱۸-۲. حجیت انتخاب حاکم از نگاه اسلام

امیر مؤمنان ﷺ برای اثبات خلافت خود به مراجعه، پذیرش و بیعت مردم استناد کردند. اگر این‌ها حجیت نداشتند و معتبر نبودند، امیر مؤمنان ﷺ به مردم نمی‌گفت سراغ کس دیگری بروید و دیگری را انتخاب کنید. نمی‌گفت چون شما با اصرار من را انتخاب کردید، من قبول می‌کنم. در اسلام و در چنین مواردی، اعتبار قطعی و حقیقی برای انتخاب، گزینش و سرسپردگی مردم به یک ولی امر، معین شده است. این، یکی از جاهای انتخاب است.

انتخاب، به طور مطلق حجت نیست؛ یعنی اگر همه مردم، کسی که در چهارچوب معیارها و ملاک‌های خدایی قرار نمی‌گیرد را انتخاب کنند، این انتخاب، حجت نیست. این اختلاف در بینش حکومت‌داری اسلامی و غیراسلامی یا غربی وجود دارد.

در دموکراسی‌های غربی که برای مردم حق‌رأی قائلند، معتقدند که مصلحتی برای خواست و اراده مردم وجود ندارد. اسلام برای مردم، به خودی خود و بالذات، حق حاکمیت قائل نیست. حق حاکمیت متعلق به خداست. کسی که می‌تواند برای مردم قانون وضع کند، ملاک‌های اجرای قانون را معین کند و مالک امور مردم باشد، خداست، پس در اسلام، سلسله اصول، ضوابط و معیارهایی وجود دارند که اگر انتخاب مردم در چهارچوب این معیارها بگنجد، اعتبار دارد و اگر در خارج از این چهارچوب و دور از این ملاک‌ها و معیارها باشد، حجیتی ندارد.

نظر مردم تعیین‌کننده است؛ ولی برای کسی که معیارهای لازم را دارد. اگر معیارهای لازم در آن انسان نباشد، انتخاب مردم به آن مشروعیت نمی‌دهد. این معیارها باید مشخص شوند. معیار تقوا، دین، عدل، آشنایی با اسلام و اسلام‌شناسی. کسی که می‌خواهد جامعه اسلامی را به اسلام راهنمایی کند، باید اسلام را بشناسد «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى» (یونس: ۳۵)؛ کسی که به سوی حق رهبری می‌کند، سزاوار پیروی کردن است یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه هدایت شود؟

اگر مردم، کسی که از تقوای الهی، صیانت نفس، دینداری و آگاهی لازم برخوردار است را انتخاب کنند، حکومت او مشروعیت دارد. اگر مردم، همین آدم با همین معیارها را نپذیرند، باز مشروعیت ندارد. خلاصه، در چهارچوب شرایط اسلامی است که انتخاب، حجیت پیدا می‌کند. اگر مردم در میان دو، سه یا ده نفر که دارای این شرایط هستند، یکی را انتخاب کنند، حکومت آن یک نفر، حجیت دارد.

اینک یکی از روایاتی که در این باره وارد شده را مطالعه می‌کنیم تا روشن شود حق رأی و انتخاب مردم در اسلام چقدر مهم است. اگر مسلمانی جز این نظر بدهد، یقیناً نسبت به اسلام جفا کرده است. نقل شده حضرت امیر علیه السلام در نامه‌ای به دوستان خودشان فرمودند: «عَهْدَ إِلَى عَهْدًا»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری داد و پیمانی از من گرفت که «فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَ

أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ»؛^۱ اگر امت، تو را انتخاب کردند، تو را خواستند و مشکلی به وجود نیامد - توجه کنید به اینکه چه مصالح مهمی وجود دارد که حتی این مسئله را تحت الشعاع قرار می دهد، مثل وحدت عالم اسلام و امت اسلامی. جایی که نبودن وحدت، کیان اسلام را تهدید می کند، حتی از امامت و حکومت هم صرف نظر می شود - اگر با فرض عافیت، بدون اینکه مشکل و تشنجی باشد، اختلافی به وجود آید یا جنگ داخلی درست شود، مردم دور تو را خواستند، «فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ»؛ زمام امور آن ها را در دست بگیر.

از این روایات و روایات فراوان دیگری که وجود دارد، کاملاً می توان فهمید که مذاق اسلام این است که وقتی نصب الهی نبود یا به آن عمل نمی شد، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن، انتخاب مردم است. در اینجا به مردم حق رأی و انتخاب داده شده است.

۱۸-۳. دورکن مشروعیت حاکم اسلامی

در اسلام، مردم یک رکن مشروعیت هستند، نه همه آن. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه اساسی دیگری که تقوا و عدالت نامیده می شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می شود، از تقوا و عدالت برخوردار نباشد، هرچند همه مردم او را بخواهند، حکومتش از نظر اسلام، نامشروع است، اکثریت که هیچ.

درنامه هایی که امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کرده بودند - که جزء سندهای ماندگار تاریخ اسلام است - نوشته اند: «و لعمری ما الامام الا الحاکم بالقسط»؛ حاکم و حکومت در جامعه اسلامی نیست، مگر آنکه عادل باشد و به قسط و عدالت، حکم کند. اگر به عدالت حکم نکنند، هم کسی که او را نصب کرده و هم کسی که او را انتخاب کرده، نامشروع است.

۱۸-۴. معیارهای انتخاب حاکم

پیامبران بنابر نصب پروردگار، حاکم هستند و جانشینان آن ها نیز منصوب هستند؛ ولی وقتی حاکم منصوبی از جانب خدا وجود نداشته باشد، مثل زمان ما که امام منصوبی نیست، باید سراغ معیار برویم. کدام معیارها هستند که حاکم با داشتن آن ها می تواند حکومت

۱. علی بن موسی ابن طاووس، کشف المحجبة لثمرة المهجعة، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵، ص ۲۴۸.

مشروعش را بنیان‌گذاری کند؟ چون باید به کتاب خدا حکم کند، پس باید عالم به کتاب باشد. امام و پیشوا که تعبیر دقیق و کاملی از حاکم اسلامی است، باید حتماً عالم به کتاب خدا باشد؛ یعنی فقیه در دین باشد.

حتماً باید عادل نیز باشد و از هوای نفس پیروی نکند؛ زیرا خدای متعال، هم به پیامبرش، حضرت داوود علیه السلام و هم به همه پیامبرانش فرمود و تأکید کرد: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص: ۲۶)؛ زیرا اگر از هوای وهوس پیروی شود، گمراهی و انحراف از راه خدا حتمی است و این، مایه اصلی انحراف جوامع بشری است، پس حاکم اسلامی نباید تحت تأثیر هوای نفس قرار گیرد. این امر ممکن نمی‌شود، مگر با عدالت.

همچنین باید مصون باشد، نفش را از روآوردن به دنیا نگه دارد و تحت تأثیر مطامع دنیوی قرار نگیرد. همه این شرایط در مدارک اسلامی و کتاب و سنت، به تفصیل بیان شده است. این، همان حکومت و ولایت فقیه است که ما به عنوان محور، مبنا و قاعده نظام خودمان انتخاب و اعلام کردیم. حکومت فقیه یعنی حکومت عالم به کتاب و دین. هر فقیه‌ای هم نه، بلکه آن عالمی که تحت تأثیر هوای نفس نباشد.

البته علاوه بر تهذیب، علم و عدالت، به توانایی هم احتیاج دارد. باید قدرت اداره داشته باشد. این یک شرط عقلی است و در داستان طالوت نیز به آن اشاره شده: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»^۱ بعد که آن‌ها اعتراض کردند: «أَتَنَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» و پیامبر پاسخ داد: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره: ۲۴۷)؛ توانایی جسمی هم در کنار توانایی علمی، اهمیت دارد. البته طبیعی است که توانایی جسمی فقط به معنای جسم سالم نیست، بلکه شاید فکر و ذهن سالم، قدرت کار و قدرت اداره نیز از مصادیق توانایی جسمی باشد. حتی اگر مصداق آن هم نباشد، قطعاً و به طریق اولی، شرط است.

۱. «پیامبرشان به آن‌ها گفت: خداوند، طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هرکس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

این‌ها، چیزهایی هستند که ما برای حاکم لازم می‌دانیم و بر مبنای این، حاکم را انتخاب می‌کنیم و ولی فقیه و ولایت را به‌عنوان اصل می‌پذیریم. در دوران غیبت کبری هم عقلاً و شرعاً این ولایت و این حاکمیت، مخصوص انسان دین‌شناس، عادل و بصیر به اوضاع و احوال زمان؛ یعنی فقیه است. این، سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است.

امروزه هیچ‌کدام از فرقه‌های اسلام در اینکه شایسته‌ترین فرد برای حکومت، فقیه جامع‌الشرایط است، اختلاف ندارند و همه قبول دارند که در هر شرایطی، وقتی ولی، منصوب از جانب خدا نباشد، کسی که از همه شایسته‌تر و به معیارهای اسلامی نزدیک‌تر است، باید حاکم شود؛ یعنی همان فقیه جامع‌الشرایط، عادل، عالم، مخالف با هوای نفس، بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نظام این جمهوری به‌عنوان ولی فقیه می‌شناسیم.

۱۸-۵. نقش خبرگان در انتخاب حاکم

برای انتخاب امام جامعه اسلامی، ابتدا باید عناوین و معیارها با شخص خارجی تطبیق داده شوند. در این مرحله نمی‌توان گفت مردم نقش ندارند؛ یعنی هیچ دلیلی نداریم تا بگوییم مردم در این باره نقشی ندارند؛ ولی از آنجا که شناخت عناوین و معنویات به این عناوین، دقت زیادی می‌طلبد، هرکس که بدون مقدمات لازم، وارد این مرحله شود، جز ضلالت و خطای خود و دیگران، راه به جایی نخواهد برد. مردم، خبرگانی را برای این کار انتخاب می‌کنند که وظیفه خبرگان، تعیین مصداق این مفاهیم است.

البته تعیین مصداق هم کار ساده‌ای نیست. ممکن است مصادیق متعدد باشند. در این صورت، باید از بین آن‌ها، یکی را انتخاب کرد. این کار هم موازین و معیارهایی دارد. طبعاً باید خبرگان، این کار را انجام دهند؛ بنابراین، مردم در این مرحله — مرحله دوم که تطبیق مفهوم با مصداق است — نقش دارند؛ ولی نقش باواسطه.

مردم، خبرگانی را برای این کار برمی‌گزینند؛ یعنی به فرد امینی مراجعه می‌کنند که می‌تواند بهترین انتخاب و فرد را تشخیص بدهد. اگر بنا باشد این کار از دست خبرگان

خارج شود و مسئله به گونه‌ای رقم بخورد که بتوان با آن، غوغا درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی نابود خواهند شد.

۱۸-۶. وظایف حاکم اسلامی

وظایف حاکم اسلامی چهار دسته هستند:

۱. وظیفه او نسبت به خودش و رسیدگی به اخلاق، رفتار و سلوک فردی؛
 ۲. وظایفی که مربوط به معنویات مردم است، مثل رشد دادن اخلاق مردم، شکوفا کردن استعدادهای مردم، رسیدگی به تعلیم و تربیت مردم و مسائلی از این قبیل؛
 ۳. وظایفی که مربوط به اداره جامعه است، مثل استقرار عدالت اجتماعی، امنیت عمومی، تنظیم ارگان‌های لازم برای خدمات عمومی، افزایش درآمد عمومی، کیفیت و کمیت بخشیدن به تولید عمومی و ملی در جامعه؛
 ۴. تنظیم روابط امت اسلام و جامعه اسلامی با جهان؛ یعنی تنظیم سیاست خارجی، جنگ و صلح، ایجاد روابط سالم، حفظ قدرت، شأن، حیثیت و آبروی نظام و ملت اسلامی در جهان، چه در رابطه با ملت‌ها و چه در رابطه با دولت‌ها.
- وقتی حکومت کسی پذیرفته می‌شود که حاکم به آن وظایف، ملتزم و متعهد باشد. حاکم و دستگاه زمامداری که آن‌ها را وظیفه خود نداند، به آن‌ها اهمیت ندهد و برای آن‌ها نکوشد، حکومتش از نظر اسلام، پذیرفتنی نیست.

۱۸-۷. حق مردم بر حاکم و حق حاکم بر مردم

حق دیگر مردم بر حاکم اسلامی این است که عدالت اجتماعی را در میان رعیت برقرار کند؛ یعنی اگر آحاد مردم به هم ظلم کردند، حاکم اسلامی نباید بگذارد. این طور نیست که از زیر بار مسئولیت، شانه خالی کند و به مظلومان بی‌اعتنایی کند. حاکم اسلامی حتی باید مانع تلنگر ظالمانه کسی به دیگری شود. این هم یکی از وظایف حاکم اسلامی است.

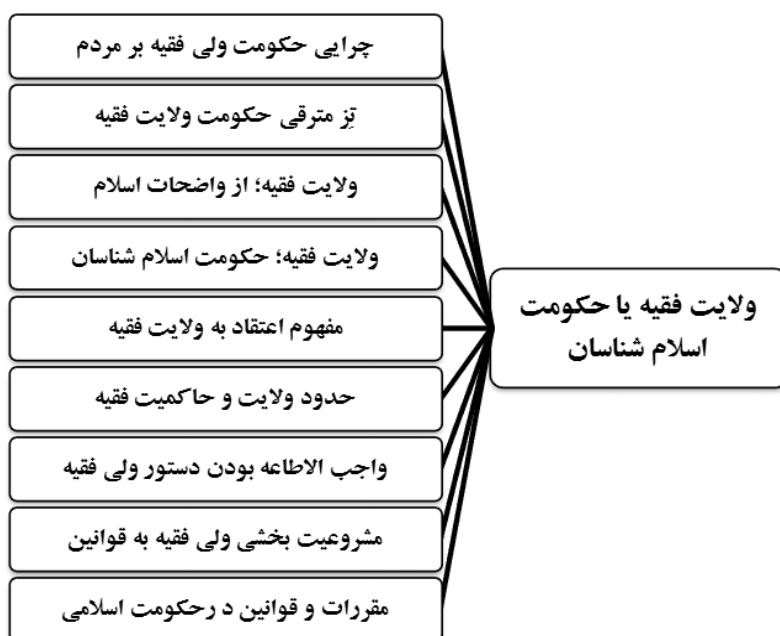
حاکم نیز بر گردن مردم، حقوقی دارد، از جمله اینکه به بیعت خودشان وفا کنند و عهدشکنی نکنند، خیرخواه حاکم و حکومت باشند و وقتی حاکم، آن‌ها را برای جنگ، فعالیت، نماز جمعه و... فراخواند، پاسخ بدهند و تنهانش نگذارند.

پرسش‌ها

۱. راه‌های تعیین حاکم در جامعه اسلامی را بیان کنید.
۲. در چه صورت حاکم جامعه اسلامی با روش انتخاب تعیین می‌شود؟
۳. حجیت انتخاب حاکم جامعه اسلامی را تبیین کنید.
۴. نقش خبرگان در انتخاب حاکم را توضیح دهید.
۵. وظایف و حقوق حاکم اسلامی را شرح دهید.

درس نوزدهم

ولایت فقیه یا حکومت اسلام‌شناسان



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با مفهوم اعتقاد به ولی فقیه، چرایی حکومت او بر مردم و حدود ولایت و حاکمیت فقیه آگاه می‌شود؛
۲. مشروعیت بخشی ولی فقیه به قوانین و واجب الاطاعة بودن اوامر او را باور می‌کند؛
۳. می‌کوشد با اطاعت از قوانین جامعه اسلامی، واجب الاطاعة بودن دستورات ولی فقیه را در زندگی، باورها و افکارش انعکاس دهد.

۱۹-۱. چرایی حکومت ولی فقیه بر مردم

در جامعه موحد، باید مکتب حاکم باشد؛ یعنی باید مکتب اسلام، شریعت اسلامی و احکام و مقررات اسلامی بر زندگی مردم حکومت کند. مجری این احکام نیز باید از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر باشد و این دو صفت اصلی را داشته باشد:

احکام، شریعت و فقه اسلام را از همه بهتر بداند و به احکام الهی و قوانین الهی، تسلط کامل داشته باشد؛

دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، خطا و انحراف عمدی مصون بدارد؛ یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می‌شود.

ولایت فقیه، یعنی حکومت عالم به دین، کسی که دین را می‌شناسد و دارای عدالت نیز هست، طبق شرایطی که در قانون اساسی برای فقیه رهبر انقلاب و فقیه اداره‌کننده شئون جامعه، معین شده است. مدیر و مدبر و دارای این شرایط بودن، در مرتبه بعدی است.

شرایط اصلی مجری و اداره‌کننده جامعه در اسلام، همین دو صفت است؛ یعنی فقاقت و عدالت. فقیه باشد، دین را بشناسد، عادل باشد و اشتباه نکند. البته اگر فقیه عادل بخواهد جامعه را درست اداره کند، باید قدرت تدبیر و اداره امور هم داشته باشد، عالم‌شناس، جریان‌شناس و مردم‌شناس باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد؛ [اما] مبنای آن دو صفت هستند. این صفات هم در کنار آن دو صفت، جزء لوازم هستند.

در قانون اساسی ما، این حکم واضح، به‌عنوان ولایت فقیه مجسم و بازگو شده و نظام ولایت فقیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی و شکل کلی جامعه ما حاکم است؛ یعنی ولایت فقیه در همه گوشه و کنار این جامعه، حاضر و مؤثر است.

اشراف و نظارت ولی فقیه بر همه مراکز اساسی و حساس جامعه اسلامی، یک ضرورت است که قانون اساسی ما به این ضرورت پاسخ داده و ولی فقیه در جامعه پیش‌بینی شده قانون اساسی جمهوری اسلامی، بر همه مراکز حساس این جامعه اشراف و نظارت دارد و این، محتاج استدلال نیست.

ما برای اینکه ولایت و حکومت فقیه در جامعه اسلامی را ثابت کنیم، به دلیل نقلی احتیاج نداریم، اگرچه دلایل نقلی - قرآن و حدیث - هم بر حکومت فقها و علمای الهی،

شاهد و دلیل است؛ ولی اگر هیچ دلیل نقلی هم برای حکومت دین‌شناسان در جامعه اسلامی نداشتیم، عقل و اعتبار عقلی، دلالت و کفایت می‌کرد که برای اجرای احکام الهی در جامعه، کسانی می‌توانند کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند که دین را بشناسند؛ زیرا باید اداره‌کننده جامعه‌ای که با قوانین اسلامی اداره می‌شود، این قوانین را بداند.

عجیب است کسانی استدلال می‌کنند تا ولایت فقیه را رد و نفی کنند! اگر جامعه‌ای به ارزش‌های الهی و دینی اعتنایی نداشته باشد، می‌پذیرد در رأس جامعه‌اش انسانی که هیچ اخلاق انسانی ندارد، حاکم باشد، حکومت یک هنرپیشه یا سرمایه‌دار را نیز می‌پذیرد؛ ولی جامعه‌ای که به ارزش‌های الهی پایبند است و توحید، نبوت و شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه حکومت کسی را بپذیرد که شریعت اسلامی و الهی را می‌داند، از اخلاق فاضله الهی برخوردار است، گناه نمی‌کند، اشتباه عمده مرتکب نمی‌شود، ظلم نمی‌کند، برای خود چیزی نمی‌خواهد، برای انسان‌ها دل می‌سوزاند، ارزش‌های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد و...

۱۹-۲. نظریه موقی حکومت ولایت فقیه

مسئله رهبری - ولایت فقیه - جزء موقی‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی امروز است و نظریه جمهوری اسلامی، یکی از پیشروترین نظریه‌هاست. بعضی خیال می‌کنند بحث ولایت فقیه را مدارس طلبگی درست کرده‌اند. این طور نیست. ولایت فقیه، موقی‌ترین و مدرن‌ترین نظریه حکومتی امروز است. ولایت فقیه یعنی حاکمیت انسانی که تفکر، ایمان و ایدئولوژی حاکم بر جامعه خودش را از همه بهتر می‌داند و می‌شناسد.

۱۹-۳. ولایت فقیه، از واضحات اسلام

اگر حکومتی تشکیل شود - طبیعی است که حکومت، بیشترین تأثیر را در وضع زندگی و سرنوشت مردم دارد - و در رأس آن کسی قرار گیرد که فرضاً عالم به دین و معنویات است، گناه نمی‌کند و مطیع خداست، هیچ چیز برای بشریت از این حکومت مفیدتر، نجات‌بخش‌تر، فوری‌تر و ضروری‌تر نیست؛ بنابراین، ولایت فقیه موضوعی نیست که ما درباره اصل آن دچار مشکل باشیم و بخواهیم خودمان را جمع‌وجور کنیم تا مشروعیت آن را

اثبات نماییم؛ چون جزء واضحات اسلام است.

هیچ یک از فقهای اسلام، از اول ظهور اسلام تاکنون، اصل ولایت فقیه را انکار نکرده‌اند، البته در وسعت دایره این ولایت، بحث است و مسلماً روشن است کسانی که به موضوع حکومت فکر نمی‌کنند، با مسائل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، نمی‌دانند عمل به دین، متوقف بر حاکمیت دین است و بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل، نه امکان دارد و نه اصلاً قابل تصور است، دایره ولایت فقیه را در این وسعت نمی‌دانند و از آن‌ها توقعی هم نیست.

۱۹-۴. ولایت فقیه، حکومت اسلام‌شناسان

ولایت فقیه، نظم و نظام جامعه است. اگر بخواهیم مفهوم ولایت فقیه را به زبان فارسی و فهمیدنی برای همه ارائه بدهیم، معنایش حکومت ایدئولوگ‌هاست. ولایت فقیه یعنی حکومت صاحب‌نظران در اعتقاد این جامعه.

فقه یعنی شناخت، فهمیدن و درک کردن. شناخت، معنای فقه است و در اصطلاح یعنی شناخت اسلام؛ چون دین و زمینه اعتقادی‌ای که جزء بافت طبیعی این جامعه است، همان اسلام است. فقیه یعنی شناسانده اسلام، کسی که اسلام را کاملاً می‌شناسد. ولایت هم به معنای حکومت است. ولایت فقیه یعنی حکومت دین‌شناسان، اسلام‌شناسان [و] صاحب‌نظران در اندیشه اسلامی.

حکومت نیز به معنای رئیس دولت یا جمهور نیست، بلکه به معنای صاحب‌نظر نهایی است. او باید فقیه باشد. رئیس جمهور را نیز او تنفیذ می‌کند و بقیه کارها هم از آن طریق درست می‌شوند، پس ولایت فقیه یک نظام است. اگر حکومتی بخواهد مردمی و اسلامی باشد، باید خط ولایت فقیه در آن تحکیم شود، وگرنه مردمی و اسلامی هم نخواهد بود.

۱۹-۵. مفهوم اعتقاد به ولایت فقیه

اعتقاد به ولایت فقیه، اعتقاد به یک خط اسلامی است و صرفاً این نیست که ما به یک مسئله معتقد باشیم یا اینکه مثلاً امام خمینی علیه السلام می‌تواند در رأس این جامعه قرار بگیرد. ممکن است کسانی به امام خمینی علیه السلام معتقد باشند که حتی به اسلام اعتقادی ندارند، مثل اینکه

خیلی‌ها علی بن ابیطالب (ع) را قبول دارند و اصلاً اعتقادی به اسلام ندارند. این، معنای اعتقاد به ولایت فقیه نیست. اعتقاد به ولایت فقیه، یعنی اعتقاد به یک برداشت، یک نوع برداشت، یک نوع استنباط و تلقی از اسلام.

۱۹-۶. حدود ولایت و حاکمیت فقیه

حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است. تا هرجایی از زندگی بشر که تحت گستره فقه و احکام اسلامی قرار دارد، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان‌جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی، هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی و... مشمول حکم الهی هستند، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل امور فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، بین‌المللی و همه چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی هستند.

۱۹-۷. واجب‌الاطاعه بودن دستور ولی فقیه

کار ولی فقیه در جامعه چیست؟ کار ولی فقیه عبارت است از اداره جامعه بر مبنای اسلام. شکی در این نیست. ولی فقیه، مصالح اسلامی و اجتماعی را تشخیص می‌دهد و طبق مصلحت، دستوری صادر می‌کند که آن دستور، حکم «الله» است. آن دستور، خودش یک دستور شرعی است. مصالحی که ولی فقیه با اتکا به دلایل قطعی یا شرعی تشخیص می‌دهد و اعمال می‌کند، حکم خدا هستند و بر مردم واجب است از او اطاعت کنند. آنچه ولی فقیه در جامعه اسلامی به عنوان قانون وضع یا اجرا می‌کند، اولی است، مانند احکام خدا.

مقررات کشوری و اسلامی در حکومت ولی فقیه، واجب‌الاطاعه هستند. مقررات دستگاه قانون‌گذاری، معجری مقررات و دستگاه قضایی، مظاهر حاکمیت ولایت فقیه هستند. درحقیقت، به خاطر مشروعیت ولایت فقیه است که این همه مشروعیت پیدا می‌کنند. مشروعیت تمام دستگاه‌های قانون‌گذار و اجراکننده در جامعه اسلامی، اعم از قوه مجریه و قضائیه، به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است، وگرنه به خودی خود، هیچ مشروعیتی ندارند.

۱۹-۸. مشروعیت بخشی ولی فقیه به قوانین

معنای وضع قانون این است که طبق مصلحت، محدودیت‌هایی در زندگی مردم ایجاد کنند. چنین کاری بنابر مبانی فقهی اسلامی و اصل ولایت فقیه، برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست، مگر ولی فقیه؛ یعنی درحقیقت، اعتبار قانون‌گذاری به ولایت فقیه وابسته است. اعتبار قوه مجریه هم به اتکا، امضا و تنفیذ ولی فقیه است. اگر ولی فقیه اجازه ندهد، تنفیذ و امضا نکند، تمام دستگاه‌هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانون‌گذاری و چه اجرایی، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب‌الاطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است که این‌ها مشروعیت می‌یابند.

درحقیقت ولایت فقیه، مثل روحی در کالبد نظام است. اعتبار قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک، معیار و چهارچوب قوانین است، به خاطر قبول و تأیید ولی فقیه است، وگرنه خبرگان، پنجاه، شصت، صد نفر از هر قشری، چه حقی دارند که دور هم بنشینند و برای مردم و جامعه، قانون وضع کنند؟ اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا کنند و این قانون را برای همه لازم‌الاجرا کنند؟

تنها ولی فقیه حق دارد قانون اساسی را برای جامعه وضع کند. او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ در اختیار دارد. این، شأن ولایت فقیه است.

در حقیقت، ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی، دین خدا، ملاک‌ها و ارزش‌هاست، نه ولایت و حاکمیت یک شخص؛ یعنی خود ولی فقیه هم به عنوان یک شخص، موظف است از حکم ولی فقیه اطاعت و تبعیت کند. اطاعت از این احکام بر همه واجب است، حتی خود ولی فقیه.

ولایت چنین گستره وسیع و عظیمی دارد که به ولایت خدا منتهی می‌شود؛ یعنی ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است؛ چون چیزی است که از پیامبر ﷺ به اوصیای معصومین ﷺ و از اوصیای معصومین ﷺ به علما و فقهای امت منتقل شده است. این، معنای ولایت فقیه در جامعه اسلامی است.

۹-۱۹. مقررات و قوانین در حکومت اسلامی

در حکومت اسلامی مقررات و قوانینی که دستگاه حاکم بر مردم - که حق و شایسته است - وضع می‌کند، برای مردم واجب‌الاطاعه هستند. مردم باید طبق آن احکام عمل کنند. اگر مقررات حکومت حقی که طبق شرایط اسلامی بنا شده، برای مردم واجب‌الاطاعه نباشد، نقض غرض شده است.

حکومت باید در یک کشور، قوانینی را وضع کند و ترتیباتی را پیگیری کند تا بتواند آن جامعه و کشور را اداره کند. اگر مردم شرعاً موظف نباشند به این قوانین عمل کنند، پس تشکیل این حکومت نقض غرض و چیز بی‌فایده‌ای خواهد بود.

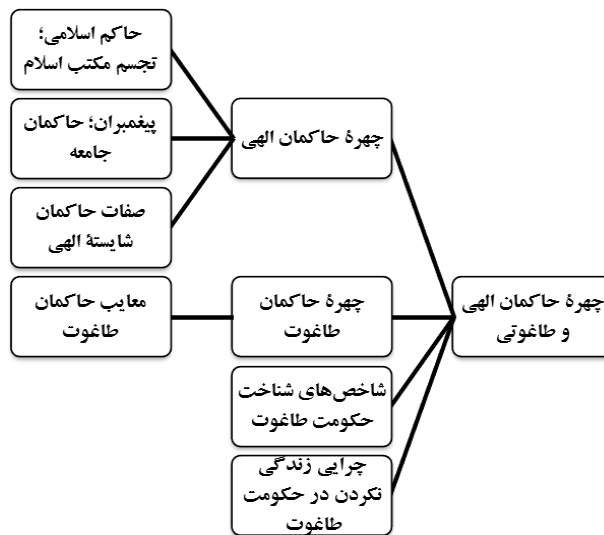
حکومتی که قوانینش لازم‌الاجرا نباشد و مردم به آن‌ها پایبند نباشند، یا از بین خواهد رفت و هرج و مرج خواهد شد - که یقیناً هرج و مرج برخلاف نظر اسلام است - یا از بین خواهد رفت و جای آن، حکومت و سلطه ناحق و ظالمانه‌ای به وجود خواهد آمد. چه زمانی دولت و جامعه اسلامی می‌تواند به شکل کامل، جامعه را اداره کند؟ وقتی که قوانینی با دقت و مراقبت و در چهارچوب شرع مقدس اسلام وضع و اجرا کند و مردم هم متقابلاً تسلیم قوانین آن باشند و به آنچه می‌گوید، عمل کنند.

پرسش‌ها

۱. چرا در جامعه اسلامی، تنها ولی فقیه می‌تواند بر مردم حکومت کند؟
۲. دو شرط اصلی حاکم جامعه اسلامی را توضیح دهید.
۳. مفهوم اعتقاد به ولایت فقیه را بیان کنید.
۴. حدود مرز ولایت و حاکمیت ولی فقیه را شرح دهید.
۵. مشروعیت بخشی ولی فقیه به قوانین را تبیین کنید.

درس بیستم

چهره حاکمان الهی و طاغوتی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با چهره حاکمان الهی و طاغوتی و شاخص شناخت حکومت طاغوت از حکومت حق در کلام امام خامنه‌ای دامنه‌ای آشنا می‌شود؛
۲. باور می‌یابد که برای اداره صحیح جامعه اسلامی، حاکم و ولی امر باید تجسمی از مکتب اسلام باشد؛
۳. هر جا بتواند از استقرار و تثبیت حکومت طاغوت جلوگیری می‌کند.

در قرآن و حدیث، مخصوصاً نهج البلاغه، دو چهره از حاکم تصویر شده است؛ یک چهره مثبت و یک چهره منفی. چهره مثبت به عنوان امام هدایت کننده به حق معرفی می شود. چهره منفی هم به عنوان امام و پیشوای آتش و گمراهی شناسایی می شود (طاغوت). امام هدی، پیامبران، اولیا و حکام به حق اسلامی هستند که بندگان خدا و شایستگان طبق معیارهای الهی هستند و امام باطل و آتش، طاغوت هستند. این دو چهره در قرآن تصویر شده است. پیامبر چهره‌ای اولی، منور، محبوب، باصفا و متعالی است.

۲۰-۱. چهره حاکمان الهی

۲۰-۱-۱. حاکم اسلامی، تجسم مکتب اسلام

در جامعه‌ای که مردم به خدا، دین و شریعت اسلامی اعتقاد دارند، حاکم و ولی امر باید تجسم مکتب باشد؛ یعنی حکومت او حکومت مکتب باشد. نوع حکومت او با نوع حکومت‌های معمولی در عالم، متفاوت است. حکومت او حکومت جبر و زور نیست، حکومت اخلاق، دین، حکمت، معرفت و برادری است؛ یعنی امام و ولی امر در جامعه اسلامی با انسان‌های دیگر برادر است، با آن‌ها با عاطفه و رابطه برادری زندگی می کند. این حکومت که حکومت ولی امر و مکتب در جامعه اسلامی است، باید در همه مراکز اساسی و مهم این جامعه تجسم یابد.

۲۰-۱-۲. پیامبران، حاکمان جامعه

چرا ما پیامبر را به عنوان حاکم اسلامی مثال می زنیم؟ مگر پیامبران، حاکمان اسلامی بودند؟ بله! همه پیامبران مبعوث شدند تا جامعه‌ای که در آن زندگی می کردند را اداره کنند. گاه این جامعه محدود به یک شهر، کشور یا حتی ده می شد و گاهی هم حدود مرز مکانی نداشت و همه عالم را در بر می گرفت که پیامبران بزرگ الهی از این قبیل هستند.

پیامبران از این نظر فرقی ندارند. همه آن‌ها آمدند تا حکومت طاغوت را که همیشه در این گوشه و آن گوشه عالم برپا بوده است، سرنگون کنند و خودشان حکومت الهی به وجود بیاورند؛ بنابراین، وقتی پیامبری وارد جامعه می شد و دعوت خودش را شروع می کرد، اولین کسانی که احساس خطر می کردند، طاغوت بودند. آن‌ها با پیامبر مبارزه می کردند. یا پیامبر را شهید می کردند، یا او را حبس و تبعید می کردند.

مسئله حکومت، اساس قضایای همه پیامبران بوده است. همه پیامبران به عنوان حاکم و زمامدار جامعه اسلامی مبعوث می شدند. نشانه‌هایی که در قرآن برای پیامبرها ذکر شده است، در حقیقت نشانه‌های یک حاکم شایسته الهی هستند.

۲۰-۱-۳. صفات حاکمان شایسته الهی

الف) مجهز بودن به علم، حکمت و تزکیه: اولین ویژگی مهم پیامبران، علم، دانش، حکمت و تزکیه اخلاقی بود که از جانب خدا دریافت کرده بودند «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِيهِمْ» (بقره: ۱۲۹). چون خودش پاک است، مردم را نیز تزکیه می کند. چون خودش می داند، به مردم نیز می آموزد. چون خودش حکیم است، به مردم نیز حکمت می دهد.

علم یعنی آن علمی که برای اداره جامعه لازم است؛ علم توحید و دین. پیامبر جامعه را بر مبنای تفکر و طرح الهی، اداره می کند. علمی که به پیامبر داده می شود، در درجه اول همین علم الهی است. علم، یعنی دانستن احکام و معارف الهی، یعنی شناخت انسان، خدا، وظیفه عبودیت خدا، وظیفه اداره جامعه، ایجاد جامعه الهی برای رسیدن به کمال و همه چیزهایی که در ایجاد بهشت زمینی و جامعه اسلامی و در نهایت، بنده خدا سهیم و دخیل است.

حکمت از علم بالاتر است. حکمت، بصیرتی است که در سایه بندگی خدا در انسان به وجود می آید. دید نافذ و دقیقی است که هرکس از آن برخوردار باشد، می تواند حقایق معنوی عالم را درک کند.

ب) طلب نکردن هیچ گونه مزد و پاداش: پیامبران به عنوان حاکمان الهی در برابر زحمتی که می کشند، هیچ مزدی نمی خواهند: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳). نه تنها اجر مالی، بلکه تعریف و تمجید هم نمی خواهند. اگر تمام زحمات پیامبران به نام کس دیگری در تاریخ ثبت می شد، ناراحت نمی شدند و اظهار تأسف نمی کردند. نه فقط پیامبر ما، بلکه همه پیامبران این طور بودند. وجهه، آبرو، حیثیت و هیچ چیز از مردم نمی خواهند. این یک مظهر کامل حاکم الهی است.

پ) رفیق و رایگان و صمیمی با مردم: پیامبران - به عنوان حاکمان الهی - در میان طبقات محروم مردم، کار خودشان را آغاز کردند و با طبقات محروم مردم که در همه تاریخ، اکثریت قاطع را تشکیل می دادند، رفیق و رایگان و صمیمی بودند، با مستکبران میانه‌ای نداشتند و در کنار توده انبوه مستضعفان بودند.

وقتی حاکمی در میان مردم باشد، درد مردم را می فهمد. وقتی طبقات محروم جامعه و توده انبوه مردم با زمامدار جامعه اسلامی در ارتباط باشند، حرفشان را به گوش او برسانند و دردهایشان را برای او تشریح کنند، طبیعی است که این حاکم جامعه اسلامی با دردهای مردم آشنا می شود.

ت) نداشتن غرور و خودخواهی: ویژگی بعدی پیامبران، خودخواهی نکردن و غرور نداشتن است. آن‌ها برای خودشان هیچ چیز نمی خواستند، به کسی حسد نمی ورزیدند، دنبال هوای نفس و شهوات خودشان راه نمی افتادند، تنگ نظری نداشتند، ضعیفان را تحقیر نمی کردند و مجذوب و فریفته قدرتمندان نمی شدند، موجود قوی و تسخیرناپذیری بودند، درمقابل مردم مستضعف، فروتن و افتاده بودند؛ ولی درمقابل دشمنان خدا و مانع‌های بزرگ، سرسخت و پولادین بودند.

۲۰-۲. چهره حاکمان طاغوت

قرآن، چهره طاغوت را با خطوط مشخصی ترسیم کرده است. علاوه بر این‌ها، افرادی را به عنوان شاخص طاغوت ذکر کرده که بقیه طاغوت، با آن‌ها مقایسه می شوند، مانند فرعون، هامان، نمرود و قارون. این‌ها طاغوتی هستند که چهره‌شان در قرآن ترسیم شده و اگر ما این چهره‌ها را با ویژگی‌هایی که قرآن برای آن‌ها ذکر کرده و در روایات وارد شده، در نظر بگیریم، می‌توانیم چهره حاکم طاغوتی را بشناسیم.

۲۰-۲-۱. معایب حاکمان طاغوت

الف) استکبار و خودبرتربینی: اولین ویژگی حاکم طاغوتی، استکبار، دوری از مردم، بالا شمردن و جدا کردن خود از عامه مردم است. همه حاکمان طاغوتی، چه در طول تاریخ و چه در زمان ما، دچار بیماری خودبزرگ‌بینی و خودبرتربینی بوده و هستند. همین صفت موجب شده که حاکمان طاغوتی حرف مردم را نشنوند.

بزرگ‌ترین زیان تکبر، علو و خودبرتربینی حاکم این است که عدالت را از بین می‌برد. وقتی زمامداری مستکبر و مستعلی شد، خود را از مردم بالاتر دانست، برای خود حق بیشتری قائل بود، خود و کسانش را تافته جدا بافته دانست و برای خود حکمی قائل شد که برای دیگر مردم قائل نبود، آن وقت فساد کلی و اخلاقی، جامعه را در بر می‌گیرد، سلامت نظام جامعه از بین می‌رود و در کل نظام جامعه اثر می‌گذارد.

ب) پیروی از فرهنگ استبداد: استبداد، واضح‌ترین نشانه حاکم طاغوتی است. معنای استبداد این است که حاکم فقط به رأی و میل خود متکی باشد و رأی و میل دیگران، مخصوصاً مردمی که زمام امور آن‌ها را در دست دارد، در تصمیم‌گیری او تأثیری نداشته باشد. نظر و رأی مردم برای او مهم نیست، بلکه رأی و نظر خودش مهم است. حاکم مستبد در رأس جامعه، همه انسان‌ها را به آدمک‌های مستبد تبدیل می‌کند. فرهنگ استبداد، از بالا به پایین سرایت می‌کند و همه مستبد، بی‌اعتنا به آرای دیگران، خودمحور، هوس‌گرا و نفس‌گرا می‌شوند.

پ) چسبیدن به زخارف دنیا و هوس‌های مادی: ویژگی دیگر حاکم طاغوتی، چسبیدن به دنیا و زخارف دنیایی است. حاکم طاغوتی همه چیز را برای خود می‌خواهد، ثروت، راحتی، عیش، رفاه و... و این هوس تمام‌نشدنی بشر در وجود او بدون هیچ مهار و جلوداری پیش می‌رود.

گویی همه خیرات و برکات روی زمین برای آن‌هاست. آن‌ها باید از بهترینش استفاده کنند، بخورند و بپوشند و اگر از مصرف آن‌ها چیزی زیاد ماند، به اطرافیان آن‌ها می‌رسد. اگر از آن‌ها نیز چیزی زیاد ماند، آن اضافه و طفیلی برای دیگران است. هرکس خودش را به آن‌ها نزدیک‌تر کند، بهره‌ای از دنیا می‌برد و هرکه از آن‌ها دور بماند، هیچ بهره‌ای از دنیا نخواهد برد.

ت) انحصارطلبی در نعمت‌ها: حاکم طاغوتی، انحصارطلب است و همه نعمت‌های مادی و معنوی الهی را برای خود می‌خواهد. استثثار نقطه مقابل ایشار است. ایشار یعنی انسان، دیگران را بر خود ترجیح بدهد و استثثار یعنی خود را بر دیگران ترجیح بدهد. استثثار و انحصارطلبی در میان زمامداران، یکی از بزرگ‌ترین خطرهای جامعه است.

یک شعبه از انحصارطلبی حاکمان طاغوتی عبارت است از انحصارطلبی مقام، پست و مسئولیت اجتماعی. حاکم طاغوتی مایل است کلید همه فعالیت‌هایی که به عنوان حکومت در جامعه می‌شود انجام داد، در دست خودش باشد. همه قدرت‌ها، پست‌ها و مقام‌ها را برای خودش می‌خواهد. البته خود او به معنای شخص خود او نیست، بلکه دوستان، نزدیکان، خویشاوندان و خلاصه همه کسانی که قدرت آن‌ها به نفع اوست. این یک بلای بزرگ اجتماعی در طول تاریخ بوده که امروز هم در بسیاری از حکومت‌های طاغوتی دنیا دیده می‌شود.

ث) درک نکردن دردهای مردم: طاغوت‌های عالم، درد مردم را درک نمی‌کنند، از زجر مردم عذاب نمی‌کشند، گرسنگی مردم را نمی‌فهمند و کمبودهای مردم برای آن‌ها مفهوم ندارد. بارزترین ویژگی حاکم طاغوتی این است که برای مردم، ارزش قائل نیست.

۲۰-۳. شاخص‌های شناخت حکومت طاغوت

حکومت طاغوتی و الهی، سه تفاوت اساسی دارند.

الف) اموال: حکومت جائرانه و طاغوتی، مال خدا را مال خود می‌داند. ثروت‌های روی زمین، بیت‌المال، درآمدهای عمومی و امکاناتی که همه باید از آن‌ها بهره ببرند را نه تنها سهم همه نمی‌داند، مردم محروم را در آن ذی‌حق‌تر و سهمیم‌تر نمی‌داند و دست اشراف و توانمندان را از آن کوتاه نمی‌کند، بلکه برعکس، دست محرومان و فقرا و ضعفا را از مال خدا کوتاه می‌کند و مال خدا را در انحصار و اختصاص خودش قرار می‌دهد.

ب) بردگی: بندگان خدا را خول، غلام و برده خودشان به حساب می‌آورند، البته ممکن است به زبان نگویند که مردم، برده ما هستند؛ ولی در حقیقت، مردم را برده می‌دانند و برای مردم، احترام و حقی قائل نیستند، چه حق انتخاب و چه حق رأی.

پ) تعهدناشتن: دین خدا را بازیچه خود قرار می‌دهند. هر کاری که می‌خواهند، با دین خدا انجام می‌دهند. اگر لازم باشد، اظهار تعبد می‌کنند تا مردم را جذب کنند و اگر لازم شود، احکام اسلام را به نفع خودشان زیر پا می‌گذارند و هرطور که می‌خواهند، از اسلام استفاده می‌کنند.

۴-۲۰. چرایی زندگی نکردن در حکومت طاغوت

آیا نمی‌توان در ولایت طاغوت، مسلمان بود؟ آیا ممکن است انسان، تحت فرمانروایی یک عامل غیرالهی که جسم، فکر، روحیه، عواطف و احساساتش را به این سو و آن سو می‌کشاند و درحالی که در قبضه قدرت چنین عامل طاغوتی و شیطانی زندگی می‌کند، درعین حال، بنده خدا و مسلمان باشد؟ قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱)؛ پیشوایان و رهبرانی وجود دارند که پیروان و افراد تحت فرمان خود را به طرف آتش دوزخ و بدبختی می‌کشاند. نه فقط خود، بلکه همه انسان‌های تحت فرمان خود را به سوی جهنم می‌کشاند.

آیا می‌توان در ولایت طاغوت، مسلمان زیست؟ مسلمان زیستن چیست؟ مسلمان زیستن یعنی تمام امکانات، انرژی، نیرو، قدرت، مال، جان، فکر، استعداد و حتی حرکات روزانه یک انسان، در بست در اختیار خدا باشد. امام صادق علیه السلام از قول خدای متعال می‌فرماید: «لَا تُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَا عَفْوَ عَنْ كُلِّ رَعِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.»^۱

حدیث عجیبی است! می‌گوید: «مردمی که تحت ولایت ولی الله زندگی می‌کنند، اهل نجات هستند، اگرچه در کارهای شخصی و خصوصی، قصور و تقصیر و گناه‌هایی هم دارند. مردمی که تحت ولایت شیطان و طاغوت زندگی می‌کنند، اهل بدبختی و عذاب هستند، هرچند ممکن است در کارهای شخصی و اعمال خصوصی، اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند.»

اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، می‌توان از خطاهای متن جامعه گذشت. این مسئله، مشکلی در مسیر جامعه به وجود نخواهد آورد؛ ولی اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح، سلامت، عدل، تقوا، ورع و استقامت دور باشد، هرچند در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، صلاح بدنه مردم نمی‌تواند این جامعه را به سر منزل

۱. محمدباقر، مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۱۰.

مطلوب هدایت کند؛ یعنی تأثیر رأس قله، هرم، مجموعه مدیریت و دستگاه اداره‌کننده در یک جامعه، این قدر فوق‌العاده است.

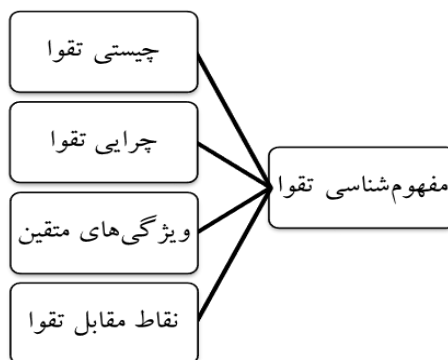
[پس] اگر سر رشته نظام یک جامعه به دست انسان‌های فاسد، ناباب، ستمگر و منحرف باشد، حرکات مؤمنانه افراد جامعه به جایی نمی‌رسد و اگر در چنان جامعه‌ای، کسانی تسلیم باشند و از ستمگران اطاعت کنند، خدا آن‌ها را هم عذاب می‌کند.

پرسش‌ها

۱. آیا لازم است که حاکم اسلامی تجسم مکتب اسلام باشد؟ دیدگاه خود را بیان کنید.
۲. مهم‌ترین محاسن حاکمان الهی را تبیین کنید.
۳. مهم‌ترین معایب حاکمان طاغوت را توضیح دهید.
۴. چگونه می‌توان حکومت طاغوت را از حکومت حق باز شناخت؟
۵. تحلیل خود را از اینکه «چرا نباید در حکومت طاغوت زندگی کرد؟» بیان کنید.

فصل چهارم
معیشت پرهیزکارانه تقوا
در کلام امام خامنه‌ای دامنه
تلخیص و تدوین: سید محمد بلاغی

درس بیستم و یکم مفهوم‌شناسی تقوا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با معنا و مفهوم تقوا، چیستی و چرایی آن در کلام امام خامنه‌ای دامنه‌السلام آشنا می‌شود؛
۲. نسبت به شناخت بهتر نقاط مقابل تقوا و ویژگی‌های متقین میل و انگیزه پیدا می‌کند؛
۳. برای آراسته‌شدن به ویژگی‌های متقین و پرهیز از نقاط مقابل تقوا، بیشتر می‌کوشد.

۱-۲۱. چیستی تقوا

۱-۱-۲۱. مراقبت شدید در اعمال شخصی

تقوا یعنی مراقبت شدیدی که انسان در اعمال شخصی خود [به کار می‌بندد تا] از راه و دستور حق سرپیچی نکند و کاملاً مراقب خود باشد.

۲۱-۲. مراقبت دائمی در همه امور زندگی

تقوا یعنی مراقبت از خود. انسان باید دائم مراقب اعمال و رفتار خود - چشم، زبان، گوش، دست، دل و... - باشد تا ویژگی‌های پست حیوانی و هوی و هوس در او راه نیابند و مجذوب و فریفته جلوه‌های پست‌کننده انسان، مانند حسد، بدخواهی و وسوسه نشود و دل خود را جایگاه فضایل و ذکر خدا و عشق به اولیای الهی کند. هم تقوای فکر و هم تقوای عقل داشته باشد؛ یعنی عقل را از انحراف، خطا، لغزش، بیکاری و تعطیلی نجات دهد.

۲۱-۳. دوری از خطا و گناه

تقوا، عبارت [است از] اجتناب و پرهیز از خطا، گناه، اشتباه، آلودگی، ناپاکی، انحراف از راه، پیروی از هوس‌ها و دل‌سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه. معنای دوری از گناه این نیست که اول باید به کلی همه گناهان ترک شوند تا انسان وارد مرحله دوم شود. این‌ها با هم همراه هستند. باید شخص بکوشد تا به دام گناه نیفتد. تقوا هم به همین معناست.

۲۱-۴. پرهیز در حال حرکت

تقوا، یعنی مراقب‌بودن و غافل‌نشدن. پرهیزکاری به معنای نخوردن و نرفتن و اقدام‌نکردن نیست. تقوا یعنی انسان حالت پرهیز و حذر داشته باشد، از لغزش و سرنگونی پرهیز کند. تقوا یعنی پرهیز با حرکت، نه پرهیز با سکون. گاه شخص با سکون پرهیز می‌کند، می‌رود در خانه‌اش می‌نشیند و به چیزی کاری ندارد؛ ولی اسلام، این را نمی‌خواهد، بلکه می‌گوید با قضایا، واقعیت‌ها و حوادث روبه‌رو شوید و درعین حال، پرهیز کنید.

بنابراین، تقوا یعنی پرهیز و مراقبت در حال حرکت. در میدان‌ها حرکت کنید؛ ولی مواظب اصطکاک، غلط رفتن، آسیب‌زدن به خود یا دیگران و سرپیچی از حدودی که برای انسان معین شده، باشید.

۲۱-۵. قدم برداشتن با دقت

عبادت زیاد، تقوا نیست. ممکن است بعضی گمان کنند عبادت زیاد با تقوا برابری می‌کند؛ ولی این‌طور نیست. تقوا یعنی انسان در هر کار، تصمیم و عملی از خود مراقبت کند. بیندیشد و بداند که چه می‌خواهد بکند و کجا می‌خواهد پا بگذارد.

از کسی پرسیدند: «تقوا چیست؟» پاسخ داد: «هرگز به مسیری که خار زیادی سطح آن را پوشانده، قدم گذاشته‌اید؟ وقتی از خارستان عبور می‌کنید، طوری قدم برمی‌دارید که خار به لباس شما نگیرد و ساق پایتان را آزار ندهد.» این تقواست؛ یعنی بادقت قدم برداشتن؛ بنابراین، اگر آدم، باتقوا باشد، به ایمان خواهد رسید و اگر بی تقوا باشد، به ایمان نمی‌رسد.

۲۱-۱-۶. حرکت با چشم باز

تقوا یعنی مراقب خودتان باشید و با چشم باز، خودتان را زیر نظر بگیرید که دست از پا خطا نکنید. خیلی اوقات ما خطای دیگران را می‌بینیم؛ ولی چشم‌مان به روی خطاهای خودمان بسته است. این خیلی بد است. برای انسان، تصدیق کردن، پیدا کردن و محکوم کردن خطای خود، کار آسانی نیست؛ ولی باید این کار سخت را انجام بدهیم.

۲۱-۱-۷. انجام تکالیف دینی و دل‌ندادن به شهوات

مؤمنی که می‌خواهد راه خدا را بینماید و در صراط مستقیم حق حرکت کند، باید باتقوا باشد تا بتواند رضای الهی را کسب کند، از نورانیت الهی استفاده نماید، به مراحل عالی معنویت برسد و به حاکمیت دین خدا دست یابد. تقوا، برای فردی که در راه دین و ایمان حرکت می‌کند، یعنی رعایت کردن تکلیف دینی و دل‌ندادن به هوس‌ها و شهوات و منحرف نشدن از راه خدا.

۲۱-۱-۸. مبنا و ملاک کار

ما نباید منتظر کار دیگران باشیم تا همان را تکرار کنیم. ما باید تکلیف و وظیفه دینی خودمان را تشخیص بدهیم و خوب و باتقوا عمل کنیم؛ «أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى»^۱ (توبه: ۱۰۸). مبنا و ملاک کار ما، تقواست. اگر ما در جامعه شاهد بی‌تقوایی دیگران بودیم، نباید از آن‌ها الگو بگیریم و ما نیز بی‌تقوایی کنیم.

۲۱-۲. چرایی تقوا

۲۱-۲-۱. نیاز به تقوا در میدان‌های مختلف

در میدان‌های مختلف، همه باید باتقوا باشند تا موفق شوند. تقوا، شرط توفیق در هر راهی

۱. بر پایه تقوا بنا شده است.

است و مخصوص دین نیست؛ ولی تقوای دینی، روشن، واضح، شیرین و خوش عاقبت است.

از یک کودک و نوجوان محصل گرفته تا یک خانم کدبانوی خانه و هر انسانی که در محیطی مشغول به کار است، باید تقوا داشته باشند تا بتوانند راه درست را بروند و به مقصود برسند. یک نوجوان، بدون تقوای خاص محیط و وضعیت شغلی و کاری خود، نمی تواند به هدف درس خواندن برسد. باید از اشتباه، هوس، بازی گوشی و سرگرمی به کارهایی که او را از فعالیت خودش بازمی دارند، اجتناب کند. این، تقوای اوست. یک زن در داخل خانه و یک مرد در محیط کار نیز همین طور هستند.

هرچه مسئولیت ما بالاتر باشد، به تقوای قوی تری نیاز داریم. کسانی که مسئولیت های بزرگی بر دوش دارند، اگر وقت و عمر خودشان را در غیر راه انقلاب و مسئولیت انقلابی که بر عهده شان است، مصرف کنند، بی تقوایی کرده اند. بی تقوایی همان چیزی است که یک ملت را به زانو درمی آورد و تقوا آن چیزی است که یک ملت را سربلند می کند. ما به تقوا احتیاج داریم.

۲۱-۲-۲. دستیابی به آزادی

اگر کسی باتقوا باشد، در حقیقت، آزاد است و می تواند بر قدرت های بزرگ عالم پیروز شود. اگر کسی یا ملتی باتقوا نباشد، هرچند به طور نسبی، به همان اندازه قدرت های دیگر آزادی اش را تهدید می کنند. اولین قدم، آزادی از هوس و نفسانی مان است و این همان تقواست.

۲۱-۲-۳. نلغزیدن و صدمه نخوردن

اگر مراقب باشیم، لغزش هایمان کم خواهد شد و اگر گاهی لغزشی هم باشد، با مغز به زمین نمی خوریم. این، خاصیت مراقبت است. اسم این مراقبت در فرهنگ اسلامی چیست؟ تقوا! وقتی می گویند باتقوا باشید؛ یعنی مراقب کار، گفتار و تصمیم خود باشید. این مراقبت موجب می شود که انسان نلغزد و اگر لغزید، خیلی صدمه نخورد.

۲۱-۲-۴. جلب کمک و دستگیری الهی

تقوا چیزی جز مراقبت از خویشتن نیست. هرکس این مراقبت را داشته باشد، خدای متعال به او کمک می‌کند. نه اینکه اشتباه نخواهد کرد یا از گناه و خطا مصون خواهد شد؛ ولی خدای متعال به او کمک می‌کند. این، راز لزوم توجه و توصیه به تقواست.

۲۱-۳. ویژگی‌های متقین

۲۱-۳-۱. ایمان به غیب

اولین شرط تقوا، ایمان به غیب و وجود را از محدودیت رها کردن است؛ یعنی نباید کائنات را در همین محسوسات انسانی و درک ناقص بشر محدود کنیم، البته ایمان به غیب، مرز جهان‌بینی‌های الهی و مادی است که آثار زیادی در بینش و عمل انسان به وجود می‌آورد. کسی که ایمان به غیب ندارد، جوری زندگی می‌کند و می‌اندیشد و کسی که ایمان دارد، جور دیگر. این ایمان انسان را رها نمی‌کند. با ایمان به غیب، نوع بینش، عمل، تلاش و مبارزه شخص با انسان مادی متفاوت می‌شود. ایمان به غیب به انسان هدف می‌بخشد؛ بنابراین، وقتی شما ایمان به غیب نداشته باشید، نمی‌توانید یک هدف واقعی قبول کنید.

۲۱-۳-۲. به‌پاداشتن نماز

«وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (بقره: ۳)؛ و نماز را به‌پا می‌دارند. به‌پاداشتن نماز، غیر از گزاردن نماز است. نمازگزاردن در عربی «يُصَلُّونَ» می‌شود و «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» یعنی نماز را به‌پا می‌دارند، پس به‌پاداشتن نماز، چیزی بیش از گزاردن نماز است که البته نمازگزاردن را هم شامل می‌شود.

به‌پاداشتن نماز، یعنی ایجاد حقیقت مهم و لطیف نماز در محیط و جامعه، دیگران را به نماز دعوت کردن، نماز را با توجه ادا کردن و مفاهیم نماز را در زندگی تحقق بخشیدن. شرط دوم متقین، اقامه صلوٰه است: «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» و شرط اول آن، «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره: ۳) است. اولی مربوط به بینش و دومی متعلق به خودسازی و عمل است.

۲۱-۳-۳. یقین به آخرت

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: ۴)؛ و آنان به آخرت یقین دارند. یکی از نشانه‌های [انسان] باتقوا یا متقی، یقین به آخرت است. بارها گفته‌ایم که از ارکان، اصول و مایه‌های اصلی تدین و تقوا، یقین به آخرت است که مرحله والایی است؛ بنابراین، گمان به آخرت کافی نیست.

۲۱-۴-۴. نقاط مقابل تقوا

۲۱-۴-۱. غفلت

انسان غافل، هرگز به فکر استغفار نمی‌افتد. اصلاً یادش نمی‌آید که گناه می‌کند. غرق در گناه است. مست و خواب است. مانند کسی است که در خواب، حرکتی می‌کند. در اصطلاحات قرآنی، تقوا نقطه مقابل این غفلت است.

تقوا یعنی هوشیاری و مراقبت از خود. اگر از آدم غافل ده‌ها گناه سر می‌زند و اصلاً حس نمی‌کند که گناه کرده است، آدم متقی درست نقطه مقابل اوست و اگر اندک گناهی مرتکب شود، فوراً به فکر جبران می‌افتد «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^۱ (اعراف: ۲۰۱). به محض اینکه شیطان از کنارش عبور کند و باد شیطان به او بخورد، فوراً حس می‌کند که شیطان زده شده و دچار اشتباه و غفلت شده است؛ «تَذَكَّرُوا» بنابراین، به یاد خدا می‌افتد. «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۲ چشم چنین آدمی باز است.

۲۱-۴-۲. ول‌انگاری فکری و عملی

ول‌انگاری و بی‌بندوباری، چه در فکر - یعنی اینکه انسان با هرچه در بازار فکر و اندیشه مطرح می‌شود، بدون ارزیابی، نقادی و فهم درست، مواجه شود و با زرق‌وبرق، این متاع بسیار حساس را برای خود تهیه کند - و چه در عمل؛ یعنی نقطه مقابل تقوا. تقوا ضد ول‌انگاری است. تقوا، یعنی دقت، مراقبت و مواظبت از اینکه هیچ عملی - چه گفتار و کردار، چه عمل جوارح و جوانح - بدون رعایت موازین انجام نگیرد. اگر در زمینه

۱. «در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان به ایشان رسد [خدا را] به یاد آورند.»

۲. «و ناگاه بینا شوند.»

فکر، اندیشه، علوم و در هر زمینه‌ای، ول‌انگاری شود، واویلاست! هر جا روحیه بی‌بندوباری و ول‌انگاری مطرح باشد - که به دنبال آن، سهل‌انگاری در قبول، عمل و فهم خواهد آمد - وضع و روز خوبی حاکم نخواهد بود.

۲۱-۴-۳. حرکت بدون بصیرت

نقطه مقابل تقوا، غفلت و بی‌توجهی و حرکت بدون بصیرت است. خدا، ناهوشیاری مؤمن در امور زندگی را نمی‌پسندد. چشم و دل مؤمن باید در همه امور زندگی باز و بیدار باشد. این چشم باز و دل بیدار، در همه امور زندگی برای انسان مؤمن این اثر و فایده را دارد که متوجه باشد کاری که می‌کند، خلاف خواست خدا و طریق دین نباشد.

۲۱-۴-۴. دنیا طلبی

«وَأَنْ لَا تَبْغِيَ الدُّنْيَا وَ إِنَّ بَعَثْكُمْ»^۱ دنبال دنیا ندوید، اگرچه دنیا به دنبال شما بیاید. این هم از لوازم تقواست، البته همه کارهای نیک از لوازم تقوا هستند، از جمله دنبال نکردن دنیا. حدیث شریف نمی‌گوید: «دنیا را ترک کنید.» می‌گوید: «لَا تَبْغِيَ»؛ دنبال دنیا حرکت نکنید، دنیا را طلب نکنید. در حقیقت، یعنی دنبال دنیا ندوید.

دنیا یعنی چه؟ یعنی آباد کردن زمین و احیای ثروت‌های الهی؟ نه! دنیا یعنی چیزهایی که شما برای خودتان و لذت خودتان می‌خواهید. اگر آباد کردن زمین با هدف خیر و صلاح بشریت انجام گیرد، عین آخرت است. دنیایی که مذمت شده و نباید دنبالش برویم، دنیایی است که ما و نیرو و همت ما را متوجه خود می‌کند و از ادامه راه باز می‌دارد. خودخواهی، خودپرستی، ثروت را برای خود خواستن و لذت جویی، مذموم و نکوهیده است.

پرسش‌ها

۱. تقوا را تعریف کنید.
۲. رعایت تقوا، چه بخش‌هایی از زندگی را فرا می‌گیرد؟
۳. تحلیل خود از رابطه تقوا و عبادت زیاد را تبیین کنید.

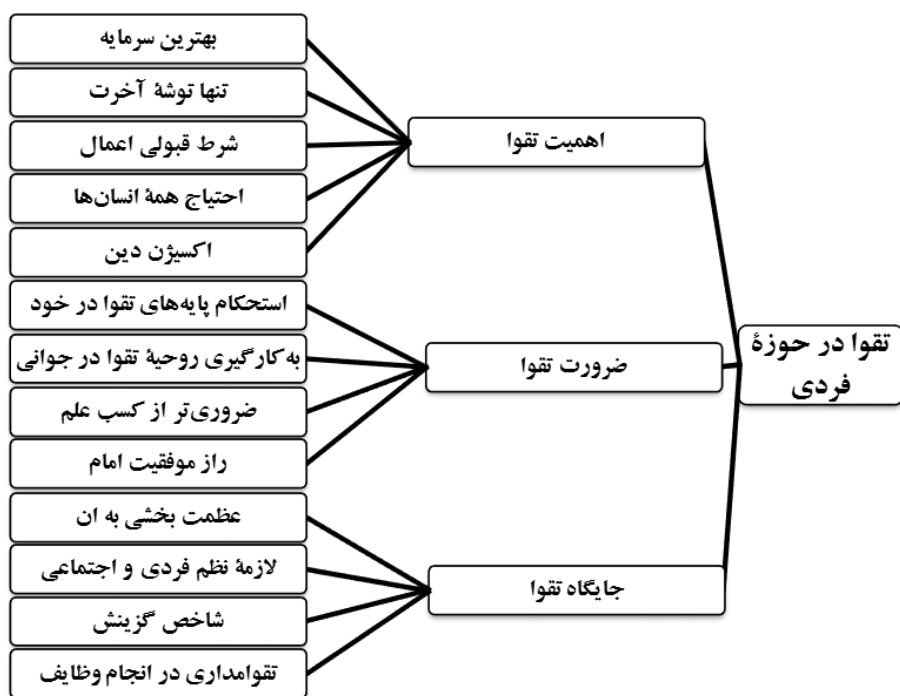
۱. «به دنیا طلبی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید»؛ (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۲، ص ۲۵۶).

۴. ویژگی های متقین در کلام رهبر فرزانه انقلاب علیه السلام را بنویسید.

۵. براساس فرمایشات امام خامنه ای علیه السلام چه عواملی نقاط مقابل و ضد تقوا معرفی شده اند؟

درس بیست و دوم

تقوا در حوزه فردی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. به اهمیت تقوای فردی در کلام امام خامنه‌ای دامنه پی می‌برد؛
۲. میل و انگیزه بیشتری برای شناخت جایگاه ارزشی تقوای فردی پیدا می‌کند؛
۳. برای تمسک به تقوا و به‌کارگیری آن در تمامی امور، بیشتر می‌کوشد.

۲۲-۱. اهمیت تقوا در حوزه فردی

۲۲-۱-۱. بهترین سرمایه

گاهی با خود فکر می‌کنم جوانی که بهترین اوقات عمر خود را سپری می‌کند، اگر بخواهد سرمایه‌ای به دست آورد که ضامن موفقیت‌های دنیا و آخرتش باشد، باید به دنبال چه چیزی باشد؟ سؤال مهمی است. هم موفقیت‌های دنیایی و اخروی است؛ جسم و جان، فکر و دل و هم فراگیر است و مختص یکی، دو نفر نیست.

پاسخی که به ذهن من می‌رسد هم مخصوص یک دسته از جوانان نیست؛ یعنی این طور نیست که فرض کنیم این پاسخ، مخصوص جوانان کاملاً متدین و متعبد است. حتی اگر جوانی را فرض کنیم که خیلی اهل عبادت نیست یا مشکل عقیدتی دارد، باز هم این پاسخ درباره او صدق می‌کند. جوابی که من به آن رسیده‌ام، یک کلمه است، تقوا!

اگر کسی بکوشد در جوانی باتقوا باشد - با همان تعریف فرهنگ دینی و قرآنی - بزرگ‌ترین سرمایه را هم برای درس، هم برای فعالیت‌های سازندگی، هم برای عزت دنیوی و هم برای به دست آوردن مادیات و معنویات - اگر اهل معنویت باشد - به دست آورده است. حتی برای آفاق بسیار دور و درخشان معنویت و عرفان هم - که معمولاً آدم‌های متوسط، قدری از آن آفاق دور هستند، همان چیزهایی که در کلمات عرفا و بزرگان و اهل عشق معنوی به آن‌ها اشاره شده - تقوا بزرگ‌ترین سرمایه است.

۲۲-۱-۲. تنها توشه آخرت

در راه بسیار دشوار، وحشتناک و خطرناک مرگ و آخرت، تنها زاد و توشه‌ای که به کار آدمی خواهد آمد، تقواست؛ همان طور که در راه‌های پرپیچ و خم زندگی، فرازونشیب‌ها، مبارزه‌ها و تلاش‌ها، تنها عاملی که انسان را به پیروزی و موفقیت می‌رساند، تقوای الهی است. امر و نهی الهی را همواره رعایت کنید. اراده و حکم خدا را بر هوا و هوس‌ها ترجیح دهید. نفس و دل خود را به خضوع در مقابل حکم و اراده خدا عادت دهید و جان و دل را با یاد ذات مقدس الهی روشن و منور سازید.

۲۲-۱-۳. شرط قبولی اعمال نیک

قرآن کریم درباره مجاهدانی که در جنگ زخمی شدند - که دیگر از این بالاتر چیست؟ انسان، هم به میدان جنگ برود و هم مجروح بشود! مثل عزیزان جانباز ما - می‌فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»^۱ (آل عمران: ۱۷۲)؛ کسانی که به میدان جنگ و جهاد در راه خدا رفتند و مجروح و زخمی شدند، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۲ در صورتی این اجر و پاداش بزرگ برای آن‌ها می‌ماند که باتقوا و نیکوکار باشند، وگرنه اگر کسی مجاهدت کند و آن ارزش معنوی را به دست بیاورد؛ ولی خدای نکرده آن ارزش را برای خود حفظ نکند، زیان می‌بیند. چه چیزی می‌تواند آن ارزش را برای ما حفظ کند؟ تقوا!

۲۲-۱-۴. احتیاج همه انسان‌ها

وقتی به تقوا توصیه می‌کنیم، معنایش این نیست که تقوا وجود ندارد، بلکه توصیه به این است که اگر این دستاورد معنوی در ما هست، حفظ شود و اگر ناقص است، تکمیل شود و اگر گم شده، پیدا شود. این طور هم نیست که توصیه‌کننده به تقوا - که در این مجلس بنده هستم - نیاز کمتری به تقوا داشته باشد تا توصیه‌شونده، بلکه گاهی توصیه‌کننده خودش به مراتب محتاج‌تر است؛ ولی موعظه، گفتن و توصیه کردن لازم است؛ بنابراین، در شرع مقدس اسلام، «تواصي» وارد است. همه باید همدیگر را به حق، صبر و حفظ راه مستقیم الهی توصیه و سفارش کنیم تا از این راه منحرف نشویم.

مواظب باشید که اکسیژن کم نیاورید؛ اکسیژن تدین، تقوا، ورع، ایمان و توکل. باید دائم با جمهوری اسلامی در ارتباط باشید تا از لحاظ این خصوصیات معنوی؛ یعنی ایمان، تدین و تقوا تغذیه شوید.

۲۲-۱-۵. تقوا؛ اکسیژن دین

من یک حرف را همیشه به برادرانی که در خارج از کشور زندگی می‌کردند، عرض می‌کردم.

۱. «کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند.»

۲. «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزکاری کردند، پاداشی بزرگ است.»

شما در اینجا [ایران]، در یک فضای انقلابی و دینی و اسلامی نفس می کشید و همه چیزتان دینی است. آن چیزی که از مظاهر غیردینی گفته می شود و وجود دارد، درمقابل فضای کلی کشورهای دیگر در حکم صفر است. نه اینکه من آن ها را ندانم و یا نشناسم؛ ولی این ها درمقابل وضعیت آن کشورها چیزی به حساب نمی آید. اگرچه تأثیرات مخرب دارد؛ ولی چیزی نیست. فضا، فضای دینی است.

وقتی شما از اینجا خارج می شوید، مثل آن فضاانوردی هستید که از جو زمین خارج می شود. درحالی که ریه او همچنان به هوا و اکسیژن نیاز دارد، وارد مکانی می شود که اکسیژن ندارد و باید با خودش ذخیره ای به آنجا ببرد و ارتباط خودش را با زمین حفظ کند. شما هم در آنجا همین طور هستید.

۲-۲۲. ضرورت تقوا در حوزه فردی

۱-۲-۲۲. استحکام پایه های تقوا در خود

توصیه مهم من به شما این است که مسائل سیاست خارجی - چه مسائل کلی و چه مسائل مصداقی و جزئی - را در بحث، مداخله، استدلال و گفتگو می توان حل کرد؛ ولی چیزی که خود ما نمی توانیم حل کنیم، این مسئله است که اگر خودمان را مستحکم نکنیم، اگر پایه های تقوا را در دل، جان و اعمال خودمان مستحکم نکنیم، هر عقیده ای که داشته باشیم و هر سیاستی را که بپذیریم، نمی توانیم آن را به درستی اجرا کنیم. گاهی همین انحراف درونی، دید ما را نسبت به مسائل عوض می کند و ایمان و عقیده ما را تغییر می دهد.

به هر حال، پرهیز نکردن در عمل، به اعتقاد سرایت می کند. این، مضمون آیات بسیاری از قرآن کریم است. در قرآن به کسانی که اهل دنیا طلبی، لذت جویی و تن دادن به شهوات و هواهای نفسانی - از هر نوع - هستند، هشدار داده شده که مراقب باشید؛ زیرا این حالت در دل، فکر، ذهن و در ایمان شما رخنه ایجاد خواهد کرد. باید به خدا پناه ببرید و از او کمک بخواهید.

۲-۲-۲۲. به کارگیری روحیه تقوا در دوره جوانی

دوره جوانی، دوره توانایی است. این توانایی در چه چیزهایی باید به کار رود؟ به اعتقاد من

باید در راه تحصیل علم، ایجاد صفای نفس و روحیه تقوا در خود و تقویت نیروی جسمانی با ورزش صرف شود. این سه مورد، کلی هستند؛ یعنی اگر در یک جمله کوتاه از من پرسند که شما از جوانان چه می‌خواهید؟ خواهم گفت: «تحصیل، تهذیب و ورزش.» من فکر می‌کنم جوانان باید این سه ویژگی را به دست آورند.

آنچه که ما امروز از جوانان انتظار داریم، عیناً همان چیزی است که در روز اول انقلاب و قبل از آن از جوانان انتظار داشتیم. ما از جوان می‌خواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دین‌داری، بانشاط، پرشور، مبتکر، خلاق و کاربلد باشد و از تنبلی و بیکاری پرهیزد و تقوا را شعار خودش قرار دهد.

۲۲-۲-۳. ضروری‌تر از کسب علم

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ (فاطر: ۲۸) خشیت، یکی از ویژگی‌های علماست. علما ویژگی‌های زیادی دارند؛ ولی [خداوند] خشیت را انتخاب کرده است. ویژگی علم این است که انسان را مشمول این نعمت بزرگ می‌کند و خشیت الهی بر دل انسان سایه می‌افکند. این را باید به دست بیاوریم.

شما جوان‌ها آسان‌تر از من می‌توانید این کار را انجام بدهید. اگر کسی در دوران جوانی کاری کرده باشد، در پیری به دردش می‌خورد؛ وگرنه شروع کار در پیری سخت است. خشیت را امروز در خودتان ایجاد کنید، خشوع در مقابل خدا را امروز برای خودتان فراهم کنید، در تضرع الی الله را امروز باز کنید، نوافل که انسان را به خدا نزدیک می‌کنند را از امروز شروع کنید و... این‌ها به دردتان می‌خورند.

عمر می‌گذرد و بعضی حتی به پیری نمی‌رسند. فاصله بین بیست و سی تا هفتاد سالگی و بعد از آن، فاصله کمی است و مثل برق می‌گذرد. اگر بناست در این فاصله کوتاه، بهره‌ای ببریم، کاری کنیم و توشه‌ای فراهم کنیم، باید مایه‌اش را در جوانی فراهم کنیم.

توصیه من به شما، خشوع، ذکر، تقوا و تلاش برای نزدیکی به خداست که حتی از تحصیل علم نیز واجب‌تر است. اگر علم باشد و تقوا نباشد، علم فایده‌ای نخواهد داشت و

۱. «از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.»

حتی مضر هم می‌شود. عالمانی بودند - چه علم دینی، چه علم غیردینی - که نه فقط از علم خود بهره‌ای نبردند و بهره‌ای نرساندند، بلکه وزر و وبالشان شد. این روح معنویت در کالبد علم و عالم لازم است.

۲۲-۲-۴. تقوآمداری؛ راز موفقیت امام*

به تقویت روح تقوا در خود پردازید، به خدا تکیه کنید و دل‌هایتان را محکم سازید. راز اینکه امام بزرگوار که روزی تک‌وتنها بود و درمقابل عظمت ظاهری دشمن تسلیم نشد، این بود که به خدا تکیه کرده بود و خود را به قدرت الهی متصل می‌دانست. مسلماً وقتی انسان به قدرت لایزال الهی وصل شود، شکست‌ناپذیر می‌شود. عزت و قدرت در سایه تقوا و تمسک به قرآن و نرسیدن از غیرخدا به دست می‌آید. اگر ما این‌ها را رعایت کنیم، دیگران همراه باشند یا مقابل ما، خدای متعال پشتیبان ما خواهد بود.

۲۲-۳. جایگاه ارزشی تقوا در حوزه فردی

۲۲-۳-۱. عظمت‌بخشی تقوا به انسان‌ها در بینش الهی

در جامعه خودمان [مردم] درمقابل کسی که خیال می‌کنند باتقواتر است، معرفت بیشتری به خدا دارد و نسبت به دین و احکام الهی آگاه‌تر است، احساس کوچکی و ضعف می‌کنند؛ چون او را به خدا نزدیک‌تر می‌بینند؛ ولی مقامات مادی به‌هیچ‌وجه قادر نیستند افراد را به خضوع و اداری کنند. این بینش الهی است.

۲۲-۳-۲. لازمه نظم فردی و اجتماعی

قلمرو نظم، وسیع است. نظم از زندگی خصوصی انسان و حتی اتاقی که در آن زندگی یا کار می‌کند - اتاق منظم، اتاق نامنظم - تا رفتارهای فردی او در محیط کار و درس و تحصیل یا محیط اجتماعی و ساخت جامعه و بنای نظام اجتماعی - همان ساختی که از نظم ویژه‌ای که تابع فلسفه خاصی است - سرچشمه می‌گیرد. همه این‌ها مشمول «وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» است که امیرمؤمنان (ع) در وصیته‌شان بعد از امر به تقوا فرمودند: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ لَا تَبْغِيَا

فصل چهارم: معیشت پرهیزکارانه تقوا در کلام امام خامنه‌ای (علیه السلام) ۲۰۷

الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَشَّكُمْ»^۱ بعد از دو سطر، باز فرمودند: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»^۲ اینجا تقوا را مجدداً تکرار کردند که شاید به این نکته اشاره کرده باشند که نظم در زندگی فردی و نظام زندگی عمومی و اجتماعی انسان مطلوب است که از تقوا سرچشمه گرفته باشد و با تقوا همراه و هماهنگ باشد.

۲۲-۳-۳. شاخص گزینش اشخاص کارآمد

همهٔ مسائلی که ما آن را به دست کسی می‌خواهیم بسپاریم، در حکم مراجعه به پزشک است و باید انسان سراغ کسی برود که بداند او از عهدهٔ کار برمی‌آید یا لااقل احتمال می‌دهد بهتر برمی‌آید. باید او را حاکم قرار دهند. معیارهای تقوا، دلسوزی، خودنمایی نکردن، توجه نکردن به منفعت شخصی و طمع نداشتن، مهم است. مردم باید به دنبال افراد صالح بگردند.

به دنبال نیروهای مؤمن و با اخلاص بگردید، البته این به معنای آن دعوای معروف «تخصص یا تعهد» نیست. بحث سر کارآمدها و کاردان‌هاست. ما نمی‌گوییم عبادت‌کنندگان را به مناصب مهم بگمارید، ما می‌گوییم دنبال عناصر باتقوا، متعهد و توانا بگردید و آن‌ها را در رأس امور قرار دهید تا بپایان و مجموعهٔ نزدیک به شما، همواره بتواند اعتماد شما را جلب کند و شما بتوانید کار را انجام دهید.

۲۲-۳-۴. تقوآمداری در انجام وظایف

چیزی که برای من و شما ارزش واقعی و حقیقی دارد، همین انجام وظیفه است. ما این مسیر زودگذر زندگی را به هر تقدیر طی می‌کنیم و در آستانهٔ ورود به عالم دیگر قرار می‌گیریم. در اینجا ماندنی نیستیم. لحظهٔ مرگ، لحظهٔ شروع به سؤال و مؤاخذه است. از همان لحظهٔ اول دربارهٔ اعمالمان می‌پرسند. باید جوابی داشته باشیم. اهمیت ایمان و تقوا از

۱. «شما را به تقوا سفارش می‌کنم. به دنیاپرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید» (محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، نامهٔ ۴۷، ص ۴۲۱).

۲. «شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی که وصیت من به آن‌ها می‌رسد را به تقوا و نظم در امور زندگی سفارش می‌کنم» (همان).

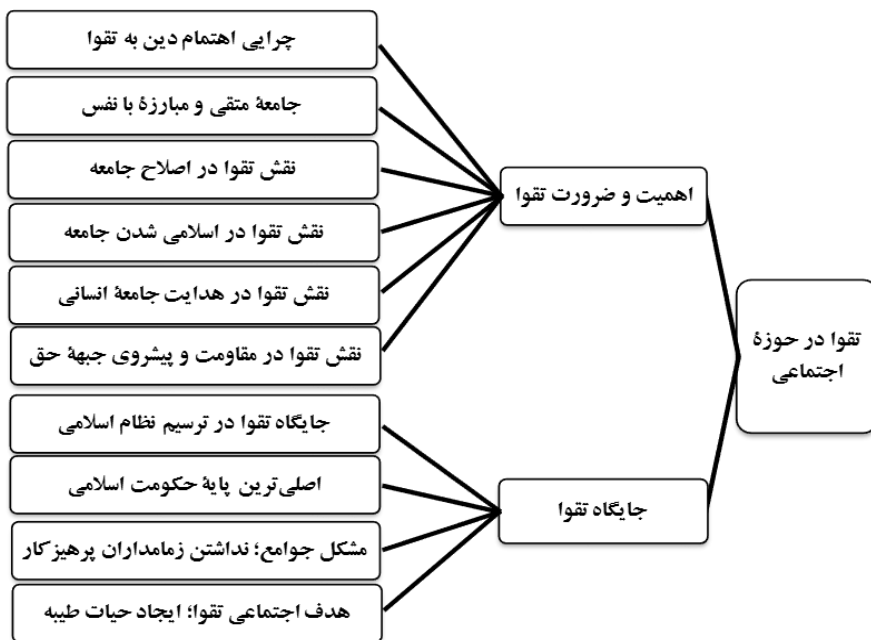
همین جا مشخص می‌شود؛ چون لذت‌های زندگی برای همه انسان‌ها مطرح است. چیزی که اهمیت دارد، عبور از لغزش‌گاه‌ها است. انسان باید مراقب باشد.

این طور نیست که ما خیال کنیم بعضی‌ها لذت - لذت پول، قدرت، شهوات، رفیق‌بازی، وجهه و عنوان - را می‌فهمند و بعضی دیگر نمی‌فهمند. این لذات برای همه انسان‌ها مطرح است و همین‌ها وسیله امتحان ماست. ما باید براساس خطی که با عقیده و ایمان خود ترسیم کرده‌ایم، حرکت کنیم و به سلامت از آن عبور کنیم. باید مراقب باشیم که در عبور از این خط، نلغزیم، منحرف نشویم و درحالی که طرفدار حق هستیم، با اعمالمان درمقابل حق قرار نگیریم.

پرسش‌ها

۱. بهترین سرمایه دنیوی و اخروی چیست؟
۲. راز موفقیت امام خمینی علیه السلام چه بود؟
۳. تحصیل تقوا ضروری‌تر است یا تحصیل علم؟ تحلیل خود را تبیین کنید.
۴. انتظار و خواسته امام خامنه‌ای دامنه‌ای از جوانان چیست؟
۵. باید شاخص گزینش افراد کارآمد در جامعه چه باشد؟ توضیح دهید.

درس بیست و سوم تقوا در حوزه اجتماعی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با اهمیت تقوای اجتماعی در کلام امام خامنه‌ای (علیه السلام) آگاه می‌شود؛
۲. به شناخت بهتر جایگاه ارزشی تقوای اجتماعی، میل و انگیزه پیدا می‌کند؛
۳. برای رسیدن به هدف کلان اجتماعی تقوا؛ یعنی ایجاد حیات طیبه اسلامی، بیشتر می‌کوشد.

۲۳-۱. اهمیت و ضرورت تقوا در حوزه اجتماع

۲۳-۱-۱. چرایی اهتمام دین به تقوا

در قرآن ده‌ها بار به تقوا امر شده و کتاب نهج البلاغه شریف، بیش از همه چیز، مخاطبان خودش را به تقوا امر کرده است. اینکه چرا تقوا این قدر اهمیت دارد، شایسته تأمل و فکرکردن است. همه اقشار و انسان‌ها برای فعالیت‌هایشان به یک ویژگی نیاز دارند که اگر بتوانند آن را کسب و حفظ کنند، بهره زیادی از آن می‌برند؛ بنابراین، امر به تقوا در هر برهه‌ای از زمان و از لحاظ مصداق، یک معنا پیدا می‌کند.

کبرای کلی تقوا همیشه یکی است و یک مفهوم دارد؛ ولی از لحاظ جزئیات؛ یعنی مواردی که انسان باید تقوا را در آن‌ها رعایت کند، ده‌ها معنا پیدا می‌کند؛ بنابراین، توصیه به تقوا همچنان لازم و ضروری است. تقوا در تمام مراحل زندگی جامعه و فرد از ضروری‌ترین نیازهاست و در تمام دوران‌های مبارزه و پیروزی، هنگام جهاد و سازندگی و در مراحل مختلف برای جامعه دینی و ملت مسلمان، ضروری است.

۲۳-۱-۲. جامعه متقی و مبارزه با نفس

امروز جمهوری اسلامی، پرچم اسلام را بلند کرده است. اگر قرار باشد که به اسم اکتفا کنیم، این دیگر اسلام نیست. باید توحید به معنای حقیقی کلمه و تسلیم درمقابل پروردگار رواج یابد و نظام اجتماعی عادلانه، اخلاقی، انسانی، عاطفی و مبتنی بر فضائل شکل گیرد. درمقابل هرچه غیرخدا، تسلیم و عبودیت نباشد، تبعیت نباشد، نفوذپذیری نباشد، به‌خصوص باید دشمن‌ترین دشمن انسان که همان «نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیکَ»^۱ است و هواهای نفسانی که مادر بت‌هاست^۲ و از همه بت‌ها بالاتر و خطرناک‌تر است، مقهور شود. باید مبارزه با بت‌ها، ازجمله بت نفس، رایج باشد. نمی‌گوییم که انسان‌ها یک‌سره تبدیل به فرشته شوند؛ ولی یک‌سره به انسان‌هایی تبدیل شوند که در این راه تلاش و مبارزه می‌کنند.

۱. «أَعْدَى عَدُوکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیکَ؛ خطرناک‌ترین دشمن تو، نفس توست که میان دو پهلوی تو قرار دارد» (ابوالقاسم، پاینده، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰).

۲. «مادر بت‌ها، بت نفس شماست / زآنکه آن بت مار و این بت اژدهاست» (جلال‌الدین محمد، بلخی (مولانا)، مثنوی معنوی، تهران، پژوهش، ۱۳۷۵، دفتر اول، ص ۳۷).

۲۳-۱-۳. نقش تقوا در اصلاح جامعه

اینکه بر مسئله فساد، فحشا، مبارزه، نهی از منکر و این چیزها تأکید می‌کنیم، به‌خاطر این است که جامعه را تخدیر^۱ می‌کند. همان مدینه‌ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از مدت اندکی به مرکز بهترین موسیقی‌دانان و آوازخوانان و معروف‌ترین رقاصان تبدیل شد، تا جایی که وقتی در دربار شام می‌خواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازخوان و نوازنده می‌آوردند!

این جسارت، پس از صد یا دویست سال انجام نگرفت، بلکه در زمان شهادت جگر گوشه حضرت فاطمه (علیها السلام) و نور چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد؛ بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقا زاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی‌هاشم نیز دچار فساد و فحشا شدند.

بزرگان حکومت فاسد به‌درستی می‌دانستند چه کار کنند، انگشت روی چه بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلا مخصوص مدینه نبود و جاهای دیگر هم به فسادها مبتلا بودند. اهمیت تمسک به دین، تقوا، معنویت، پرهیزکاری و پاک‌دامنی اینجا معلوم می‌شود. اینکه ما بارها به بهترین جوانان سفارش و تأکید می‌کنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشند، به‌همین دلیل است.

۲۳-۱-۴. نقش تقوا در اسلامی شدن جامعه

وقتی معیار جامعه خدا، تقوا، بی‌اعتنایی به دنیا و مجاهدت در راه خدا باشد، مردم به صحنة عمل می‌آیند و سر رشته کارها را در دست می‌گیرند و جامعه به جامعه اسلامی تبدیل می‌شود؛ ولی وقتی معیارهای خدایی عوض شوند، هرکس که دنیا طلب‌تر، شهوت‌ران‌تر و منفعت طلب‌تر باشد، در رأس امور قرار می‌گیرد. آن وقت امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد، به ریاست می‌رسند و کسی مانند حسین بن علی (علیه السلام) را به شهادت می‌رسانند! این، یک حساب دو، دوتا چهارتا است.

۱. «سُست و بی‌حس کردن» (محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۰۴۸، ذیل ماده «تخدیر»).

باید کسانی که دلسوزتر هستند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. هدف مهم اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. هدف مهم انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل، غلط و مادی جهانی بایستد و آن‌ها را عوض کند.

۲۳-۱-۵. نقش تقوا در هدایت جامعه انسانی

امت اسلامی با تمسک به اسلام می‌تواند دنیای غرق در شهوت، خشم، جاهلیت، خودخواهی و خودپرستی را نجات دهد. روح همه معارف و تعالیم اسلامی این است که افسار رفتار و حرکت بشر در زندگی به دست شهوت و غضب نیفتد و انسان و جامعه انسانی را خودخواهی‌ها هدایت نکنند، بلکه عقل و تقوا هدایت کند.

به رنج، فقر، محرومیت، تبعیض، فساد، جهالت، کشتار، جنگ، مظلومیت، ستم و قساوت‌های بشر نگاه کنید! این‌ها از کجا به وجود می‌آیند؟ ریشه همه این‌ها از جایی است که انسان‌هایی که مهار نفس خودشان را ندارند و اسیر شهوت، غضب، خودخواهی، جاه‌طلبی و مال‌اندوزی‌اند، حکومت را در دست گرفته‌اند و بشریت را به این بلاها مبتلا کرده‌اند. اسلام می‌خواهد این دردها را علاج کند. اسلام می‌گوید زمام اراده، تصمیم و اختیار بشر را به دست جهالت، شقاوت، دنیاپرستی، خودخواهی و خودپرستی ندهید، بلکه به دست عقل و تقوا بسپارید.

۲۳-۱-۶. نقش تقوا در مقاومت و پیشروی جبهه حق

حرکت و موفقیت این نظام، فقط به برکت تقوا امکان‌پذیر است. خاصیت نظام الهی این است. نظام حق، بی‌تقوا پیش نمی‌رود. نظام باطل که در مقابل حق است، طور دیگری است. هرچند آنجا هم تعهد و پابندی به بعضی اصول لازم است تا پیش بروند؛ ولی تقوا به معنای طهارت، پاکی، پرهیزکاری و رعایت حال همه ارزش‌ها که در یک جامعه ارزشی، مکتبی و اسلامی لازم است، نیاز نیست. آن‌ها چون پابندی ندارند، از روش‌های باطل نمی‌پرهیزند و از پیامدهای زشت اجتناب نمی‌کنند. بی‌قیدوشرط پیش می‌تازند، چیزی از دست می‌دهند و چیزی به دست می‌آورند.

جبهه حق این طور نیست. جبهه حق، فقط در صورتی که با خدا، تقوا و طهارت همراه

باشد، می‌تواند در مقابل جبهه باطل بایستد و پیش برود. این جبهه، فقط با تقوا پیش خواهد رفت. این نظام، جز با رعایت تقوا، طهارت، پاکی، محاسبه دقیق و صحیح و حسابرسی هرکس از خودش «حاسبوا انفسکم»^۱ پیش نخواهد رفت.

اشتباه است اگر کسی خیال کند می‌تواند کارها را در جامعه اسلامی همان‌طور پیش ببرد که حکومت‌ها و کارگزاران دولت‌های دیگر در دنیا می‌کنند. جامعه الهی اصول و روش‌های مخصوصی دارد که متعلق به اسلام است. این اصول باید بر دنیا حاکم شوند، نه اینکه اصول غلط دنیای جاهلی و استکباری، سوار جامعه اسلامی شوند.

امروزه چشم جهانی به‌سوی ملت ایران است. امروز ملت‌ها، حرکت عظیم خود را با یاد حرکت ایران اسلامی شروع می‌کنند و به ایمان ملت ایران اقتدا می‌کنند. اگر ملت ایران بخواهد، ملت‌های دیگر این راه را که راه خدا و اسلام است، ادامه می‌دهند. این راه را باید با استحکام ادامه دهند و این جز با تقوا ممکن نیست؛ بنابراین، امروزه تقوا بزرگ‌ترین وظیفه و مسئولیت مردم است.

۲۳-۲. جایگاه تقوا در حوزه اجتماع

۲۳-۲-۱. جایگاه تقوا در ترسیم نظام اسلامی

راهی که در ۱۹ دی به‌وسیله مردم و جوانان قم آغاز شد، راه خطرناکی بود؛ ولی هدف بزرگی هم در پایان این راه وجود داشت و آن، ایجاد نظام اسلامی بود؛ یعنی نظامی که به برکت احکام و شریعت الهی، نظام عدالت و تقوا بود. هدف همه پیامبران هم ایجاد چنین دنیایی بود، دنیایی که در آن عدالت و تقوا حاکم باشد.

۲۳-۲-۲. اصلی‌ترین پایه حکومت اسلامی

در اسلام، مردم یک رکن مشروعیت هستند، نه همه پایه مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه اساس دیگری که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نباشد، حتی اگر همه مردم او را بخواهند (اکثریت که جای خود دارد)، حکومتش از نظر اسلام، نامشروع است.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۲۶۵.

وقتی امام حسین (ع) را با نامه‌ای که جزء سندهای ماندگار تاریخ اسلام است، به کوفه دعوت کردند، این طور نوشتند: «ولعمری ما الامام الا الحاکم بالقسط»؛ حاکمی در جامعه اسلامی و حکومتی در جامعه اسلامی نیست، مگر آنکه عامل به قسط باشد و به قسط و عدالت حکم کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هرکس که او را نصب کرده و هرکس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. پایه مشروعیت حکومت، فقط رأی مردم نیست. پایه اصلی، تقوا و عدالت است؛ ولی تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم، کارایی ندارد.

۲۳-۲-۳. مشکل جوامع؛ نداشتن مدیران و زمامداران پرهیزکار

مشکل جوامع بشری در مهم‌ترین مقاطع، در همین نقطه بوده است؛ یعنی جوامع بشری هرگاه از زمامداران باتدبیر، باتقوا، پرهیزکار و شجاع بهره برده‌اند، توانسته‌اند قدم‌هایی رو به جلو بردارند. وقتی مدیران بی تقوا سر کار آمدند، منافع خود را به منافع عمومی ترجیح دادند؛ زیرا از خدا و محاسبه الهی نمی‌ترسیدند. اگر جوامع اسلامی در برهه‌ای از زمان به مشکلات برخوردند، چه مشکلات مادی و چه مشکلات اخلاقی و معنوی و مقهور قدرت‌های ظالم و متجاوز شدند، به همین علت بود.

اگر روزی که استعمار، لشکرکشی‌ها و کشورگشایی‌های غربی در مناطق اسلامی شروع شد، زمامداران مسلمان، دین، پاک‌دامنی، غیرت و شجاعت داشتند، قضیه این طور نمی‌شد. اگر به دنبال شهوات و حفظ مقام خود نبودند، اوضاع این طور نمی‌شد. بیشتر ضعف مسلمانان و جوامع اسلامی به خاطر ضعف مدیران جوامع و زمامداران آن‌هاست، البته هر دو روی هم اثر می‌گذارند.

۲۳-۲-۴. هدف اجتماعی تقوا؛ ایجاد حیات طيبة اسلامی

امیرمؤمنان (ع) فرمود: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۱ بعد از آنکه شیوه زندگی خود را - که در آن مقام والا با آن همه امکانات، با چنان زهدی زندگی می‌کرد - بیان کرد، فرمود: «شما نمی‌توانید مثل من رفتار کنید؛ ولی می‌توانید

۱. «بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید؛ ولی با پرهیزکاری، تلاش فراوان، پاک‌دامنی و راستی، مرا یاری کنید» (محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، نامه ۴۵، ص ۴۱۷).

به من کمک کنید.» با چه چیزی؟ «بَوَرَع»، با ورع، پرهیز از گناه، اجتهاد، کوشش و تلاش. این‌ها وظیفه من و شماست.

هدف‌های فردی و جمعی را [در تمسک به تقوا] برای ما ترسیم کردند. در هدف شخصی، رسیدن به اوج مقام کرامت انسانی مدنظر است. به همه وعده داده شده که بتوانند این پرواز بلند و بی حد را تجربه کنند. توانایی شما جوان‌ها از ما پیرها بیشتر است. این اهداف شخصی است.

اهداف بزرگ اجتماعی، ایجاد حیات طيبة اسلامی و جامعه اسلامی است، جامعه‌ای که به افراد خود فرصت می‌دهد به‌سوی جامعه آباد، آزاد، مستقل، دارای اخلاق والا، متحد، یکپارچه، متقی و پرهیزکار حرکت کنند. این‌ها، اهداف جامعه اسلامی هستند. دنیایی که مقدمه آخرت است و انسان را ناگزیر به بهشت می‌رساند، چنین اهداف کلان اجتماعی و سیاسی دارد.

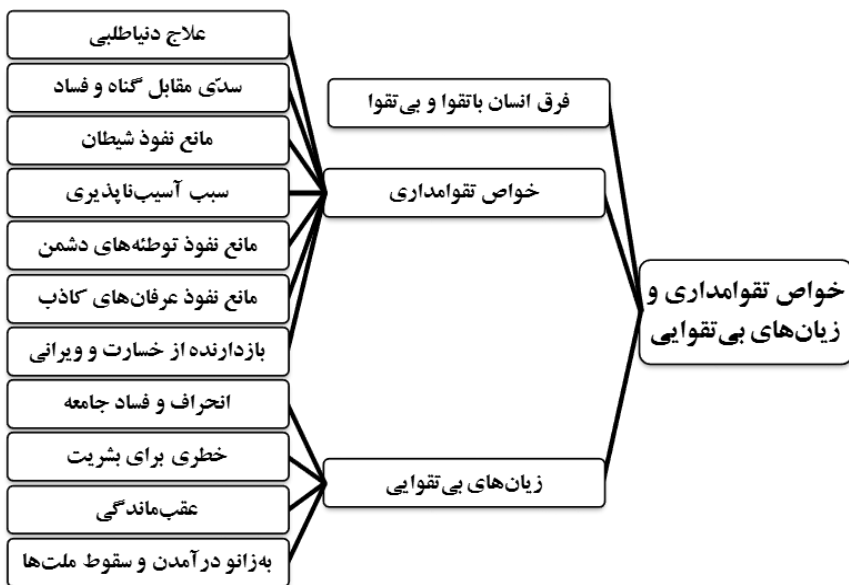
راه آن چیست؟ چگونه می‌شود به این هدف‌ها دست یافت؟ حضرت فرمود: «اعینونی»؛ به من کمک کنید! یعنی همان‌طور که امیرمؤمنان (علیه السلام) همه زندگی، تلاش و جهاد خود را صرف آن کرد تا چنین دنیایی برای بشریت در طول تاریخ بسازد، شما نیز کمک کنید تا این هدف به سرانجام برسد. با چه؟ «بَوَرَع»؛ با ورع، «وَجِتْهَاد» با کوشش و تلاش.

پرسش‌ها

۱. از دیدگاه شما، مهم‌ترین اثر رواج فساد و منکر در جامعه چیست؟
۲. نقش تقوا در اسلامی شدن جامعه را بیان نمایید.
۳. نقش تقوا در مقاومت و پیشروی جبهه حق را تبیین کنید.
۴. اصلی‌ترین پایه حکومت اسلامی چیست؟
۵. مهم‌ترین هدف اجتماعی تمسک به تقوا را بیان کنید.

درس بیست و چهارم

خواص تقوآمداری و زیان‌های بی‌تقوایی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با فرق اساسی انسان باتقوا و بی‌تقوا در کلام امام خامنه‌ای (عج) آشنا می‌شود؛
۲. برای شناخت بهتر خواص تقوا و زیان‌های بی‌تقوایی میل و انگیزه پیدا می‌کند؛
۳. می‌کوشد تا به خواص تقوا و خودمراقبتی دست یابد.

۲۴-۱. فرق انسان باتقوا و بی تقوا

فرق آدم باتقوا و بی تقوا این است که آدم بی تقوا، خودش را در مقابل گناه، رها می‌کند، مانند برگی که روی آب افتاده و با جریان آب، حرکت می‌کند و هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد؛ ولی آدم باتقوا حتی اگر در گرداب هم گیر کند، شنا می‌کند و می‌کوشد تا خودش را نجات دهد. اگر گاهی یک قدم عقب رفت و پایش لغزید؛ ولی در کل مراقب خودش است.

آدم متذکر نیز ممکن است اشتباه و گناه کند؛ ولی گناه آدم باتقوا و بی تقوا فرق دارد. گناه آدم بی تقوا مثل این است که در سراسیمگی لغزنده پا بگذارد و تا آخر بلغزد. یک گناه، گناه دیگر را به دنبال خودش می‌آورد. جذب گناه می‌شود و قبح گناه برایش می‌شکند؛ ولی آدم باتقوا این طور است. اگر از او گناهی سر بزند، فوراً متوجه می‌شود و می‌کوشد تا جبران‌ش کند «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۱ (اعراف: ۲۰۱).

به محض اینکه به تعبیر قرآن، شیطان آدم باتقوا را «مس» کرد؛ یعنی به وسوسه شیطانی آلوده شد، فوراً متوجه اشتباهش می‌شود. در سراسیمگی نمی‌افتد که تا اسفل سافلین برود، بلکه خودش را نگه می‌دارد و کنترل می‌کند. آدم باتقوا و متذکر، همچون کسی است که در گرداب گیر کرده و باید خلاف مسیر آب شنا کند تا به ساحل برسد و نجات یابد. گرداب همان غرایز، هوا، شهوت و تمایلات بشری ضد تکاملی ماست که ما را در خود غرق می‌کند.

۲۴-۲. خواص تقوامداری

۲۴-۲-۱. علاج دنیا طلبی

امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه متقین، علاج دنیاپرستی را چنین فرموده است: «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛^۲ علاج دل‌بستن و مجذوب‌شدن به دنیا این است که

۱. «در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان به ایشان رسد [خدا را] به یاد آورند و ناگاه بینا شوند.»

۲. «آفریدگار در اندیشه آنان بزرگ است و هرچه جز اوست، در دیده‌هایشان خرد و بی‌مقدار است» (محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳).

انسان تقوا پیشه کند. یکی از خواص تقوا این است: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ»؛ خدا در دل و جان انسان چنان جایگاهی می‌یابد که همه چیز در نظرش کوچک می‌شود. این مقامات دنیایی، اموال، زیبایی‌ها، جلوه‌های زندگی مادی و لذت‌های گوناگون در نظر انسان حقیر می‌شوند و به خاطر عظمت یاد الهی در دل انسان، اهمیت پیدا نمی‌کنند. خود حضرت هم مظهر کامل همین معنا بود. دنیاطلبی، لغزشگاهی است که هیچ مرزی جز تقوا ندارد.

۲۴-۲-۲. سدی مقابل گناه و فساد

باید برای نزدیکی به خدا، گناه را ترک کرد. انجام مستحبات، نوافل، توسلات، دعا و بقیه امور، فرعی هستند، اصل قضیه، همان ترک گناه است. این، همان تقوا را می‌طلبد. تقوا و پرهیزکاری، مهم‌ترین یا اولی‌ترین مظهري است که باید در وجود انسان باشد. همین است که مانع گناه انسان می‌شود. تقوا یعنی مراقبت از خود در برابر فساد و گناه. وقتی مراقبت از خود نباشد، هر انسانی دچار لغزش و فساد می‌شود.

تقوا همچون زرهی است که اگر انسان آن را بپوشد، تیرهای زهرآگین فساد و گناه در او تأثیری نخواهند گذاشت. تقوا، حصن منیع انسان است. اینکه این همه ما را به تقوا توصیه کرده‌اند، به خاطر این است که جلوی خطاها و لغزش‌های خود را بگیریم. بهترین موقعیت برای این کار، همان آغاز راه است و پیشگیری بهتر از درمان است.

۲۴-۲-۳. مانع نفوذ شیطان

ما هرگز از طمع شیطان دور نیستیم. شیطان حتی به پیامبران نیز طمع ورزید، چه برسد به امثال ما. چیزی که بندگان مخلص را از دیگران متمایز می‌کند، این است که دائماً بینی شیطان را به خاک می‌مالند و طمع او را ناکام می‌گذارند. این با چه چیزی ممکن است؟ با تقوا.

تقوا، معضلی نیست که انسان نتواند حل کند. معنای تقوا این است که هرچه خدای متعال برای انسان تکلیف کرده است را انجام بدهد؛ واجبات را به‌جا بیاورد و محرمات را ترک کند. این، اولین مرتبه تقواست. باید محرمات الهی را بشناسد و دور آن نچرخد.

۲۴-۲-۴. سبب آسیب‌ناپذیری

پرداختن به دنیا و شهوات، همان‌طور که در دنیای غرب مطرح است، عواملی هستند که کاخ آرمانی انقلاب و اسلام و هر حقیقتی را ویران می‌کنند. بناهای جدید طاغوتی، غیرخدایی، ضداسلامی و ضد ارزش‌هایی که به‌خاطر آن‌ها خون شهدای ما ریخته شد، بنا خواهند شد و این، همان رجعت و برگشتی است که دشمن انتظارش را می‌کشد. اگر تهاجم، شبیخون یا قتل عام فرهنگی در این کشور به‌شدت از طرف دشمن دنبال می‌شود، به‌همین دلیل است.

نهادهای دشمن با تجربه فهمیده‌اند که انسان، آسیب‌پذیر است. آن‌ها می‌گویند: «هر انسانی، فاسدشدنی است. هرکس باشد، می‌توان فاسدش کرد.» البته راست می‌گویند، با یک استثنا: «الّا المتّقین»؛ متّقین را نمی‌توان فاسد کرد.

آن‌ها معنای تقوا را نمی‌فهمند. می‌توان انسان‌ها را فاسد کرد و زیبایی‌های دنیا را از راه نامشروع در چشم آن‌ها بزرگ جلوه داد تا برایشان دلبری کند، جوری که همه ارزش‌ها را دور بریزند و درمقابل جلوه‌های مادی قربانی کنند؛ ولی همه این‌ها وقتی میسر می‌شود که تقوا نباشد؛ «الّا المتّقین.» باید تقوا پیشه کنیم. آنچه ما را قوی و آسیب‌ناپذیر می‌کند، تقواست.

۲۴-۲-۵. مانع نفوذ توطئه‌های دشمن

شما تا زمانی که ایمان، تقوا و عمل صالح را برای خودتان حفظ کنید، تمام قدرت خدا، نوامیس طبیعت و امکانات یک گروه برگزیده را در اختیار دارید. در هر میدانی که دشمن با تمام توانش وارد شود، در میدان سازندگی، توطئه تبلیغاتی، مبارزه و تهاجم فرهنگی، خُلقیات مردم، حرکات نظامی و... درمقابل ملت و جوانان مؤمن، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

جوان مؤمنی که جانش را کف دستش گرفته و آماده مبارزه است، در معرض تندباد این تبلیغات قرار دارد؛ ولی این تبلیغات گمراه‌کننده و لغزاننده نمی‌توانند او را بلغزانند؛ زیرا او حقیقت را می‌بیند و در ورای تبلیغات رنگارنگ دشمن، باطن ظلمانی و خبیث محورها و مراکزی که این تبلیغات را به راه انداخته‌اند، برایش روشن است. دشمن با هیچ ترفندی

نمی‌تواند این تیزی‌ی جوان مسلمان و مؤمن انقلابی را علاج و با آن مقابله کند. دل باایمان و باتقوا در اندیشه و عمل، با تبلیغات دشمن گمراه نمی‌شود.

۲۴-۲-۶. مانع نفوذ عرفان‌های کاذب

یکی از برنامه‌های دشمن، راه‌اندازی عرفان‌های کاذب در دانشگاه‌هاست. این هم یکی از آن چیزهای فلج‌کننده است. اگر کسی اسیر و گرفتار بافته‌های بی‌اصل و اساس عرفان‌های کاذب شود، فلج می‌شود. معیار ما برای حرکت به سمت تعالی معنوی و روحی و تقرب به خدا، تقوا، پرهیزکاری و پاکدامنی است. اگر جوانان ما - دختران و پسران - پاکدامن باشند، تقوا پیشه کنند، برای دوری از گناه بکوشند، نماز را با توجه و با اهتمام به‌جا بیاورند و انشان را با قرآن قطع نکنند، اسیر عرفان‌های کاذب نمی‌شوند.

۲۴-۲-۷. بازدارنده از خسارت و ویرانی

اگر مسئولان یک نظام، باتقوا باشند، فساد به آن نظام راه نمی‌یابد. اگر فرماندهان جنگی، باتقوا باشند و مراقبت نفس خود باشند، هیچ خسارتی وارد نمی‌شود. نه اینکه اگر نیروها نابرابر بودند، دشمن پیشرفت نخواهد کرد؛ ولی تقوا موجب می‌شود انسان در نابرابری‌ها همان کاری را انجام بدهد که در شرایط برابر انجام می‌دهد؛ یعنی اگر غفلت نکند، کار نابه‌جایی از او سر نزنند و بهترین تصمیم را بگیرد، خسارت نخواهد دید.

آدم باتقوایی که کار نادرست و بی‌قاعده‌ای از او سر نمی‌زند، هرکس که باشد و هر فکری که داشته باشد، خطری ایجاد نمی‌کند، به جایی ضربه نمی‌زند، ویرانی به بار نمی‌آورد و از او صلاح می‌تراود؛ بنابراین، اصل این است که تا می‌توانید، خودتان و دیگران را باتقوا، متدین و پاک‌نهاد بار بیاورید.

۲۴-۳. زیان‌های بی‌تقوایی

۲۴-۳-۱. انحراف و فساد جامعه

وقتی شما به تاریخ اسلام نگاه می‌کنید، مقطعی را می‌بینید که در آن، خلافت - یعنی حکومت مبتنی بر پایه‌های دین - به سلطنت تبدیل شد که یکی از مقاطع بسیار خطرناک

تاریخ اسلام بود. نتیجه این اتفاق، انحراف جامعه ارزشی و اسلامی به سمت فساد و ابتذال بود. اگر از منبع و مرکز حکومت یک جامعه، تقوا نتراد، صلاح، دین، معرفت و هدایت سرازیر نشود و تمام جامعه را دنیاطلبی، اشرافی‌گری، ماده‌گرایی و شهوت‌پرستی دربرگیرد، معلوم است که چه بر سر ارزش‌های اصیل و والا خواهد آمد. این اتفاق در برهه‌ای از تاریخ اسلام، سال‌ها بعد از وفات نبی مکرم پدید آمد.

امروز عده‌ای خودشان را به اسم سازندگی در پول و دنیا و ماده‌پرستی غرق کرده‌اند. این سازندگی است؟ آنچه که جامعه ما را فاسد می‌کند، غرق شدن در شهوات و ازدست دادن روح تقوا و فداکاری است؛ یعنی همان روحیه‌ای که بسیجی‌ها داشتند. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلت‌های اصلی انقلاب زنده بماند.

۲۴-۳-۲. خطری برای بشریت

مسئولان باید بیش از همه مراقب خود باشند. اگر بی‌تقوایی بر انسان قدرتمندی حاکم شود، خطرش برای بشریت بیشتر است. وقتی اختیار فشردن دکمه بمب اتم در دست شخصی باشد که جان انسان‌ها، حقوق ملت‌ها و اجتناب از شهوات نفسانی برایش اهمیتی ندارد، فاجعه به بار می‌آید. دولت‌هایی که امروزه در دنیا به نیروی اتمی و سلاح‌های مرگبار دست یافته‌اند، باید بر نفس و احساسات خود غلبه کنند که متأسفانه این‌طور نیست. اسلام، این‌ها را تبلیغ می‌کند، به‌همین دلیل ابرقدرت‌ها با آن دشمنی می‌کنند.

۲۴-۳-۳. عقب‌ماندگی

امروزه ملت‌های مسلمان در مقابل زورگویی قدرت‌های جهانی حرفی برای گفتن ندارند؛ چون به علم و فناوری پیشرفته در زمینه‌های گوناگون سیاسی دست نیافته‌اند. چرا ما عقب مانده‌ایم؟ چون تقوا را از دست دادیم. این، همان شدتی است که با تقوا برطرف می‌شود. ملت ایران در انقلاب و دفاع از انقلاب، کشور و اصالت دینی و ملی خود، تقوای الهی را رعایت کرد؛ بنابراین، امروزه بحمدالله به همان اندازه عزیز است. اگر نمی‌توان عزت، اقتدار و عظمت ملت ایران را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کرد، به‌خاطر تقوای آن‌هاست. هر جا کمبود هست، به‌خاطر بی‌تقوایی است و هر جا ایستادگی هست، به‌خاطر تقواست.

۲۴-۳-۴. به‌زانو درآمدن و سقوط ملت‌ها

اگر کسانی امروز در جامعه ما به فکر سوءاستفاده باشند، به جای رفاه ملت به رفاه خودشان بیندیشند و به منافع ملت بی‌اعتنا باشند، بی‌تقوایی کرده‌اند. اگر کسانی که در میان مردم مسئولیت‌های بزرگی بر دوش دارند، وقت و عمر خودشان را در راهی غیر از راه انقلاب و مسئولیت انقلابی مصرف کنند، بی‌تقوایی کرده‌اند.

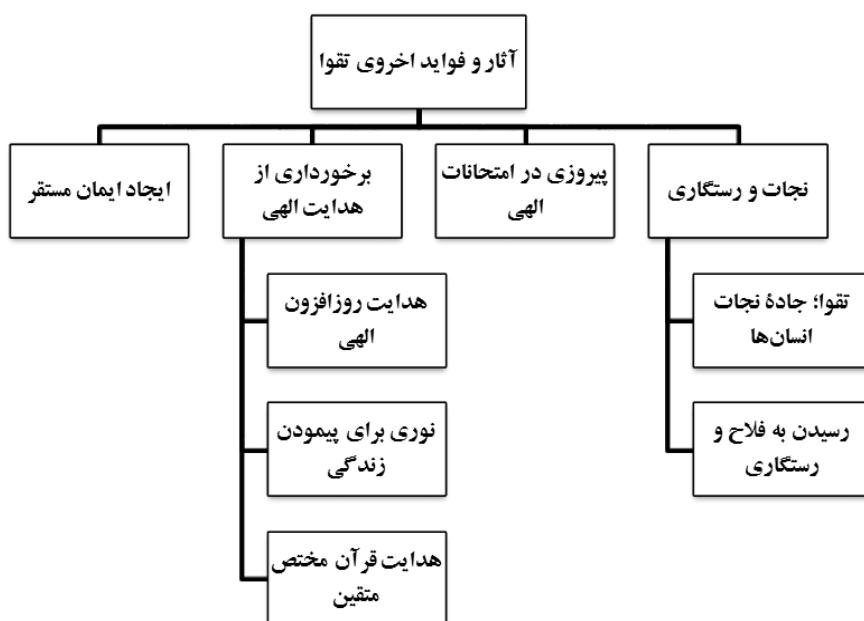
وقتی دل‌سپردن به هوس‌ها و لذت‌های آنی زندگی و پیروی از آن‌ها با پیمودن هدف‌های والا و بلند، منافات داشته باشد، بی‌تقوایی است. این، چیزی است که یک ملت را به‌زانو درمی‌آورد. تقوا یک ملت را سربلند می‌کند. ما به تقوا احتیاج داریم. اگر ملت‌ها تقوا نداشته باشند، همان بلایی بر سرشان خواهد آمد که ملت‌های مقتدر دنیا در جای‌جای تاریخ به آن مبتلا شدند.

آن‌ها دچار غرور، استکبار، ظلم، بدرفتاری و انحراف شدند، مردم را منحرف کردند، دنیا را خراب و فاسد کردند و آخر هم خودشان سرنگون شدند. یک نمونه‌اش را در همین سال‌های نزدیک، درباره یکی از دو امپراتوری عظیم موجود در دنیا مشاهده کردیم. این، نتیجه بی‌تقوایی است. همه بی‌تقوایای عالم، چه افراد و چه ملت‌ها، سقوطی را باید انتظار بکشند و این، سرنوشت اجتناب‌ناپذیری است. حتماً سقوط به دنبال بی‌تقوایی می‌آید، البته قبل از سقوط کامل، انحراف و فساد و خرابی می‌آید.

پرسش‌ها

۱. فرق انسان باتقوا و بی‌تقوا در انجام گناه را بیان کنید.
۲. خواص تقوا را نام ببرید.
۳. از دیدگاه شما هدف دشمن از دنبال کردن تهاجم فرهنگی چیست؟ راه مقابله با آن چیست؟
۴. زیان‌های بی‌تقوایی را تبیین کنید.
۵. در تاریخ صدر اسلام، تبدیل خلافت به سلطنت چه زیانی برای جامعه اسلامی داشت؟ توضیح دهید.
۶. نتیجه بی‌تقوایی ملت‌ها در طول تاریخ چه بوده است؟ شرح دهید.

درس بیستم و پنجم آثار و فواید اخروی تقوا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. از آثار و فواید اخروی تقوا در کلام امام خامنه‌ای داماد آگاهی می‌یابد؛
۲. به شناخت بهتر ثمرات اخروی تقوا میل و انگیزه پیدا می‌کند؛
۳. در پی این برمی‌آید تا به آثار و ثمرات اخروی تقوا دست یابد.

۲۵-۱. ایجاد ایمان مستقر

«مِنْ كَلَامِ لَهُ ﷺ فِي الْإِيمَانِ: فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ.»^۱ ایمان دو نوع است؛ ایمان ثابت و مستقر و ایمان مستودع و عاریه‌ای. ایمان عاریه‌ای هم ایمان است. نه اینکه آن شخص، منافق باشد، ایمانش راسخ نیست؛ بنابراین، زود زائل می‌شود.

ایمان ثابت و مستقر، یعنی جای گرفته در قلب، متکی به استدلال و بینش عمیق و پشتیبانی شده با عمل صالح. ایمان [عاریه‌ای] این است که با احساسات و نه با منطق پیدا شود و انسان با عمل صالح آن را کسب نکرده باشد. شعار ایمان داده و پای آن [ایمان] نایستاده تا عمل صالحی انجام دهد و با نفس خود مبارزه کند. ایمانش با عمل صالح آبیاری نشده است.

حضرت می‌فرماید: «وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ.» آن وقت معلوم کی است؟ تا زمانی که این ایمان، عاریه‌ای است. باید این ایمان از او زائل شود و گنجشکی که در سینه خودش حبس کرده، بپرد و برود؛ چون این ایمان، جزئی از وجود او نشده است. این ایمان در چه مواقعی زائل می‌شود؟ وقت‌های امتحان و لحظات هوای نفس، مثلاً اگر شخص پول دوست در دوراهی پول و ایمان قرار گیرد، ایمانش می‌پرد و تمام می‌شود.

بعضی‌ها دچار وسوسه‌های نفسانی و شهوات جنسی هستند، بعضی‌ها دچار مقام‌پرستی‌اند و هرکس یک‌طور است. هرکدام از ما لغزشگاهی داریم. به قول فرنگی‌ها، پاشنه آشیل و چشم اسفندیاری داریم. آنجا گیجگاه و نقطه ضعف ماست. باید به خدا پناه ببریم تا در آن ضربت، از پای درنیاییم. راهش تقواست. تقوا یعنی مراقبت دائم از خود. انسان راز بعضی از تحولات ۱۸۰ درجه‌ای از اول انقلاب تا الآن را اینجا می‌فهمد. گاهی شاهد تحول کامل بعضی‌ها هستیم، یعنی شخص مؤمن، مخلص، صادق و پرجوش

۱. «ایمان بر دو قسم است: یکی ایمانی که در دل‌ها ثابت و برقرار، و دیگری در میان دل‌ها و سینه‌ها ناپایدار است، تا سرآمدی که تعیین شده است» (همان، خطبه ۱۸۹، ص ۲۷۹).

و خروش شعاردهنده، به معاند و دشمن لجوج و بهانه‌گیر تبدیل شده است. ما چند دشمن داریم. بعضی دشمن‌ها، دشمن هستند؛ ولی دائماً نمی‌خواهند به صورت انقلاب پنجه بزنند. بعضی‌ها دائم می‌خواهند در چشم انقلاب و نظام اسلامی انگشت فروکنند و پنجه بزنند. وقتی دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم این‌ها، کسانی بودند که بسیار تند و داغ، خیلی‌ها را قبول نداشتند، مثل شعله‌ای که از روی خس‌وخاشاک بلند می‌شود، البته از چوب محکم هم گاهی شعله مفصلی بلند می‌شود؛ ولی از خس‌وخاشاک هم شعله بلند می‌شود و فوراً می‌خوابد.

گاهی ما با کسانی مواجه هستیم که چنین ایمان مستودع، زوال‌پذیر و بی‌استدلالی دارند. اگر این ایمان زائل شده بخواهد از دل برود، صاحبش را باخبر نمی‌کند. انسان به تدریج به عقب برمی‌گردد و ملتفت نمی‌شود که چگونه این ایمان از او زائل شد. باید خیلی مراقب باشیم و به خدا پناه ببریم.

۲۵-۲. برخورداری از هدایت الهی

۲۵-۲-۱. هدایت روزافزون الهی

اگر ایمان با عمل همراه باشد، روزبه‌روز زیادتر خواهد شد. اگر انسان از اهل معرفت و کتاب و موعظه نیز کمک بگیرد و آگاهی‌هایی به دست آورد و با عمل صالح همراه کند، ایمانش باز هم بیشتر می‌شود «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (تغابن: ۱۱)؛^۱ خدا دل او را هدایت می‌کند. خود تقوا و مراقبت، دل انسان را هدایت و ایمان انسان را راسخ‌تر می‌کند.

خداوند متعال وعده داده که اگر تقوا پیشه کنید؛ یعنی مراقب رفتار، گفتار و حرکات خود در زندگی باشید و از امر و نهی الهی سرپیچی نکنید، خداوند، هدایت، نور، فرج، رزق و سعادت دنیوی و اخروی را به شما عطا خواهد کرد.

تقوا، وصیت اول و آخر پیامبران است. اولین سخنی که انبیای الهی در سوره‌های مختلف قرآن به مردم گفته‌اند، رعایت تقوا بوده است. اگر تقوا باشد، هدایت الهی هم به دنبالش می‌آید و اگر تقوا نباشد، هدایت الهی هم به صورت کامل، نصیب فرد و جامعه نمی‌شود.

۱. «هرکس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند.»

۲۵-۲-۲. نوری برای پیمودن زندگی

خداوند در آیه دیگری از سوره حدید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (حدید: ۲۸)؛^۱ تقوا موجب می‌شود که خدای متعال، نوری را در قلب و زندگی و راه شما قرار بدهد تا بتوانید در پرتو آن نور، حرکت کرده و راه زندگی را پیدا کنید. بشر نمی‌تواند با سردرگمی حرکت کند. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون شناختن مقصد و هدف، حرکت کند. نوری که می‌تواند هدف، سرمنزل و راه را به ما نشان دهد، از تقوا و پرهیزکاری سرچشمه می‌گیرد.

۲۵-۲-۳. هدایت قرآن مختص متقین

برای پیمودن این راه، تقوا لازم است. اگر کسی تقوا داشته باشد، قرآن او را هدایت می‌کند؛ ولی اگر کسی تقوا نداشته باشد و همچنان کورکورانه و مستانه حرکت کند، آیا قرآن می‌تواند او را هدایت کند؟ ابداً! هیچ سخن حقی نمی‌تواند چنین آدمی را هدایت کند!

کسی که گوش دل به هیچ‌چیز نمی‌سپارد، هیچ حقیقتی را باور ندارد و سرمست و دربست در اختیار شهوات خود یا دیگران حرکت می‌کند، قرآن او را هدایت نخواهد کرد. قرآن یک نداست؛ ولی این ندا هیچ‌وقت به گوش آن‌ها نمی‌رسد.

قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ ينادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴)؛^۲ آن‌ها از دور ندا داده می‌شوند. شما گاه آهنگی را از راه دور می‌شنوید، مثلاً یک نفر، نغمه بسیار زیبایی را با زیربم‌های بسیار لطیفی می‌خواند؛ ولی فرض کنید در فاصله یک کیلومتری از شما قرار دارد. صدای او می‌آید؛ ولی چه می‌گوید؟ معلوم نیست؛ چون لفظ شنیده نمی‌شود و فقط صدا شنیده می‌شود. از طرفی، ظرافت‌هایی که خواننده به کار می‌برد هم فهمیده نمی‌شود. قرآن می‌فرماید گویی این آدم‌ها را از دور صدا می‌زنند که چیزی نمی‌شنوند؛ بنابراین، برای هدایت‌پذیری باید هوشیار بود.

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا بدارید و [چنان‌که باید] به پیامبرش ایمان بیاورید تا از رحمت خود دو بهره به شما عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه بسپرد.»

۲. «و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند!»

۲۵-۳. پیروزی در امتحانات الهی

انسان باتقوا می‌تواند خود را در لغزشگاه‌ها و دست‌اندازهای زندگی حفظ کند؛ ولی انسان بی‌تقوا، نمی‌تواند. اگر انسان بتواند روح تقوا که عبارت از مراقبت دائم از اعمال و رفتار خود است را در خود به وجود آورد، در امتحانات الهی سربلند می‌شود. گاهی امتحان دوران شدت، راحت‌تر از امتحان دوران رفاه و آسایش است. گرداب امتحان، گرداب خطرناکی است. چه کسانی می‌توانند از این امتحان سربلند بیرون آیند؟ مردم باتقوا. امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «أُغْرِيَ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ»^۱ لذت‌ها و شهوت‌ها، انسان بی‌تقوا را فریب می‌دهند «وَوَقَعَ فِي تَبَاهِ السَّيِّئَاتِ» و شخص در منجلاب حیرت، ضلالت، گمراهی و بدکاری گرفتار می‌شود.

۲۵-۴. نجات و رستگاری

۲۵-۴-۱. تقوا؛ جاده نجات انسان‌ها

خیلی از کارهایی که می‌کنیم و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، به‌خاطر مراقبت نکردن است. خیلی وقت‌ها ما قصد ارتکاب گناه نداریم؛ ولی غافل می‌شویم و مثلاً زبان ما به غیبت، تهمت، شایعه‌پراکنی، دروغ و... آلوده می‌شود، دست، چشم و... هم همین‌طور است؛ بنابراین، غفلت است که ما را به بلا گرفتار می‌کند.

اگر مراقب چشم، زبان، دست، امضا، قضاوت، نوشتن و حرف‌زدنمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زنند. اگر مراقب دل خود باشیم، به حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترس‌های بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران گرفتار نمی‌شود. این مراقبت در انسان، جاده نجات است. عاقبت نیک در سایه این مراقبت به دست می‌آید «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. عدالت، استقامت،

۱. «إِنَّ مَنْ فَازَ التَّقْوَى أُغْرِيَ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَوَقَعَ فِي تَبَاهِ السَّيِّئَاتِ؛ هرکس از تقوا جدا شود، به لذت‌ها و شهوت‌ها فریفته شود و در بیابان سرگردان‌کننده گناهان می‌افتد» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، قم، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۴۱).

حق جوایی، حق پویی و... انسان و جامعه هم از همین مراقبت سرچشمه می گیرد. این مراقبت و تقوا، مادر همه نیکی هاست. هدایت و پیشرفت دنیوی و اخروی نیز از همین مراقبت ناشی می شوند. وقتی مراقبت می کنیم، فکر، دل و جوارح و جوانح ما هم بیکار نمی مانند، کج نمی روند و نمی لغزند. دنیا و آخرت در سایه همین تقوا به دست می آید.

۲۵-۴-۲. رسیدن به فلاح و رستگاری

تقوا، مرکبی است که می تواند ما را به منازل عالی برساند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰)، «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (انعام: ۱۵۵) و «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۲). علم، هدایت و رحمت الهی به دنبال تقوا می آیند. فلاح از همه بالاتر است. فلاح و رستگاری با تقوا به دست می آیند.

پرسش ها

۱. آثار و فواید اخروی تقوا را بیان کنید.
۲. اقسام ایمان در کلام امام علی (ع) را نام برده و توضیح دهید.
۳. نقش تقوا در برخورداری از هدایت الهی را تبیین کنید.
۴. از نظر شما چرا تقوا و مراقبت، سبب پیروزی در امتحانات الهی و نجات و رستگاری می شود؟
۵. کلام الهی «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» را براساس فرمایشات امام خامنه ای (عج) توضیح دهید.

درس بیست و ششم

آثار و فواید دنیوی تقوا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با آثار و فواید دنیوی تقوا در کلام امام خامنه‌ای دامنه آشنا می‌شود؛
۲. برای شناخت بهتر ثمرات دنیوی تقوا میل و انگیزه می‌یابد؛
۳. می‌کوشد تا به آثار و ثمرات دنیوی تقوا دست یابد.

۲۶-۱. خوشبختی و تأمین زندگی

۲۶-۱-۱. کلید خوشبختی در دنیا و آخرت

تقوا فقط برای کسب رضای پروردگار و دستیابی به بهشت الهی در قیامت نیست، بلکه آثار دنیایی هم دارد. جامعه با تقوا از نعمت‌های الهی در دنیا برخوردار می‌شود، عزت دنیوی به دست می‌آورد و خدا به آن‌ها علم و معرفت می‌دهد. جامعه‌ای که در راه تقوا حرکت کند، فضای زندگی‌اش سالم، محبت‌آمیز و همراه با تعاون و همکاری بین آحاد جامعه می‌شود.

تقوا، کلید خوشبختی دنیوی و اخروی است. بشر گمراه که از سختی‌ها و رنج‌های شخصی و اجتماعی می‌نالند، چوب بی‌تقوایی، غفلت، بی‌توجهی و غرق شدن در منجلاب شهوات را می‌خورد. جوامعی که عقب افتاده‌اند، حالشان معلوم است. جوامع پیشرفته عالم هم اگرچه از بعضی جهات خوشبختی‌هایی دارند - که همان هم ناشی از هوشیاری و بیداری در بعضی از امور زندگی است - ولی دچار خلأ و کمبودهای مرگ‌باری هستند که نویسندگان، گویندگان و هنرمندان آن‌ها، امروزه با صد زبان، آن را بیان می‌کنند.

۲۶-۱-۲. عمل صالح توأم با تقوا؛ تأمین‌کننده دنیا و آخرت

شکی نیست که خدای متعال برحسب عمل ملت‌ها به آن‌ها پاداش و جزا می‌دهد که گاهی ما آثار آن را می‌فهمیم و گاهی متوجه نمی‌شویم. آیات کریمه قرآن دلالت می‌کنند که اگر ملتی عمل صالح انجام دهد و مخصوصاً آن را با ایمان و تقوا همراه کند، زندگی، دنیا، عزت و استقلال او تأمین خواهد شد، حتی اگر با ایمان و باتقوا نباشد: «كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ» (اسراء: ۲۰)؛^۱ هم کسانی که برای دنیا کار می‌کنند و هم افرادی که برای آخرت تلاش می‌کنند، خدای متعال به همه جزا خواهد داد.

پیشرفت ملت‌های بی‌دین و بی‌تقوا به‌خاطر آن است که کار دنیا را خوب انجام می‌دهند؛ ولی زندگی‌شان عاقبت خوشی نخواهد داشت؛ چون با فساد همراه می‌شوند. تمدن مادی امروز جهان، این روش زندگی را برگزیده است؛ ولی بی‌شک، خداوند به ملت مؤمن و

۱. «كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ (اسراء: ۲۰)؛ هریک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و

کمک می‌دهیم.»

تلاشگر، پاداش خواهد داد. این پاداش فقط مخصوص آخرت نیست، بلکه در دنیا هم پاداش داده خواهد شد. پاداش دنیا این است که طبق عملی که انجام داده‌اند، خوشبخت و عزیز خواهند شد و از زیر بار ذلت، زور و تحمیل بیرون خواهند آمد.

۲۶-۱-۳. بهبود زندگی

تقوای الهی یعنی هرکس ملاحظه محرمات و واجباتش را بکند. محرمات را ترک کند و واجبات را انجام دهد. اگر کسی به این توفیق دست یابد، رشد خواهد کرد. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (اعراف: ۹۶)؛^۱ یعنی فایده ایمان و تقوا، فقط آبادی دل انسان نیست، بلکه دست و جیب انسان‌ها هم پر می‌شود، سفره‌اش رنگین و بازویش قوی می‌شود. هدف عالی نظام اسلامی، این است.

۲۶-۲. درک حقایق و ایستادگی در میدان‌ها

۲۶-۲-۱. تشخیص حق و باطل

یکی از آثار تقوا، برکت در کارهاست. انسان با ملاحظه آثاری که در قرآن برای تقوا برشمرده‌اند، پاسخ بسیاری از احتمالات، خطرهای وسوسه‌های ذهنی را می‌یابد: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹)؛^۲ اگر تقوا پیشه کنید، خداوند متعال، فرقان یعنی جداکننده حق و باطل را به شما خواهد داد و شما در دوراهی حق و باطل، گرفتار نخواهید شد. کار شیطان اغواکردن است. اغوا یعنی چه؟ یعنی ایجاد اختلال در دستگاه محاسبه شما. شیطان می‌کوشد شما را اغوا کند؛ یعنی دستگاه عقل، فطرت و سنجش صحیح را که در وجود شماست، از کار بیندازد و دچار خطای محاسباتی کند. کار تقوا، نقطه مقابل آن است «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹). «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ» (بقره: ۲۸۲)؛^۳ تقوا موجب گشایش دریچه‌های دانش و

۱. «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم.»

۲. «اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.»

۳. «از خدا بپرهیزید! خداوند به شما تعلیم می‌دهد.»

آگاهی به روی شما می‌شود. وقتی انسان راه حق و باطل را تشخیص دهد، محکم‌تر گام برمی‌دارد. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق: ۲)؛^۱ انسان را از تنگناها خارج می‌کند و برای او فرج و گریزگاه به وجود می‌آورد. «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق: ۳)؛^۲ از جایی که محاسبه نکرده، به او روزی می‌دهد.

۲۶-۲-۲. ایجاد روح مبارزه و مقاومت در برابر دشمن

وقتی روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن، به‌طور کامل در قشر جوان ایجاد می‌شود که تقوا، بازگشت به خدا و جهاد اکبر در وجود و زندگی آن‌ها بگنجد. اگر ما به جوانان توصیه می‌کنیم که طهارت، تقوا، استغفار، اجتناب از گناه، رَوَآردن به خدا و توجه به معنویات را سرلوحه کارهایشان قرار دهند، به این دلیل است که علاوه بر سعادت شخصی، سعادت کشور را نیز به دنبال دارد. کشور به جوانانی نیازمند است که بتوانند حقایق را درک کنند، در میدان‌ها بایستند، توطئه دشمن را بشناسند و با آن مقابله کنند. دانشگاه، حوزه علمیه و محیط علمی و تحصیلی، جای این ایستادگی، مقاومت، هوشیاری و مبارزه است.

۲۶-۳. پیروزی و موفقیت

۲۶-۳-۱. موفقیت حتمی

ما باید به مسئولیت خود که بسیار خطیر، سنگین و باارزش است، بیندیشیم، آن را پاس بداریم و از عهده آن برآیم. ما باید بکوشیم و این کوشش فقط با رعایت تقوای الهی امکان‌پذیر است. اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست و با شرایط لازم انجام خواهد شد و از شائبه‌ها، اختلال و فساد، دور خواهد ماند.

تقوا موجب می‌شود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل کند، قطعاً و حتماً موفق خواهد شد؛ به همین دلیل است که در قرآن و روایات، بیش از هر چیزی به تقوا توصیه شده است.

۱. «هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.»

۲. «و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.»

ما مسئولان بیش از همه مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسئولیت‌مان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ماست. اگر تقوا نباشد، اقتدار ملت و آحاد مختلف، متزلزل می‌شود؛ بنابراین، مهم‌ترین مسئله برای ما تقواست.

۲۶-۳-۲. پیروزی و پیشرفت

برادران و خواهران! تقوا، لطف و رحمت خدا را به شما متوجه می‌کند. تقوا، پرهیزکاری و جدیت در راه خدا، برکات الهی را جلب می‌کند «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (اعراف: ۹۶). تقوا شما را در مقابل استکبار و قدرت‌های ظالم، پیروز می‌کند. تقوا، پیام شما را در ذائقه ملت‌های مظلوم، شیرین می‌کند. همه پیروزی‌ها و پیشرفت‌ها، ناشی از تقواست. هرچه کیفیت و کمیت تقوای ملت ما بالاتر رود، پیروزی و موفقیت ما سریع‌تر و زودتر خواهد بود.

۲۶-۳-۳. پیروزی در میدان‌های دشوار

پیروزی و بقای انقلاب، به‌خاطر صفا، صداقت و ایمان شما ملت بود. پیروزی در جنگ تحمیلی و ناکامی دشمن نیز به‌خاطر توکل به خدا و تقوا و پرهیزکاری بود. امروز هم در میدان‌های دشوار، آنچه ما را قطعاً موفق می‌کند، توکل و توجه به خدا، حفظ تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف و جذابیت‌های زندگی مادی است. این نکته به معنای آن نیست که به فکر نیازهای مادی خود نباشیم. هرکس حق و حتی وظیفه دارد به‌دنبال نیازهای مادی خود باشد و معاش و لذایذ خود را از راه شرعی تأمین کند؛ ولی همه این‌ها غیر از دل‌سپردن به دنیا، فراموشی راه خدا، سکون، سکوت و توجه به امور مادی است.

۲۶-۴. برطرف‌شدن مشکلات، بن‌بست‌ها و شداید

۲۶-۴-۱. برطرف‌شدن مشکلات طبیعی و جهانی

راه دین‌داری، توکل و اعتماد به وعده الهی است. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (اعراف: ۹۶). ایمان و تقوا، راه‌های طبیعی را باز می‌کند، مشکلات طبیعی و جهانی را برطرف می‌کند، خطرهای بزرگ را از سر راه برمی‌دارد و

گشایش‌های فراوان به وجود می‌آورد. با دقت در قرآن متوجه می‌شویم که تقوا، همه خوبی‌های اخروی، معنوی، روحی، مادی و اجتماعی را به دنبال دارد. اگر جامعه ما با تقوا باشد، قطعاً بسیاری از مشکلات مادی هم برطرف خواهند شد.

۲۶-۴-۲. سبب نجات از بن‌بست‌ها

تقوا هم وسیله و هم راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست تا خدای متعال، ما را درباره آن مواخذه کند، که البته اگر بفهمیم و توجه کنیم، این هم چیز عظیمی است. ما که مسئول هستیم - از سختی حساب الهی و فزع یوم الحساب غفلت داریم و هرچه مسئولیت‌مان بیشتر باشد، این خطر سنگین‌تر است - باید بدانیم که اگر خدای متعال با فضل و رحمت و مغفرت خود با ما برخورد نکند، کار ما خیلی سخت می‌شود. مخارج، تصرفات، برخوردها و رفتارهای جزئی که با مخاطبان خود و با مردم می‌کنیم، همه‌شان نزد خدا حساب می‌شوند.

علاوه بر اینکه باید به فکر حساب و مواخذه الهی باشیم، باید بدانیم که تقوا راه را باز می‌کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق: ۲-۳). تقوا موجب می‌شود که در همه بن‌بست‌ها، به خصوص بن‌بست‌های اجتماعی، راه نجات را پیدا کنیم. تقوا در بن‌بست‌های بزرگ برای مسئولان، راه نجات پدید خواهد آورد: «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» این محاسبه‌های ما و شما که همیشه کامل نیستند! اصل قضیه تقواست. توصیه ما هم به تقواست و باید به مشکلات مردم، براساس تقوا رسیدگی شود.

۲۶-۴-۳. دور شدن شداید زندگی

امت اسلامی هم اگر با تقوا باشد، می‌تواند در راه‌های دشوار، حرکت کند. مشکلات درمقابل او زانو می‌زنند، نه او درمقابل مشکلات. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا»؛^۱ اگر فردی - یا ملتی - تقوا پیشه کند، شداید زندگی اگر نزدیک او هم رسیده باشند، دور خواهند شد. «وَاحْلُولْتُ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، همان، خطبه ۱۹۸، ص ۳۱۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۲۷۴.

مَرَارَتِهَا»؛^۱ تلخی‌های زندگی برای او شیرین خواهند شد. «وَأَنْفَرَجْتُ عَنْهُ الْأَمْوَاجَ بَعْدَ تَرَاكُمِهَا»؛^۲ امواج طوفنده‌ی شداید زندگی، بعد از آنکه متراکم شده باشند، از او دور خواهند شد و او بر امواج سوار خواهد شد. «وَأَسْهَلْتُ لَهُ الصَّعَابَ بَعْدَ انْصِبَابِهَا»؛^۳ دشواری‌ها و سختی‌های زندگی بعد از آنکه به سخت‌ترین مرحله رسیده باشند، برای او آسان خواهند شد.

پرسش‌ها

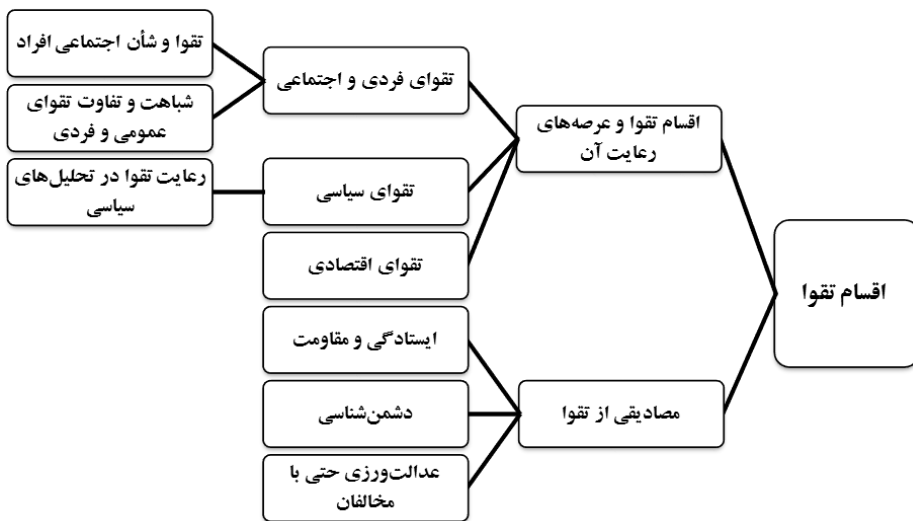
۱. آثار و فواید دنیوی تقوا را بیان کنید.
۲. تحلیل خود از زندگی مادی مطلوب برخی ملت‌هایی که تقوا ندارند را بیان کنید.
۳. چرا برای ایستادگی در میدان‌های مختلف، نیازمند تقوا هستیم؟
۴. دلیل آنکه تقوآمداری باعث موفقیت و پیروزی می‌شود را شرح دهید.
۵. نقش تقوا در برطرف‌شدن مشکلات و شداید را تبیین کنید.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

درس بیست و هفتم اقسام تقوا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با اقسام تقوا، عرصه‌های رعایت و مصادیق آن در کلام امام خامنه‌ای دامنه‌السلامه آشنا

می‌شود؛

۲. نسبت به شناخت بهتر عرصه‌های رعایت تقوا، میل و انگیزه می‌یابد؛

۳. برای رسیدن به تقوا و خودمراقبتی در عرصه‌های مختلف، بیشتر می‌کوشد.

۲۷-۱. اقسام تقوا و عرصه‌های رعایت آن

تقوا در مسائل شخصی با تقوا در مسائل اجتماعی و سیاسی فرق دارد و خیلی مهم‌تر و اثرگذارتر است. ما به دوستان و دشمنانمان چه می‌گوییم؟ اینجا تقوا اثر می‌گذارد. ما درباره دشمنان خود، چطور قضاوت می‌کنیم؟ اگر قضاوت ما درباره مخالفان و دشمنان، غیر از واقع باشد، از جاده تقوا تعدی کرده‌ایم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب: ۷۰).^۱ قول سدید، یعنی استوار و درست. جوان‌های انقلابی، مؤمن و عاشق امام که حرف می‌زنند، می‌نویسند و اقدام می‌کنند، باید کاملاً رعایت کنند. این طور نباشند که مخالفت با کسی، آن‌ها را وادار به تعدی و تجاوز به حریم حق کند.

کوچک‌ترین اعمال ما ثبت می‌شوند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله: ۷-۸)؛^۲ همه اعمال، گفتار و الفاظ ما ثبت می‌شوند و ما را مؤاخذه می‌کنند. دادگاه عدلی وجود دارد که انسان باید در آن دادگاه عدل، پاسخگو باشد. تقوا یعنی همین را رعایت کنیم و از همین مواظبت کنیم.

۲۷-۱-۱. تقوای فردی و اجتماعی

تقوای فردی یعنی هرکس دائماً مراقب اعمال خود باشد. تقوای کامل این است که انسان به‌طور دائم، مراقب خود باشد، مانند کسی که در خارستان حرکت می‌کند و اگر غفلت کند، خار، دامنش را می‌گیرد. این، تقوای فردی است و لازم است و راه دستیابی به فوز و فلاح هم همین است. اگر کسی بخواهد به فلاح، فوز و نجات ابدی برسد، باید تقوا داشته باشد. هر قدر این حالت بیشتر باشد، فوز و فلاح بیشتر می‌شود.

تقوای جمعی یعنی جمع‌ها مراقب خودشان باشند. جمع به حیث جمع، مراقب خودش باشد. بی‌مراقبتی جمع‌ها نسبت به مجموعه خودشان، موجب می‌شود حتی آدم‌هایی که تقوای فردی دارند، با حرکت عمومی آن‌ها بغلتند و به جایی بروند که نمی‌خواهند. در طول این سی سال، ما از این ناحیه، ضربه خورده‌ایم. یکی از جاهایی که ضعف نشان دادیم، همین بود.

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن درست و استواری بگویید.»

۲. «پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را خواهد دید و هرکس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، آن را خواهد دید.»

یک ملت باید درست حواسش را جمع کند و بداند به کجا پا می‌گذارد - تقوای جمعی یعنی همین - مراقب کارهایش باشد و بداند از کجا ضربه می‌خورد. اگر ما در عمل فردی هم تقوا داشته باشیم، مراقب اعمال خودمان خواهیم بود. به جایی که پای انسان می‌لغزد و احتمال سقوط می‌رود، پا نخواهیم گذاشت.

تقوای اجتماعی یعنی برخورد با مردم در محیط‌های مختلف - محیط کسب، معاشرت، خانواده، مدرسه، دانشگاه و اداره - با انصاف، خداترسی، امانت و صداقت، همراه باشد. اگر این نمونه‌ها در جامعه تحقق یابد، بیشتر مشکلات مادی و معنوی مردم برطرف خواهند شد. تقوا و پرهیزکاری، یعنی گستره وسیع عمل‌های خوب و ترک اعمال بد.

الف) تقوا و شأن اجتماعی افراد: در نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌کس نباید از جاده تقوای مناسب با شأن خود خارج شود. تقوایی که برای مسئولیت فعلی من لازم است - که من واقعاً باید به‌خاطر ضعف‌ها و روسیاهی‌های فراوان خودم به خدا پناه ببرم - با تقوای فلان برادری که فرمانده یک گردان سپاه است، فرق می‌کند. او در حد تقوای خودش باید رعایت کند و اگر نکند، زیردستش مطمئن باشد که فرماندهی او، ادامه نخواهد یافت و به‌همین ترتیب، تا به بالا و به جایی که من نشسته‌ام، برسد. اگر تخلفی انجام بگیرد، بدون اینکه کسی بخواهد دخالت کند، توانایی‌ها خودبه‌خود مانند برف زیر خورشید، ذوب می‌شوند.

ب) شباهت و تفاوت تقوای عمومی و فردی: تقوای عمومی و اجتماعی، مثل تقوای فردی است. تقوای فردی، مصونیت می‌آورد، مانند کسی که واکسن زده و خود را مصون کرده است. حتی اگر محیط آلوده باشد، در او اثر نخواهد کرد. تقوا این‌طور است. تقوا نمی‌گذارد که شخص، از محیط بیرون اثر پذیرد یا لااقل، نمی‌گذارد به‌آسانی اثر پذیرد. تقوای ملی هم همین‌طور است. اگر ملتی خود را از درون، قوی کند و علم، صنعت، ایمان و فرهنگ خود را تقویت کند، نیروهای بیرونی نمی‌توانند رویش تأثیر بگذارند.

تقوای عمومی و ملی با تقوای فردی فرق دارد. تقوای عمومی یعنی همین‌که وقتی امام اشاره می‌کرد، ناگهان همه جامعه به حرکت درمی‌آمد. به این ملت، با تقوا می‌گوییم. منظور ما اطاعت از ولایت است، نه اینکه یکایک کسانی که در آن جمع خروشان حضور دارند،

در زندگی شخصی هم باتقوا و پرهیزکار هستند. مجموعه مؤمن و متقی برای یک ملت، افتخارآمیز است؛ ولی یکایک ما باید به فکر خودمان باشیم.

اگر گفته شد ملت، ملت باتقوا، مؤمن و مخلصی است، هیچ‌یک از آحاد ملت حق ندارد این را به حساب خودش بگذارد و بگوید من که جزء این ملت هستم، پس باتقوا و بااخلاصم. «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مائده: ۱۰۵)؛^۱ به فکر خودت باش. خودت را در تنهایی بسنج. همه می‌توانند این کار را انجام بدهند، بدون اینکه کس دیگری از عیار آن‌ها باخبر شود.

۲۷-۱-۲. تقوای سیاسی

تقوای سیاسی یعنی سیاستمداران بکوشند با مسائل سیاسی، صادقانه، دردمندانه و دلسوزانه برخورد کنند. سیاست به معنای پشت‌هم‌اندازی، فریب و دروغ‌گفتن، در اسلام مطلوب نیست. سیاست یعنی اداره درست جامعه. این جزء دین است. تقوای سیاسی یعنی اینکه انسان در میدان سیاست، صادقانه عمل کند.

الف) رعایت تقوا در تحلیل‌های سیاسی: این‌طور نیست که همه مواضعی که آحاد مردم - از جمله دانشجویان که جزء قشرهای پیشرو هستند - اتخاذ می‌کنند، باید برگرفته از نظرات رهبر باشد. شما به عنوان یک انسان مسلمان، مؤمن و صاحب فکر، باید تحلیل کنید و تکلیفتان را بشناسید، نسبت به اشخاص، جریان‌ها، سیاست‌ها و دولت‌ها موضع بگیرید و نظری داشته باشید.

شما نباید منتظر بمانید و ببینید رهبر درباره فلان شخص، حرکت، عمل یا سیاست چه موضعی می‌گیرد تا شما هم براساس آن موضع بگیرید. این‌طور که کارها قفل خواهند شد. رهبری وظایفی دارد که باید با لطف خدا به آن‌ها عمل کند. شما نیز وظایفی دارید. به صحنه نگاه کنید و تصمیم بگیرید؛ ولی معیارتان تقوا باشد. تقوا یعنی اسیر هوای نفس نشدن در تصمیم‌گیری‌ها، جانبداری‌ها و مخالفت‌ها. اگر این رعایت شود، هم انتقاد، هم جانب‌داری و هم تمجید از شخص، دولت و جریان سیاسی، خوب است و هیچ اشکالی ندارد.

۱. «مراقب خود باشید.»

۲۷-۱-۳. تقوای اقتصادی

تقوای اقتصادی یعنی تلاش برای گذران زندگی و آبادکردن زمین از راه درست و مشروع. غصب، حرام‌خوری، دست‌اندازی به مال دیگران - به‌خصوص اموال عمومی - چپاول دستاوردهای عمومی و احیاناً زرنگی‌هایی که ظاهراً در چهارچوب قانون هم می‌گنجند؛ ولی خود انسان می‌داند که باطن آن چقدر فاسد و تباه هستند، خلاف تقوای اقتصادی هستند.

تقوا چیست؟ تقوای عبارت است از آن حالت مراقبت دائمی که موجب می‌شود انسان به کج‌راهه نرود و خارهای دامن‌گیر، دامن او را نگیرند. تقوا درواقع، زهری بر تن انسان با تقواست که او را از آسیب تیرهای زهرآگین و ضربه‌های مهلک معنوی محفوظ و مصون می‌دارد، البته مختص معنویات هم نیست «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق: ۲-۳)؛^۱ در امور دنیوی هم تقوا تأثیرات بسیار مهمی دارد. این تقوای شخصی است.

عین همین مسئله در جامعه و کشور نیز مطرح است. تقوای کشور چیست؟ یک کشور، به‌خصوص اگر مثل جامعه نظام جمهوری اسلامی آرمان‌های والا و بلندی داشته باشد، در معرض تهاجم تیرهای زهرآگین است. این هم به تقوا نیاز دارد.

تقوای جامعه چیست؟ تقوای اجتماعی را می‌توان در بخش‌های مختلف تعریف کرد. تقوای اقتصاد یعنی اقتصاد مقاومتی. اگر بخواهیم اقتصاد کشورمان درمقابل تکانه‌های ناشی از حوادث جهانی یا درمقابل تیرهای زهرآگین سیاست‌های معارض جهانی آسیب نبیند، ناچاریم به اقتصاد مقاومتی رو بیاوریم.

اقتصاد مقاومتی عامل استحکام درمقابل قدرت‌هایی است که از همه ظرفیت اقتصادی، سیاسی، رسانه‌ای و امنیتی خودشان برای ضربه‌زدن به ما استفاده می‌کنند. یکی از راه‌هایی که تاکنون پیدا کرده‌اند، رخنه اقتصادی است. ما باید با همه توان و ظرفیت، موضوع اقتصاد مقاومتی را دنبال کنیم. این یعنی تقوای اجتماعی در زمینه مسائل اقتصادی.

۱. «هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی [از تنگناها و مشکلات] قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.»

۲۷-۲. مصادیقی از تقوا

۲۷-۲-۱. ایستادگی و مقاومت

امروز همه امت‌های اسلامی، به‌ویژه ملت‌های به‌پاخاسته، نیازمند دو عنصر اساسی هستند. اولین مورد آن، تداوم، ایستادگی و پرهیز شدید از سست شدن عزم راسخ است. خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا» (هود: ۱۱۲)،^۱ «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ» (شوری: ۱۵)^۲ و نیز از زبان حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف: ۱۲۸).^۳

مصدق بزرگ تقوا در این دوره برای ملت‌های به‌پاخاسته، آن است که حرکت مبارک خود را متوقف نسازند و خود را سرگرم دستاوردهای این مقطع نکنند. این است بخش مهم از تقوایی که دارندگان آن، به وعده «عاقبت نیک» سرافراز گشته‌اند.

دومین مورد، هوشیاری در برابر حیل‌های مستکبران بین‌المللی و قدرت‌هایی است که از این قیام‌ها و انقلاب‌ها لطمه دیده‌اند. آن‌ها بیکار نمی‌مانند و با همه توان سیاسی و امنیتی و مالی، برای برقراری دوباره نفوذ و قدرت خود در این کشورها، به میدان می‌آیند.

۲۷-۲-۲. دشمن‌شناسی

یکایک برادران سپاه باید ایمان و تقوا - یعنی همان طهارت و عمل به موازین دینی - داشته باشند. این، همان مسئولیت اصلی - یعنی علم، عمل، معرفت و آگاهی دینی - است، البته معرفت و آگاهی دینی، شامل مسائل سیاسی هم می‌شود و منظور ما صرفاً نماز و روزه و امثال این‌ها نیست. دشمن‌شناسی، دوست‌شناسی، جریان‌شناسی و قدرت تحلیل مسائل

۱. «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن و همچنین کسانی که با توبه‌سوی خدا آمده‌اند، (باید استقامت کنند) و طغیان نکنند.»

۲. «بنابراین به دعوت پرداز و همان‌گونه که مأموری، ایستادگی کن.»

۳. «موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید، و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست، و آن را به هرکس از بندگان که بخواهد، واگذار می‌کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!»

سیاسی، جزء همان بخش معرفت دینی و عملی هستند. این، وظیفه اصلی نمایندگی است و از بالا تا پایین سپاه، باید در این جریان حضور داشته باشند.

۳-۲-۲۷. عدالت‌ورزی حتی با مخالفان

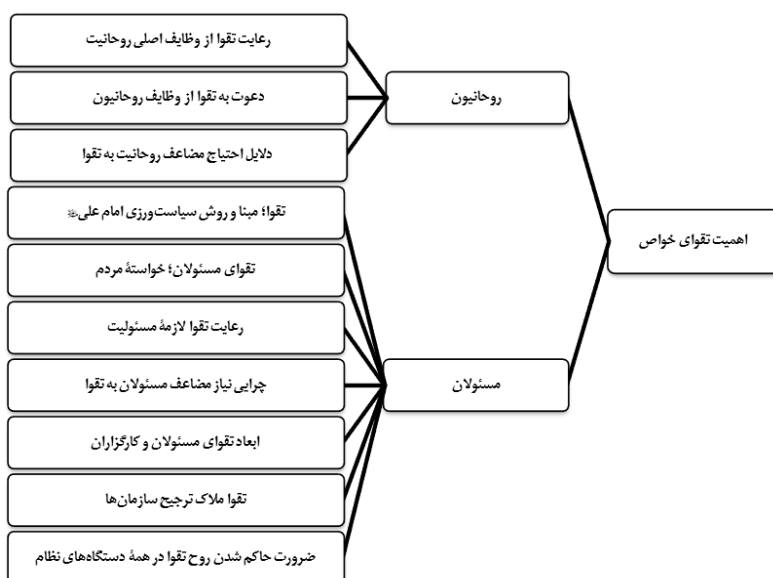
اگر عنوان مجرمانه‌ای بر حرکت و حرفی منطبق شود، این عنوان مجرمانه قابل تعقیب است و دستگاه‌های موظف باید تعقیب کنند؛ ولی اگر عنوان مجرمانه‌ای نباشد و قصد براندازی، خیانت و اجرای دستور دشمن در کار نباشد، هرچند که با سلیقه و مذاق سیاسی ما جور نباشد، نمی‌توانیم امنیت و عدالت را از او دریغ کنیم.

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» (مائده: ۸). قرآن به ما دستور می‌دهد و می‌گوید: مخالفت شما با یک قوم، موجب نشود که عدالت را فراموش کنید. «اغْدِلُوا» حتی درباره مخالفان هم عدالت به خرج دهید. «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» این عدالت به تقوا نزدیک‌تر است. تقوا این نیست که انسان، مخالفان خودش را زیر پا له کند. عدالت با تقوا موافق و همسو است.

پرسش‌ها

۱. عرصه‌های رعایت تقوا در کلام امام خامنه‌ای ع را بیان کنید.
۲. شباهت و تفاوت تقوای فردی و عمومی را شرح دهید.
۳. تقوای اجتماعی در کلام امام خامنه‌ای ع را تبیین کنید.
۴. تقوای اقتصادی در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی ع را توضیح دهید.
۵. از مصادیق تقوا، ایستادگی و مقاومت را شرح دهید.

درس بیست و هشتم اهمیت تقوای خواص



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با اهمیت تقوا برای خواص (روحانیون و مسئولان) در کلام امام خامنه‌ای داماد آگاه می‌شود؛

۲. برای شناخت بهتر چرایی و دلایل احتیاج مضاعف خواص به تقوا میل و انگیزه می‌یابد؛

۳. به‌عنوان فردی از خواص نظام اسلامی، برای آراسته‌شدن به فضیلت تقوا و خودمراقبتی، بیشتر می‌کوشد.

۲۸-۱. روحانیون

۲۸-۱-۱. رعایت تقوا از وظایف اصلی روحانیت

آیا می‌دانید امروزه وظیفه معمم‌ها چیست؟ این، مسئله بسیار مهمی است. با این شعاع وسیع، با این اهمیتی که امروز این کسوت و این زی در دنیا پیدا کرده است، وظیفه ما چیست؟ همان سه وظیفه معروفی که برای اهل علم ذکر شده است، معمم‌ها نیز دارند؛ عالم‌شدن - چون این لباس، لباس علم است -، در جاده تقوا قدم نهادن و هوشیاری سیاسی - زیرا اشتباه من و شما، اشتباه یک نفر نیست، اشتباه جمعی است که به ما نگاه می‌کنند - امروزه چشم نیروهای مسلح، نیروهای اداری، کارخانه‌ها و آحاد مردم به روحانیت است. روحانی، در هر جا که باشد، مردم از او می‌آموزند و این، وظیفه ما را خیلی سنگین می‌کند. ما نمی‌توانیم مثل امیرمؤمنان، علی علیه السلام عمل کنیم. خود آن بزرگوار هم همین را فرمود؛ ولی می‌توانیم ورع، تقوا، بی‌اعتنایی و بی‌طمعی را در خودمان حفظ و تقویت کنیم. این کار، وظیفه امروز روحانیت است. طلاب و فضلا و مسئولان باید خیلی به این توجه کنند؛ چون این راه، راه پیامبران و اولیای الهی است که کمترین اعتنایی به این دنیا نداشتند.

۲۸-۱-۲. دعوت به تقوا از وظایف روحانیان

روحانیان باید با استفاده از زبان بیان و تبیین، مردم را ارشاد کنند. این، شأن روحانیت است؛ تهذیب اخلاق مردم و دیندارکردن آن‌ها. مردم باید دیندار، متعبد و معتقد شوند. باید تقوا، پرهیز از گناه، خدا ترسی و مراقبت از نفس در بین مردم رواج یابد. باید علمای دین این مهم را محقق کنند.

۲۸-۱-۳. دلایل احتیاج مضاعف روحانیت به تقوا

همه به تقوا احتیاج دارند. من و شما به دو دلیل به تقوا احتیاج داریم. دلیل اول، این است که اگر ما بی‌تقوایی کنیم و ضایعه‌ای پیش بیاید، اسلام آسیب می‌بیند، نه ما. آن وقت روسیاهی‌اش متعلق به ماست؛ چون از دید ما به اسلام نگاه می‌کنند، حقایق اسلامی را از راه ما می‌بینند، اشتباه ما را به پای اسلام می‌نویسند و شکست مسلمانان را به پای اسلام می‌گذارند. می‌گویند اسلام شکست خورد، نه عده‌ای که اسلام را درست نفهمیده و عمل نکرده بودند.

امروزه ناکامی‌های کوچک ملت ما، نهضت بیداری اسلامی را پنجاه سال یا بیشتر به عقب خواهد راند. جوانانی که در آفریقا، آسیا، خاورمیانه و حتی شهرها و کشورهای اروپایی، به نام اسلام شعار می‌دهند و با اسم جمهوری اسلامی به هیجان می‌آیند، اسلام را با پیشرفت ما، چهره نورانی و کلمات گهربار امام ما، اداره الهی جامعه و تقوایی که به برکت انقلاب از قلّه جامعه ما می‌ریخت و تمام اقشار جامعه را کم‌وبیش فرامی‌گرفت، دیده‌اند. اگر شکست، ناکامی و عمل بدی باشد، همه دگرگون خواهند شد و دشمن، جری خواهد شد.

دلیل دوم، این است که این موفقیت و حرکت این نظام به برکت تقوا امکان‌پذیر است. خاصیت نظام الهی این است. نظام حق، بدون تقوا پیش نمی‌رود. جبهه حق، فقط در صورتی که با خدا، تقوا و طهارت همراه باشد، خواهد توانست در مقابل جبهه باطل بایستد و پیش برود و لاغیر.

۲۸-۲. مسئولان

۲۸-۲-۱. تقوا؛ مبنا و روش سیاست‌ورزی امام علی (علیه السلام)

یکی از ویژگی‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) در سیاست، دوری از مکر و فریب بود «لَوْ لَا التَّقَى لَكُنْتُ أَذْهَى الْعَرْبِ»؛^۱ اگر تقوا، دست‌وپای مرا نمی‌بست، مکارتر از همه مکاران عرب بودم. جای دیگری در مقایسه معاویه با خودش - معاویه به دهاء و مکر در حکومت معروف بود - فرمود: «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي»؛^۲ معاویه از او زرنگ‌تر نیست؛ ولی علی (علیه السلام) بنای رعایت تقوا و اخلاق را دارد. روش امیرمؤمنان (علیه السلام) این است.

اگر تقوا نباشد، دست و زبان انسان باز است و می‌تواند همه‌چیز بگوید، تهمت بزند، دروغ بگوید، نقض عهد کند و به دشمنان حق دل ببندد. امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ سَيَّاسَتْ رَا بَا تَقْوَا اِتْتَخَابَ وَ اِخْتِيَارَ كَرْدَمَ.» به همین دلیل در روش امیرمؤمنان (علیه السلام)، مکاری، حيله‌گری و کارهای کثیف دیده نمی‌شود، پاک است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، همان، ج ۸، ص ۲۴.

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، خطبه ۲۰۰، ص ۳۱۸.

۲۸-۲-۲. تقوای مسئولان؛ خواسته مردم

چه زمانی دنیا از عدالت و تقوا برخوردار خواهد شد؟ وقتی کارگزاران حوادث عالم - مسئولان کشورها و رؤسای ملت‌ها - عادل و باتقوا باشند، وگرنه در کشورهای بی تقوا و ظالم - مثل رژیم طاغوت - نه از عدالت خبری هست و نه تقوا؛ بنابراین، باید اساس درست باشد. اساس درست، نظام و حکومتی است که بر پایه احکام الهی بنا شده باشد و مسئولان آن از عدالت و تقوا برخوردار باشند. مردم [در انقلاب] دنبال این چیزها بودند. امروزه نیز همین طور است. اگر بخواهیم مشکلات دین و دنیایمان را برطرف کنیم، باید بر این اصل - اقامه عدل و تقوا - پافشاری کنیم.

۲۸-۲-۳. رعایت تقوا، لازمه مسئولیت

مسئولان باید این سه ویژگی داشته باشند تا بتوانند جلوی خباثت و دشمنی دشمنان را بگیرند؛ تقوا، شجاعت و خودآگاهی. مسئولان کشور - مدیران دولتی، قاضی‌ها، نمایندگان مجلس، اعضای شورای نگهبان و خبرگان، اعضای نیروهای مسلح و... - باید این سه ویژگی را داشته باشند تا کشور آسیب‌ناپذیر باشد. اگر تقوا نباشد، همه کارها خراب می‌شوند. اگر تقوا باشد، همه تصمیم‌ها و حرف‌های انسان حول محور مصلحت مردم و رضای خدا می‌چرخد و راه مستقیم پیموده می‌شود.

۲۸-۲-۴. چرایی نیاز مضاعف مسئولان به تقوا

شاید این حدیث را ماها بارها گفته‌ایم و شنیده‌ایم: «لَا تُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَا عُفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.»^۱ اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، می‌توان از خطاهای متن جامعه گذشت و بدون اینکه در مسیر جامعه، مشکلی به وجود آید.

۱. «هر رعیت و فرمان‌برداری در اسلام از رهبر ستمگری که از جانب خداوند نیست، اطاعت کند، عذابش می‌کنم، حتی اگر آن رعیت، نیکوکار و متقی باشد و هر رعیت و فرمان‌برداری در اسلام از رهبر هدایت‌گری که از جانب خدای عزوجل باشد، اطاعت کند را می‌آمرزم، حتی اگر آن رعیت در اعمالش ظالم و گناهکار باشد.» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۱۰).

اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح، سلامت، عدل، تقوا، ورع و استقامت دور باشد، هرچند در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنه مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزله مطلوب هدایت کند. تأثیر رأس قله، مجموعه مدیریت و دستگاه اداره‌کننده یک جامعه، این قدر فوق‌العاده است.

اگرچه در جامعه اسلامی همه مسئول‌اند؛ ولی هرچه مسئولیت بیشتر و بارمان سنگین‌تر باشد، به زاد و توشه تقوای بیشتری نیاز داریم. مسئولان جامعه باید بر مایه تقوای خود بیفزایند، بدانند چه می‌کنند و در اعمال و رفتارشان، رضایت خدا را بجویند. این، معیار و ملاک است.

معیار مسئولان برای شناخت کار خوب و بد و راه صحیح و غلط، تقواست. اگر تقوا را رعایت کنیم، حرف و عمل ما هم با هدایت و کمک الهی در مسیر درست قرار خواهد گرفت، پس اول و آخر همه حرف‌های ما تقواست.

۲۸-۲-۵. ابعاد تقوای مسئولان و کارگزاران

من و شما می‌توانیم مسئول باید خیلی مراقب باشیم. گاهی ممکن است در زیرمجموعه ما تخلفی صورت گیرد که ما در قبال آن هم مسئول‌ایم، مثلاً شاید در ابلاغ، گزینش یا برخورد با تخلفات کوتاهی کردیم و چنین نتیجه حاصل شد «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَجْزَارُ» (تحریم: ۶).^۱ پس باید در حد توان خودمان مراقبت کنیم، رفتار، فکر، گفتار و عملمان را تصحیح کنیم. ریشه اشکال را پیدا و برطرف کنیم. این تصحیح در راستای چه باشد؟ تقوا.

مسئولان باید در رعایت حدود قانونی نیز تقوا داشته باشند و در هیچ بخشی از آنچه که قانون اساسی و قوانین معتبر بخش‌ها و دستگاه‌های مختلف، معین کرده‌اند، سرپیچی نکنند. سرپیچی از این قوانین، فساد اقتصادی و فساد دستگاه‌های مسئول را به دنبال می‌آورد یا موجب تعارض بین دستگاه‌های مختلف و بگومگوهای مضر و مفسده‌انگیز می‌شود. تقوا ابعاد دیگری نیز دارد که غالباً ما از آن‌ها غفلت می‌کنیم. در دعای شریف مکارم

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید.»

الاخلاق می خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّبْنِي بِحُلِيَّةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ»؛^۱ پروردگارا! مرا با زیور صالحان زیور بده و به لباس پرهیزگاران ملبس کن. خوب، این لباس پرهیزکاران چیست؟

«فِي بَسْطِ الْعَدْلِ»؛ لباس پرهیزکاران در گستردن عدالت، «وَكُظْمِ الْغَيْظِ»؛ در فرو بردن خشم، «وَأِطْفَاءِ النَّارِ»؛ در فرونشاندن آتش هایی که بین افراد جامعه برمی افروزند. «وَصَمِّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ»؛ بکوشید افرادی که از شما بودند؛ ولی جدا شدند را جذب کنید. این ها تقوا هستند.

این دعا، بسیار مهم است. به عقیده من باید همه، به خصوص کارگزاران، این دعا را بخوانند و در مضامینش دقت کنند. این دعا تعلیم دهنده است. «وَأِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ»؛ به جای آتش افروزی و خبرچینی، بین برادران مؤمن و مسلمان، اتحاد و ائتلاف ایجاد کنید. این ها تقوا هستند. این ها مسائل روز ما هستند. گستردن عدالت، بالاترین درجه تقواست.

۲۸-۲-۶. تقوا، ملاک ترجیح سازمان ها

اصولاً هرچیز معنوی و روحی، نیکی آفرین نیست. گاهی ممکن است چیزی مادی هم نباشد؛ ولی جهت گیری غلط مادی داشته باشد. ارتش هایی هستند که علاوه بر ویژگی ها صنفی، فداکار هم هستند، پس فرق آن ها با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی چیست؟ تقوا، ورع، توجه به خدا، اخلاص و عمل برای اهداف پیامبران که امروز در دنیا غریب مانده اند. این ها، چیزهایی هستند که به شما امتیاز می دهند.

امروز جمهوری اسلامی در دنیا، از لحاظ موقعیت انقلابی، سیاسی، نظامی و حیثیتی، یک مجموعه پیروز به حساب می آید. به تعبیر عناصر سیاسی دنیا، دشمن درمقابل شما زانو زده است. شما به آن هدف ها رسیده اید. از کجا به آن هدف ها رسیده اید؟ از ایمان و تقوا و پابندی. بیش از آنچه که بخواهیم بر این معنا استدلال کنیم، بر وجود آن فعل و انفعالات غیبی استدلال می کنیم؛ یعنی عواملی وجود دارند که خارج از محاسبه انسان اند. اگر انسان

۱. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّبْنِي بِحُلِيَّةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكُظْمِ الْغَيْظِ، وَأِطْفَاءِ النَّارِ، وَصَمِّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ، وَأِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ...» (علی بن الحسین علیه السلام، صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶، دعای ۲۰، ص ۹۶).

به خدا توکل کند، آن محاسبات در خدمت او قرار خواهند گرفت و خدای متعال به آن‌ها کمک خواهد کرد. خدا به ملت ایران کمک کرد «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۲-۳).

۲۸-۲-۷. ضرورت حاکم‌شدن روح تقوا در همه دستگاه‌های نظام

هرکس «ادنی»^۱ ارتباطی با دستگاه حکومت دارد، دینداری‌اش باید برجسته‌تر و مشهودتر باشد. باید به تدریج به طرفی برویم که کارمندان دولت، مثال تقوا، پرهیزکاری و ورع شوند. این‌گونه باید باشد و می‌شود. نگوییم نمی‌شود! همین حالا هم کارکنان بعضی نهادها مانند سپاه پاسداران و جهاد سازندگی، از خیلی از مردم معمولی باتقواتر هستند، اهل نماز شب و دعای توسل هستند و... باید نظام اسلامی این‌گونه باشد. دیانت را در محیط کار خودتان زنده کنید.

پرسش‌ها

۱. وظایف اصلی روحانیان در کلام امام خامنه‌ای دامنه را بیان کنید.
۲. دلایل احتیاج مضاعف روحانیان به تقوا را شرح دهید.
۳. مبنا و روش سیاست‌ورزی و حکمرانی امام علی علیه السلام را توضیح دهید.
۴. علت نیاز مضاعف مسئولان به تقوا را تبیین کنید.
۵. ابعاد تقوای مسئولان را نام ببرید.

۱. «کم‌ترین» (محمد معین، همان، ج ۱، ص ۱۸۲، ذیل ماده «ادنی»).

فصل پنجم

درس‌های عاشورا

تلخیص و تنظیم: حسن حاجی شاه‌ولدی

درس بیست و نهم

تجلی معنویت و اخلاق



اهداف

- با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:
۱. با معنویات و اخلاقی که در حادثه عاشورا تجلی یافته اند، آشنا می شود؛
 ۲. برای وارد کردن روح معنویت و اخلاق در زندگی خویش انگیزه می یابد؛
 ۳. می کوشد با الگو قرار دادن قله های معنویت و اخلاق، امام حسین علیه السلام و اصحابش، در حد امکان برای خود، زندگی پر از معنویت و اخلاق رقم بزند.

۲۹-۱. جلوه‌های معنویت و اخلاق در حادثه عاشورا

۲۹-۱-۱. اخلاص و وارستگی از غیر خدا

اگرچه وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده؛ ولی آن بزرگوار در حقیقت، مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلص و مخلص خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌ای از همین اخلاص‌ها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع إلى الله» حاصل نمی‌شود. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»؛^۱ این کمال انقطاع به سوی خدا، از همه چیز گسستن، همه قیود و دنباله‌ها را در جهت حرکت به سمت محبوب واقعی بریدن و به آن سمت پروازکردن، چگونه برای انسان حاصل می‌شود؟ شهادت که قلّه فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «انقطاع الی الله»، برای انسان به وجود نمی‌آید.

برجستگی وجود اباعبدالله علیه السلام دارای ابعادی است که هرکدام از این ابعاد، بحث و توضیح فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر بخواهیم به یک صفت برجسته در میان همه این برجستگی‌ها اشاره کنیم، باید بگوییم «اخلاص». اخلاص یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت‌اندادن منافع شخصی، گروهی و انگیزه‌های مادی در کار.

حرکت حسین بن علی علیه السلام، حرکتی خالص، مخلص و بدون هیچ شائبه‌ای، برای خدا، دین و اصلاح جامعه‌ی مسلمانان بود. این، ویژگی اول که بسیار مهم است. اینکه حسین بن علی علیه السلام فرمود: «وَأَنْتَ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَ مُفْسِدًا»^۲، خودنمایی، خود نشان دادن، برای خود چیزی طلبیدن و نمایش نیست. ذره‌ای فساد در این حرکت نمی‌بینیم.

«وَأَنْتَ خَرَجْتَ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّی»^۳ این، نکته بسیار مهمی است. «اتّما» فقط! یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیت پاک و ذهن نورانی را مکدر نمی‌کند. قرآن کریم در صدر اسلام به مسلمانان می‌گوید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ»

۱. عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، قم، اسوه، «مناجات شعبانیه».

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. همان.

(انفال: ۴۷)؛ مانند کسانی نباشید که از روی هواپرستی، غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند. در اینجا هم امام حسین علیه السلام می‌گوید: «اَنّی لم اخرج اشرأ و لا بطراً»؛ خودخواهی، خود، من، منافع شخصی، قومی و گروهی وجود ندارد. این، اولین ویژگی نهضت حسین بن علی علیه السلام است.

در آن کاری که انجام می‌دهیم، هرچه مایهٔ اخلاصمان بیشتر باشد، آن کار، ارزش بیشتری می‌یابد. هرچه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی، خودخواهی، برای خود کارکردن، به فکر خود بودن، منافع شخصی و قومی و نظایر آن نزدیک می‌شویم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است. هرچه از آنجا به این طرف نزدیک‌تر شویم، ارزش، برکت و ماندگاری کار ما کمتر می‌شود. این، خاصیت این قضیه است. هرچه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد می‌شود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمی‌شود.

۲۹-۱-۲. اتکا به خدا

ظواهر حکم می‌کرد که شعله [قیام] در صحرای کربلا خاموش خواهد شد؛ ولی اعتماد به خدا حکم می‌کرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او [امام حسین علیه السلام] غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق یابد. اینکه در اوج خطر و جنگ روز عاشورا، برخی یاران امام حسین علیه السلام با همدیگر صحبت و مزاح می‌کردند، نشان این است که به برکت تکیه بر خدا دلشان خوش بود و هیچ غم و ناراحتی نداشتند؛ بنابراین، آن روز هم که در کربلا همراه جمعیت کمتر از صد نفر، توسط سی هزار نفر از اراذل و اوباش محاصره شده بودند و جان، مال، عزیزان، زن‌ها و حریشان تهدید می‌شد، ذره‌ای اضطراب در آن‌ها مشاهده نشد.

۲۹-۱-۳. دعا و توسل

حضرت در روز عاشورا صورت مبارکش را روی خاک‌های گرم کربلا گذاشت و عرض کرد: «إِلَهِی رِضاً بِقَضَائِکَ وَ تَسْلِیماً لِأَمْرِکَ.»^۱ وقت خروج از مکه فرمود: «فَمَنْ كَانَ فِینَا بِإِذِلَّا

۱. لوط بن یحیی ابومخنف، وقعة الطف، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۵، ص ۲۵۱.

مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا.^۱ ایشان همیشه و در همه حال دعا و توسل می کردند، حتی در گودال قتلگاه و لحظه آخر «رضاً بقضائک.»

خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است. جنگ است، کشتن و کشته شدن است، حماسه است و حماسه های عاشورا، فصل فوق العاده درخشانی هستند؛ ولی وقتی شما به بافت اصلی این حادثه حماسی نگاه می کنید، می بینید که عرفان هست، معنویت هست، تضییع و روح دعای عرفه هست، پس به آن وجه دیگر شخصیت امام حسین (ع) هم باید به اندازه عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، توجه شود.

شاید بتوان قاطعانه گفت که همین معنویت، عرفان، توسل، فناء فی الله، محو در معشوق شدن و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدس ربوبی بود که باعث شد ماجرای عاشورا این طور با عظمت، پرشکوه و ماندگار شود؛ به عبارت دیگر، این جانب اول؛ یعنی جانب جهاد و شهادت، آفریده و مخلوق آن جانب دوم؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی بود.

خیلی از مؤمنان جهاد می کنند و به شهادت می رسند. شهادت آن ها هم شهادت است و چیزی کم ندارد؛ ولی گاهی شهادت بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، روح مشتعل و بی تاب در راه و محبت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی سرچشمه می گیرد. این مجاهدت، طعم دیگری دارد. این، حال دیگری می بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می گذارد.

۲۹-۱-۴. ایمان

وقتی بعد از حادثه عاشورا، امام سجاد (ع) به مدینه برگشت - با حدود ده، یازده ماه فاصله - یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! رفتید، چه شد؟» راست هم می گفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی (ع)، خورشید درخشان اهل بیت و فرزند پیامبر (ص) در رأس آن ها بود. دختر امیرمؤمنان (ع) با عزت و سرافرازی رفته بود. فرزندان امیرمؤمنان (ع) - عباس و دیگران -، امام حسین (ع)، امام حسن (ع)، جوانان برجسته، زبده و نامدار بنی هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ ولی حالا این کاروان

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

برگشته بود و فقط یک مرد - امام سجاد (ع) - داشت. زن‌ها اسارت کشیده و داغ‌دیده بودند. امام حسین (ع) نبود. علی اکبر (ع) نبود. حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود. امام سجاد (ع) در جواب آن شخص فرمود: «فکر کن اگر نمی‌رفتیم، چه می‌شد؟» بله، اگر نمی‌رفتند، جسم‌ها زنده می‌ماند؛ ولی حقیقت نابود می‌شد. روح ذوب می‌شد. وجدان‌ها پایمال می‌شدند. خرد و منطق در طول تاریخ محکوم می‌شد و حتی نام اسلام هم نمی‌ماند.

۲۹-۱-۵. امید

حادثه کشته‌شدن، معمولاً تلخ است. کشته‌شدن سرداران و رهبران، مایه نومیدی است. اگر ما می‌گوییم حسین بن علی (ع) پیروز است، یک دلیل و وجه این حرف، این است که هرکس در طول تاریخ، منطق حسینی را محور کار خویش قرار دهد، بی‌تردید، پیروز خواهد شد. منطق حسینی یعنی نرسیدن از مرگ، ترجیح دادن حق بر باطل به هر قیمت، کم‌نشمردن یاران حق و زیادنشمردن یاران باطل در هر حجم و عدد و امید بی‌پایان حتی در لحظه‌ای که ظاهراً آرزوها غروب می‌کنند.

۲۹-۱-۶. ارزش‌گرایی

قاسم بن حسن (ع) یکی از جوانان کم‌سال در رکاب امام حسین (ع) بود. نوجوانی بود که «لَمْ يَلُغِ الْحُلُمُ»^۱ هنوز به سن بلوغ و تکلیف نرسیده بود. در شب عاشورا، امام حسین (ع) فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و از همه خواست بروند؛ ولی اصحاب قبول نکردند. این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: «عموجان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟» امام حسین (ع) خواست این نوجوان را آزمایش کند که فرمود: «عزیزم! کشته‌شدن در ذائقه تو چگونه است؟» گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۲ از عسل شیرین‌تر است. این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر (ص) است.

۱. همان، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲. حسین بن حمدان خصبی، الهدایة الکبری، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۳۷۷، ص ۲۰۴.

۲۹-۱-۷. عاطفه و احساس

هم در خود حادثه [کربلا] و هم در ادامه و استمرار [آن]، عاطفه نقش تعیین کننده ای داشت که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان های دیگر پیدا شود. حادثه عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق، محبت، ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ به همین دلیل به ما امر به گریستن، گریاندن و شرح ماجرای عاشورا می کنند. زینب کبری علیها السلام در کوفه و شام منطقی حرف می زد؛ ولی مرثیه می خواند. امام سجاد علیه السلام روی منبر شام، با آن عزت و صلابت، بر فرق حکومت اموی کوبید؛ ولی مرثیه خواند. این مرثیه خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد تا عواطف متوجه شوند. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می توان خیلی از حقایق را فهمید و خارج از این فضاها نمی توان فهمید.

۲۹-۱-۸. عزت طلبی

حسین بن علی علیه السلام مظهر عزت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی، هم در چشم ما مردم اسیر در دستگاه مادی عالم و هم برای رستگاران عالم ملکوت است. او بود که فرمود: «هِيَاهُ مِّنَا الدَّلَّةُ»^۱ کسی که حرکت حسین بن علی علیه السلام را بشناسد، می داند که این عزت، چه عزتی است!

حرکت امام حسین علیه السلام، حرکت عزت بود؛ یعنی عزت حق، دین، امامت و راهی که پیامبر ارائه کرده بود. امام حسین علیه السلام مظهر عزت بود و چون ایستاد، مایه فخر و مباهات شد. این عزت و افتخار حسینی است. گاهی کسی حرف می زند و پای آن حرف نمی ایستد و عقب نشینی می کند، دیگر نمی تواند افتخار کند. افتخار متعلق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفش بایستد و نگذارد طوفان، پرچمی که برافراشته را بخواباند یا با خود ببرد. امام حسین علیه السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادت عزیزان و اسارت حرم شریفش ایستاد. عزت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی، این است. علی اکبر، فرزند امام حسین علیه السلام، بین جوانان بنی هاشم برجسته و نمونه بود. زیبایی های

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۵، ص ۸۳.

ظاهری و باطنی را با هم داشت. به حق امامت و ولایت حسین بن علی علیه السلام معرفت داشت. معرفت را با شجاعت، فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه کرد و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق‌العاده و برجسته به میدان رزم رفت و در مقابل چشم پدر و زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته‌اش به خیمه‌ها برگشت. این مصیبت و عزا چیز کمی نیست؛ ولی همین حرکت او به سمت میدان و آماده‌شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان، مایه عزت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸).

حسین بن علی علیه السلام نیز به نوبه خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام که روشن‌کننده مرز بین امامت اسلامی و سلطنت طاغوتی است را محکم نگه داشت، هرچند به قیمت جان جوان عزیزش!

۲۹-۱-۹. وفاداری

در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم السلام راجع به ابا الفضل العباس به ما رسیده، روی دو ویژگی تأکید شده؛ یکی بصیرت و دیگری وفاداری. وفاداری حضرت ابا الفضل علیه السلام هم از همه‌جا بیشتر در همین قضیه واردشدن در شریعه فرات و نوشیدن آب است. نقل شده امام حسین علیه السلام ایشان را برای آوردن آب فرستاد؛ ولی آنچه که من در نقل‌های معتبر - مثل ارشاد مفید و لهوف ابن طاووس - دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر کند.

در این کتاب‌های معتبر این‌طور نقل شده که در آن لحظات و ساعت آخر، آن قدر تشنگی به بچه‌ها و کودکان و اهل حرم فشار آورد که خود امام حسین علیه السلام و ابا الفضل علیه السلام با هم به طلب آب رفتند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت‌به‌پشت هم در میدان جنگ، جنگیدند. امام حسین علیه السلام در سن نزدیک به شصت سالگی، هنوز قوی و شجاع و از نام‌آوران بی‌نظیر بود و برادر سی‌وچند ساله‌اش، ابا الفضل علیه السلام جوان و نترس.

این دو برادر، دوش‌به‌دوش و گاهی پشت‌به‌پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف

لشکر را می‌شکافتند تا خودشان را به آب فرات برسانند. در اثنای این جنگ سخت، ناگهان امام حسین (ع) احساس کرد دشمن بین او و برادرش، عباس (ع) فاصله انداخته. در همان حین ابوالفضل (ع) به آب نزدیک‌تر شد و خودش را به لب آب رساند. آن‌طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر کرد تا به خیمه ببرد. در آن موقعیت هرکس حق دارد لبی تر کند؛ ولی او وفاداری کرد و آب ننوشید. وقتی آب را برداشت، «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ»^۱؛ به یاد لب تشنه امام حسین (ع) یا شاید به یاد فریادهای «العطش» دختران و کودکان و شاید هم به یاد گریه عطشناک علی اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد.

۲۹-۱-۱۰. پرهیز از دنیاگرایی

دو خطر عمده اسلام را تهدید می‌کند که یکی خطر دشمنان خارجی است و دیگری خطر اضمحلال داخلی. خودی‌ها ممکن است در یک نظام، به خاطر خستگی، اشتباه در فهم راه درست، مغلوب احساسات نفسانی شدن و نگاه‌کردن به جلوه‌های مادی و بزرگ انگاشتن آن‌ها، ناگهان در درون دچار آفت شوند. این، خطرش بیشتر از خطر اول است. ماجرای امام حسین (ع)، تلفیق این دو بخش است؛ یعنی جایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود.

ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه مبارزه با دشمن خارجی و درونی. دشمن خارجی همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند، قدرتی که پیامبر (ص) برای نجات انسان‌ها استخدام کرده بود و آن‌ها در جهت عکس آن هدف، حرکت می‌کردند. در جبهه درونی نیز همانی بود که آن روز جامعه به‌طور عموم به‌سمت همان فساد، حرکت می‌کردند.

به نظر من نکته دوم، مهم‌تر است. برهه‌ای از زمان گذشته بود. دوران سختی‌های اولیه کار طی شده بود. فتوحاتی انجام شده بود. غنایمی به دست آمده بود. دایره کشور وسیع‌تر شده بود. دشمنان خارجی، اینجا و آنجا سرکوب شده بودند. غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود. عده‌ای پولدار شده بودند و عده‌ای در طبقه اشراف قرار گرفته بودند.

۱. نعمان بن محمد ابن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، قم، جامعه مدرسین، ج ۳، ص ۱۹۳.

یعنی بعد از آنکه اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، طبقه اشراف جدیدی در دنیای اسلام به وجود آمده بود. عناصری با نام اسلام، با سمت‌ها و عناوین اسلامی پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیامبر، پسر فلان خویشاوند پیامبر در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از این‌ها، اسم‌هایشان در تاریخ ثبت شده است. کسانی پیدا شدند که برای مهریه دخترانشان، به جای آن مهرالسنة چهارصد و هشتاد درهمی که پیامبر اکرم ﷺ، امیرمؤمنان ﷺ و مسلمانان صدر اسلام مرسوم کرده بودند، یک میلیون دینار، یک میلیون مثقال طلای خالص قرار می‌دادند! چه کسانی؟ پسران صحابی بزرگ، مثل مصعب بن زبیر و از این قبیل افراد.

۲۹-۱-۱۱. پرهیز از قدرت‌طلبی

بنابر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند، آن حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّاسَ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ»؛^۱ پروردگارا! تو می‌دانی این حرکت و قیامی که ما کردیم و تصمیمی که گرفتیم، برای قدرت‌طلبی نبود. قدرت‌طلبی نمی‌تواند هدف یک انسان باشد. نخواستیم زمام قدرت را در دست بگیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم، مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی فراهم کنیم. برای این‌ها نبود.

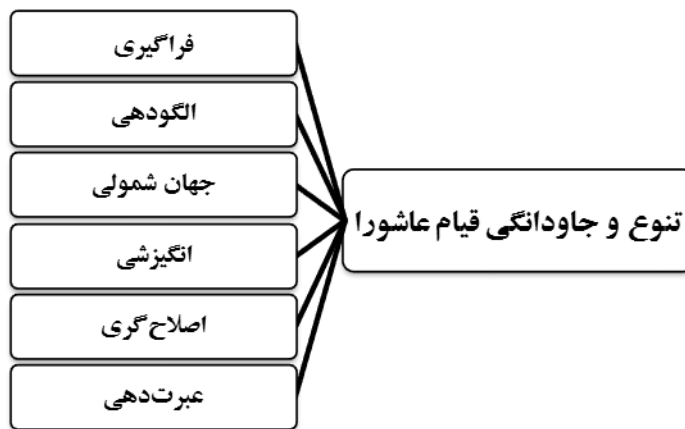
پرسش‌ها

۱. چگونگی تجلی اخلاص و وارستگی از غیر خدا در حادثه عاشورا را تبیین کنید.
۲. نقش توکل، دعا و توسل در تقویت روحیه انسان را بیان کنید.
۳. ایمان و امید، از دیگر عوامل پیروزی‌بخش حادثه عاشورا را توضیح دهید.
۴. جنبه عاطفی و احساسی کربلا و نقش آن در ایجاد جریان شیعی را بیان کنید.
۵. پرهیز از دنیاگرایی و قدرت‌طلبی، از جمله درس‌های عاشورا، چگونه حاصل می‌شود؟

۱. حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم، آل علی ﷺ، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۳۹.

درس سیم

تنوع و جاودانگی قیام عاشورا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. به تنوع و جاودانگی قیام عاشورا و درس عبرت بودن آن در همه عصرها و مکان‌ها، آگاهی می‌یابد؛
۲. برای الگوبرداری از رفتار امام حسین (ع) و عبرت‌گیری از حوادث آن انگیزه می‌یابد؛
۳. می‌کوشد از درس‌ها و عبرت‌های عاشورا در زندگی خود به نحو شایسته استفاده نماید.

۳۰-۱. ابعاد تنوع و جاودانگی قیام عاشورا

۳۰-۱-۱. فراگیری

عاشورا صحنه کاملی از زندگی اسلامی یک انسان است. در عاشورا همه ارکان اسلامی برای زندگی یک انسان و ابعاد معنوی، اخلاقی و اجتماعی جلوه‌گری می‌کند. در عاشورا راز و نیاز با خدا، دفاع، حمله، اخم، عشق، موعظه، تبلیغ، نصیحت، ترساندن، تهدید، همبستگی، ایثار، جهاد، شهادت، رسالت، توحید و همه چیز هست. انسان هرچه فکر می‌کند، می‌بیند درس‌های عاشورا باز هم از آنچه اندیشیده، بیشتر است.

در حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی نهفته است که اگر دنیای اسلام و متفکران اسلامی ابعاد مختلف آن را بررسی کنند، همه راه‌های زندگی اسلامی و تکلیف نسل‌های مسلمان در شرایط مختلف، از ابتدا تا انتها، مشخص خواهد شد.

۳۰-۱-۲. الگودهی

الگو برای ملت‌ها بسیار مهم است. اگر ملت‌های مختلف، شخصیت بزرگی داشته باشند، نام و یاد او را بزرگ و جاودانه می‌کنند تا حرکت عمومی نسل‌هایشان را به سمتی که می‌خواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ ولی در داستان‌ها، شعرها و افسانه‌های گوناگون ملی و اساطیری، الگوسازی می‌کنند. این‌ها همه از این سرچشمه گرفته است که ملت‌ها برای حرکت، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری وجود دارد که از جمله بزرگ‌ترین آن‌ها، قیام حضرت اباعبدالله^ع، پیشوای مسلمانان، فرزند پیامبر^ص و شهید بزرگ تاریخ بشر است.

الحمدلله امروز ملت ایران راه حسین^ع را پیموده و با سربلندی و عظمت در میان ملت‌های اسلام و جهان، حضور دارد. آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین^ع؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن‌دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین‌طور بود. ملت ما می‌دانست که دنیای شرق و غرب و همه استکبار در مقابل او ایستاده است؛ ولی نترسید.

۳۰-۱-۳. جهان شمولی

امام حسین علیه السلام نه فقط به شیعه و مسلمان‌ها، بلکه به آزادگان جهان، درس بزرگی دارد. رهبر آزادی‌بخش نهضت هند در شصت، هفتاد سال قبل، اسم حسین بن علی علیه السلام را آورد و گفت که از او یاد گرفته، درحالی‌که هندو بود و اصلاً مسلمان نبود. در میان مسلمانان هم همین‌طور است. ماجرای امام حسین علیه السلام این است. شما گنجینه‌دار چنین جواهر گرانبهائی هستید که همه بشریت می‌تواند از او بهره‌برد و استفاده کند.

۳۰-۱-۴. اصلاح‌گری

هدف امام حسین علیه السلام، انجام‌دادن یکی از واجبات بزرگ دین بود که هیچ‌کس قبل از او - حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله - انجامش نداده بود؛ واجبی که در بنای کلی نظام فکری، ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود اینکه این واجب، بسیار مهم و اساسی است؛ ولی تا زمان امام حسین علیه السلام به این واجب عمل نشده بود. امام حسین علیه السلام باید به این واجب عمل می‌کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد. مثل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت تشکیل داد و تشکیل حکومت، درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد یا پیامبر صلی الله علیه و آله در راه خدا جهاد کرد و این، درسی برای همه تاریخ شد. این واجب هم باید به دست امام حسین علیه السلام انجام می‌شد تا درس عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

شکل کوچکی از کار امام حسین علیه السلام، در زمان امام ما علیه السلام انجام شد؛ ولی آنجا نتیجه به شهادت ختم شد و اینجا به حکومت. این همان است و فرقی نمی‌کند. هدف امام حسین علیه السلام با هدف امام بزرگوار ما علیه السلام یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین علیه السلام است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه هستند. این پایه مهمی است و خود، یکی از پایه‌های اسلام است، پس هدف، عبارت است از بازگرداندن جامعه اسلامی به خط صحیح.

۳۰-۱-۵. عبرت‌دهی

عاشورا صحنه عبرت است. انسان باید خود را در آن وضعیت قرار دهد و فکر کند در چه حال و وضعیتی است، چه چیزی او را تهدید می‌کند، چه چیزی برای او لازم است؟ به این می‌گویند «عبرت». اگر شما از جاده‌ای عبور کنید و اتومبیلی را ببینید که واژگون شده یا

تصادف کرده و آسیب دیده، می‌ایستید و نگاه می‌کنید تا عبرت بگیرید و بدانید چه سرعتی، چه حرکتی و چه رانندگی‌ای به این وضعیت منتهی شده است. این هم نوع دیگری از درس است؛ ولی درس از راه عبرت‌گیری.

اولین عبرت عاشورا برای ما این است که بینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیامبر ﷺ، جامعه اسلامی به حدی رسید که کسی مثل امام حسین ﷺ، ناچار شد برای نجات جامعه اسلامی، چنین فداکاری‌ای کند؟ اگر فداکاری حسین بن علی ﷺ، بعد از هزار سال از صدر اسلام یا در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام روی می‌داد، حرف دیگری بود؛ ولی حسین بن علی ﷺ در مرکز اسلام، در مدینه و مکه که مرکز وحی نبوی بود، وضعیت را طوری یافت که چاره‌ای جز فداکاری ندید، آن هم چنین فداکاری خونین و با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین بن علی ﷺ احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند؟! عبرت اینجاست.

روزگاری رهبر و پیامبر جامعه اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچم‌ها را می‌بست، به دست مسلمان‌ها می‌داد و آن‌ها تا اقصی نقاط جزیره العرب و مرزهای شام می‌رفتند. امپراتوری روم را تهدید می‌کردند، آن‌ها از مقابلشان می‌گریختند و لشکر اسلام پیروزمندانه برمی‌گشت، مانند جنگ تبوک. روزگاری در مسجد و معبر جامعه اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیامبر ﷺ با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را برای مردم می‌خواند، مردم را موعظه می‌کرد و آن‌ها را در جاده هدایت با سرعت پیش می‌برد؛ ولی چه شد که کار همین جامعه به جایی رسید که آن قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آن‌ها حکومت کرد؟ وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی ﷺ چاره‌ای جز فداکاری نیافت. این فداکاری در تاریخ بی نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما امروز باید به این توجه کنیم.

ما امروز یک جامعه اسلامی هستیم و باید بدانیم آن آفت چه بود که جامعه را به امثال یزید مبتلا کرد؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرمؤمنان ﷺ، در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در شهر گرداندند؟ کوفه با دین بیگانه نبود! کوفه همان جایی بود که امیرمؤمنان ﷺ در بازارهای آن راه می‌رفت، تازیانه بر دوش

می انداخت و مردم را امر به معروف و نهی از منکر می کرد. فریاد تلاوت قرآن از آن مسجد و تشکیلات آن بلند بود. این، همان شهری بود که پس از گذشت سال هایی نه چندان طولانی، در بازارش دختران و حرم امیر مؤمنان (ع) را با اسارت گردانند. در مدت بیست سال چه شد که به آنجا رسیدند؟ کدام بیماری توانست جامعه ای را که در رأسش پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) حکومت کرده بودند، بعد از چند سال به آن وضعیت برساند؟ این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم.

اگر امام بزرگوار ما (ع) خود را شاگردی از شاگردان پیامبر (ص) می دید و سر فخر به آسمان می سود، به خاطر این بود که بتواند احکام پیامبر (ص) را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا و پیامبر (ص) کجا؟! آن جامعه را پیامبر (ص) ساخته بود و بعد از چند سال، به آن وضع دچار شد. ما خیلی باید مواظب باشیم که به آن بیماری دچار نشویم. عبرت، اینجاست! ما باید آن بیماری و خطر بزرگ را بشناسیم و از آن اجتناب کنیم.

به نظر من امروزه این پیام عاشورا، از درس ها و پیام های دیگرش برای ما فوری تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی سر آن جامعه آمد که سر حسین بن علی (ع)، آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمانان، علی بن ابیطالب (ع) را در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می نشست، بریدند و گردانند و آب از آب تکان نخورد؟! از همان شهر، آدم هایی به کربلا آمدند، او و اصحابش را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیر مؤمنان (ع) را به اسارت گرفتند. آیه شریفه در پاسخ به این پرسش می فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» (مریم: ۵۹).

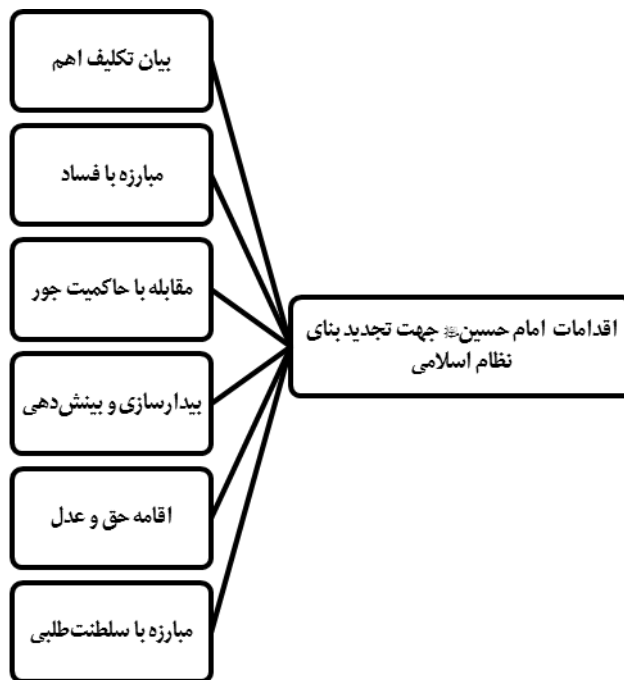
گمراهی و انحراف عمومی، دو عامل اصلی این فاجعه بود، یکی «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» دوری از ذکر خدا که مظهر آن، نماز است. خدا و معنویت را فراموش کردند. حساب معنویت را از زندگی جدا کردند. توجه، ذکر، دعا، توسل، طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتند. دیگر اینکه «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» به دنبال شهوت رانی و هوس رفتند و در یک جمله، دنیا را طلبیدند. به فکر مال اندوزی، التذاذ و شهوات رفتند. این ها را اصل دانستند و آرمان ها را فراموش کردند. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد مبتلا شویم.

اگر در جامعه اسلامی، آرمان‌خواهی از بین برود یا ضعیف شود، هرکس به فکر منافع خود باشد تا از دیگران در عقب نیفتد و بگوید: «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم.» مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهد، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

پرسش‌ها

۱. چرا عاشورا صحنه کاملی از زندگی انسان به شمار می‌آید؟
۲. چگونه می‌توان با بهره‌گیری از الگوی درخشان کربلا درمقابل دشمنان مقاومت کرد؟
۳. نمونه‌ای از جهان‌شمولی درس‌های امام حسین (ع) را بیان کنید.
۴. انگیزه و هدف امام حسین (ع) از قیام را شرح دهید.
۵. چگونه عبرت‌گیری از حادثه کربلا را بیان کنید.

درس سی و یکم تجدید بنای نظام اسلام



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با اقدامات مهم حضرت اباعبدالله (ع) در راستای تجدید نظام اسلامی آشنا می شود؛
۲. با آگاهی از این مؤلفه ها، برای ایستادگی در مقابل ظالمان و مستکبران انگیزه می یابد؛
۳. می کوشد تا هنگام مواجهه با پدیده های ظلم و فساد، اقدام لازم را انجام دهد.

۳۱-۱. اقدامات امام حسین (ع) در راستای تجدید بنای نظام اسلامی

امام حسین (ع) قیام کرد تا آن واجب بزرگی که عبارت بود از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی را انجام دهد.

۳۱-۱-۱. بیان تکلیف اهم

حسین بن علی (ع) در بیانات خود فهماند که مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسان‌ها از سلطه شیطانی و اهریمنی در اسلام از واجب‌ترین کارهاست. بدیهی است که اگر حسین بن علی (ع) در مدینه می‌ماند و احکام الهی و معارف اهل بیت (ع) را برای مردم بیان می‌کرد، جمعیتی را پرورش می‌داد؛ ولی وقتی به عراق رفت، از همه این کارها بازماند. آموزش نماز و احادیث پیامبر (ص) را تعطیل کرد و از کمک به ایتام، مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، چشم پوشید. ایشان همه این وظایف را فدای وظیفه مهم‌تری کرد. اهم و مهم در همه واجبات شرعی وجود دارد. گاه چیزی با اینکه واجب است، در درجه دوم قرار می‌گیرد و از صحنه خارج می‌شود. حج واجب است؛ ولی امام حسین (ع) حج خود را به عمره تبدیل کرد.^۱ اگر فرض شود حضرت قبلاً حج به جا آورده بود و این حج اولش نبود تا واجب باشد، یقیناً میان اصحاب آن حضرت، کسانی بودند که این حج برایشان واجب بود. آن‌ها چرا حج خود را رها کردند؟ به‌خاطر همین مبارزه.

۳۱-۱-۲. مبارزه با فساد

عاشورا یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه مبارزه با دشمن خارجی و درونی است. دشمنان خارجی، همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به دستگاه قدرت بودند که در خلاف مسیر حکومت رحمانی پیامبر که برای نجات انسان‌ها بود، حرکت می‌کردند. دشمن درونی نیز فساد بود که عموم مردم جامعه به‌سمت آن حرکت می‌کردند. به نظر من [درحقیقت] همان‌طور که [امام (ع)] فرمودند، نکته دوم؛ یعنی مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود، مهم‌تر است «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي»^۲

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، بیروت، ج ۴، ص ۲۸۹؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۵، ص ۹۹.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۲۹.

۳۱-۳. مقابله با حاکمیت جور

امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد و در منازل مختلف با لحن‌های گوناگون مردم را موعظه کرد. در منزلی به نام «بِیضَه» درحالی که حر بن یزید هم در کنار حضرت بود، خطاب به لشکر دشمن فرمود: «إِيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَكَثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ يَقُولِ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»؛^۱ اگر کسی ببیند حاکم ظالمی در جامعه حکومت می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند - عمل نمی‌کند - و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، دشمنی و ظلم عمل می‌کند - که مصداق کامل «حاکم فاسدِ ظالمِ جائر»، یزید بود - «و لم یغیر بقول ولا فعل»؛ و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»؛ خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی مبتلا می‌کند که آن ظالم را مبتلا کرده است؛ یعنی با او در یک صف و جناح قرار می‌گیرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله تکلیف جامعه منحرف را مشخص کرده بود. امام حسین علیه السلام هم با استناد به همین فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرد. تکلیف چیست؟ «یغیر بقول ولا فعل». اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در موقعیت مناسب - واجب است در مقابل این عمل، قیام کند. نتیجه هرچه می‌خواهد، باشد. کشته شدن یا زنده ماندن، شکست یا پیروزی فرقی ندارد، هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام کند. این تکلیفی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است.

امام حسین علیه السلام فرمود: «وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»؛^۲ من از همه مسلمانان به انجام این کار شایسته‌ترم؛ چون من پسر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرد، بدیهی است حسین بن علی علیه السلام، پسر و وارث علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله، برای قیام از دیگران واجب‌تر و مناسب‌تر باشد.

۱. همان، ص ۳۸۲.

۲. همان.

آن حضرت در خطبهٔ اول، بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ»؛^۱ همانا آنچه بر ما وارد شده را مشاهده می‌کنید. «لَا تَرْوُنَّ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْإِلَهُ الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا»؛^۲ آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش (شهادت) اشتیاق یابد.

امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، برعهدهٔ یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از اینکه هر وقت نظام جامعهٔ اسلامی دچار فساد بنیادین شد و بیم آن رفت که احکام اسلامی به کلی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند، البته در شرایط مناسب و وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. مراد از شرایط مناسب، زنده ماندن، کشته نشدن یا اذیت و آزار ندیدن نیست. امام حسین علیه السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

قبل از آنکه یزید حاکم شود و ظلم، طغیان و انحراف به اوج خود برسد، حسین بن علی علیه السلام ساکت بود. ده سال امام حسین علیه السلام در دوران معاویه سکوت کرد و حرکت مبارزه جویانه‌ای مانند کربلا انجام نداد؛ ولی آن طوری که من استنباط می‌کنم، اگر معاویه زنده می‌ماند و یزید بر سر کار نمی‌آمد، باز هم حسین بن علی علیه السلام تا چند سال دیگر قیام می‌کرد. این طور نبود که امام حسین علیه السلام فقط به خاطر حکومت یزید قیام کند. مسئله بالاتر و ریشه‌دارتر از این‌ها بود. دعوا با یزید نبود، دعوا با نظام ظالم بود. اینجاست که آن اصل بسیار مهم اسلامی مطرح می‌شود.

۳۱-۴. بیدارسازی و بینش‌دهی

تکلیف بیدارکردن مردم و به‌راه‌انداختن سیل خروشان و به تلاطم درآوردن این دریای عظیم نیروی انسانی، برعهدهٔ زبندگان است و حسین بن علی علیه السلام در کلامی خطاب به زبندگان زمان خودش می‌فرماید: «فَأَمَّا حَقَّ الضُّعَفَاءِ فَضَيِّعُتُمْ وَأَمَّا حَقَّكُمْ بَرِّعِيكُمْ فَطَلَبْتُمْ»؛^۳ شما حق ضعیفا

۱. همان، ص ۳۸۱.

۲. همان.

۳. حسن بن علی ابن شعبه، همان، ص ۲۳۸.

را و توده مردم را ضایع کردید و چیزی که حق خودتان می دانستید را مطالبه کردید. دنبال مقام، حقوق، امتیازات و مزایای خودتان دویدید. تواضع و کوچکی کردید تا خودتان را به آن چیزی که فکر می کردید حق شماست، برسانید؛ ولی از حق مردم غافل شدید و مردم مستضعف، فقیر، محروم و مظلوم را به حال خود رها کردید.

[حضرت] در کلام عجیب و بسیار تکان دهنده ای به ضعف و زبونی زبده گانی که حاضر نشدند از هیچ چیز بگذرند، نه از جان، مال، و جاهت و آبروی خود گذشتند و نه حاضر شدند حتی احم کنند یا در راه احقاق حقوق ضعفا سیلی بخورند، اشاره می کند: «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ»؛ نه مالی بذل کردید، «وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا»؛ جانان را برای پروردگارتان به خطر انداختید «وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ» و حاضر نشدید به خویشاوندان منحرف خودتان احم کنید و نشان بدهید با آن ها دشمنی دارید.

امام حسین علیه السلام [در ادامه] به اینکه آن ها چقدر در مقابل ارزش های حقیقی و دین خدا بی تفاوت بودند و در مقابل مسائل شخصی خودشان متعصب، اشاره می کند: «وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنقُوصَةً فَلَا تَقْرَعُونَ»؛^۱ عهد و پیمان الهی را می شکنند. شما سکوت می کنید، هیچ نمی گوید و از اظهار نظر می ترسید. عهد الهی چطور نقض می شود؟ وقتی جبارانی در رأس کار قرار بگیرند که حق مردم را ضایع می کنند، اصلاً به وظایف والی و حاکم عمل نمی کنند، خودشان را صاحب امتیازات بی شمار می دانند و مردم را بندگان و بردگان خودشان به حساب می آورند.

این درس خطاب به کسانی است که با همین تملق گویی در مقابل ستمگران، قدرت ها، قلدرها و گردن کلفت ها کار را می گذرانند، درست همان وضعی که امروز بعضی از سران کشورهای اسلامی و غیراسلامی مستضعف در مقابل امریکا و قدرت های جهانی دارند. از قلدری ها می ترسند حاضر نیستند در مقابل ظلم و ستم عالم گیر، هیچ حرکتی از خودشان نشان بدهند. همین طور بسیاری از علما، روشنفکران، شعرا، خطبا و گویندگان دنیای اسلام که این وضع را تماشا می کنند، مهر سکوت بر لبشان می زنند و حرکتی انجام نمی دهند.

۳۱-۱-۵. اقامه حق و عدل

انبیا، نجات‌دهندگان انسان هستند؛ بنابراین، هدف از رسالت در قرآن، اقامه عدل معرفی شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). اصلاً انزال کتاب‌های الهی و ارسال رسل برای این بود که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین علیه السلام نیز برای اقامه حق و عدل بود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّى أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم: «وَمَنْحَ التُّصَحِّحَ وَبَذْلَ مُهْجَتِهِ فَبِكَ لَا يَسْتَنْقِذُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الضَّلَالَةِ»^۲

۳۱-۱-۶. مبارزه با سلطنت‌طلبی

چه کسی در مقابل حسین بن علی علیه السلام قرار داشت؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاری که «یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان»^۳ نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسان‌ها با ستم، عدوان، غرور، تکبر، خودخواهی و خودپرستی رفتار می‌کرد. این، ویژگی بارز حکومت آنان بود. معنویت و رعایت حقوق انسان‌ها برایشان مطرح نبود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دوران‌های مختلف در دنیا وجود داشت، تبدیل کرده بودند، در صورتی که بارزترین و برجسته‌ترین ویژگی جمعه ایده‌آل اسلام، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است.

به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند. امامت یعنی پیشوایی قافله دین و دنیا. در قافله‌ای که همه به سمت یک هدف والا حرکت می‌کنند، یک نفر بقیه را راهنمایی می‌کند. اگر کسی گم شود، دست او را می‌گیرد و برمی‌گرداند. اگر کسی خسته شود، او را به ادامه راه تشویق می‌کند. اگر کسی مجروح شود، درمانش می‌کند. به همه کمک معنوی و مادی می‌رساند. در اصطلاح اسلامی، به چنین شخصی، امام - امام هدایت - می‌گویند.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. همان، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۳. همان، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

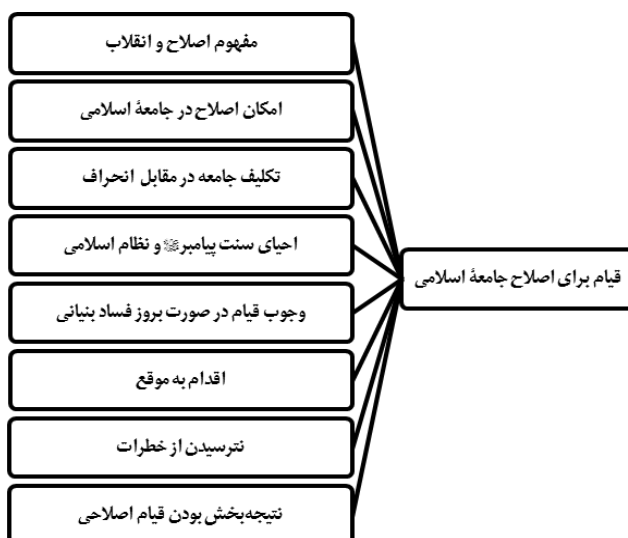
سلطنت، نقطهٔ مقابل امامت است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست؛ ولی باطنشان تسلط و زورگویی بر انسان‌هاست. هرکس و در هر دوره‌ای از تاریخ - اسم او هرچه می‌خواهد، باشد - وقتی به ملت خود یا ملت‌های دیگر زور بگوید، سلطنت کرده است. در دوران امام حسین (ع)، امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند «یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان». امام حسین (ع) در مقابل چنین وضعیتی مبارزه کرد.

پرسش‌ها

۱. اولین اقدام امام حسین (ع) در راستای تجدید بنای نظام اسلامی را بیان کنید.
۲. اهمیت مبارزه با فساد در جامعه برای تحقق نظام اسلامی را شرح دهید.
۳. چگونگی اقدام علیه سلطان جائر از طرف امام حسین (ع) را توضیح دهید.
۴. بیدارسازی و بینش‌دهی سیدالشهدا (ع) به نخبگان ساکت چگونه بود؟
۵. چگونگی تغییر امامت به سلطنت در زمان امام (ع) را بیان کنید.

درس سی و دوم

قیام برای اصلاح جامعه اسلامی و حفظ آن



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با حرکت اصلاحی امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از انحراف جامعه اسلامی آشنا

می‌شود؛

۲. نسبت به ظلم و فساد در جامعه اسلامی حساس می‌شود و به اصلاح آن تمایل

می‌یابد؛

۳. در صورت نیاز و در حد توان، نسبت به اصلاح جامعه اسلامی اقدام می‌نماید.

۳۲-۱. درس قیام برای اصلاح جامعه در حادثه عاشورا

۳۲-۱-۱. مفهوم‌شناسی اصلاح

اصلاح یعنی هر نقطه خراب، نارسا و فاسدی به یک نقطه صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش یک اصلاح بزرگ است. در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را درمقابل «اصلاح» قرار می‌دهند؛ ولی من می‌خواهم «اصلاح» در اصطلاح اسلامی را مطرح کنم. خود انقلاب، بزرگ‌ترین اصلاح است. تداوم اصلاحات، در ذات و هویت انقلاب نهفته است.

از امام حسین علیه السلام درباره اصلاح نقل شده است: «خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّی»^۱ او دنبال اصلاحات بود و می‌خواست اصلاح به وجود آورد. یک جای دیگر هم می‌فرماید: «لِئَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ تَظْهَرَ الْإِصْلَاحُ فِي بِلَادِكَ»^۲؛ می‌خواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعار امام حسین علیه السلام بود.

۳۲-۱-۲. امکان اصلاح در جامعه اسلامی

مسئله اصلاح، تصحیح جهت حرکت، استوارکردن و مستقیم‌کردن نظام اسلامی مطرح است؛ یعنی همان ارزش‌ها را در جای خود تحت حکومت الهی قراردادن که آن هم خود ارزشی از ارزش‌های الهی است. اصلاح در امت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی حرکت منحرف‌شده جامعه اسلامی را اصلاح و تصحیح کردن، مثل آن قطاری که پیامبر صلی الله علیه و آله روی ریل انداخته بود و برخی با خیال، جهل و غرض، مسیر را به کلی عوض کرده بودند. اول چند درجه، بعد بیشتر و بیشتر و کم‌کم به کلی برعکس ارزش‌های اسلامی حرکت کردند.

وقتی قطار از خط خارج شود، باید ناامید شویم یا آن را به خط برگردانیم؟ بله، هرچند کار مشکلی است. حسین بن علی علیه السلام می‌خواست چنین کاری کند و قطار را به خط بازگرداند. حسین بن علی علیه السلام قطار دین و جامعه اسلامی که از خط خارج شده بود و داشت به طرف ماده‌گرایی و فساد کامل می‌رفت را با قیام خود به حالت اول برگرداند.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. همان، ج ۹۷، ص ۸۱.

۳-۱-۳۲. احیای سنت پیامبر ﷺ و نظام اسلامی

در نامه امام حسین ﷺ به رؤسای بصره، این‌طور آمده است: «وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي، وَتَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛^۱ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را کشته و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام، سنت پیامبر ﷺ و نظام اسلامی است.

۴-۱-۳۲. وجوب قیام در صورت بروز فساد بنیادین

امام حسین ﷺ در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ»^۲ و بعد فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا»^۳ پس امام حسین ﷺ برای انجام یک واجب، قیام کرد.

این واجب که در طول تاریخ، برعهده یکایک مسلمانان است، عبارت است از اینکه هر وقت دیدید نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیادین شده و بیم آن می‌رود که احکام اسلامی به کلی تغییر یابد، باید هر مسلمانی قیام کند، البته در شرایط مناسب و وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. مراد از شرایط مناسب، زنده ماندن، کشته نشدن یا اذیت و آزارنیدن نیست. امام حسین ﷺ قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

۵-۱-۳۲. اقدام به موقع

هدف حسین بن علی ﷺ این نبود که حتماً حکومت تشکیل بدهد و اگر دانست نمی‌شود یا شهید می‌شود یا اگر فرضاً در بین راه موجباتی پیش آمد که به شهادت نرسید، قبول نکند و بگوید من باید شهید بشوم و هیچ حرکتی نکند. نه! هیچ کدام از این دو هدف نبود. هدف، چیز دیگری بود. هدف این بود که حسین بن علی ﷺ در دنیای زمان خودش، به

۱. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۳. همان.

مسلمان‌هایی که حقایق را فراموش کرده بودند و نسل‌های آینده نشان دهد هرگاه شرایط این بود، وظیفه این است.

هرگاه نظام و تشکیلات جامعه و روال زندگی این بود که مشاهده می‌کنید، مکلف هستید کاری را انجام دهید که من کردم؛ خارج شدن، قیام کردن، آسودگی نشناختن، دنبال یاران بیشتر به صورت یک مقدمه حتمی برای انجام عمل نبودن، جان را کف دست گذاشتن و راه افتادن. چنین قیامی یا حکومت را خواهد گرفت یا ظاهراً شکست خواهد خورد و شهادت پیش خواهد آمد که آن هم یک پیروزی است، پس قیام امام حسین بن علی علیه السلام یک قیام درس آموز و حرکت مجسم‌کننده تکلیف اسلامی است.

۳۲-۱-۶. نترسیدن از خطرات

جامعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام به آن شکل منحرف نشده بود. در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه در رأس حکومت بود، اگرچه خیلی از نشانه‌های انحراف در آن پدید آمده بود؛ ولی هنوز به حدی نرسیده بود که ترس انحراف کامل اسلام وجود داشته باشد. در زمان امام حسین علیه السلام جامعه منحرف شد و امام حسین علیه السلام قیام کرد. امام حسین علیه السلام درمقابل چنین انحرافی ایستاد.

وقتی جامعه منحرف شد، باید جلوی انحراف را می‌گرفت و دیگر عذری وجود نداشت؛ بنابراین، وقتی عبدالله بن جعفر، محمد بن حنفیه، عبدالله بن عباس - که همه دین‌شناس، عارف، عالم و چیزفهم بودند - به حضرت می‌گفتند که خطرناک است! حضرت، حرفشان را قبول نمی‌کرد. آن‌ها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرت ظاهراً مقتدری قیام کند و خطر نداشته باشد؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند: «شما که با شاه درافتاده‌اید! خطر دارد.» آیا امام نمی‌دانست خطر دارد؟ امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرد، می‌کشد، شکنجه می‌کند، دوستان انسان را می‌کشد و تبعید می‌کند؟ امام این‌ها را نمی‌دانست؟

در منزل «عذیب» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، امام حسین علیه السلام فرمود: «اما و

اللّٰهُ اَنّٰی لَأَرْجُو ان یکون خیراً ما اراد الله بنا؛ قتلنا او ظفرنا.»^۱ این هم نشانه‌ای است که گفتیم فرقی نمی‌کند، پیروزی یا مرگ تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است و باید انجام بگیرد. حضرت فرمود: «من امیدوارم! آنچه خدای متعال برای ما در نظر گرفته، خیر است. کشته بشویم یا به پیروزی برسیم، فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم.»

۳۲-۱-۷. نتیجه‌بخشی قیام اصلاحی

دوران تاریخ، اوقات مختلفی دارد. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین علیه السلام آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود؛ ولی وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، گاهی به حکومت می‌رسد - که در زمان ما بحمدالله این طور شد - و گاهی به شهادت می‌رسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ حتی اگر به شهادت برسد هم واجب است. آیا در صورت شهادت، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت، فایده دارد و باید انجام بگیرد.

این، کاری بود که امام حسین علیه السلام انجام داد؛ ولی امام حسین علیه السلام کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، بستر مناسب و مقتضی فراهم نبود. زمان امام حسین علیه السلام، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین علیه السلام، این اصل قضیه است.

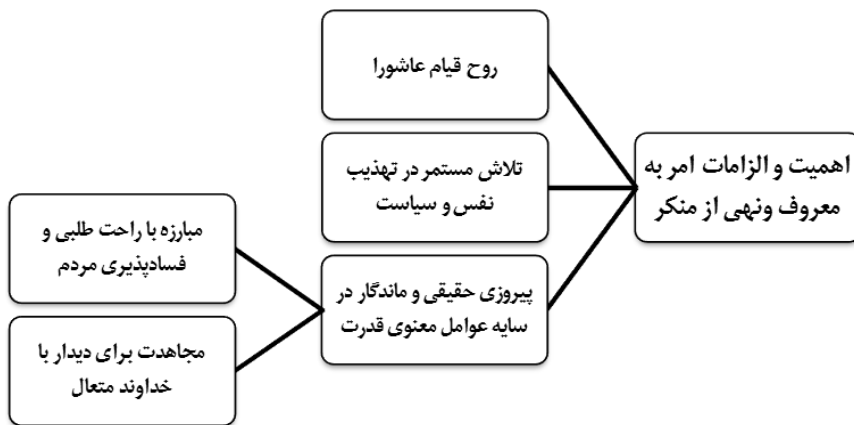
پرسش‌ها

۱. اصلاح در فرهنگ عاشورا و شباهت آن با انقلاب را بیان کنید.
۲. آیا اصلاح در جامعه اسلامی امکان‌پذیر است؟ توضیح دهید.
۳. چطور حرکت امام حسین علیه السلام ادامه‌دهنده راه انبیا و احیاگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟
۴. به نظر شما چطور می‌شود بین تکلیف و خطر، جمع کرد؟
۵. نتیجه‌بخش بودن قیام و حرکت اصلاحی در جامعه اسلامی را توضیح دهید.

۱. لوط بن یحیی ابومخنف، همان، ص ۱۷۳.

درس سی و سوم

اهمیت و الزامات امر به معروف و نهی از منکر



اهداف

- با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:
۱. با امر به معروف و نهی از منکر، روح قیام عاشورا آشنا می شود؛
 ۲. نسبت به اجرا در جامعه اسلامی انگیزه می یابد؛
 ۳. می کوشد تا وظیفه خود را نسبت به این واجب الهی ادا کند.

۳۳-۱. اهمیت و الزامات امر به معروف و نهی از منکر

۳۳-۱-۱. امر به معروف و نهی از منکر، روح قیام عاشورا

امام حسین علیه السلام قیام کرد تا واجب بزرگی که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی بود را انجام دهد. این از طریق قیام و

امر به معروف و نهی از منکر ممکن می‌شد و بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر بود. این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد. امام حسین علیه السلام برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد که برای این هم آماده بود.

آن تکلیف چیست؟ همان‌طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاسِيرَ بَسِيرَةِ جَدِّي»^۱ یا آن‌چنان که در خطبه دیگری در بین راه فرمود: «إِنَّمَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ يَفْعَلْ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَذْخَلَهُ»^۲؛ اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور، قدرتی که فساد می‌پراکند و دستگاهی که انسان‌ها را به سمت نابودی و فناء مادی و معنوی می‌کشاند. این، دلیل حرکت حسین بن علی علیه السلام بود که البته مصداق امر به معروف و نهی از منکر نیز هست. در زمینه گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، باید به این نکات توجه شود: «وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۳ عنوان این کار، همین اصلاح است «می‌خواهم اصلاح کنم.» این همان واجبی است که قبل از امام حسین علیه السلام، انجام نگرفته بود.

این اصلاح، از طریق خروج - قیام - صورت گرفت. حضرت در وصیت‌نامه‌اش ذکر کرد - یعنی مضمون آن، چنین است - اولاً می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است، نه برای اینکه حتماً به حکومت برسیم یا حتماً شهید شویم. اصلاح، کار کوچکی نیست. گاهی شرایط، طوری می‌شود که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را در دست می‌گیرد، گاهی نیز نمی‌تواند این کار را بکند - نمی‌شود - شهید می‌شود. در عین حال، هر دو، قیام برای اصلاح است. بعد می‌فرماید: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاسِيرَ بَسِيرَةِ جَدِّي»^۴؛ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.

۳۳-۱-۲. تلاش مستمر در تهذیب و سیاست

امام حسین علیه السلام، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله که بود، فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام که بود

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. همان، ص ۳۸۲.

۳. همان، ص ۳۲۹.

۴. همان.

– همه این‌ها ارزش‌هایی هستند که به انسان تعالی می‌بخشند – پرورش یافته آن خانه، دامن و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ ولی به این‌ها قانع نشد. وقتی نبی اکرم ﷺ از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان هشت، نه ساله بود. وقتی امیرمؤمنان ﷺ به شهادت رسید، ایشان یک جوان سی و هفت، هشت ساله بود. در دوران امیرمؤمنان ﷺ هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه مستعد، زیر دست آن پدر، مرتب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.

اگر همت یک انسان مثل همت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است. همین خوب است و با همین، خدا را ملاقات می‌کنیم. این، همت حسینی نیست. در دوران حیات مبارک برادرش که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن ﷺ، امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز هم پیشرفت کرد و وظایفش را در کنار برادر و امام زمان ﷺ انجام داد. همه این‌ها درجه و تعالی است. لحظه لحظه‌هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت. بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرد – از وقت شهادت امام حسن ﷺ تا هنگام شهادت امام حسین ﷺ، حدود ده سال و اندکی فاصله است – شما ببینید امام حسین ﷺ در این ده سال قبل از عاشورا چه کرد؟

آن عبادت و تضرع، توسل، اعتکاف در حرم پیامبر ﷺ و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر، تلاش آن بزرگوار در نشر علم، معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگ‌ترین بلای معنوی برای اسلام بود که همچون سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملت‌های مسلمان آن روز، سفارش می‌شد بزرگ‌ترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متهم می‌شد به اینکه طرفدار جریان امامت و ولایت امیرمؤمنان ﷺ است، تحت تعقیب قرار می‌گرفت. این بزرگوار در چنین دورانی مثل کوه ایستاد و مثل فولاد، پرده‌های تحریف را درید. کلمات، فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آن‌ها که در تاریخ مانده است و نشان می‌دهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه انجام داده است.

رشته بعدی هم، رشته نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه

به معاویه در کتاب‌های تاریخ نقل شده است - نقل شیعه هم نیست - اتفاقاً مورخان سنی، این نامه را نقل کرده‌اند. به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده‌ام یا اگر هم نقل کرده‌اند، از آن‌ها نقل کرده‌اند. آن نامه کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، هنگام حرکت از مدینه و بعد از سلطنت یزید است که این هم امر به معروف و نهی از منکر است: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را می‌کند و هم در صحنه و عرصه فرهنگی که مبارزه با تحریف، اشاعه احکام الهی و تربیت شاگرد و انسان‌های بزرگ است و هم در عرصه سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان که مربوط به عرصه سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است. این انسان، الگوست - این‌ها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه‌ای نباید متوقف شد. باید دائم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمن، منتظر خاکریز نرم است که نفوذ کند. دشمن، منتظر توقف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقف کردن حمله دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله شماست. پیشرفت شما، حمله به دشمن است. دشمن از این مانع، غافل نیست. دائم بر این پنجه می‌اندازد. باید با پنجه افکنی و ناخن‌کشی و حیل‌گری دشمن مقابله کنیم. هم در جبهه خودسازی - که مهم‌تر است -، هم در جبهه سیاسی - که آن امر به معروف، حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار - و هم در جبهه فرهنگی - آدم‌سازی، خودسازی، خودسازی فکری و اشاعه فکر و فرهنگ - حرکت و تلاش، لازم است. این‌ها وظیفه همه کسانی است که امام حسین (ع) را الگو می‌دانند.

۳-۱-۳۳. پیروزی حقیقی و ماندگار در سایه عوامل معنوی قدرت

این شخصیت‌های عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده‌اند، حسین بن علی (ع)، امام سجاد (ع) و حضرت ابوالفضل (ع)، کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادی، به کلی نابود و هضم شدند. حسین بن علی (ع) با همه جوانان

و شخصیت‌های برجسته خانواده‌اش، برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور در غربت کامل به شهادت رسید. در غربت کامل هم دفن شد. نه کسی آن‌ها را تشییع کرد و نه کسی برای آن‌ها عزاداری کرد. کسانی به گمان باطل، فکر می‌کردند اگر این‌ها بمانند، ممکن است بساط انتقام‌گیری راه بیندازند. خیال می‌کردند که با شهادت حسین بن علی (ع) و همراهانش، کار تمام می‌شود.

امام سجاد (ع) سی و چهار سال بعد از آن‌روز، در مدینه ظاهراً در انزوا زندگی کرد. ظاهراً لشکر، مجموعه و هیاهویی وجود نداشت. ابوالفضل (ع) هم یکی از شهدای روز عاشورا است. تصور باطل قدرت‌های مادی که با منطق مادی حکومت می‌کنند، معمولاً این است که این‌ها تمام شدند و از بین رفتند؛ ولی می‌بینید که واقعیت قضیه این‌طور نیست. این‌ها تمام نشدند، بلکه ماندند و روزه‌به‌روز بر عظمت، جلال، جذابیت و تأثیرگذاری‌شان افزوده شد. دل‌ها را قبضه و تصرف کردند و دایره وجود خودشان را گسترش دادند. امروزه صدها میلیون مسلمان، اعم از شیعه و غیرشیعه، به نام این‌ها تبرک می‌جویند، از سخن این‌ها استفاده می‌کنند و یاد آن‌ها را گرامی می‌دارند. این‌ها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار.

سؤالی که در ذهن انسان پیش می‌آید، این است که قضیه چیست؟ عامل این بقا چیست؟ به نظر من، این یکی از اساسی‌ترین و درعین‌حال، واضح‌ترین و رایج‌ترین حقایق زندگی بشر است؛ ولی مانند همه حقایق واضح، توجه انسان‌های غافل را برنمی‌انگیزد. همه حقایق عالم، پدیده‌های مهمی هستند؛ خورشید، ماه، آمدن شب و روز، آمدن فصول گوناگون، به دنیا آمدن و ازدنیارفتن، هرکدام از این‌ها درخور تدبر و درس برای انسان هستند؛ ولی افراد غافل به این‌ها توجه نمی‌کنند.

این، افراد متدبر هستند که به آن‌ها اعتنا می‌کنند، از آن‌ها استفاده می‌کنند و بهره‌اش را هم می‌برند. آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن، این است که ما دوگونه عوامل قدرت داریم؛ عوامل مادی قدرت، عوامل معنوی قدرت. عوامل مادی قدرت، یعنی همین پول، زور و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند، است. اگر هم نتیجه‌ای به بار آمده است، نتیجه چند صباحی از زندگی است. شما

بینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؟ چقدر بعد از آن جنگ‌ها، سیاسی‌کاری‌ها و تلاش‌ها توانستند ثمره آن را ببرند؟ خیلی کوتاه و چند سالی که درواقع، هیچ‌چیزی نیست. ولی عوامل معنوی قدرت نیز وجود دارند؛ ایمان، پاکی، پارسایی، راستی، حقانیت، ارزش‌های دینی و الهی همراه با مجاهدت. این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل شود، به معنای بگیر و ببند و بهره و تمتع نیست. قدرت ماندگار تاریخی است. قدرت سرنوشت‌ساز بشر است و می‌ماند، همان‌طور که انبیا تا امروز زنده‌اند، بزرگان مشعل‌دار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده‌اند. یعنی چه زنده‌اند؟ یعنی خطی که برای اثبات آن، تلاش و مجاهدت می‌کردند، در زندگی بشر مانده و به صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمده است. همه خیرات، زیبایی‌ها و نیکویی‌هایی که امروزه برای بشر وجود دارند، ناشی از همان درس‌ها و دنباله همان تعالیم انبیا، مصلحان و خیرخواهان است.

امام حسین علیه السلام عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید؛ ولی مجاهدتش برای این نبود که چند صباحی در زندگی خوش بگذراند تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای تثبیت و حفظ خط توحید، حاکمیت خدا، دین، نجات و صلاح انسان بود.

الف) مبارزه با راحت‌طلبی و فسادپذیری مردم: وقتی می‌گوییم فاسدشدن دستگاه از درون؛ یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که به‌تدریج، بیماری اخلاقی مسری خود؛ نیاززدگی و شهوت‌زدگی را که متأسفانه مهلک هم هست، به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرئت یا حوصله پیدا می‌کند سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟ مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزیدی مبارزه کند؟ در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه راحت‌طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است. حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شود.

ب) مجاهدت برای دیدار با خداوند متعال: هدف امام حسین علیه السلام چنین بود: «اَنّی لَم

اُخْرِجْ اِشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَانَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاَصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدَى.^۱ این، یک سرفصل است. عباراتی از قبیل: «فَمَنْ كَانَ بِاِذِلَّا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُزَحَلْ مَعَنَا»،^۲ هر کدام یک درس و سرفصل هستند. بحث، ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشر، «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶) است. همه این تلاش‌ها و زحمات‌ها برای همین «فَمُلَاقِيهِ» همین ملاقات است.

اگر کسی موطن در لقاء الله است و بر لقاء الله توطین نفس کرده است، «فَلْيُزَحَلْ مَعَنَا»،^۳ باید با حسین (ع) همراه شود. نمی‌شود در خانه نشست، به دنیا چسبید و از راه حسین غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع می‌شود و به سطح جامعه و جهان می‌کشد.

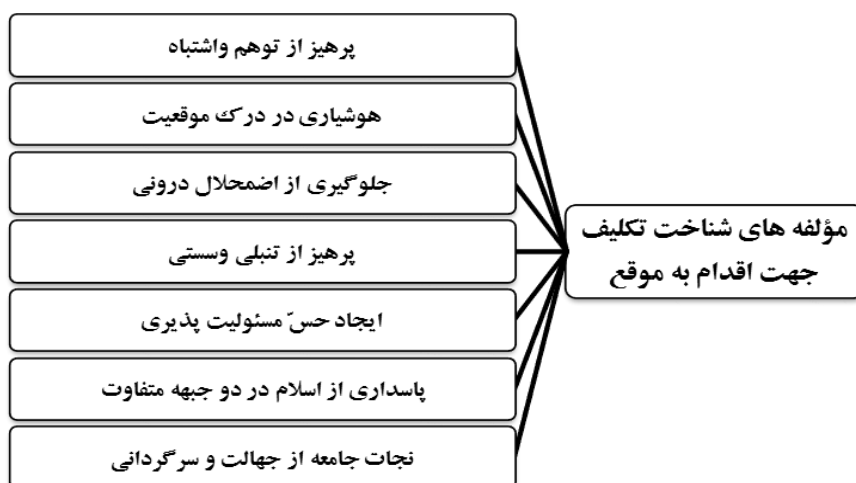
پرسش‌ها

۱. امر به معروف و نهی از منکر، روح قیام عاشورا را بیان کنید.
۲. نقش تهذیب و امر به معروف و نهی از منکر در عامل ماندگاری عاشورا را توضیح دهید.
۳. مهم‌ترین عامل پیروزی حادثه عاشورا را بیان کنید.
۴. ارتباط دنیازدگی جامعه و سکوت در مقابل ظلم و فساد را شرح دهید.
۵. دلیل غفلت برخی جوامع از راه و هدف امام حسین (ع) چیست؟

۱. عبدالرزاق المقرم، مقتل الحسین (ع) او حدیث کربلا، قم، مکتبه بسیرتی، ۲۰۱۵م، ص ۱۳۹.
 ۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۶۷.
 ۳. همان.

درس سی و چهارم

شناخت تکلیف و اقدام به موقع آن



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با عوامل شناخت تکلیف و اقدام به موقع آن، آشنا می‌شود؛
۲. نسبت به شناخت وظایف خود و تشخیص وظیفه اصلی، انگیزه می‌یابد؛
۳. با شناخت وظایف خود، نسبت به وظیفه اصلی به موقع اقدام می‌کند.

۱-۳۴. مؤلفه‌های شناخت تکلیف برای اقدام به موقع

۱-۱-۳۴. پرهیز از توهم و اشتباه

حرکت عاشورا نکات بسیار زیادی دارد که اگر دنیای اسلام و متفکران جهان اسلام ابعاد

مختلف آن را بررسی کنند، راه‌های زندگی اسلامی و تکلیف نسل‌های مسلمان در شرایط مختلف، از ابتدا تا انتها، معلوم خواهد شد.

یکی از این درس‌ها که بسیار مهم است، تشخیص و انجام وظیفه است، همان‌طور که امام حسین علیه السلام انجام داد. او در شناخت نیاز آن روز دنیای اسلام، دچار توهم و اشتباه نشد، درحالی‌که این، یکی از نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمانان در دوران‌های مختلف است؛ یعنی اینکه آحاد ملت و راهنمایان آن‌ها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌ای از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه می‌کنند، نمی‌دانند چه چیز اصل است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را اگر لازم شد، فدای آن کرد و چه چیز فرعی و درجه دوم است و باید به اندازه اهمیتش، برای آن تلاش کرد.

در همان زمان حرکت اباعبدالله علیه السلام، کسانی بودند که اهمیت قیام را دانستند و به کارهایی پرداختند که کم‌اهمیت و کم‌دردسر بودند، همان‌طور که عده‌ای همین کار را کردند. در میان آن‌هایی که با امام حسین علیه السلام حرکت نکردند و نرفتند، آدم‌های مؤمن و متعهدی وجود داشت. این‌طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدم‌های مؤمن و کسانی که می‌خواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ ولی تکلیف را نمی‌فهمیدند، وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند، دشمن اصلی را نمی‌شناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و سه اشتباه می‌کردند. این، یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بود. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم و آنچه مهم است را با چیز کم‌اهمیت‌تر اشتباه بگیریم. باید وظیفه اساسی که قوام و حیات جامعه به آن است را پیدا کنیم.

۳۴-۱-۲. هوشیاری در درک موقعیت

بعضی‌ها به موقع کارشان را انجام نمی‌دهند. هروقت دیگری کار را انجام دهند، آن نتیجه را نخواهد داد. فرق بین شهدای کربلا و تواین، همین است. شهدای کربلا هم شهید شدند، تواین هم شهید شدند. فاصله زمانی شهادت آن‌ها هم زیاد نبود؛ ولی شهدای کربلا در عرش انسانیت قرار دارند و شهدای تواین، نه. مقامشان با آن‌ها خیلی فرق دارد. چرا؟ چون

شهدای کربلا به ندای حسین بن علی (ع) در وقت خودش پاسخ دادند؛ ولی تواین به ندای آن حضرت، بعد از گذشتن وقت پاسخ دادند. فرقی این است.

مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است. بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبت هم نیستند؛ ولی لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت و نیاز را باید دانست. فرض کنید دل کسانی در کوفه مملو از ایمان به امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) بود؛ ولی چند ماه دیرتر وارد میدان شدند. همه‌شان به شهادت رسیدند و پیش خدا هم مأجورند؛ ولی کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آن‌ها کردند. لحظه را شناختند. عاشورا را شناختند. کار را در زمان خودش انجام ندادند. اگر کاری که تواین در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام می‌دادند، اوضاع عوض می‌شد و ممکن بود حوادث، جور دیگری رقم بخورند. شناسایی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه نیاز، بسیار مهم است.

امام حسین (ع) در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه کربلا، ده سال امامت و مسئولیت با او بود. آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمی‌کرد؛ ولی به محض اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و وقت را غنیمت شمرد. موقع را شناخت و آن را از دست نداد.

قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس، ابن جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام که ادعای فقاہت، شہامت، ریاست، آقا‌زادگی و امثال این‌ها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند باید چه کار کنند؛ ولی زینب کبری (ع) گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد و رفت. نه اینکه نمی‌فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس می‌کرد. او یک زن بود، زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا شد و به همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد. حس می‌کرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعت‌های بحرانی که قوی‌ترین انسان‌ها نمی‌توانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهادت، آماده کرد. بعد از شهادت حسین بن علی (ع) هم که دنیا ظلمانی شد و دل‌ها و جان‌ها و آفاق عالم، تاریک شدند، همین زن بزرگ، نوری شد و درخشید. زن امروز دنیا، الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه

زهرای^ع باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیت‌ها و انتخاب بهترین کارها، هرچند با فداکاری و ایستادن پای همه‌چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است، همراه باشد.

۳۴-۱-۳. جلوگیری از اضمحلال درونی

اسلام، یک پدیده است و مثل همه پدیده‌ها، خطراتی آن را تهدید می‌کند و وسیله‌ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت. خطر چیست؟ دو خطر عمده اسلام را تهدید می‌کند که یکی خطر دشمنان خارجی است و دیگری خطر اضمحلال داخلی.

امیر مؤمنان^ع، شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن می‌گوید، آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد، جنگ، پهلوانی و قهرمانی باشد؛ ولی وقتی به روایات و خطبه‌های نهج البلاغه دقت می‌کنیم، می‌بینیم اغلب سخنان و توصیه‌های آن حضرت، راجع به زهد، تقوا، اخلاق، نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزش‌های معنوی و والای بشری است.

ماجرای امام حسین^ع، تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود. خدای متعال می‌دانست که این حادثه پیش می‌آید و نمونه‌اعلایی باید ارائه می‌شد تا الگو شود، مثل قهرمان‌هایی که در کشورها، در یک رشته مطرح می‌شوند و فرد قهرمان، مشوق دیگران در آن رشته از ورزش می‌شود، البته این یک مثال کوچک برای نزدیکی به ذهن است.

۳۴-۱-۴. پرهیز از تنبلی و سستی

وقتی می‌گوییم فاسدشدن دستگاه از درون، یعنی این. یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که به تدریج بیماری اخلاقی مسری خود، دنیازدگی و شهوت‌زدگی را که متأسفانه مهلک هم هستند، همین‌طور به جامعه منتقل می‌کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرئت یا حوصله پیدا می‌کند سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟ مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزید مبارزه کند؟

در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه راحت‌طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است. حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شود؛ بنابراین، شما می‌بینید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، قیام‌های اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمدند. هرچند سرکوب شدند؛ ولی مهم نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. تلخ است؛ ولی تلخ‌تر از آن، این است که جامعه به جایی برسد که درمقابل دشمن، حال عکس‌العمل پیدا نکند. این، خطر بزرگی است.

۳۴-۱-۵. ایجاد حس مسئولیت‌پذیری

حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که در همه دوران‌های حکومت طاغوت، کسانی پیدا شوند که با وجود دوری از صدر اسلام، اراده‌شان از دوران امام حسن مجتبی علیه السلام برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قیام مردم مدینه که به «حره» معروف است، تا قیام‌های بعدی و قیام توابین و مختار و... مرتباً ملت‌ها به فکر قیام بودند. این قیام‌ها را چه کسی به وجود آورد؟ حسین بن علی علیه السلام.

اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کرد، آیا روحیه تبلی و گریز از مسئولیت، به روحیه ظلم‌ستیزی و مسئولیت‌پذیری تبدیل می‌شد؟ چرا می‌گوییم روحیه مسئولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل اینکه امام حسین علیه السلام، از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگان اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، زبیر، عمر و خلفای صدر اسلام، همه در مدینه جمع بودند و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی به امام حسین علیه السلام کمک کند؛ بنابراین، تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه السلام خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند؛ ولی بعد از قیام امام حسین علیه السلام این روحیه زنده شد.

۳۴-۱-۶. پاسداری از اسلام در دو جبهه متفاوت

عظمت و بزرگی عاشورا، درس بزرگ دیگری است که باید از این قیام بگیریم. «الْمَوْعُود

بَشَاهَدَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ»؛^۱ اینکه از قبل از ولادت آن بزرگوار «بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا»؛^۲ به حسین بن علی علیه السلام در این عزای بزرگ، توجه کرده بودند و عزای او را گرامی داشته بودند و به تعبیر این دعا یا زیارت، برای او گریه کرده بودند. بنابراین، شما امروز می بینید که اسلام با قیام آن حضرت زنده شده است. او را پاسدار اسلام می دانید. تعبیر پاسدار، تعبیر مناسبی است. پاسداری برای زمانی است که دشمن وجود دارد. دشمن خارجی و آفت اضمحلال درونی، امروز هم وجود دارد و شما پاسدارید. مبدا گمان شود که دشمن در خواب است! مبدا گمان شود که دشمن از دشمنی کردن منصرف شده! چنین چیزی ممکن نیست.

۳۴-۱-۷. نجات جامعه از جهالت و سرگردانی

در زیارتی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده می شود، جمله‌ای بسیار پرمعنا وجود دارد: «وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ».^۳ فلسفه فداکاری حسین بن علی علیه السلام در این جمله گنجانده شده است. زائر، به خدای متعال عرض می کند که این بنده تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «وَحَيْرَةُ الصَّلَاةِ»؛^۴ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی بودند، نجات بدهد. ببینید این جمله چقدر پرمغز و دارای چه مفهوم مرقی و پیشرفته‌ای است!

قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسان‌ها برطرف کند و آن‌ها را عالم کند. آن‌ها را به هدایت حقیقی برساند. چه کسی می تواند این دست نجات را به سوی بشریت دراز کند؟ آن کسانی که به مطامع، هوس‌ها و شهوات چسبیده باشند، نمی توانند؛ چون خودشان گمراهند. آن کسانی که اسیر خودخواهی‌ها و منیت‌ها باشند، نمی توانند بشر را نجات بدهند. باید کسی پیدا شود و خودشان را نجات بدهد یا لطف خدا به سراغ آن‌ها بیاید تا اراده آن‌ها قوی شود و بتوانند خودشان را رها کنند.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۹۸، ص ۳۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳۱.

۴. همان.

کسی می‌تواند بشر را نجات بدهد که دارای گذشت باشد، بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد، از منیت، خودپرستی، خودخواهی، حرص، هوی، حسد، بخل و بقیه گرفتاری‌هایی که معمولاً انسان‌ها دارند، بیرون بیاید تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند.

این یک طرف قضیه؛ یعنی طرف قیام‌کننده است، مانند حسین بن علی علیه السلام. طرف دیگر قضیه این است: «وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأُذْلِ الْأَذْنَى»؛ «کسانی که فریب زندگی، آن‌ها را به خود مشغول کرده و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بی‌خودشان کرده است. «وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأُذْلِ الْأَذْنَى»؛ سهمی که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود، از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت قرار داده است را به بهای پست و ناچیزی فروختند. این، خلاصه نهضت حسینی است.

پرسش‌ها

۱. با پرهیز از توهم و اشتباه، چگونه می‌توان نسبت به تکلیف به موقع، اقدام شایسته

انجام داد؟

۲. نقش هوشیاری در درک موقعیت و جلوگیری از شکست را بیان کنید.

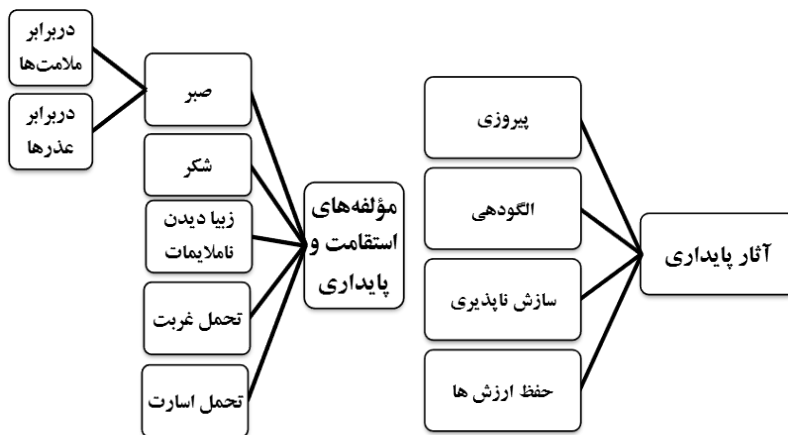
۳. تأثیر مقابل دو جبهه بیرونی و درونی در موفقیت انسان چیست؟

۴. دلیل بیداری جوامع، بعد از قیام امام حسین علیه السلام را بیان کنید.

۵. مهم‌ترین فداکاری حضرت اباعبدالله علیه السلام را توضیح دهید.

درس سی و پنجم

استقامت و پایداری، انواع و آثار آن



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با مؤلفه‌های استقامت آشنا می‌شود و به انواع و آثار آن آگاهی می‌یابد؛
۲. برای به‌کارگیری مؤلفه‌های پایداری در زندگی علاقه‌مند می‌شود؛
۳. می‌کوشد با الگو قرار دادن رفتار امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام، آستانه تاب‌آوری خود را بالا ببرد.

۳۵-۱. مؤلفه‌های استقامت و پایداری

۳۵-۱-۱. صبر و شکر

قیام امام حسین علیه السلام [قیامی] بی نظیر است. سلطه باطل با قساوت و وقاحت تمام روزه‌به‌روز رو به افزایش است. هیچ امر به معروف و نهی از منکر هم ممکن نیست. به قدری فضای رعب زیاد است که آمرین به معروف و ناهین عن المنکر می‌کوشند در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار نگیرند.

در چنین شرایطی امام حسین علیه السلام همان کاری را می‌کند که به نقل آیه مباهله در قرآن کریم، پیامبر صلی الله علیه و آله با نصاری کرد؛ یعنی اولاد، نسا و خانواده‌اش را به میدان آورد؛ یعنی عزیزترین سرمایه‌هایش و همه دارایی‌اش را برای دفاع از حقیقت و برای قیام لله به میدان آورد و بعد، صبر کرد.

صبر امام حسین علیه السلام خیلی مهم است. معنای صبر در جایگاه خودش معلوم می‌شود. این قدر بزرگان، محدثان، شخصیت‌های برجسته، آدم‌های موجه، عقلا، دلسوزان و نیمه‌دلسوزان مدام به امام حسین علیه السلام گفتند که با این کار خودتان، به خود و خانواده‌تان آسیب می‌زنید؛ ولی هیچ کدام از آن حرف‌ها تأثیری بر امام نداشت. از همان ابتدای عزم سفر امام حسین علیه السلام، موانع گوناگون اخلاقی در مقابل ایشان شروع شد تا شب عاشورا. صبرکردن در مقابل این حوادث، خیلی دشوار است.

در جریان یک زندگی شرافتمندانه، مصائب زیاد هستند. خود صحنه عاشورای حسینی، صحنه انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، این عرصه عاشورای حسینی را چطور مجموعه‌ای از مصیبت‌های بزرگ قرار داد که انسان‌های بزرگ و در رأس آن‌ها، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، با کرامت، بزرگواری، صبر و شکر، توانستند این مصائب بزرگ را تحمل کنند. هر دو طرف قضیه در عرصه تاریخ بشر، بی نظیر است. هم آن مصیبت‌ها با آن شدت و تنوع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتفاق افتاد، در دنیا نظیر ندارد و هم صبری که در مقابل این مصیبت‌ها شد.

۳۵-۲. زیبا دیدن ناملایمات جسمی و روحی

قرآن کریم، دو زن را به عنوان نمونه کامل ایمان و دو زن را به عنوان نمونه کامل کفر مثال می زند. «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا» (تحریم: ۱۰). قرآن کریم از مردان مثال نمی آورد، چه در کفر و چه در ایمان. «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (تحریم: ۱۱)؛ یکی زن فرعون را به عنوان نمونه کامل ایمان مثال می زند، یکی هم حضرت مریم کبری «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ» (تحریم: ۱۲).

با مقایسه کوتاه بین زینب کبری و همسر فرعون، عظمت مقام زینب کبری آشکار می شود. در قرآن کریم، زن فرعون، نمونه ایمان برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا شناخته شده است. زن فرعون را که به موسی ایمان آورده و دل بسته هدایت موسی شده بود، وقتی زیر فشار شکنجه قرار گرفت، که با همان شکنجه هم از دنیا رفت، به فغان آمد و گفت: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ» (تحریم: ۱۱)؛ پروردگارا! برای من در بهشت خانه ای بنا کن.

درواقع، طلب مرگ کرد و خواست از دنیا برود. «وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»؛ من را از دست فرعون و عمل گمراه کننده او نجات بده. مشکل جناب آسیه - همسر فرعون - شکنجه، درد و رنج جسمانی بود؛ ولی حضرت زینب، چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست داده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه رفته بودند. این رنج های روحی که برای زینب کبری پیش آمد، برای جناب آسیه پیش نیامده بود.

در روز عاشورا، زینب کبری این همه عزیز را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفتند و شهید شدند. حسین بن علی علیه السلام، عباس، علی اکبر، قاسم، فرزندان خودش و دیگر برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محنت کشید. تهاجم دشمن، هتک حرمت، مسئولیت حفظ کودکان و زنان را تحمل کرد. عظمت این مصیبت ها را مگر می شود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه این مصائب، زینب به پروردگار عالم عرض نکرد: «رَبِّ نَجِّنِي»؛ پروردگارا! من را نجات بده.

در روز عاشورا عرض کرد: «پروردگارا! از ما قبول کن.» بدن پاره پاره برادرش در مقابل دست، در مقابل چشمش بود. به پروردگار عرض کرد: «پروردگارا! این قربانی را از ما قبول

کن.» وقتی از او سؤال شد که چگونه دیدی؟ فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً.»^۱ این همه مصیبت در چشم زینب کبری زیباست؛ چون از سوی خدا و برای اوست، چون در راه او و در راه اعلای کلمه اوست. ببینید! این مقام، مقام چنین صبر و دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل می‌کند. این، عظمت مقام زینب را نشان می‌دهد.

۳۵-۱-۳. تحمل غربت

نکته دیگری که آن هم در مجموعه نهضت حسین بن علی علیه السلام خیلی مهم است و با توجه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوت نیروی اخلاص برمی‌گردد، این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خونبار صدر اسلام، به اندازه حادثه کربلا، غربت و بی‌کسی و تهایی وجود نداشته است، چه در جنگ‌های صدر اسلام و جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام.

آن زمان حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند، سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ می‌رفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان و تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرمؤمنان علیه السلام بود. می‌رفتند و جانشان را فدا می‌کردند. این، کار سختی نبود. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند؟ چند نفر از ما آرزو داریم اشاره لطفی از طرف ولی غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم؟

در حادثه کربلا، اصل قضایا و لب‌لباب اسلام که همه آن را قبول داشتند؛ یعنی خود حسین بن علی علیه السلام، در حادثه حضور داشت و بنا بود شهید شود. این را هم خود او می‌دانست، هم اصحاب نزدیک او. هیچ‌امیدی به هیچ‌جا در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل نداشتند و غریب محض بودند.

۳۵-۱-۴. تحمل اسارت

کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوت و عزیزترین و شریف‌ترین انسان‌های تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیئت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آن‌ها در

۱. همان، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

جامعه اسلامی آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام، رابطه‌ای نداشتند. خبیث‌ترین و پلیدترین انسان‌های زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرم، خاندان پیامبر ﷺ و علی بن ابیطالب ﷺ اسیر شدند و این خاطره به‌عنوان یکی از تلخ‌ترین خاطره‌ها، برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

۳۵-۱-۵. انواع استقامت‌ورزی

(الف) استقامت در برابر ملامت‌ها: حرکت در راه خدا، همیشه مخالفانی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند: «مگر بیکاری؟! مگر دیوانه‌ای؟! مگر زن و بچه نداری؟! چرا دنبال چنین کارهایی می‌روی؟!» همان‌طور که در دوره مبارزه هم می‌گفتند؛ ولی یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدت خواص، این است که باید در مقابل حرف‌ها و ملامت‌ها ایستاد.

(ب) استقامت در برابر عذر‌ها: یکی از عواملی که در کارهای بزرگ، سد راه انسان می‌شود، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد؛ ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده زیادی کشته خواهند شد - احساس می‌کند که دیگر تکلیف ندارد. عذرهای شرعی که می‌توانست هر انسان ظاهربینی را از ادامه راه منصرف کند، در مقابل امام حسین ﷺ فراوان بود و یکی پس از دیگری، رخ می‌نمود.

ابتدا مردم کوفه اعراض کردند و مسلم کشته شد. فرضاً اینجا باید امام حسین ﷺ می‌فرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. می‌خواستیم با یزید بیعت نکنیم؛ ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال، امکان‌پذیر نیست. مردم هم تحمل نمی‌کنند، پس تکلیف ساقط است؛ بنابراین، از روی اجبار و ناچاری بیعت می‌کنیم.»

در واقعه کربلا از این دیدگاه دقت شود که اگر امام حسین ﷺ می‌خواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا شمردنی نیست، از دید یک متشرع معمولی نگاه

کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم می‌توانست عقب‌نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت می‌کنیم. چاره چیست؟!» «الصُّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ.»^۱ اما امام حسین (ع) چنین نکرد. این، نشانگر استقامت آن حضرت است. استقامت یعنی این! استقامت، همه‌جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسان‌تر از تحمل مسائلی است که ممکن است برحسب موازین - موازین شرعی، عرفی و عقلی ساده - خلاف مصلحت به نظر آید.

۳۵-۱-۶. آثار پایداری درمقابل مستکبران

الف) پیروزی: آن مبارز و مجاهد فی سبیل الله که آن‌طور مظلومانه درمقابل دنیا ایستاد، خونش ریخته شد و خاندانش به اسارت درآمدند، از همه جهت بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملت‌ها یک درس است؛ به‌همین دلیل است که از رهبران بزرگ دنیای معاصر، حتی آن‌هایی که مسلمان هم نیستند، نقل می‌کنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را از حسین بن علی (ع) یاد گرفتیم.» انقلاب خود ما هم یکی از همین مثال‌هاست. مردم ما هم از حسین بن علی (ع) یاد گرفتند. فهمیدند که کشته‌شدن، دلیل مغلوب‌شدن نیست. فهمیدند که درمقابل دشمن ظاهراً مسلط، عقب‌نشینی کردن، موجب بدبختی و روسیاهی است. دشمن هرچه باعظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فتنه مؤمنه، با توکل به خدا درمقابل او مجاهدت کنند، بالأخره شکست با دشمن و پیروزی با فتنه مؤمنه است. این را ملت ما هم فهمیدند.

ب) الگودهی: حرکت امام، شباهت زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوپردازی شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت، منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید؛ ولی این فرقی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا یک نوع فکر، مضمون و طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ بنابراین، سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین (ع) شد و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما. این، به‌طورکلی، امر روشن و واضحی است. استقامت ازجمله ویژگی‌های

۱. یکی از قواعد فقهی است که به آن قاعده اضطرار نیز گفته می‌شود. مفاد این قاعده این است که در مواقع اضطراری، محرمات، مباح خواهند شد.

بارز هر دو حرکت است. این دو قیام با کلمه استقامت، معنا می‌یابند و نباید عبوری و گذرا با آن برخورد کنیم؛ چون خیلی مهم است.

پ) حفظ ارزش‌ها: امام حسین علیه السلام ابتدا در مقابل آن حرکت، با مشکلاتی مواجه شد که یکی پس از دیگری رخ می‌نمودند. ناگزیری خروج از مکه، درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه کربلا بر شخص امام حسین علیه السلام وارد شد، از جمله این مشکلات بود. حضرت بر یک‌یک آن‌ها صبر کرد و جرعه‌های صبر را یکی‌یکی نوشید. نتیجه‌اش هم معلوم شد. نتیجه این شد که آن ارزش‌هایی که امام حسین علیه السلام می‌خواست در دنیا بماند، ماند. قرآن ماند، اسم اسلام ماند، ارزش‌های اسلامی ماندند، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ماند و در دایره محدودتر و مهم‌تری، تشیع که مکتب اهل بیت علیهم السلام است، ماند.

ت) عدم سازش با استکبار: ماجرای اربعین هم یک مقابله و مقاومت در مقابل رژیم استکباری است؛ یعنی حرکت خاندان امام حسین علیه السلام از هرجا که بودند، از شام یا از مدینه به کربلا، برای زنده کردن حادثه عاشورا، حادثه مقاومت و حادثه شهادت بود. این حوادث بهم پیوند خورده‌اند.

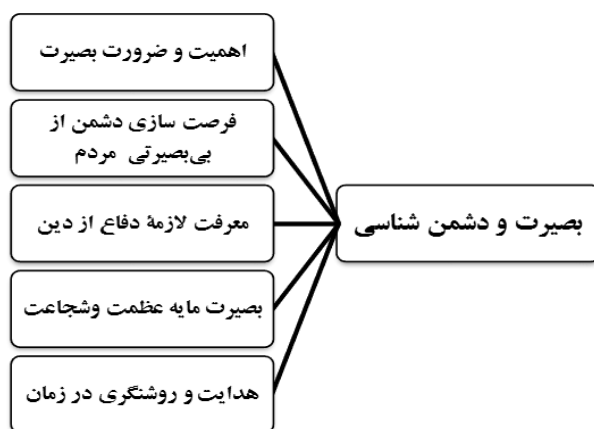
ما می‌توانیم از معانی بی‌شمار این حوادث برای پیشرفت انقلابمان استفاده کنیم. یک نکته این است که مقاومت در برابر قدرت‌های شیطانی، زمان و قشر معینی از جامعه و شرایط گوناگون اجتماعی و جهانی را نمی‌شناسند. این، همان رازی است که به‌خاطر بی‌توجهی به آن، خیلی‌ها در تاریخ گذشته و هم در تاریخ ما دچار سازش، محافظه‌کاری و عقب‌نشینی در برابر قدرت‌ها شدند؛ چون این راز را نمی‌شناختند؛ یعنی این احساس را نداشتند که مقاومت و اصرار بر ارزش‌های پذیرفته‌شده، شرایط مساعد و نامساعد نمی‌شناسند و همیشگی و همه‌جایی هستند.

پرسش‌ها

۱. مؤلفه‌های مهم استقامت و پایداری را بیان کنید.
۲. تلاقی صبر و شکر در حادثه کربلا را توضیح دهید.
۳. عکس‌العمل حضرت زینب علیها السلام در مقابل حوادث عاشورا را بیان کنید.
۴. انواع استقامت‌ورزی را توضیح دهید.
۵. آثار پایداری در مقابل مستکبران را بیان کنید.

درس سی و ششم

بصیرت و دشمن شناسی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. از اهمیت بصیرت و تأثیر آن در هدایت انسان‌ها آگاهی می‌شود؛
۲. نقش مهم بصیرت در پیروزی ملت‌ها و شکست دشمنان را باور می‌کند؛
۳. می‌کوشد تا بصیرت را در ذهن خود تقویت نماید و نسبت به روشنگری افراد کوتاهی نکند.

۳۶-۱. بصیرت و دشمن شناسی در حادثه عاشورا

۳۶-۱-۱. اهمیت و ضرورت بصیرت

بصیرت یعنی گم نکردن راه، اشتباه نکردن راه، دچار بیراهه‌ها و کجراهه‌ها نشدن، تأثیر

نپذیرفتن از وسوسه خناسان و اشتباه نکردن کار و هدف.^۱ امیرمؤمنان (ع) فرمود: «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ»؛^۲ این پرچم - انسانیت، اسلام، توحید - را کسانی می توانند در دست بگیرند و بلند نگه دارند که این دو ویژگی را دارند: «البصر و الصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین (ع) مظهر بصیرت و استقامت است.

نقش نخبگان و خواص هم این است که بصیرت را نه فقط در خودشان، بلکه در دیگران نیز به وجود بیاورند. آدم گاهی می بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان، خودشان هم دچار بی بصیرتی هستند، نمی فهمند، اصلاً ملتفت نیستند. یک حرفی یکهو به نفع دشمن می پرانند و به نفع جبهه ای که همش نابودی بنای جمهوری اسلامی است، چیزی می گویند. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدم های بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند؛ ولی این است دیگر. بی بصیرتی است دیگر.

به ویژه شما جوان ها با خواندن آثار خوب، تأمل، گفتگو با انسان های معتمد و پخته و نه گفتگوی تقلیدی - که هرچه گفت، شما قبول کنید. نه، این را من نمی خواهم - بی بصیرتی را از بین ببرید. کسانی هستند که می توانند با استدلال، آدم را قانع کنند، ذهن انسان را قانع کنند. حتی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه نهضت استفاده می کرد.

امام حسین (ع) را نباید فقط با جنگ روز عاشورا شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین (ع) است، بلکه باید با تبیین، امر به معروف، نهی از منکر، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت، بیانات عجیبی دارد که در کتاب ها ثبت و ضبط شده است - در راه کربلا، عرصه و میدان کربلا شناخت.

در خود عرصه کربلا، حضرت اهل تبیین بودند. می رفتند، صحبت می کردند. هرچند میدان جنگ، میدان خونریزی است؛ ولی امام از هر فرصتی استفاده می کردند تا با آن ها صحبت کنند، بلکه بتوانند آن ها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند و بیدار شدند.

۱. بیانات امام خامنه ای (ع) در دیدار با مردم قم، ۱۳۹۰/۱۰/۱۹، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18496>

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۷۳.

بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آن‌هایی که خودشان را به خواب می‌زنند، بیدارکردن‌شان مشکل و گاه ناممکن است.^۱

۳۶-۱-۲. فرصت‌سازی دشمن از بی‌بصیرتی مردم

شم انسانی و عمیق یک ملت، باید حوادث را قبل از وقوع آن احساس کند و بفهمد که چه اتفاقی دارد می‌افتد و عکس‌العمل نشان بدهد. نداشتن این درک و شم سیاسی درست در طول تاریخ، ملت‌ها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنان ملت‌ها امکان داده است که هر کاری که می‌خواهند، بر سر ملت‌ها بیاورند و از عکس‌العمل آن‌ها مصون بمانند.

با این نگاه، شما به حادثه کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانان اواخر دهه شصت هجری - یعنی پنجاه سال بعد از رحلت نبی مکرم ﷺ - از حوادثی که می‌گذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس‌العمل نداشتند؛ بنابراین، میدان باز بود و هرکس، هرکاری می‌خواست، می‌کرد و هرانحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می‌آورد.

کار به جایی رسید که فاسق فاجر بدنام و رسوا - جوانی که هیچ‌یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیامبر ﷺ در او وجود نداشت و نقطه مقابل پیامبر ﷺ بود - رهبر امت اسلامی و جانشین پیامبر ﷺ شد. ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید! آن روز این حادثه به نظر مردم، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر می‌کردند، منافع شخصی، عافیت و راحتشان اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند.

پیامبر ﷺ، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، پاکیزگی، عدالت، سلامت اخلاق و صلاح عمومی جامعه بشری سوق دهد. حال کسی به جای پیامبر ﷺ می‌نشیند که سرتاپا فسق و فساد است و به اصل وجود خدا و وحدانیت او اعتقادی ندارد. با فاصله پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ، چنین کسی می‌آید سر کار! این، امروز به نظر شما خیلی عجیب می‌آید؛ ولی آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأموران

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۵، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7770>

غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته‌دسته رفتند و بیعت کردند. علما، زهاد، نخبگان و سیاستمداران بیعت کردند.

۳۶-۱-۳. معرفت، لازمه دفاع از دین

عاشورا، پیام‌ها و درس‌هایی دارد. عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، باید از همه چیز گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضع و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه دشمن با همه توانایی‌های ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است (همچنان که جبهه بنی‌امیه، به وسیله کاروان اسیران عاشورا در کوفه، شام و مدینه آسیب دید و بالأخره هم این ماجرا، به فناء جبهه سفیانی منتهی شد). درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، انسان بیش از همه چیز به بصیرت نیاز دارد. بی‌بصیرت‌ها فریب می‌خورند. بی‌بصیرت‌ها در جبهه باطل قرار می‌گیرند، بدون اینکه خودشان بدانند. همچنان که در جبهه ابن‌زیاد، کسانی بودند که از اهل فسق و فجور نبودند؛ ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند.

برجسته‌ترین و نمایان‌ترین ویژگی عاشورا، همین فداکاری و شهادت است؛ ولی در ماجرای عاشورا، حقایق دیگری هم وجود دارند. از آغاز حرکت از مدینه، بذر معرفت پاشیده شد - این یکی از خصوصیات حادثه عاشورا است - اگر مردم و امتی از بصیرت برخوردار نباشند، حقایق گوناگون، کار آن‌ها را اصلاح نخواهد کرد و گره از مشکلات آن‌ها نخواهد گشود؛ بنابراین، اخلاص، موقع‌شناسی و پاشیدن بذر یک حرکت فزاینده تاریخی، از ویژگی‌های مهم عاشورا است. ماجرا فقط در ظهر عاشورا تمام نشد. درواقع، از ظهر عاشورا یک جریانی در تاریخ شروع شد که همچنان رو به افزایش و گسترش است. بعد از این هم همین خواهد بود.^۱

۳۶-۱-۴. بصیرت، مایه عظمت و شجاعت

ارزش و عظمت زینب کبری به‌خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او براساس

۱. بیانات امام خامنه‌ای (علیه السلام) در دیدار با اқشار نمونه بسیج سراسر کشور، ۱۳۹۰/۹/۶، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18087>

تکلیف الهی است. کار، تصمیم و نوع حرکت او این عظمت را به او بخشیده. هرکس چنین کند، هرچند دختر امیرمؤمنان (ع) نباشد، عظمت می‌یابد. بخش عمده این عظمت از اینجاست که اولاً موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین (ع) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا و هم موقعیت حوادث کشنده بعد از شهادت امام حسین (ع)؛ ثانیاً، طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخاب‌ها زینب را ساخت.

قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس، ابن جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام که ادعای فقاقت، شهامت، ریاست، آقا‌زادگی و امثال این‌ها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند باید چه کار کنند؛ ولی زینب کبری گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد و رفت. نه اینکه نمی‌فهمید راه سختی است. او بهتر از دیگران حس می‌کرد.

او یک زن بود، زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا شد و به‌همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد. حس می‌کرد که حادثه چگونه است. در آن ساعت‌های بحرانی که قوی‌ترین انسان‌ها نمی‌توانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهادت آماده کرد. بعد از شهادت حسین بن علی (ع) هم که دنیا ظلمانی شد و دل‌ها و جان‌ها و آفاق عالم تاریک شد، این زن بزرگ، نوری شد و درخشید. زینب به جایی رسید که فقط والاترین انسان‌های تاریخ بشریت؛ یعنی پیامبران می‌توانند به آنجا برسند.

زن امروز دنیا، الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه زهرا (ع) باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیت‌ها و انتخاب بهترین کارها، هرچند با فداکاری و ایستادن پای همه‌چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است، همراه باشد.

در زیارات و کلماتی که از ائمه (ع) راجع به ابا الفضل (ع) رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است؛ یکی بصیرت و دیگری وفاداری. بصیرت ابا الفضل (ع) کجاست؟ همه یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ ولی او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی فرصتی پیدا شد تا او، خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی به او

پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه دادند، جوانمردانه برخورد کرد و دشمن را پشیمان کرد. گفت: «من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه شما!»^۱

نمونه دیگر بصیرت او، این بود که به سه نفر از برادرانش که با او بودند، دستور داد قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند تا به شهادت برسند. می‌دانید که آن‌ها، چهار برادر از یک مادر بودند؛ ابوالفضل، برادر بزرگ‌تر جعفر، عبدالله و عثمان بود. او برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی علیه السلام قربانی کرد و به فکر مادر داغدارش هم نبود که بگوید یکی از برادران برود تا دل مادر خوش باشد. به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نبود که در مدینه بودند. این، همان بصیرت است.

۳۶-۱-۵. هدایت و روشنگری در زمان لازم

مبارزه امام حسین علیه السلام بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود. در انقلاب نیز همین گونه بود. علت اینکه می‌بینید خدای متعال، مقام امام ما را رفیع کرد «وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم: ۵۷) و علی‌رغم همه عوامل در سرتاسر دنیای مادیت و استکبار که می‌خواستند او را محو کنند، به فراموشی دهند و کوچک کنند، او را حفظ و بزرگ کرد و ماندگار و جاودان نمود، همین بود که این سه ویژگی را داشت؛ اولاً، بااخلاص بود و برای خود چیزی نمی‌خواست؛ ثانیاً، به خدای خود اعتماد داشت و می‌دانست که کار و هدف، تحقق پیدا خواهد کرد و به بندگان خدا هم اعتماد داشت؛ ثالثاً، زمان و «موقع» را از دست نداد. در لحظه لازم، اقدام لازم، صحبت لازم، اشاره لازم و حرکت لازم را کرد.

[بنابراین] انقلاب عظیمی اتفاق افتاد که هنوز هم دشمنان این انقلاب از گنجی آن خارج نشده‌اند و نمی‌توانند این انقلاب را درست بشناسند! من این را ادعا می‌کنم و می‌توانم ثابت کنم. از کارهایشان، از حرف‌هایشان و از تدابیری که به خیال خودشان برای نابودی انقلاب می‌اندیشند، درست معلوم می‌شود که این انقلاب را هنوز نشناخته‌اند. هفت گنبد گردون از این انقلاب، پر از صداست؛ ولی آن کوتاه‌نظران، سخن را به این مختصری

۱. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۸۹.

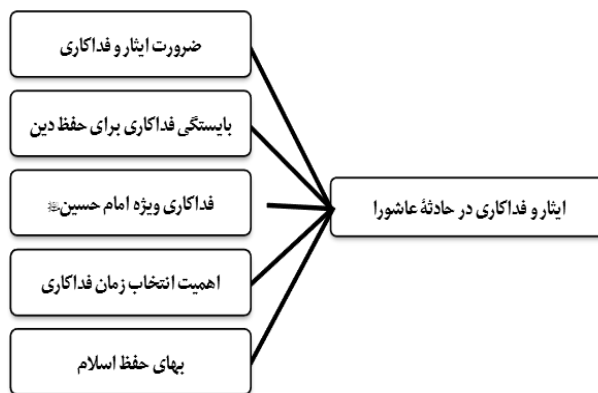
گرفته‌اند که خیال می‌کنند با دو کلمه حرف و با یک اشاره و با یک لبخند، همه قضایا تمام می‌شود! ساده‌لوح‌تر از آن‌ها، پیروان و مریدانشان هستند که گاهی در اینجا هم همان حرف‌ها را تکرار می‌کنند. با لبخند آن‌ها، این بیچاره‌ها هم لبخند می‌زنند. این انقلاب، بزرگ است. این انقلاب، ریشه در دل‌ها و تاریخ و سطح جهان مادی امروز دارد.

پرسش‌ها

۱. اهمیت و ضرورت ایجاد بصیرت در جامعه را توضیح دهید.
۲. اثر مخرب نداشتن بصیرت در میان ملت‌ها را بیان کنید.
۳. مهم‌ترین پدیده‌ای که در کنار شهادت در حادثه کربلا اتفاق افتاد، چه بود؟
۴. نقش امام حسین (ع) در هدایت و روشنگری مردم عصر خویش را توضیح دهید.

درس سی و هفتم

ایثار و فداکاری در عاشورا



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. از ضرورت ایثار و فداکاری برای دفاع از اسلام آگاهی می‌یابد؛
۲. برای دفاع از اسلام تا حد ایثار جان و مال و نثار دارایی‌های خویش انگیزه می‌یابد؛
۳. در صورت نیاز برای دفاع از اسلام از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند.

۳۷-۱. ایثار و فداکاری در حادثه عاشورا

۳۷-۱-۱. ضرورت ایثار و فداکاری

ایثار یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود. سختی‌هایی که انسان به قیمت ترقی بشریت به یک‌قدم بالاتر می‌خواهد آن را تحمل کند، باارزش هستند، همان هدفی که حسین بن

علی علیه السلام به خاطرش به شهادت رسید. دیگر از اینکه بالاتر نیست. آن همه امام حسین علیه السلام رنج کشید. مگر امام حسین علیه السلام نمی‌توانست در خانه خودش بنشیند؟

پیروزی امام حسین علیه السلام این بود که پیام [آن حضرت] در تاریخ بماند. آن پیام عبارت است از اینکه به ملت‌های مسلمان نشان دهد هرگاه اساس دین در خطر بود، حرکت قوی، همه‌جانبه و فداکارانه لازم است، حتی در حد حرکت استشهادی، آنچنان که حسین بن علی علیه السلام نشان داد.

این، مفهوم حرکت امام حسین علیه السلام است. یعنی وظیفه من، این است و باید ابراز مخالفت کنم، باید در جاده مخالفت و ایستادگی قدم بگذارم. سرنوشت هرچه شد، بشود. اگر سرنوشت پیروزی بود، چه بهتر، اگر شهادت بود، باز هم چه بهتر. حرکت امام حسین علیه السلام این طور بود.

این ایثار کامل، اسلام را حفظ کرد. همین حرکت، اسلام را حفظ کرد. همین حرکت موجب شد که ارزش‌ها در جامعه پایدار بمانند. اگر این خطر را نمی‌پذیرفت، حرکت و اقدام نمی‌کرد، خونس نمی‌ریخت، آن فجایع عظیم برای حرم پیامبر علیه السلام، دختر امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان خاندان پیامبر علیه السلام پیش نمی‌آمد، این واقعه در تاریخ نمی‌ماند. این حادثه‌ای که می‌توانست جلوی آن انحراف عظیم را بگیرد، باید به عظمت همان انحراف در ذهن جامعه و تاریخ، شوک ایجاد می‌کرد و کرد. این فداکاری امام حسین علیه السلام است. به زبان گفتن این‌ها آسان است. کاری که امام حسین علیه السلام کرد، فوق‌العاده بود؛ یعنی ابعاد آن از آنچه که ما امروز محاسبه می‌کنیم، خیلی بالاتر است. ما بیشتر جوانب و ریزه‌کاری‌هایش را ندیده می‌گیریم.^۱

۳۷-۲. بایستگی فداکاری برای حفظ دین

سید شهیدان همه عالم، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام - که مظهر ایثار و شهادت است - در دعای شریف عرفه از این حادثه [قربانی حضرت اسماعیل] یاد می‌کند: «وَمُسْكٍ يَدَى إِبْرَاهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كَبْرِ سِنِّهِ وَفَنَاءِ عُمُرِهِ»؛^۲ این در دعای مبارک امام حسین علیه السلام در عرفه است. این ایثار و این گذشت، یک نماد است برای مؤمنانی که می‌خواهند راه حقیقت،

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه الله تعالی در دیدار با فرماندهان سپاه، ۱۳/۴/۱۳۹۰، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=12857>

۲. ابراهیم بن علی کفعمی، البلد الامین والدرع الحصین، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق، ص ۲۵۴.

تعالی و عروج به مدارج عالیّه را طی کنند. بدون گذشت، امکان ندارد. نقطهٔ اصلی همهٔ امتحان‌های ما درواقع، همین است. پای یک ایثار و گذشت در میان است؛ گاهی گذشت از جان است، گاهی مال، گاه حرفی که کسی زده و می‌خواهد با اصرار و لجاجت، پای آن بایستد و گاهی هم عزیزان، فرزندان و کسان.^۱

عاشورا می‌گوید برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه‌چیز باید گذشت، در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضع و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. همین درس‌ها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند. همین درس‌ها می‌تواند جبههٔ کفر و استکبار را شکست دهد. درس‌های زندگی‌سازی است.

هیچ‌چیز بدون فداکاری، مجاهدت، زحمت و دردسر به دست نمی‌آید، نه در دنیا و نه در آخرت. دستاوردهای اخروی هم زحمت می‌خواهند، دستاوردهای دنیوی هم زحمت می‌خواهند. طبیعی است که ما در این راه و درمقابل آن دستاوردها، زحمات، تلفات، سختی‌ها و خسارت‌هایی هم بدهیم.

در راه اسلام، جان‌های عزیزی فدا شد. صدها جوان ما، ارزش علی‌اکبر حسین (ع) را ندارند. هزاران و میلیون‌ها انسان، ارزش سیدالشهدا (ع) را ندارند. اگر امام حسین (ع) آن روز فدا نمی‌شد، اسلام در این چهارده قرن نمی‌ماند، پس حتی فداشدن حسین بن علی (ع) می‌ارزید. با آن‌همه ارزشی که آن ذات شریف و مقدس و آن گوهر گرانبها داشت، می‌ارزید فدا شود تا اسلام، چهارده قرن بماند.

پیام، این است که اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنید، وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی دربارهٔ عالم آفرینش تحقق یابد، باید خودتان را درمقابل اهداف الهی ندیده بگیرید. تکلیف مالا یطاق هم نیست، تا جایی که می‌شود. هر جا گروهی از انسان‌های مؤمن این کار را کردند، کلمهٔ خدا پیروز شد. جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بی‌شک، باطل پیروز شد.

۱. بیانات امام خامنه‌ای (ع) در دیدار با مردم اصفهان، ۱۳۸۹/۸/۲۶، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=10608>

۳۷-۱-۳. مباحله عملی امام حسین (ع) در کربلا

روز مباحله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام (ص)، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه آورد. نکته مهم مباحله این است: «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» در آن هست؛ «وَنِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ» (آل عمران: ۶۱) نیز در آن هست. پیامبر (ص) برای محابه‌ای که باید در آن حق و باطل مشخص می‌شد، عزیزترین انسان‌ها را انتخاب کرد و به صحنه آورد. هیچ سابقه نداشت که پیامبر (ص) در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، دست عزیزان، فرزندان، دخترش و امیرمؤمنان (ع) را - که برادر و جانشین خود هست - بگیرد و وسط میدان بیاورد. استثنائی بودن روز مباحله به این شکل است؛ یعنی نشان‌دهنده این است که بیان و ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است. عزیزترین سرمایه‌هایش را به میدان آورد با این داعیه: «بیایید مباحله کنیم. هرکدام برحق بودیم، بماند و هرکدام برخلاف حق بودیم، با عذاب الهی نابود شود.»

همین قضیه در محرم نیز اتفاق افتاد؛ ولی به شکل عملی؛ یعنی امام حسین (ع) هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را آورد وسط میدان. امام حسین (ع) که می‌دانست حادثه چطور تمام خواهد شد، زینب، همسران، فرزندان و برادران عزیز خود را آورد. عاقبت این راه هم برحسب محاسبات دقیق برای امام حسین (ع) با روشن‌بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ ولی مسئله آنقدر اهمیت داشت که وقتی جان بارزش حسین بن علی (ع) در مقابل این مسئله قرار گرفت، جان خود را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان برد.

۳۷-۱-۴. فداکاری ویژه

ما دیگر در تاریخ آن شجاعت و فداکاری را سراغ نداریم. اصلاً کار حسین بن علی (ع) یک درس بود و به ما نشان داد مسلمان باید از دینش این‌گونه دفاع کند. ما هیچ‌کدام هنوز در شرایط حسین بن علی (ع) قرار نگرفته‌ایم. کربلای خوزستان و کربلای ایران، فاصله زیادی با کربلای حسین بن علی (ع) دارد. هیچ‌کدام از قضایا و حوادث تلخ ملت ایران، به عظمت و تلخی حادثه حسین بن علی (ع) نیست و نخواهد شد؛ ولی در آن حادثه تلخ حسین بن

علی (ع) ایستادگی، مقاومت و شجاعت به خرج داد و عقب نشینی نکرد. باید این را یاد بگیریم.

حسین بن علی (ع) برای اسلام از همه چیز خود گذشت. این شد ایشار کامل و اسلام را هم حفظ کرد. همین حرکت، اسلام را حفظ کرد. همین حرکت موجب شد که ارزش ها در جامعه پایدار بمانند. اگر این خطر را نمی پذیرفت، حرکت و اقدام نمی کرد، خونس نمی ریخت و آن فجایع عظیم برای حرم پیامبر (ص)، دختر امیرمؤمنان (ع) و فرزندان خاندان پیامبر (ص) پیش نمی آمد، این واقعه در تاریخ نمی ماند. این حادثه ای که می توانست جلوی آن انحراف عظیم را بگیرد، باید به عظمت همان انحراف در ذهن جامعه و تاریخ، شوک ایجاد می کرد و کرد. این فداکاری امام حسین (ع) است.

۳۷-۱-۵. اهمیت انتخاب زمان فداکاری

انتخاب زمان، چه زمانی فداکاری خواهیم کرد و کجا، کدام صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین بن علی (ع) زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو حیات اسلام. حسین (ع) با حرکت خودش موجب شد اسلام، زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، در حد اعلی استفاده کند. اگر آن روز امام حسین (ع) مقابل یزید قیام نمی کرد، مسئله دیگر این نبود که اسلام ناقص خواهد شد یا دچار انحرافی خواهد شد، مسئله این بود که دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نمی ماند.

عاشورا اوج فداکاری و ایشار است. همه تاریخ و عالم، مسئله عاشورا و حسین بن علی (ع) و اصحاب وفادار او را با این ویژگی شناخته اند؛ فداکاری، ایشار در راه خدا و در راه تحقق اهداف الهی؛ ولی مسئله عاشورا فقط این نیست. بله، برجسته ترین و نمایان ترین ویژگی عاشورا، همین فداکاری و شهادت است؛ ولی در ماجرای عاشورا، حقایق دیگری هم وجود دارد. از آغاز حرکت از مدینه، بذر معرفت پاشیده شد - این یکی از ویژگی های حادثه عاشورا است -

اگر مردم و امتی از بصیرت برخوردار نباشند، حقایق گوناگون، کار آن ها را اصلاح

نخواهد کرد و گره از مشکلات آن‌ها گشوده نخواهد شد؛ بنابراین، اخلاص، موقعیت‌شناسی و پاشیدن بذر یک حرکت فزاینده تاریخی، از ویژگی‌های مهم عاشوراست. ماجرأ فقط در ظهر عاشورا تمام نشد. درواقع، از ظهر عاشورا یک جریانی در تاریخ شروع شد که همچنان رو به افزایش و گسترش است. بعد از این هم، همین خواهد بود. امام حسین علیه السلام برای اعتلای کلمه حق و برای نجات خلق، همه دارایی خود را به میدان آورد. این برخی از ویژگی‌هایی است که انسان می‌تواند به‌طورکلی در ماجرای عاشورا ببیند و نشان دهد.^۱

وقتی حاکم زورگو، مفسد، دروغگو و بی‌فضیلت باشد، کسی که دارای فضیلت، صدق، نور، عرفان و توجه به خدا باشد، جایش در زندان، مقتل، مذبح یا گودال قتلگاه است. اگر امام سر کار آید، ورق برمی‌گردد، شهوت‌رانی، دنیاطلبی و وابستگی و فساد به انزوا می‌رود و تقوی، زهد، صفا، نورانیت، جهاد، دلسوزی، رحم، مروت، برادری، ایثار و از خودگذشتگی نیز می‌آید. اگر امام بر سر کار آید، این خصلت‌ها می‌آیند و این فضیلت‌ها و ارزش‌ها مطرح می‌شوند. اگر این ارزش‌ها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می‌ماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیه السلام دیگر به مذبح برده نمی‌شوند.^۲

۳۷-۱-۶. بهای حفظ اسلام

اگر در راه این قیام، جان مطهر، مبارک و گرانبهای امام حسین علیه السلام که برترین جان‌های عالم است، قربانی شود، به نظر امام حسین علیه السلام بهای زیادی نیست. اگر جان بهترین مردمان که اصحاب امام حسین علیه السلام بودند، قربان شوند، برای امام حسین علیه السلام بهای گرانی محسوب نمی‌شود.

اسارت آل‌الله، حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و شخصیتی مثل زینب علیها السلام - حسین بن علی علیه السلام می‌دانست وقتی در این بیابان کشته شود، آن‌ها این زن و بچه را اسیر می‌کنند - در نظر امام حسین علیه السلام، سنگین نبود. بهایی که ما می‌پردازیم، باید با آن چیزی مقایسه شود که به دست می‌آوریم که اینجا این هزینه‌ها پرداخت شد برای اسلام، مسلمانان و جامعه اسلامی.

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌الله در دیدار با اقشار نمونه بسیج سراسر کشور، ۱۳۹۰/۹/۶، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18087>

۲. بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌الله در دیدار با فرماندهان گردان‌های عاشورا، ۱۳۷۱/۴/۲۲، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2627>

در انقلاب [نیز]، بندگان مؤمن خدا ایثار و گذشت کردند و انقلاب پیروز شد. کاری شد که هیچ تحلیل‌گری پیش‌بینی نمی‌کرد؛ یعنی اقامه حکومت اسلام و حکومت دین، آن هم در این نقطه عالم. چه کسی فکر می‌کرد؟ چه کسی باور می‌کرد؟ اما به برکت این حرکت شهیدان و مؤمنان و ایثارگران، این کار نشدنی انجام شد؛ چون جمع برگزیده و گروه زیادی از مؤمنان - نمی‌گوییم همه خود را نادیده گرفتند. همه باید بکوشند جزو این گروه باشند تا این افتخار متعلق به آن‌ها باشد - از خود گذشتند.

هرجایی این گذشت نبود، مثل دوران امام حسین (ع) که اکثریت قاطع زبدگان، خواص و مؤمنان شانه خالی کردند، ترسیدند و عقب رفتند، کلمه باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی امیه نود سال سر کار آمد، حکومت بنی عباس پنج، شش قرن سر کار آمد و ماند، به خاطر آنکه این گذشت انجام نشد. مردم چه کشیدند؟! جوامع اسلامی چه کشیدند؟! مؤمنین چه کشیدند؟!^۱

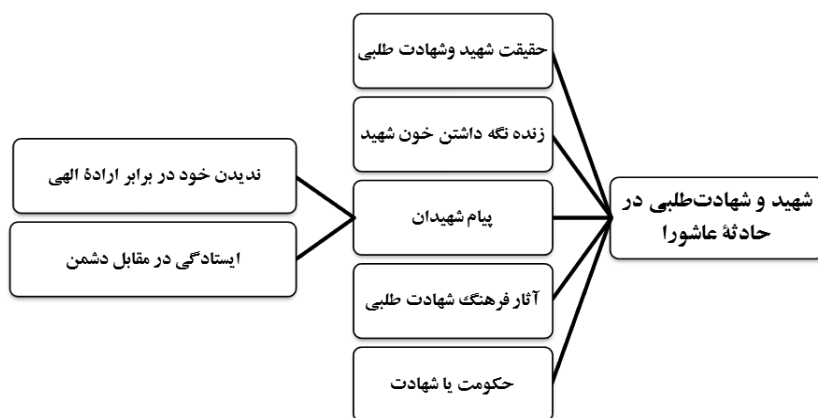
پرسش‌ها

۱. ضرورت ایثار و فداکاری در حادثه عاشورا را بیان کنید.
۲. فداکاری و مجاهدت لازمه امام حسین (ع) را توضیح دهید.
۳. مباحله عملی امام حسین (ع) در کربلا را بیان کنید.
۴. اهمیت انتخاب زمان فداکاری در زندگی، مانند حادثه کربلا را شرح دهید.
۵. از نظر امام حسین (ع) بهای حفظ اسلام چیست؟ آن را بیان کنید.

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا، ۱۳۷۶/۲/۱۷، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2838>

درس سی و هشتم شهید و شهادت طلبی



اهداف

با مطالعه این درس، شخص به این موارد تسلط خواهد یافت:

۱. با حقیقت شهید و شهادت طلبی، پیام شهید و آثار شهادت طلبی آشنا می‌شود؛
۲. مقام شهید و آثار ارزشمند شهادت طلبی را در زندگی فردی و اجتماعی باور می‌کند؛
۳. می‌کوشد تا روحیه شهادت طلبی را در خود تقویت نموده و به مقام شهیدان نائل شود.

۳۸-۱. شهید و شهادت طلبی در حادثه عاشورا

۳۸-۱-۱. حقیقت شهید و شهادت

شهید یعنی انسانی که سلامت، دنیا، رفاه و بالاتر از همه، حیات خود را کف دست گرفته و رفته است تا از کشور، ناموس و ارزش‌های محترم و درواقع، از یکایک آحاد مردم کشورش

دفاع کند. این معنای شهید است. در روایت وارد شده است: «فوق کلِّ برّ، حتّی یقتل الرّجل فی سبیل الله»؛^۱ بالاتر از هر خوبی، خوبی دیگری قرار داد. بالاتر از برترین انسان‌های یک جامعه، انسان‌های برتری قرار دارند. بالای بهترین اعمال در عرف انسان‌های متدین، شامل نماز و عبادات، انفاق، تلاش، کار، تحصیل علم، تحقیق و... تا حد معینی کاری هست. آن حد کجاست؟ «حتّی یقتل الرّجل فی سبیل الله»؛ جان‌باختن انسان در راه خدا، سقف نیکی است و بالاتر از این، هیچ خیری وجود ندارد.^۲

شهید، چیز عظیم و حقیقت شگفت‌آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده‌ایم و گذشت‌ها، ایثارها، عظمت‌ها، وصایا و راهی که آن‌ها را به شهادت رساند، زیاد دیده‌ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی مانده است، مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدت ظهور، برای کسانی که دائم در مقابل آفتاب هستند، مخفی می‌ماند. در گذشته، وقتی یک نمونه از این نمونه‌های شهدای امروز ما، از تاریخ صدر اسلام انتخاب و معرفی می‌شد و شرح حال او بیان می‌شد، تغییر واضح و شگفت‌آوری در دل‌ها و جان‌ها و حتی در عمل‌ها و نیت‌ها به وجود می‌آورد. هریک از این ستارگان درخشان، می‌توانند عالمی را روشن کنند؛ بنابراین، حقیقت شهادت، حقیقت عظیمی است.

[به عبارت دیگر] شهادت است که پای ماندگاری، پایداری و بقای ارزش‌ها را امضا می‌کند. بزرگ‌ترین اجری که در این دنیا به شهید داده می‌شود، بقا و استحکام حقیقتی است که شهید جان خود را برای آن فدا کرده است. خدای متعال آن حقیقت را به برکت خون شهید حفظ می‌کند. سازوکار منطقی و عقلایی این هم معلوم است. وقتی یک جامعه‌ای از جان، هستی و راحتی خود، برای یک ارزش و حقیقتی می‌گذرد، حقانیت خود را در دنیا به اثبات می‌رساند.^۳

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۰۰، ص ۱۰.

۲. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در حسینیه عاشقان کربلا ساری، ۱۳۷۴/۷/۲۲، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9853>

۳. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۲، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21257>

اگر این حقیقت، به وسیله کسانی که امروز در قبال شهیدان مسئولیت دارند، زنده بماند، حفظ و تقدیس شود و بزرگ نگاه داشته شود، همیشه تاریخ آینده ما، از این ایثار بزرگی که آنان کردند، بهره خواهد برد، همچنان که تاریخ بشریت، هنوز از خون به ناحق ریخته سرور شهیدان تاریخ، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بهره می‌برد؛ چون وارثان آن خون، مدبرانه‌ترین و شیواترین روش‌ها را برای زنده نگه داشتن این خون به کار بردند.^۱

۳۸-۱-۲. زنده نگه داشتن خون شهید

گاهی رنج و زحمت زنده نگه داشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع) از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه دارند. بعد از آن هم همه ائمه (ع) تا دوران غیبت این رنج را متحمل شدند. امروز، ما چنین وظیفه‌ای داریم. البته شرایط امروز، با آن روز متفاوت است. امروز بحمدالله حکومت حق؛ یعنی حکومت شهیدان قائم است، پس ما وظایفی داریم.

در جمع‌بندی، انسان به این نتیجه می‌رسد که شهیدان، دو موضع‌گیری و دو حرکت زیبا و باشکوه از خودشان نشان دادند که هرکدام پیامی دارد. این دو موضع‌گیری، یکی در قبال ذات مقدس ربوبی، اراده الهی، دین، بندگان خدا و مصالح آن‌هاست و دیگری در مقابل دشمنان خداست؛ یعنی اگر شما رفتار و روحیه و موضع شهید را تحلیل کنید، به این دو موضع‌گیری می‌رسید.

موضع‌گیری در قبال خدا، بندگان خدا، امر خدا و آنچه که مربوط به ذات مقدس پروردگار است، عبارت از گذشت است. شهید در قبال خدا، گذشت و ایثار کرده است. ایثار یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود. این، اولین موضع‌گیری شهید است. اگر او خود را به حساب می‌آورد و در معرض نابودی و خطر قرار نمی‌داد، به این مقام نمی‌رسید. این جوانانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزستان، در زیر آفتاب ۶۵ درجه یا در سرمای کردستان، روی کوه‌های پر از برف رفتند و جان خود را فدا کردند، همه‌شان خانه داشتند،

۱. بیانات امام خامنه‌ای (مدظله) در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا، ۱۳۷۶/۲/۱۷، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2838>

زندگی داشتند، پدر و مادر مهربان داشتند، بعضی همسر عزیز و نازنین داشتند، بعضی فرزندان و جگرگوشه داشتند، آسایش داشتند، آرزو داشتند؛ ولی همه را گذاشتند و رفتند.

۳۸-۱-۳. پیام شهیدان

پیام شهیدان چیست؟ پیام این است که اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنید، وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره عالم آفرینش تحقق یابد، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید. تکلیف مالایطاق هم نیست، تا آن جایی که می‌شود. هرجایی گروهی از انسان‌های مؤمن این کار را کردند، کلمه خدا پیروز شد. هرجایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد کلمه باطل پیروز شد.

همه دوران‌های زندگی ما، جنگ احد است. اگر خوب حرکت کنیم، دشمن شکست خواهد خورد؛ ولی به محض اینکه چشممان به غنائم بیفتد و ببینیم دیگران دارند غنیمت جمع می‌کنند، ما هم حسودی مان شد و سنگر را رها کردیم و به سمت غنیمت رفتیم، ورق برمی‌گردد. دیدید که در جنگ احد ورق برگشت؟ در طول تاریخ اسلام، جنگ احد تکرار شده است.

فرمانده الهی آشنا با حقیقت، با آن دل نورانی، این عده را اینجا گذاشت و گفت که شما از اینجا تکان نخورید و پاسدار جبهه باشید؛ ولی تا چشمشان افتاد و دیدند که چهار نفر آن پایین غنیمت جمع می‌کنند، پای این‌ها هم لرزید. البته اگر با تک‌تک آن‌ها صحبت می‌کردید، می‌گفتند ما هم بالاخره آدمیم، ما هم دل داریم، ما هم خانه و زندگی می‌خواهیم. بله؛ ولی دیدید که با این تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های حقیر بشری، چه اتفاقی افتاد؟! دندان پیامبر ﷺ شکست، بدن مبارک آن حضرت مجروح شد، جبهه حق مغلوب شد، دشمن پیروز شد و چقدر از بزرگان اسلام شهید شدند.

پیام شهیدان این است که تسلیم و سوسه غنیمت نشوید. پیام آن‌ها به من و شما و همه کسانی که به این خون‌های به ناحق ریخته مطهر، احترام می‌گذارند، همین است. شما نگاه نکنید که یک نفر تخلف می‌کند و سراغ جمع کردن غنیمت می‌رود «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا

اَهْتَدَيْتُمْ» (مائده: ۱۰۵)؛ اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند. شما چه کار دارید که دیگری گمراه شد؟ شما خودتان را نگه دارید و حفظ کنید. دستور اسلام و پیام خون شهید، این است.

آن روزی که همین شهدای عزیز ما در جبهه به شهادت رسیدند، همه که به جبهه رفتند؛ عده‌ای هم بودند که مشغول کاسبی، پول درآوردن، سوءاستفاده و خیانت شدند. این شهدا، بدون آنکه به آن‌ها اعتنا کنند، رفتند و نتیجه این شد که توانستند نظام اسلامی را حفظ کنند و امروز هرکدام یک ستاره و یک خورشیدند.

بنابراین، پیام اول این است که در قبال خدای متعال، بندگان و اراده الهی، باید انسان خود را نشناسد. این پیام را باید بگیریم. عزیزان من! با این حقایق نمی‌شود شوخی کرد. این‌ها از انسان تحرک و تصمیم می‌طلبند.

پیام دوم، درمقابل دشمنان خداست؛ یعنی استقامت، ایستادگی مطلق، از دشمن ترسیدن، از دشمن حساب نبردن و درمقابل دشمن به انفعال دچارنشدن. این خیلی مهم است که انسان درمقابل دشمن، دچار انفعال نشود. تمام سعی امروز دنیای مادی مستکبر؛ یعنی همین دولت‌های استکباری که زمام مسائل اقتصاد و تسلیحات عالم و حتی در موارد بسیاری، فرهنگ خیلی از کشورها را هم در دست دارند، این است که هرچا مقاومتی هست، آن را از طریق منفعل کردن، خُرد کنند. انفعال درمقابل دشمن، غلط‌ترین کار و بزرگ‌ترین اشتباه است. دشمن را از لحاظ دشمنی باید به حساب آورد؛ یعنی او را حقیر نشمرد و دربرابرش آماده بود و دفاع کرد؛ ولی از دشمن نباید حساب برد، نباید تحت تأثیر قرار گرفت و نباید در مقابلش منفعل شد. دشمن می‌خواهد جوامع را منفعل کند.^۱

۳۸-۱-۴. آثار فرهنگ شهادت‌طلبی

مسئله شهادت و ایثارگری، کهنه‌شدنی نیست. این، موتور حرکت جامعه است. بعضی‌ها از این نکته غفلت می‌کنند. اینکه می‌بینید بعضی با سخن، قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شهادت می‌اندازند که آن نگاه منفی و ناسپاسانه است، به‌خاطر غفلت آن‌هاست.

۱. همان.

نمی فهمند پاسداری از حرمت شهیدان و ایثارگران چقدر برای یک جامعه، ملت و کشور اهمیت دارد. شما ببینید خون مطهر حسین بن علی علیه السلام در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ ولی بزرگترین مسئولیتی که از همان لحظه اول برعهده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیه السلام قرار گرفت، این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام، به شکل های گوناگون منتقل کنند.

این حرکت برای احیای دین حقیقی و دین حسین بن علی علیه السلام و آن هدفی که امام حسین علیه السلام برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود. هرچند اجر الهی برای امام حسین علیه السلام محفوظ بود و می توانستند آن را در بوتۀ سکوت بگذارند؛ ولی چرا امام سجاد علیه السلام تا آخر عمر، در هر مناسبتی نام حسین علیه السلام، خون حسین علیه السلام و شهادت اباعبدالله علیه السلام را مطرح می کرد و آن را به یاد مردم آورد؟ این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال می کنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی امیه بود، درحالی که بنی امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا علیه السلام که بعد از آمدن بنی عباس به دنیا آمد، چرا به ریان بن شبیب دستور داد مصیبت نامه اباعبدالله علیه السلام را در میان خود بخواند؟ آن وقت که بنی امیه نبودند و تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی علیه السلام و خون او، پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدف های اسلامی باشد. این پرچم باید سرپا می ماند که تا امروز بر سرپا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.^۱

ارتباط با امام حسین علیه السلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به زندگی مادی و هم به زندگی معنوی انسان کمک می کند. اگر یک ملت، معنای شهادت را بفهمد و بداند که برای آرمان ها چگونه می شود جان فدا کرد، آن وقت می تواند بی دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، دولت ها و ملت هایی خواهد شد که درمقابل دشمنان، ضعف نفس نشان می دهند. ملتی که محرم دارد، مجاهدت و شهادت را دارد و ملتی که مجهز به ابزار مجاهدت و متکی به خداست، هرگز مغلوب نخواهد شد.

۱. بیانات امام خامنه ای دامنه الله تعالی در دیدار جمعی از خانواده های شهدای استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۶، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3242>

۳۸-۱-۵. حکومت یا شهادت

شهادتی که ما در شرع مقدس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن، نشانی از آن می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن بدهد. این، شهادت صحیح اسلامی است؛ ولی اینکه آدم راه بیفتد برای اینکه «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»؛ این‌ها آن چیزی نیست که مربوط به آن حادثه با عظمت باشد. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ ولی هدف حضرت [امام حسین علیه السلام]، این نیست.

دوران تاریخ، اوقات مختلفی وجود دارد. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین علیه السلام آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود؛ ولی وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، گاه قیامش به حکومت می‌رسد - در زمان ما بحمدالله این طور شد - و گاه به شهادت می‌رسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ حتی اگر به شهادت برسد هم واجب است. آیا در صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - ولی هر کدام، یک فایده دارد. باید انجام داد و حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین علیه السلام انجام داد.

پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. بنده به نظرم این طور می‌رسد. کسانی که گفته‌اند: «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. خیر، هدف، این‌ها نبود. امام حسین علیه السلام هدف دیگری داشت؛ ولی رسیدن به آن هدف، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت؛ حکومت یا شهادت. البته حضرت برای هر دو آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد و هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد و هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ ولی هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری بود.

پرسش‌ها

۱. حقیقت شهید و شهادت طلبی را تبیین کنید.
۲. اهمیت و ارزش زنده نگه داشتن خون شهدا و یاد آن‌ها را بیان کنید.
۳. پیام شهیدان نسبت به مسائل فردی و هنگام مواجهه با دشمنان چیست؟
۴. آثار فرهنگ شهادت طلبی را بیان کنید.
۵. دو هدف مهم امام حسین (ع)؛ یعنی حکومت و شهادت از قیام عاشورا را شرح دهید.

کتابنامه

قرآن کریم.

شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالحی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
علی بن الحسین. صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶.
ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی. الخصال، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷.

_____ . عیون أخبار الرضاؑ، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، قم، جامعه مدرسین.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم، آل علیؑ، ۱۳۸۲.
ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. مناقب آل أئطالبؑ، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.
ابن طاووس، علی بن موسی. كشف المحجة لثمره المهجة، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
ابومخنف، لوط بن یحیی. وقعة الطف، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۵.
المقرم، عبدالرزاق. مقتل الحسینؑ او حدیث کربلا، قم، مکتبه بسیرتی، ۲۰۱۵ م.
برقی، احمد بن محمد بن خالد. المحاسن، تصحیح جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ق.

بلخی، جلال الدین محمد (مولانا). مثنوی معنوی، تهران، پژوهش، ۱۳۷۵.
پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir>
پاینده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۴.
تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
ثقفی، ابراهیم بن محمد. الغارات، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق.

حسینی خامنه‌ای، سیدعلی. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۱۳۷۷.

خصیبی، حسین بن حمدان. الهدایة الكبرى، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۳۷۷.

دیلمی، حسن بن محمد. إرشاد القلوب، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۱.

_____. غرر الأخبار، تصحیح اسماعیل ضیغم، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ ق.

روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۳/۵.

شفیعی، احمد. تربیت و تعالی ۲، قم، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۹.

طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، تصحیح محمدباقر خراسان، مشهد، مرتضی،

۱۴۰۳ ق.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ الطبری، بیروت.

قمی، عباس. کلیات مفاتیح الجنان، قم، اسوه.

کفعمی، ابراهیم بن علی. البلد الأمين و الدرع الحصین، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات،

۱۴۱۸ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب. أصول الکافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم، اسوه، ۱۳۷۵.

_____. الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه،

۱۴۰۷ ق.

لیثی واسطی، علی بن محمد. عیون الحکم و المواعظ، تصحیح حسین حسینی بیرجندی، قم،

دارالحديث، ۱۳۷۶.

مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.